

خاطرات نه ساله

دکتر یونس افروخته



Kháṭirát-i Nuh Sálíh
Copyright © 1983 by Kalimát Press
All Rights Reserved

Revised Edition

Originally published by
the National Spiritual Assembly of the Bahá'ís of Iran

ISBN 0-933770-20-0

Manufactured in the United States of America

بسم ربنا البهی الابهی

کتاب "خاطرات نه ساله ی عگا" تالیف منیفی است که بقلم جناب دکتر یونس افروخته علیه من کل بهاء ابهساء نگارش یافته و مؤلف نازنین با عباراتی دلنشین و مضامینی چون شهد و انگبین حوادث خطیره ی مدهشهی دوران قیام ناقضین و طغیان ناکثین میثاق حضرت رب العالمین و احزان و آلام مرکز عهد نور مبین را برشته تحریر در آورده است .

این کتاب که در تاریخ نقض فصل الخطاب است بشرف تصویب و تحسین مبارک مولای توانا حضرت ولی امرالله ارواحنا لالطافه الفداء مزین گشته و دستور صریح راجع به نشر و تکثیر آن خطاب باین محفل صادر گردیده است .

نویسنده ی این کتاب کسی است که بعد از صعودش بعالم بالا این عنایات لاتحصى از سماء فضل و عطای مولای توانا ارواحنا فداء در حق او نازل گردیده است قوله الاحلی :

(ترجمه)

" قلوب از صعود مروج برازنده ی امر مقدس و کاتب مغبوط و محل اعتماد مولای حنون و منادی میثاق و حامی ثابت قدم و صایای مبارکه ، دکتر یونس افروخته ، محبوب عزیز متألم ؛ حیاتش تاریخ دو عصر رسولی و تکوین را زینت میدهد ؛ بمحافل روحانی در جمیع ولایات دستور دهید محافل تذکر

شایسته‌ای منعقد نمایند، بورقا اطلاع دهید از قبل من
مرقدشان را بنا کنند، از اعماق قلب عنایات لانه‌ای الهیه
را برای ترفیع روحشان مسألت مینمایم.

امضاء مبارک

* * *

همین بیانات مبارکه معرف واقعی مؤلف محترم است
و این محفل را از ذکر محامد و اوصاف و سابقه‌ی خدمات
آن واقف را زکاملاً بی نیاز میسازد.

جای هیچگونه شک و تردید نیست که نشر این کتاب
در بین احباب دارای نتایج کثیره خواهد بود و عموم یاران
حضرت رحمن را بیش از پیش با همیت پیمان الهی و لزوم
اجتناب و ابتعاد از ناقضین میثاق ربّانی و مراتب خدعه
و تزویر این گروه مکروه واقف و آگاه خواهد ساخت و جوانان
عزیزبهای را که الحمد لله طوفان نقض را ندیده و بافتنه
و فساد این هادمین بنیان دین مبین مواجه نشده‌اند
بخوبی از اقدامات مفسدات انگیز این نفوس بی تمیز مطلع
خواهد گردانید. این محفل از عموم یاران الهی مستدعی است
که از این تصنیف شریف استفاده‌ی کامل بفرمایند.

منشی محفل روحانی ملی بهائیان ایران

علی اکبر فروتن

خاطرات نه ساله عکا

مقدمه

امروز ۳۷ سال تمام از تاریخ تشرّف دفعه‌ی اوّل این عبدبساط قدس محبوب یکتا حضرت عبدالبهاء روح الوجود لعبودیت‌الفداء میگذرد و میخوایم خاطرات سه ماهه‌ی خود را از اوضاع سجن اعظم عکا بنگارم و همچنین تشرّف‌ثانی خود را که مدت نه سال امتداد یافت خاطرات نه ساله‌ی خود را بعد از ۳۴ سال برشته‌ی تحریر در آورم. اینک مشاهده میکنم که خوابی سه ماهه دیده‌ام ۳۸ سال قبل و خوابی تقریباً " نه ساله دیده‌ام که ابتدای آن از ۳۴ - سال قبل شروع شده و ۲۵ سال قبل بانتهارسیده است این رؤیاهای صادق‌ی ممتدّه را در تحت عنوان خاطرات نه ساله‌ی عکا مینویسم و از ذکر آنچه که صورت روایت و حدیث پیدا کند حتی الامکان خودداری مینمایم و تعبیر این رؤیاهای را بعهده‌ی مؤمنین از منتهی آتیه میگذارم تا آیندگان بوقایع گذشته آشنا شوند و مانند من منین ادوار سابقه از شناسائی اخلاق و اطوار مظاهر قبل که بآن توجه نموده‌اند محروم نمانند و چون جنبه‌ی تاریخی در این حکایات پیدا میشود و قسمت عمده‌ی آن راجع به نقض

ناقضین است لهذا مسافرت بغداد را بدو^۱ بنظر قارئین محترم میرسانم زیرا فتنه‌ی ناقضین در ابتداء از بغداد مشهود شد. البته خاطرات نه ساله بعد از این مدت طولانی خالی از اشکال نیست و حافظه‌ی بشری قدرت ضبط و تفویض آن وقایع را مسلماً^۲ نداشته و ندارد خصوصاً^۳ در مقام این عبد که همواره از ضعف این قوه شاک‌ی و ناراضی بوده و هستم و لکن نکات برجسته‌ی این وقایع بدرجه‌ای در تمام مدت عمرم در نظر مجسم و مسلم است که اگر ذرات وجودم را بعد از هزاران سال تجزیه نموده بطوفان طبیعت تسلیم کنند و در جو لایتناهی پراکنده نمایند یادگار حوادث گذشته را هر کس بنظر دقت ملاحظه کند از ذرات وجودم مشاهده نماید و همین قوه‌ی مکنونه که در حجرات دماغ برای ابد جایگزین شده مرا تهییج و ترغیب مینماید که یادگار ایام گذشته را برای آیندگان حکایت کنم. اما با این تفصیل من بسلولهای دماغ خود اکتفاء نمیکنم و از این کائنات ذره‌بینی مجهول الهویه مدد نمی طلبم بلکه نهایت امید و کمال اطمینان را ب فضل و عنایت آن مولای مهربان دارم که روح مقدسش از عالم اعلیٰ به عالم ادنی پرتو افکنده و هزاران ضعفای نادان مانند این عبدا مدد میفرماید لهذا از آن ذات مقدس آسمانی استمداد میجویم و بتحریر این حکایتها مبادرت مینمایم.

قسمت اول

سفر بغداد

وقتیکه درس‌نهی ۱۳۰۹ هجری جمال اقدس ابه‌هی صعود فرموده و ماده تاریخ را جناب نبیل بجمله‌ی "قد غار رب" تمام کرد و مرحوم شکوهی بمصرع " قد کان خفیا " اسفا " ربنا الابهی " مرثیه‌ها بسرود این عبد در ابتدای جوانی از شدت افسردگی و دلشکستگی بی تاب و ناتوان گشتم و لکن بواسطه‌ی مطالعه‌ی الواح و آیات مطمئن بودم که شمس جمال الهی در هیکل بشری از افق دیگر طلوع و نمایان است و زیارت لوح مبارک عهد آنا "فآنا" بر اطمینان قلب میافزود تا اینکه آثار قلم حضرت عبدالبهاء مانند غیث‌هاطل بر افراد احباء نازل و معنویت و حلاوت و لطافت بیانات مبارک جا نشین قلم اعلی گردید و چنان روایحی در عالم منتشر نمود که این عبد مکرر باین تشبیه و تعبیر قائل شدم و گفتم که طراوت و لطافت آثار قلم اعلی مانند گل‌های خوش‌رنگ معطر و معنبر است و بیانات طلعت عبدالبهاء بمنزله جوهر آن گل‌ها و رفته رفته بمطالعه‌ی الواح آن آیات بدرجه‌ای شیفته و فریفته‌ی آثار مبارک گردیدم که در سال سوم صعود جمال الهی عریضه‌ای عرض نموده رجای اذن

تشرّف نمودم و قبل از وصول جواب دیوانه وار طریق بغداد را پیش گرفتم که در آنجا بوصول جواب نائل شده از طریق شام و حلب خود را بعگا رسانم، اما این مسافرت بی فکر و بی پروا در فصل زمستان با مرکوبهای مختلفه، قاطر، یابو، کجاوه، پالکی چهل روزه ببغداد رسیدم و چون اذن تشرّف نرسیده بود و از آنجا هم پنجاه - شصت روز دیگر میبایستی از راه حلب طی مسافت نموده بعگا برسم، این عبد فرسوده و وامانده شدم و مصمم گردیدم که بطهران مراجعت نموده پس از وصول اجازه طریق روسیه و اسلامبول را پیش گیرم. در بغداد با احباب مخصوصاً " با مرحوم میرزا موسی حرف بقا محشور شدم در آنجا زمزمه هایی بگوשמ رسید که فلانکس بر حسب القآت یکنفر درویش مسلک طرفدار آقای غصن اکبر گشته و در میثاق الهی متزلزل گردیده است و در ذیل این صحبت مذاکراتی بعمل آمد که مداخله ی سائر اغصان در امر الهی چه ضرورتی دارد؟ البته جواب این مسائل آسان بود زیرا اهل عرفان میدانند که شمس حقیقت از دو برج ظاهر نمیشود و حقانیت صرفه بشعب مختلفه منقسم نمیگردد ضمناً " مشاهده مینمودم که احبای بغداد شور و انجذاب غریبی در سر دارند و مرحوم حرف بقا مشوق اهل بهاست و احبای بغداد را محافظت میفرماید خلاصه در طی این مسافرت جای شما خالی سفری هم بکربلا و نجف

نایب الزیاره گردیدم و در مراجعت بغداد جلساتی چند
 بخدمت دوستان رسیدم و چون جواب عریضه‌ی بنده نرسیده
 بود ناچار راه طهران را با مشقات مسافرت آن ایام پیش
 گرفتم و همواره متحیر و متفکر بودم، مگر آقای غصن اکبر بآیه‌ی
 قد اصفینا الاکبر بعدا لعظم قناعت نمیکنند؟ مگر اغصان -
 خیال طغیان دارند؟ اگر خدای نکرده چنین خبری باشد و
 اگر مسلک یحیی ازل را پیش گیرد...! خلاصه با این
 افکار ب طهران رسیدم و بمحض ورود هنوز لباس سفر از بر
 بدر نکرده بودم لوح مبارک حاوی اذن تشریف بدستم رسید.
 آیا ممکن است الساعه راه روسیه را بطرف اسلامبول اختیار
 کنم؟ خیر. زیرا تذکره، خرج سفر لازم است؛ چون اسباب
 فراهم نیست ناچار بر آن شدم که:

چندی بنشینم و صبر پیش گیرم دنباله‌ی کار خویش گیرم
 لهذا مجددا بهمان اداره بانک بین المللی که سابقا " منشی
 بوده و استعفا داده بودم مراجعه نمودم و تجدیداً استخدام کردم.
 دیگر بسفر نرفتم، دنباله‌ی کار خود گرفتم و منتظر وقت مساعد
 شدم و زمزمه‌ی بغداد را نزدا حدی اظها رنکردم و به تبلیغ
 انفرادی مشغول شدم؛ ناگاه زمزمه‌ی دیگر بگوشم رسید که
 آقایان ایادی باهم اختلاف دارند و در خصوص علو مقام سرکار
 آقا حضرت من اراده الله حرفها میزنند؛ مثلاً " حضرت
 اسم الله الجمال مسائلی طرح نموده میفرمایند آیا مقام

غصن اعظم بالاتراست یا مقام روضه مبارکه؟ البتّه مقام روضه مبارکه اجل و ارفع است زیرا همینطور که جمال ابهی حق است لباس او هم حق است، کلاه او هم حق است، جسد او هم حق است، مرقد او هم حق است؛ الی آخر.

جناب حاج آخوندعلی قبل اکبر میفرمایند: آخوند! مزخرف مگو، کسی که لباسش حق است، کلاهش حق است، چگونه مرکز میثاق او و نصوص عهد و پیمان او ناحق است؟ خلاصه این گفتگوهای بین الاثنین کم کم بخارج سرایت کرد و بگوش افراد موء منین رسید و در این اثنا خبر آمد که احبای بغداد غصن اکبر را میرزا محمدعلی نامیده اند و عکسهای او را پاره پاره کرده در چاه نسیان انداخته اند و در این اوقات روز بروز الواح و آیات جانسوز از قلم مبارک میثاق میرسید و غوغا و همهمه‌ی عظیمی بلند شد و قیامتی برپا گردید و بقول حضرت نعیم در این قیامت مردم: پی لاوبلی زدند و وصف، صفی از ناقضان عهد شکن صفی از عاشقان جان برکف، کار از پرده بیرون افتاد، اوراق نارّیهی ناقضین رسید و گفتند که اغصان و افنان همگی متحد و متفق اند و احبّاء را به اتفاق و به محبت باغصان دلالت میکنند. این اوراق نارّیه را احبّاء دسته دسته پس فرستادند و بحضور مبارک شکایت و تظلم نمودند. بقراری که در آن ایام مسموع شد و بعد به ثبوت رسید فتنه‌ی بغداد

رایکنفر حاجی (ش) نام از طرف ناقض اکبرماً مورشد و در بغداد القاء شبهه نمود یکنفر را متزلزل ساخت (که بعدها ثابت شد) و خود حاجی بطرف حلب یا موصل عزیمت نمود و خبر تزلزل و انقلاب را بناقض اکبر بشارت داد و از آنجا اوراق ناریه فرستاده شد با میدا ینکه احباء شیفته ی مواعید ناقضین گردند و متزلزل شوند اما بالعکس این اوراق کفر ناقضین را ثابت نمود و برشها مت دوستان بیفزود و آنچه سزاوار قیام و اقدام بود عمل نمودند.

اما طهران - اقدامات ناقضین نوع دیگر و بمراتب شدیدتر بود و آن این است که از دیر زمانی آقا جمال که بالمال موسوم به پیر کفتار گردید بخیال خود زمینه برای اغواء و اضلال مؤمنین ساده لوح مهیا نموده بود و چون آخوند بود و با اصطلاح آخوندها یک مرید خربه تر از یک ده شش دانگی است و نفر مرید که اسم هردو را فراموش کرده ام فراهم نمود و خود را صاحب دو پارچه قریبه شش دانگی میدانست، و تکیه صعود جمال مبارک واقع شد بناقضین محرمانه خبر داد که یک قسمت مهم از ایران را میتواند بقبضه اقتدار در آورد و ضمناً " عرایضی بحضور مبارک عرض نموده بطوریکه تفصیل آنرا مکرراً بحضور مبارک شنیدم تقاضای عجیب و غریب مینمود که ریاست خود را در عالم بهائیت مسجل نماید و این تقاضاهای نامشروع که مقبول

نمیشد بر عداوت و بغضای او میافزود و سفری با رض مقصود رفت و چون ثابتین و ناقضین از هم مجزا و تفکیک نشده بودند محرمانه در نقشه‌ای که ناقضین در زمینه‌ی نقشه‌ی خلفای اسلامی کشیده بودند شرکت جست و یکی از ارکان اربعه که منظور آنها بود محسوب گردید و به طهران مراجعت نموده زمزمه‌ی فتنه‌آمیز خود را شروع کرد، مثلاً "در مقابل حضرت من اراده‌الله که منصوص کتاب اقدس بود حضرت من اصطفاه الله ایجاد کرد و شور و مشورت با او و اغصان دیگر را در امور امری لازم و واجب می‌شمرد. تمام این قضا یا را حضرت عبدالبهاء جزء "و کلاً"، ظاهراً "و باطناً" میدانستند و جداً "و کاملاً" ستر می‌فرمودند و بنصایح مشفقانه و بمواعظ حکیمانانه همه را دلالت می‌فرمودند. لعل یتذکرا و یخشی . و لکن

برسیه دل چه سود خواندن و عظ

نرود میخ آهنین برسنگ
 پیرکفتار دست از فساد دبر نداشت مستمراً " با ناقضین مخابره نمود و نوشتجات آنها را در ایران منتشر ساخت در آن اثنا در طهران مسموع شد که حضرت مولی‌الوری مکدر شده به طبریا تشریف برده‌اند زیرا ناقضین خود پرده از روی کار برداشته بودند و بعد از چندی شنیده شد حضرات اظهار ندامت نموده و حضرت مولی‌الوری از طبریا مراجعت

فرموده اند در آن ایام ولوله‌ی غریبی در ایران برپا بود، تمام احباء یک چشم گریان و یک چشم خندان بودند از یک طرف آن مصیبت کبری صعود جمال ابهی و از طرفی ظلم و تعدی - حکومت، از یک طرف فتنه‌ی ناقضین و از طرف دیگر شامتت اعدا و اما چیزیکه مایه‌ی خشنودی بود آنکه در بحبوحه‌ی این فتنه و غوغا که احباء را بحرکت و جنبش درآورده بود مرتبلیغ پیشرفت غریبی داشت و اشخاص طالب حقیقت در اجتماعات محرمانه‌ی احباء داخل میشدند و به سهولت تصدیق مینمودند چنانکه گفته‌اند: هزارش ماتم و یکدم عروسی است.

خلاصه این بود مقدمات فتنه‌ی ناقضین؛ این بسر مطلب

میرویم:

مسافرت بعکا از سمت روسیه

این انقلابات روحی و معنوی پیمانهای صبر مرا لبریز کرد، در چله‌ی زمستان تقریبا "مقارن سال پنجم صعود جمال مبارک بود که مجدداً" از خدمت بانک استعفا داده با تفاق جناب آقا میرزا فضل الله ابن اشرف روبروین رهسپار - گردیدیم و از شدت سرمای زمستان پنجروزه رسیدیم و در منزل حضرت سمندر علیه بهاء الله وارد شدیم و ایشان هم مایل بتشرف بودند، بعد از پنجروز توقف، راه رشت را با کجاوه و قاطر پیش گرفتیم، با زهم بواسطه برفهای متوالی و طوفانهای

پی درپی و توقف‌های اجباری در قراء خرابه‌ی راه رشست یا زده‌روزه بمنزل رسیدیم و بمحض ورود خبریاً س. آوری شنیدیم که راه روسیه با سلامبول بروجه مسافرین ایرانی مسدود است زیرا مسئله‌ی مسافرین حج و شیوع وبا در مکه در میان بود؛ در منزل مرحوم ارباب پذیرایی شایانی بعمل آمد ملاقات احبّاء میسر شد و شهرت مسدود بودن راه ما را منع ننمود؛ حضرت سمندر علیه بهاء الله ماندند.

ما دو نفر دیوانه و ارباب نذلی آمدیم که خود را ببادکوبه برسانیم و در آنجا هم طوفانهای پی در پی دریا مانع دخول کشتیهای روسیه شد؛ بعد از دوازده روز در انتظار که با چشم اشکبار کشتیها را از دور میدیدیم و توقف نمیکرد روزی خود را به کشتی موسوم به (نی نای) رسانیدیم و سه روزه به بادکوبه وارد شدیم.

ورود به بادکوبه و خروج از روسیه

احبّای بادکوبه در نهایت آزادی و خوشی مجالس روحانی برقرار داشتند ما نسبت بما کم لطف بودند زیرا نصایح عاقلانه آنها را نشنیدیم و راه مراجعت بطهران را پیش نگرفتیم و با خود گفتیم باید سعی نمود و راه بسته را مفتوح ساخت.

چنانکه گفته اند:

قومی بجد و جهد نهادند وصل دوست

قومی دگر حواله بتقدیر میکنند

آخر الامر نصاب عاقلانه را نشنیدیم و گشتیم گشتیم

یکنفر از خود دیوانه تر پیدا کردیم و نصیحت مجنونانه ی او

را اطاعت نموده بسمت تغلیس حرکت کردیم با مید آنکه چند

قدم بمقصد نزدیکتر شویم در تغلیس حلاوت محبت و لذت

مهمان نوازی برادران احمد افراچشیدیم و در این جا

رائحه ی نقض بمشام احدی نرسیده بود؛ چند روز بدعا و مناجات

گذرانیدیم تا اینکه وسائل حرکت فراهم شد و با مشقت و

مرارت بی حساب آخر الامر از دست ما مورین سرحدی که

مانع مسافرین ایرانی از باطوم باسلامبول بودند جستیم

برای اینکه بمشکلات عظیم ترمبتلاشویم، در اسلامبول ما را

به ضبطیه تسلیم نمودند چون زمان جنگ عثمانی و یونان

بود و فتنه و مقاتله ی ارامنه در نهایت شدت بروز کرده بود

و تذکره ی ما را در باطوم دلالت های خائن به امضای صحیح

نرسانیده بودند مدتی در کشمکش و دچار مخاطرات شدید

بودیم و در جمیع احوال راضی و شاکر؛ چرا که بمقصد نزدیکتر

شدیم. بعد از استخلاص از این مخمصه با قلبی طافح

بمحبت الله با کشتی وارد بیروت گردیدیم و بعد از سه روز

راه حیفا را با کشتی پیمودیم و در این کشتی با چند نفر

از مسافرین بغداد دیداری تازه کردیم و همگی با حالت

شور و انجذاب و تضرع و ابتهال اول شب وارد حیفاشدیم .
 در حیفامسموع شد که حضرت مولی الوری در مقام خضربطور
 انزوا تشریف دارند ، فقط دوسه نفر از احبای حیفاذن تشریف
 دارند و ابواب لقاء بروجه کل مسدود است مگر مسافرینی که
 از ایران استیذان حاصل نموده باشند ، از این خبر وحشت
 اثربینهایت محزون و مکدر شدیم زیرا معلوم شد که فتنه‌ی
 ناقضین بمراتب بیش از آن است که در ایران شنیده بودیم
 و ضمناً " شوق تشرّف و لقاء بحدی است که آرام نداریم ، اتفاقاً
 چون اوایل شب وارد شده ایم موقع تشرّف را قبلاً" بروز بعد
 آنهم بعد از ظهر موکول نموده اند و دلایلی ذکر میکنند
 که من قدرت فهم آنرا ندارم ، نه قرار صبر کردن نه مجال آه
 دارم ؛ منزلی که وارد شده ایم دفتر مرحوم حاجی سید تقی
 منشادی است . چند نفر احباب بدیدن ما آمدند و چند
 دقیقه ملاقات اجمالی در یک اطاق خشک و خالی بعمل آمد ،
 رفیق هم سفر من مردی است با خلوص و مزاج ، بالحن خوش
 ابیات و مناجات میخواند ، شب را با این حال بسر بردیم .
 صبح زود بوصول چای رسیدیم و با جناب منشادی
 برای گردش حیفا حرکت کردیم و لوازم اکل و شرب ابتیاع کرده
 به خانه مراجعت کردیم و چون دوسه روز بود غذا نخورده
 بودیم بعجله‌ی بسیار یک نیمرو و ماست و نان پنیر قوت فراوان
 خوردیم . روحمان تازه شد ، زانوقوت گرفت ، دین و ایمان

بجا آمد، اما چه بجا آمدنی که از فرط تأخیر و مسامحه‌ی آقای منشادی که ما را بحضور هدایت نماید دوباره کفر ما بالا آمد؛ باری با هزار لیت و لعل برای راه افتادیم و نزدیک غروب آفتاب بدامنهی تل کرمل بمقام خضر رسیدیم هوای - روح پرور در این محل با آن ذوق و شوق امید لقاء روحیات ما را بحدی بالا برد که زمین و آسمان و حجرو مدر را بذکر یا بهاء الابهی ناطق مشاهده میکنیم.

همینکه چند قدم بالای تل مقام بالا رفتیم جمال منیر طلعت میثاق را مشاهده نمودیم که از این جاده باریک سرازیر شده بطرف صحرا تشریف میبرند، در هنگام تشریف مراسم عبودیت را بجا آوردیم؛ با آن تبسم‌های مبارک دل افروز و مرحبا مرحبا خوش آمدید امر فرمودند برویم بالا بنشینیم تا تشریف بیاورند؛ در مقام خضر دوا طاق کوچک ساده نیمه مفروش یکی برای جلوس مبارک یکی برای مسافرین موجود، لوازم زندگانی آنچه در خاطر دارم یک طاسکباب مس - یک منقل کوچک - دوشقاب - یک سینی - یک لحاف - یک سماور کوچک حلبی بادو استکان و برای خدمت هم یک طفل دهساله هندی قهوه‌ای رنگ، موه‌دب، چابک و زنگ حاضر خدمت ایستاده است؛ این بود لوازم زندگانی در انزوای مبارک. ما مسافرین بادونفرازا حبابی حیف در اطاق کوچک نشسته مشغول چای خوردن و صحبت شدیم

از ظلم و بیدادنا قضین حرفها شنیدیم اما مطالب را سربسته میگویند زیرا مجاز نیستند و ما را هم کا ملا "محرم نمیدانند و ضمنا" بشا رت های جان پرور را ز ارتفاع امر الله در ممالک خاور و می دهند . خلاصه اینجا هم مثل ایران - هزاران ماتم و یکدم عروسی است - دو ساعت از شب گذشته مسافرین ایران و بغداد راتک تک احضار فرمودند شخص دوم بنده بودم ، با یک جست و خیز چاک خود را در مقابل هیکل مبارک حاضر دیدم و در حال رکوع و سجود اشک حسرت جاری شد ، مرا بلند کردند با نوازشهای دلفریب روح را بملکوت اعلی بردند و جسم را در مقابل خود دوزان نشانیدند و فرمایشات فرمودند ؛ نمیدانم چه فرمودند .

از من گمان مبرکه نصیحت کنم قبول

من گوش استماع ندارم لمن یقول
 گاهی واله وحیران آن طلعت مهوشم و گهی با افکار متشتت
 مشوشم و از کردار ناپسند گذشته مضطرب و متوحشم ؛ من کجا
 استحقاق تشرف کجا ؛ من کجا شمول عنایات کجا ؛ من کجا
 اینجا کجا ؛ در این حال فکر دیگری پیش آمد ؛ با خود گفتم اگر
 این تشرف و لقاء در عالم خواب و روء یا باشد و قتی که بیدار
 شوم و خود را محروم از این موهبت مشاهده کنم
 چه خاکی بر سر بریزم ؟ این را در دل گفتم و های های
 گریه کردم ، باز هم با نوازشهای دیگر مرا تسکین دادند ؛

بخود آمدم و سعی کردم بیانات مبارک را بسینه سپارم .
 در اینوقت هیکل مبارک مشی میفرمودند و از مطالبی که
 بطور ناقص در نظر دارم این است که فرمودند میگویند
 حضرت یونس سه روز در بطن ماهی زندگانی کرد یعنی سه
 روز پیشرفت امر الله بتأخیر افتاد و این همان سه روزی است
 که حضرت مسیح با آسمان رفت و مراجعت نمود . انتهى
 البته این کلمات عین فرمایشات مبارک نیست بلکه شبیه و
 تقلید آنهاست . خلاصه در مقام موعظه و نصیحت بیانات
 مفصل فرمودند ؛ فرمودند من میخواهم احبای الهی مثل
 این چراغ روشن باشند ، شمس جمال ابهی غروب نمود ، چون
 هنگام شب است احبای الهی باید مثل چراغ بدرخشند . من
 با خود گفتم قربان این شمس حاضر که اشعهی با حرارتش اشک
 مرابی اختیار میریزد .

اشک حسرت بسرا نگشت فرومی شویم

که اگر راه دهم قافله در گل برود

باز نگاه حسرت آمیز دیگر بقامت موزون آن دلبری کتا انداخته
 در دل بزبان سعدی گفتم :

دیده تادید تورا گفت زهی سرو بلند

راستی کوربه آن دیده که کوتاه بین است

آخر الامر با یک کلمه ی فی امان الله بنده را مرخص فرموده -

مسافرین دیگر را یک یک طلبیدند ، هر کس که از حضور

مراجعت مینمود مثل بنده واله و حیران گاهی گریان گاهی

خندان درگوشه‌ی اطاق میخزید. مرحوم حسین افندی
چای چای با جازه‌ی مبارک شام مسافرین را در شهر تهیه نموده
با مقداری رختخواب از شهر آورده بودند و در هنگام شام قدری
هم از غذای مبارک که در روی منقل کوچک تهیه شده بود
نصیب ما شده با اشتهای تمام اما با سکوت محض شام
خوردیم و یکی از احباء گوشزد نمود که سرکار آقا خواب
ندارند، در هنگام طلوع فجر بیرون تشریف میبرند و در صحرا
قدم میزنند و با تضرع و ابتهال مناجات میخوانند، بعد از
شام در همین اطاق که با اطاق مبارک اتصال داشت
رختخواب انداختند خوابیدیم اما چه خوابیدنی!

خواب در عهد تو در چشم من آید هیات

عاشقی کار سری نیست که بر بالین است

همه آ را گرفتند و شب از نیمه گذشت

آنکه در خواب نشد چشم من و پروین است

هنگام سحر برخاسته داخل صحن حیاط مقام خضر

شدم و از احوال مبارک سؤال کردم، جوانی که مستحفظ و

دربان مقام بود عربی گفت افندی تشریف بردند بیرون،

معلوم شد که همیشه قبل از طلوع فجر بصرای خلوت برای

تلاوت مناجات و تضرع و ابتهال تشریف میبرند و این انزواء

برای فراغت از خستگی تألماتی است که از فتنه‌ی ناقضین

بوجود مبارک وارد شده است. خلاصه در این هوای لطیف

سحرگاهی و در این خلوتگاه روحانی که سابقاً محل توجه انبیا بوده مناجاتی خواندم و غار معروف بمقام خضر را تماشا کردم و بعد از ادای نماز صبح در خدمت دوستان بصرف چای مشغول شدیم.

سرکار آقا تشریف آورده و در اطاق خود جالس شدند و سه یا چهار ساعت قبل از ظهر همه مسافرین را احضار فرمودند؛ حال مردم معقولی شده ام، سراپای وجودم گوش است تا بیانات مبارکه را بشنوم، با آن تبسم های روح پرور اذن جلوس فرموده از احوالات طهران و بغداد استفسار فرمودند، نسبت بجمع احبای ایران و بغداد اظهار عنایت فرمودند، قدری از عظمت امر مبارک و بعد در خصوص امتحانات الهی و بعد بنصایح مشفقانه پرداختند، هنگامی که گرم صحبت بودند و همه حضار در بحر اصغاء مستغرق جوان عرب دربان مقام وارد شد بکلمه ای آهسته بسمع مبارک رسانید، سرکار آقا بما فرمودند شما بروید اینها بیایند، باز شما را میطلبیم. فی امان الله. ما همه افسرده خاطر اما امیدوار بوعده احضار برخاسته تعظیم نموده بیرون آمدیم دیدیم، دونفر که میخواهند مشرف شوند یکی صاحب منصب عثمانی است و دیگری یکنفر ایرانی که لباده‌ی بلند پوشیده، ریش مشکی چین چین پلّه پلّه دارد، آن شخص ایرانی بطرز عثمانی سلام و تعارف کرد ما هم جواب

دادیم و گذشت . فوراً "جناب میرزا فضل الله نسبت به بنده تعرض نمودند : چرا جواب سلام دادید بیکار بودید؟ مگر ملتفت نشدید؟ این شخص میرزا بدیع الله است ، شما از کجا میگویید؟ این آقا اشاره کرد بمن فهمانیده ای بر - ذاتش نهلت ، این جانور از کجا پیدا شد؟ یکدم نشد که بی سرخرزندگی کنیم ، خلاصه با این کلمه همه مسافرین را بخنده انداختم اما خود خجل و منفعلم از این گناهی که کرده ام ، چاره آنرا چنین دیدم که استغفار کنم و چندین بار اسم اعظم تکرار نمایم و این حرکت عمل لغو کودکان نبود زیرا بعدها واضح و مسلم شد و در بیانات مبارک تصریح گردید که یکی از حیل‌های ناقضین برای فتنه انداختن و مضطرب و متزلزل ساختن همین سلام بود والسلام ، چاره آنهم استغفار و این موضوع را بعداً " بنظر قارئین محترم میرسانم .

خلاصه قدری بعد از آنکه آنها مرخص شدند ما را احضار فرمودند . در ابتدا آثار حزن از وجه مبارک معلوم بود ولیکن از آنجا که تشریف مخلصین و ملاقات مقبلین همواره هیکل مبارک را سبب سرور میشد چند دقیقه طول نکشید که چهره مبارک ما نندگل صبرگ شکفته شد ، وعده های نصرت که از لسان عظمت طلعت قدم مسموع شده بیان فرمودند ، قدری نصایح و مواعظ رحمانی با لسان شفقت و رأفت -

فرمودند و بعداً مرشد که از آنجا یکسری بروزی مبارک برویم
 و سه مرتبه زیارت بخوانیم، مرتبه‌ی اول برای خودمان، مرتبه‌ی
 ثانی بالنیابه از ایشان و مرتبه ثالث برای عهد و پیمان ه
 فوراً "گروه حاضر شد بطرف بهجی حرکت کردیم، دربین
 راه با دونفر احبای حیفادرا طرف بیانات مبارک تحقیقاتی
 مینمودیم و هر کس بر حسب ذوق و سلیقه خود کشفیاتسی
 میکرد و با این افکار مملو به محبت عبدالبهاء دنیا و مافیها
 در نظر ما بهشت بود، جنت علیا و ملأ اعلی را مشافهه
 میدیدیم ه در ابتدا صحرای سبز و خرم و نسیم لطیف نمونه‌ی
 بهشت برین بود، همینکه بکنار دریا رسیدیم تماشای امواج
 متوالی حاکی از تموجات قلوب مؤمنین، گویا افواج ملائکه
 را به تسبیح و تجلیل و نعت جمال ابهی مشاهده میکنیم
 چنان سکر روحانی ما را فرا گرفته که سرازبان میشناسیم،
 الحان بدیع آسمانی بسمع میرسد چنانکه همه را سرمست و
 مدهوش میسازده همسفران حیفایی نقطه به نقطه را معرفی
 میکنند، این فلان رودخانه است که از باغ رضوان میگذرد،
 این منظره دورنمای عکاست، این دروازه‌ی شهر است، این
 باغ بلدی‌هی خارج عکا است که تاء سیس آنرا حضرت عبدالبهاء
 سبب شده‌اند دست راست قبرستان است مرقد مطهر
 والده عبدالبهاء، دست چپ صالح نبی است که گنبد سفید
 دارد و حسین افندی هم در آنجا مدفونند، روبروی ما قصر

معروف جمال مبارک است، در کنا رقص روضه مبارکه پیدا است،
 با چشم اشکبار همه تعظیم کردیم. مقابل روضه مبارکه
 سروستان است، صنوبرهای سبز و خرمنسایه افکنده، محلی است
 که گاهی جمال مبارک چادر میزدند و تفرج میفرمودند
 خلاصه در وقتیکه سرمست این معرفی و حیران این محلهای
 با صفا بودیم ناگاه نظر ما افتاد بچند نفر قدونیم قد،
 کوتاه و بلند هریک بالباسهای مرکب از ایرانی، عربی،
 ترکی، فرنگی، قبای بلند، نیم تنه‌ی کوتاه، کلاه فینه قرمز، کمر بند
 چرمی با چهره‌های عبوس و قیافه‌ی جهنمی که ما را خیره
 خیره نگاه میکنند؛ پرسیدیم اینها کیها هستند؟ گفتند اینها
 ناقضاند. ای برذاتشان نهلت، اینجا چه میکنند؟ در
 قصر جمال مبارک منزل دارند عجب! یکدم نشد که بی سرخر
 زندگی کنیم. خلاصه از کروسه فرود آمدیم در یک اطاق تحتانی
 غیر مفروش داخل شدیم اینجا مملکت ناقضین است؛ از
 گوشه و کنار ما را نگاه میکنند، دو نفر دو نفر لبخند میزنند
 و نجوا مینمایند؛ همراهان ما اشاره کردند نگاه نکنید و
 اعتنا ننمائید، این اشخاص فتنه جو دنبال بهانه میگردند؛
 ماهم سکون و وقار خود را از دست ندادیم تا آنها هم
 مرعوب شده یک یک جیم شدند و ماهم مشغول وضو شدیم،
 سرو صورتی صفا دادیم، خاضعانه بطرف روضه مبارک توجه
 نمودیم طراوت منظر و گل‌های معطر و فضای معنبر دل‌ها را

چنان جذب نمود که خاطر بساحت محبوب یکتا متوجه گشت و بخاطر آمد که این زیارت را از طرف مولای حنون باید بجا آورد و بمجرد سجود در آستان طلعت معبود چنان جذب و شوری دست داد که تمام کدورتها و انقباضات حاصله از دیدار ناقضین بکلی مرتفع گردید. اینجا مقام روحانیت صرفه‌ی خالصه است، اینجا است که:

در ضمیر ما نمیگنجد بغیرا زدوست کس

هر دو عالم را بدشمن ده که ما را دوست بس

بعد داخل صحن روضه شدیم، گلاب بصورت زدیم، مجسدها بسجده افتادیم و بعد سه مرتبه زیارتنامه را به ترتیبی که فرموده بودند خواندیم؛ همگی روح و قلب و فؤاد و هویت خود را در این عرصه عرضه داشتیم، آهسته، سبکبار، خاضعانه از در بیرون آمدیم و با طرف نگاه نکردیم مبادا دیدار ناقضین خاطرها را افسرده نماید. با اینحال بطرف عکاه روانه شدیم منظره‌ی شهر سجن اعظم جمال مبارک تأثیر غریبی در وجود دارد و داخل شهر انسانرا منقلب مینماید، کوچه‌های تنگ و پیچاپیچ کیف شهر وسعت نظر می بخشد، زنگ غم از لوح دل میزداید، درو دیوار و کوچه و بازار نظرگاه و قدمگاه جمال ابهی است، همه جا گذرگاه است، همه جا قبله‌گاه است، همه جا سجده‌گاه است، همه جا تاریخی است؛ خلاصه وارد کاروانسرای پرهیا هوی پر قیل و

قالی شدیم، از پله‌های مخروبه و مندرس بالا رفتیم، وارد
اطاق مسافرخانه شدیم، این اطاق روبه‌شرق و مشرف بدریاست
و بسیار مصفاست و با مسافرین دیگر که حاضر بودند
خدان و شوخی‌کنان مصافحه‌ی ربانی بعمل آوردیم، چای سفید
معطر حاضر شد، چند دقیقه‌ی دیگر آقایان طائفین دیگر
یک‌یک بدیدن ما آمدند تا نوبت بحضرت زین‌المقربین و
حضرت مشکین قلم رسیده هر یک شخصا خود را معرفی
نمودند و حضرت مشکین قلم معرفی خود را با ارائه چنددانه
موی زنج زرد و سفید خود قناعت نموده فرمودند معرف
من ریش کوسه و قامت کج و معوج مناست، عرض کردم معرف
دیگر منم و در همه جا گفته‌ام جناب مشکین قلم با این قیافه‌ی
مضحکی که دارند محتاج مزاح و حرکات تقلیدی نیستند
از این گفتار خنده‌ی حاضران در گرفت، ابواب مزاح مفتوح
گشت و میدان شوخی وسعت یافت و جناب میرزا فضل‌الله
پهلوان این میدان گردید و حضرت زین با مثل‌ها و
حکایات پرمعانی مجلس را گرم کردند، مرحوم میرزا عزیزالله
خان ورقا از جمله مسافرین بودند، با ایشان موافقت تام
پیدا کردم، شب و روز خوش میگذرانیم؛ تلاوت آیات و مناجات
و ابیات بسیار رواج دارد خصوصا الواحی که در ستایش
حضرت عبدالبهاء نازل شده میخوانیم و جوابهایی که
اهل بهاء از ایران در جواب او راق نارینه نوشته‌اند ملاحظه

مینمائیم و صحبتها در اطراف آن می‌کنیم، میدانیم که گرگ در لباس میش در اطراف ما بسیارند اما جرأت اظهار ندارند. خلاصه دوسه روزی باین منوال میگذرانیم و از تأخیر ورود مبارک بعکاً بسیار نگرانیم، ایام اولتشرّف شربت لقاء ما را چنان سرمست نموده بود که سراز پا نمیشناختیم اما حالا کم‌کم بخماری افتاده ایم جرعه‌ی دیگر لازم است هر چند لذت وصل و حلاوت تشرّف تا هزار سال دیگر هم فراموش شدنی نیست اما زهر فراق هم چشیدنی نیست. شربتی تلختر از زهر فراق باید

تا کند لذت وصل تو فراموش مرا

بدلیل آنکه شهرو حلاوت تشرّف تا ابد در کام مؤمنین موجود است؛ عجب تر آنکه ناقضین بیش از احباء در تکاپو هستند، سیاست آنها اینطور اقتضاء میکند که حتی باغیاری متوسل شوند خصوصاً "با اغیاریکه روابط سرّی دارند، آنها را تحریک میکنند و ضمناً "میخواهند با مداخله اغیاری کشف اسرار نمایند و آنها وانمود کنند که ما دشمن نیستیم کما اینکه آمدن میرزا بدیع الله بحیفا با آن صاحب منصبی که قبلاً ذکر شد یکی از حیل‌های ناقضین بوده است. خلاصه بعد از چند یوم آفتاب سعادت و اقبال ما طالع شد و شمس جمال میثاق از افق عکاً اشراق نمود؛ جمیع محترمین اغیاری دسته دسته آمده مشرف شدند و بعد احبای طاغفین و مسافرین

را احضار فرمودند، از این یوم زندگانی عکائی مرتب شده، مسافرین دیگر از ایران و بغداد و مصرحتی از هندوستان دسته دسته می آیند.

زندگانی مسافرین در عکا

مسافرخانه چنانکه ذکر شد مکانی است بسیار روح و مصفاً بانضمام یک صندوقخانه، یک آشپزخانه و یک انبار، عده‌ی مسافرین هرچند نفر باشند در همین یک اطاق با کمال روح و ریحان زندگانی میکنند و خادم مسافرخانه آقا محمدحسن به تنهایی و گاهی با کمک یکنفر دیگر بقدری خدمات اینجا را کاملاً انجام میدهد که جز تأیید الهی هیچ قوه نمیتواند رونق و پاکیزگی و انتظام این محل مبارک را برقرار نماید. و اما درب خانه مبارک! سادگی و روحانیت آن محل از حد وصف بیرون است.

اصل عمارت وسیع قدیمی کهنه سا زومندرس متعلق به اعیان قدیم عکا بوده و اینک یک دستگاہ فوقانی و تحتانی در اجاره‌ی مبارک است و یک دستگاہ دیگر در اجاره‌ی روحانین پروتستانی است که اطاقهای تحتانی را مریضخانه‌ی عربی قرار داده مرضی راه‌صبح تبلیغات مذهبی مینمایند - صحن حیاط وسط را که تقریباً دو یست متر مربع مساحت دارد بدستور مبارک گلکاری کرده‌اند این باغچه‌ی طبیعی

سبزو خرم با گل‌های بی ترتیب ژولیده درهم و برهم بادو
 درخت خرماى وسط و یک درخت انگور در کنار همه این
 فضا را مملو از مشک بهشت برین کرده خصوصا " آن ساعتی که
 سرکار آقا در اطراف مشی میفرمایند و احباً را بملکوت ابهی
 دعوت میکنند، اطاقهای پایین را که بیرونی است درب خانه
 مینامند، اطاقهای فوقانی اندرونی است که یکی دو اطاق
 کوچک دارد یکی را دفتر قرار داده اند یکی هم بطور ساده
 مفروش، دارای دوسه نیمکت است و آنجا اطاق پذیرایی
 میباشد. سه باب پنجره‌ی اطاق مشرف بدیوار سنگی و سنگر
 بندی قلعه عکا و مشرف به دریا است .

حملات امواج بحر بدیوار سنگی قلعه هر چند گاهی
 مهیب است ولکن تماشای بحر خصوصا " در هنگام غروب شمس
 بی نهایت باشکوه است . این بود وضع محل سکونت
 مسافرین .

معمولا " صبح بسیار زود قبل از طلوع آفتاب بصدای
 تلاوت مناجات هر کس که لحن خوشی داشت مثلا آقا میرزا
 فضل الله بیدار میشدند . بعد از نماز صبح و صرف چای
 و ساده ترین لقمه الصبح یک یک بدرب خانه که عبارت
 از یک اطاق بزرگ و یک اطاق قهوه خانه بود میرفتند و در
 اینجا مشغول مذاکرات امری و ملاقات دوستان طائفین
 حول بودند و هر کس مکاتیبی از اوطان خود داشتند که

حای بشارت امری بوده باشد میخواندند تا وقتی که سرکار آقا تشریف بیاورند و عبورا " احباب مشرف شوند، گاهی هم توقف فرموده بیانات میفرمودند و گاهی اظهار ملاحظت اجمالی فرموده تشریف میبردند و هنگام ظهر همگی بمسافر خانه مراجعت نموده ناهار مهیا و آماده را صرف مینمودند بعد از غذا خواب معمولی عکا معروف به قیلوله را نیمساعت الی یکساعت از دست نمیدادند.

طرف عصر چای مفصل صرف میشد و باز بطرف درب خانروانه میشدند. اول شب احبای عکا از گوشه و کنار از خانه و بازار در بیرونی مبارک جمع شده اخبار امری از خارج و داخل هر کس داشت بسمع یکدیگر میرسانید و بعد هیکل مبارک تشریف فرما میشدند، در بیرونی جلوس فرموده - مشغول فرمایشات بودند و گاهی هم بالات تشریف برده مسافرین را جمعا " یا منفردا " احضار میفرمودند و تعالیم الهی را بهرنحویکه مقتضی حال بود بیان میفرمودند، گاهی هم اغیار یا معتبرین شهر عکا مشرف میگشتند. در ایام تعطیل که عبارت از جمعه و یکشنبه باشد روز زیارتی خوانده میشد احباب مسافر و مجاور بایستی بروضه مبارک بعد از ظهر مشرف شوند و تفصیل آنرا ذیلا بعرض میرسانم و همچنین در اعیاد امری که تعطیل عمومی بود گاهی تفرج باغ فردوس و رضوان گاهی ضیافت در منزل مبارک بعمل میآمد و

با زهم زیارت بهجی بعد از ظهر مسلم و حتمی بود؛ مدت
 توقف و تشرف مسافرین قرار معینی نداشت، بمناسبت
 احوال شخصی مسافر و بمناسبت فصل یا بمناسبت فتنه و
 فساد و انقلابات ناقضین و شرارت اعداء و بمناسبت عواملی
 دیگر که حکمتش بر ما مستور بود توقف مسافرین ممکن بود
 دو روز و ممکن بود یکماه دوماه الی چهارماه دوام داشته
 باشد. احبای ثابتین در آن ایام که مرکز میثاق را گرفتار
 نفاق ناعقین و نفاق منافقین مشاهده مینمودند و آن بیانا^ت
 جان سوز را می شنیدند بدرجهای بنا بر محبت الله مشتعل
 میشدند که در مراجعت بهر کجا که قدم میگذاشتند آن مرز
 و بوم را بنور محبت الله روشن میکردند؛ در آن ایام ندیدم
 مسافری را که جز آرزوی شهادت و جانبازی فکری دیگر در
 سرداشته باشد زیرا در آن ایام ابواب شهادت حتی ابواب
 محبسهای هر شهری بروجه احبای الهی مفتوح بود، هر
 کس از دایرهی حکمت و احتیاط قدم را بیرون مینهاد گرفتار
 انواع بلا یا میشد و آخر الامر به حبس یا شهادت منتهی
 میگشت. مرخصی هر مسافری را یکروز قبل اطلاع میدادند،
 جناب آقا محمد حسن خادم مسافر خانه که برای هر مسافری
 چندین مرتبه میکائیل و اسرافیل و ملک حیات خوانده میشد
 چرا که بشارت احضار بحضور مبارک را میآورد، روز آخر
 عزرائیل لقب میگرفت زیرا خبر مرخصی را ابلاغ

میکرد، خوشا بآن ساعتی که مفتخرانه، سربلند، خندان خندان میآمد میگفت مسافرین را احضار فرمودند، اما امان از آن روزی که افسرده و سرشکسته اعلان میکرد: حسب الامر فلان مسافر با فلان کشتی فردا مرخص است. مشغولیت یومیهای مسافرین همانا مخابره با اوطان خود و استنساخ آیات و اقسام نوشتجات، گاهی هم ابلاغ فرمایشات مبارک بوداگراشاره میشد؛ یک مشغولیت دیگر هم حضرات مسافرین گاهی داشتند که همکار بود هم تفریح، شغلی بود که از اول افتتاح مسافر خانه عکامعمول بود و همه مسافرین با اشتیاق تمام استقبال مینمودند زیرا خدمتی بود کم زحمت و بدون مسئولیت؛ خدمتی بود که فقط چشم و نوک پنج انگشت مهملانه کار میکرد، گوش و زبان و فکر و خیال بکلی آزاد بود، و در ضمن انجام این خدمت شوخی و نقالی و قصه سرایی شیوع داشت، حتی زمزمه و آواز شهنواز و حجاز هم مجاز بود؛ این خدمت عبارت از گندم پاک کردن بود و آقا میرزا فضل الله که لحن خوشی داشت دلربایی مینمود و تفصیل آن این است که هنگام صبحها بعد از صرف چای خادم مسافر خانه، سفره‌ی بزرگی در وسط اطاق گسترده میز مدور زمینی در وسط سفره مینهاد و کیسه‌های گندمی را که قبلاً یک بار با ماشین پاک کرده و بعد با دقت شسته بودند حاضر مینمود، مسافرین باید کیسه‌ها را یک یک روی میز خالی

کنند و در اطراف نشسته دانه دانه پاک کنند تا بعد باسیا فرستاده شود و همه روزه مقداری از این آرد خام مسافر خانه خمیر نموده به طبخ برساند که با آب گوشت کذایی ناهار و شام مسافر خانه بمصرف برسد.

ترتیب رفتن بزیارت

زیارت روضه مبارکه از همان سال اول صعود جمال ابهی بر حسب امر مرکز میثاق یکی از لوازم خلوص و ایمان بود لهذا هفته ای دو مرتبه جمعه و یکشنبه مسافرین و مجاورین میبایستی با حالت خضوع و خشوع جمعا " مبتهلا " متضرعا " از شهر عکا بیرون آمده با حالت تلاوت مناجات بروضه ی مبارک توجه نمایند و در حوالی آن مقام مقدس در یک محلی رفع خستگی نموده پاک و پاکیزه شده بزیارت مشرف شوند. تا وقتیکه سجن اعظم تجدید نشده بود و هیکل مبارک از شهر خارج میشدند غالبا " این زیارت با حضور مبارک انجام میگرفت و خود هیکل مبارک زیارت نامه میخواندند و از سال دوم و سوم صعود جمال مبارک تشریفاتی چند در اعیاد مقرر شده بود که یک جلوه و شکوه غریبی در انظار یار و اغیار داشت بدرجه ای اهالی از دوست و دشمن مخصوصا " مأمورین دولت نظامی و کشوری و حتی قاضی و

مفتی که مأمورین روحانی خلافت عثمانی بودند از تماشای این تشریفات روحانی با اینهمه خلوص نیست بدرجهای شیفته و فریفته میشدند که آنها هم با حالت خضوع آرزوی تشریف و زیارت مینمودند، پس ترتیب زیارت رفتن بردونوع بود، یک نوع در ایام تعطیل یکشنبه و جمعه و یکی هم ایام تعطیل اعیاد امری، اما تعطیل هفتگی: بیرون دربخانهی مبارک جلوخانی بود و سرطویل و درشکه خانه آنجا واقع؛ سرکار آقا دودستگاه کروسه داشتند یکی بزرگ ۹ نفری معروف به کروسه ی آمریکایی یکی هم درشکه ی چهار نفری معمولی در ایام تعطیل دوسه ساعت قبل از غروب، اسفندیار درشکه چی معروف یکی از درشکه ها را می بست و مسافرین یا مجاورین هرکس میرسید می نشست اما حق تقدم با مسافرین بود و عازم به بهجی یعنی جوار روضه ی مبارکه، دسته دسته میرسانید و مراجعت میکرد؛ اما وجود مبارک غالباً پیاده تشریف میبردند و گاهی هم دونفر پیاده در حضور مبارک مشرف بودند. در ایام اول یک اطاق تحتانی در قصر در اختیار زائرین بود که در آنجا کم کم جمع شده مجتمعا زیارت بروند و بعدا آن اطاق راهم ناقضین تصرف کردند لهذا هیکل مبارک محلی دیگر تدارک فرموده بودند. هیکل مبارک گاهی با کروسه و بیشتر اوقات پیاده تشریف فرما شده در اطاق مخصوص که جنب

روضه ی مبارکه بود رفع خستگی می فرمودند و بعد زائرین را طلبیده در حالی که سکوت محض حکم فرما بود یک یک را گلاب مرحمت فرموده و خودشان پس از تقبیل آستان بالحنی که مخصوص هیکل مبارک بود بتلاوت زیارتنامه مشغول میشدند. الساعه که بتحریر این سطور اشتغال دارم با چشم حقیقت مشاهده میکنم که هیکل مبارک در مقابل در آستانه ی مقدس در حالت تضرع ایستاده اند و با سمع روح میشنوم که زیارتنامه را بالحن بدیع و مهیمن تلاوت می فرمایند، در اینجا قوه ی حافظه حکمی ندارد بلکه تمام روح و فواید با حالت انجذاب کلماتی که از فم مبارک اطهر نازل میشود به گنجینه دل میسپارد، تموجات لحن مبارک اوتار قلب ناتوان^م را مرتعش میسازد، گویا سیم صوت بدیع با اعصاب قلب اتصال دارد، همینکه با حال تواضع دو مرتبه می فرمایند: "فیا الهی و محبوبی فیا الهی و محبوبی فارسل الی عن یمین رحمتک و عنایتک نفحات قدس الطافک لتجذبنی عن نفسی و عن الدنیا الی شطر قربک و لقاؤک " نفحات قدس الطاف الهی دمید، راحه ی رحمانی به مشام روح رسید، دل را از آرایش دنیا پاک و مطهر ساخت و جان را بملکوت الهی دعوت فرمود، جسد عنصری شوه ن ملکی را رها کرد و روح بشطر قرب قدس توجه نمود، خدایا این چه عالمی است، ای داش عالم ظلمانی را دیگر نبینم و همسات -

شیطانی را دیگر نشنوم، در عالمی باشم که جز بمقام عبدالبهاء توجهی ننمایم، خدایا ما را به محبت عبدالبهاء مستقیم بدار، اوست هادی ما بملکوت ابهی. اینک زیارت تمام شد آهسته آهسته بطرف بیرون میشتابیم کفشها را به عجله میپوشیم، هیکل مبارک از نظر غائب شد. احباء در حال انتظار ایستاده اند، باز آن وجود آسمانی نمایان شده با حالت سکوت براه افتاد، احبای خالص و مخلص مانند فوج ملائکه از دنبال روانند؛ سکوت محض را تماشاکن عجب عالمی دارد؛ اینک مجددا بتلاوت ابیات جمال مبارک مشغول اند، قوهی سامعه برای این استماع خلق شده خدایا این نعمت، را از اومستان ه قامت موزون عبدالبهاء را ببین . اینهمه جلوه طائوس و خرامیدن کبک

با ردیگر نکنند چون تو برفتار آبی

کم کم وارد شهر و داخل دروازه ی سجن اعظم شدیم وقت مغرب است، اغیار ما را تماشا میکنند، ما بیشتر کیف میبریم اینک وارد درب خانه شدیم، محبوب یکتا با لارفتند، ما در بیرونی نشستیم، قاری قرآن آمد و شروع بقرائت نموده اعوذ بالله من الشیطان اللعین الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم اتی رایت احد عشر کوبا " حال ما بهوش آمدیم . ای خواننده عزیز من اگر از قرائت این سطور من پریشان شدی و حس اشتیاق بحرکت آمد و آرزوی چنین زیارت

و تشریف در دل جای گرفت مأیوس مشو، غمگین باش در -
 حضور حضرت ولی امر الله که در مقابل مقام حضرت عبدالبهاء
 زیارت میخوانند همین کیفیت را مشاهده خواهی کرد، بشتاب
 بشتاب دریا ب دریا ب ۰۰۰

و اما تعطیل اعیاد رسمی - همیشه در بیرونی

مبارک یک عده گلدانهای قشنگ موزون با گلهای رنگارنگ
 برای حمل به روضه مبارکه حاضر و مهیا نموده بودند
 در اعیاد بزرگ جمیع مسافرین و مجاورین بالباسهای
 فاخر و پاکیزه دو ساعت بغروب مانده یا وقتیکه حرارت
 آفتاب مزاحم نباشد در بیت مبارک جمع شده هر کس یک
 گلدان برشانه میگذاشت و ردیف دو بدو به باصطلاح -
 فرانسه (الاکسو) از بیرونی مبارک راه میافتادند.
 ایامی که بنده مشرف بودم بواسطه تخریکات ناقضین
 و زمزمه های مخالفین این دسته و جمعیت از بیت مبارک
 حرکت نمی نمودند بلکه گلدانها را قبلاً بیرون دروازه
 عکا حاضر نموده بودند و این عده از آنجا براه میافتاد و
 هیکل مبارک مانند سردار لشکر جانپور گاهی در مقدم
 و گاهی در کنار حرکت نموده در حالتیکه گلدان روی شانه
 مبارک بود تعلیمات و فرمان میدادند، دوسه نفر که
 صاحب آواز و لحن خوش بودند هر یک بنوبت بر حسب
 امر مبارک مشغول نغمه سرایی میشدند گاهی مثنوی

جمال قدم، گاهی ساقی نامه، گاهی هم اشعاری که شعرای عهد جمال ابهی بمناسبت هر عیدی سروده بودند در همان عید خوانده میشده باین ترتیب آهسته آهسته با کمال وقار طی مسافت مینمودند همینکه روضه مبارک نمایان میشد با مر مبارک همه میایستادند، گلدانها را از شانیه روی سر میگذاشتند، یک مناجات غرائی بصورت بلند تلاوت میشد "الها مقصودا معبودا از توام وبتو آمده ام قلبم را بنور معرفتت منیر فرما الخ ۰۰۰" در این حال چه عالمی دست میداد و چه روحانیتی حاصل میشد؟ من از شرح آن عاجز و قاصرم، اعرابی که در اطراف تماشا میکردند و اله وحیران میشدند خلاصه گلدانها را در مقام مبارک تسلیم، یک مناجات دیگر در حالت توجه خوانده میشد، همگنی با طاق راحتی رفته بعد از صرف چای و شیرینی وانجام وضو از داخل روضه مبارک احباب را احضار میفرمودند باز بهمان ترتیبی که قبلا" عرض شد زیارت نامه را تلاوت و بعد امر به جلوس میفرمودند آنوقت آیات مخصوص بان عید را یک یا دو نفر بنوبت بالحن خوشی میسرودند و گاهی بعضی آیات جذبیّه‌ی جمال قدم از قبیل هله هله یا بشارت وغیره تلاوت میشده

اول عیدی که این عبد در روضه مبارک مشرف بودم بعد از سرودن لوح مخصوص عید لوح مبارکی که در زمان

صباوت این عبد بافتخارم نازل شده بود انتخاب فرموده
 امر بتلاوت فرمودند که میفرماید :

" هو الناطق امام وجوه العالم قدفتح باب الفردوس
 الاعلی وخرجت منه طلعت من الطلعات وسارت الی عن
 قامت فوق الراس ونادت باعلی الندایا ملاء الارض والسماء
 الخ ه" چون در این لوح بنده را اسما " تشجیع و امر
 به تبلیغ فرموده اند این تذکر در چنین موقعی بنده را
 مست و مدهوش نمود، خلاصه در هنگام بیرون آمدن از این
 مقام مقدس با زهم بهمان ترتیبی که عرض شد احباء پروانه
 وار در حول شمع انجمن الهی بعگا مراجعت مینمودند ه

ضیافتها

دو قسم ضیافت در عکا معمول بود، یکی ضیافت عمومی
 که تقریبا " با صلاى عام برای مؤمنین در باغ رضوان یا در بهجی
 صورت میگرفت، یکی ضیافت خصوصی مسافرین در بیت مبارک،
 در ضیافت عمومی غذای واحد داده میشد مثل کباب چینی
 یا دیک کباب و تدارک آن کاملاً بدستور مبارک بود و در سر
 سفره فقط برای سرکشی دو دقیقه تشریف فرما میشدند.
 سادگی و پاکیزگی سفره محبت و روحانیت غریبی ایجاد
 مینمود و این ضیافت در اعیاد بعمل میآمد و اما ضیافت

خصوصی مسافرین - در اینجا علاوه بر محبت و روحانیت جلوه و شکوه مخصوصی مشاهده، میشد ترتیب سفره در سرمیـزو لطافت گل‌های رنگارنگ بسیار دلربا و محرک اشتها. این ضیافت راجز "وکلّا" هیکل مبارک رسیدگی میفرمودند در سرناهار احباء را احضار فرموده، می‌نشانیدند و خودشان در اطراف میز حرکت میفرمودند برای یک یک با دست - مبارک غذا می‌ریختند و بعد برای اینکه احباء در خوردن خجالت نداشته باشند گاهی بیرون تشریف می‌بردند باز مراجعت فرموده بیانات مسرت‌انگیزی میفرمودند، بشقاب هر کس تمام شده بود مجدداً "عنایت میفرمودند، در اینجا اغذیه متعدد بود و تما ما "طبخ ایرانی ما به ترتیب اروپایی سفره رنگین چیده میشد و چون عده‌ی مدعوین غالباً "بیش از استعداد می‌زو تعداد صندلی بود لهذا در دو وهله می‌نشانیدند و لطافت و نظافت سفره در مرتبه ثانی کمتر از مرتبه اول نبود زیرا بدستور مبارک معجلاً همه دستگاه سفره عوض میشد اما خود هیکل مبارک در مرتبه ثالث جلوس فرموده و جمیع خدمه را احضار و با آنها غذا میل میفرمودند، دفعه‌ی اول که این عبد در چنین ضیافتی مشرف بودم دیدم جمیع احباء بقدری واله و حیران مشی و رفتار مبارک هستند که ابداً "کسی توجه بسفره ندارد - وقتیکه همگی متوجه قامت موزون و شیدای آن طلعت

بیچون بودیم یکمرتبه دیدم بتاء کید شدید امر بشروع
 صرف غذا فرمودند آنوقت من بهوش آمدم و دیدم وقت را
 نباید از دست داد لهذا از طرف خود بالا ساله و از طرف
 جمیع موء منین و مخلصین بالنیابه وظیفه وجدانی را کاملاً
 انجام دادم، تا توانستم خوردم و ضمناً "باین نکته برخورد
 که سعدی گفته :

در آن میانه که محبوب میزبان باشد

شکم پرست کند التفات بر مأكول

چون این غذای جسمانی با غذای روحانی ممزوج و

توأم بود لذتش در کام با اشتیاقم تا ابد باقی و برقرار
 خواهد بود.

روحیات مؤمنین در آن ایام

شدائد و بلیات

در آن ایام شدائد و بلیات، احبای الهی افکار و

روحیات مخصوص داشتند که تصور آن در این ایام ممکن
 نیست مگر آنکه آن ایام را مشاهده نموده باشند مثلاً احبای

ثابتین طائفین خصوصاً "معمرین که سالهای متوالی از اول

مهاجرت و اسارت از بغداد و ادرنه و اسلامبول تا زمان

سجن اعظم و قشله عکا الی زمان توقف جمال مبارک در قصر

بهجی همواره مرکز میثاق را در نهایت عزت و محبوبیت و مقبولیت در ساحت اقدس جمال ابهی ملاحظه نموده و جمیع اغصان و افنان ساجد و مطیع و منقاد بودند و اینک آن هیکل نورانی و محبوب رحمانی را در شدت مظلومیت مشاهده میکنند معلوم است تا چه اندازه محزون و مغموم و دلشکسته خواهند بوده روزی نمیگذرد مگر آنکه فتنه‌ی تازه و آتش فسادِ روشن کرده باشند، تهمت‌ها و افتراهای ناقصین نسبت بوجود مبارک باندازه‌ای شایع است که اغیار در تمام سوریّه با شتباه افتاده‌اند و حتی آن کسانی که قوت یومیه‌شان از ید بافتوت وجود مبارک تدارک میشد و هنوز هم سلب احتیاج یومیه نشده است اینگونه اشخاص هم بفساد قیام کرده‌اند؛ اشخاص معتبر و مهم عکساً و حیفاً بیروت و شام که بقول خودشان معجزات و کشف کرامات عدیده مشاهده نموده بودند آنها هم اظهار انزجار در غیاب مینمایند و در مزاحمت حضرت عبدالبهاء با ناقصین در باطن شرکت میکنند اما در ظاهر حالت تذبذب را پیشه نموده تملق و چاپلوسی میکنند.

روز بروز از عده‌ی مخلصین و ارا دتمندان اغیار میکاهد و بر عده مفسدین میافزاید، غرض اینست که احبای ثابتین از مشاهده این احوال بقدری محزون و دلخون هستند که حد و وصف ندارد اما همینکه بحضور مبارک مشرف

میشوند کلمات جذبیه و بیانات شوقیه را میشوند نوراً میدبر
 قلوبشان میتابد و روح تازه برکالبد افسرده و پژمرده -
 میدمد، آن ایام تازه آفتاب امر از افق غرب طلوع نموده بود،
 همه هفته دسته دسته عرایض اعترافیه و عرایضی که حاوی -
 بعضی سوءالات امری و تحقیقات حکمتی و فلسفه بود از علمای
 غرب میرسید و ترجمه‌ی بعضی از آنها در بیرونی مبارک برای
 احباب خوانده میشد، احبائی که ذلت و اسارت و زهر
 حقارت را چشیده بودند و امر مبارک را دیانت شرقی ملاحظه
 نموده بودند تصور نمی‌کردند که باین زودی و باین
 سرعت دیانت شرقی باین روحانیت از طرف شرق در ممالک
 غرب منتشر گردد و علمای مادی کمالات روحانی از این منبع
 رحمانی اکتساب نمایند و همچنین در آن ایام اوراق ناریهی
 ناقضین مانند سیل بنیان کن در ایران ریخته میشد و تمام
 آنها با اجوبه‌ی دندان شکن و دلائل و براهین قاطعه در
 اثبات حقانیت مرکز میثاق بحضور مبارک میرسید و همه را
 ضبط میفرمودند و بعضی را اجازه میدادند که در بیرونی
 یا مسافرخانه خوانده شود، اینگونه بشارتها که حاکی از
 ایمان و اقبال ممالک غرب بود دلها را زنده میکرد و روح
 و ریحان میبخشید و این ادله و براهینی که احباء از آیات
 والواح الهی و از کتب آسمانی عهد عتیق استخراج مینمودند
 باعث جنبش و غلیان طائفین حول میشد، همگی بجوش

و خروش میآمدند و در اثبات کفر ناقضین زبان آوری و -
 قلمفرسائی مینمودند و در آن ایام هم همیشه یکعده متزلزل
 و مذبذب مانند گرگ بلباس میش در بین احباب بود که اخبار
 را به قصر میرسانید و آنها را تحریک مینمود که مفتریات
 شدیدتر در او راق ناریهی خودانتشار دهند، خلاصه آنکه
 ولوله و آشوبی در بین احباب بود بقسمیکه مجاورین و -
 مسافرین و طاغین همیشه یک چشم گریان و یک چشم خندان
 بودند، در هنگام تشریف از اجتماع بیانات مبارک و وعدههایی
 که میفرمودند چنان جذب و شوری دست میداد که انسان
 مدهوش و بی اختیار میشد، نمونهی بیانات و فرمایشات آن
 ایام در جمیع الواح و مناجاتهای آن زمان موجود است
 حال باید آن الواح را زیارت نمود و از این ظهور مصادیق
 مواعید آن ایام مسرور و مستبشر گردید. این بود روحیات
 احبابی ثابتین، اینک بشنوید از حیللهای ناقضین.

حیللهای ناقضین

شعهای از حیللهای ناقضین قبلاً ذکر شد، البته احبابی
 الهی که با کلمات مبارک آشنا هستند میدانند که ناقض
 اکبر از بغداد آثار نفاق از خود بروز داد و در سفر بمبئی
 در هنگام طبع آیات جمال قدم دست بردی به بعضی کلمات
 الهی برای مخالفت با عهد و پیمان بکار برد و همچنین

قراردادهای سری او با پیرکفتار در اول این مقاله ذکر شد و بعد از صعود مبارک البته همه مؤمنین مسبوقند که آیات الهی را رابوده مشغول تحریف گردید، این مطالب در بیانات والواح حضرت عبدالبهاء مذکور و مسطور است از روزی که کتاب عهد در عکا خوانده شد ناقص اکبر اغصان و افغان و عده‌ای از همگنان که با آنها سروسری داشته جمع کرده هیئتی برای مخالفت با پیمان الهی تشکیل داد، این عده سنوات عدیده جدو جهد مینمودند که باعث تزلزل احبای الهی گردند و بدسائس و حیلتی متوسل میشدند که به قصص و افسانه بیشتر شباهت داشت و ذکر آنها در این مقاله سزاوار نیست فکر بشری هم چنانکه از موضوع کشفیات و اختراعات تسلط بر طبیعت یافته، قوای مکنونی مغناطیس و برق را ظاهر نموده، با راده‌ی خود با اسبابهای لازمه گاهی برای آسایش بشر و گهی برای انهدام نوع انسان بکار می‌برند همینطور هم ناقصین که از ادراک حقیقت امروز اراده و مشیت الهی محروم و بیخبر بودند تدابیری بکار برده، تمهیداتی ب فکر خود اندیشیده، اسبابهایی برانگیخته بودند و با اصطلاح دوزهایی چیده بودند و بقول طهرانیه‌ها پشت هم اندازی‌هایی کرده بودند که موفقیت آنها در ظاهر حتمی و مسلم بود، چون از روح دیانت بیخبر بودند پیشرفت امر الله را امر سیاسی پنداشته و تصور میکردند که

با تدابیر ملکی و اسباب چینی زمام امر را میتوان بدست گرفت و همواره بقوه‌ی اتحاد و اتفاق داخلی خودشان متکی و مغرور بودند و مفتش و جاسوس در مراکز مخصوص گماشته بودند و مقصودشان تأسیس خلافت بود که از اهل سنت سر مشق گرفته بقول خود علی را خانه نشین نمایند؛ مثلاً بنام فرزندان افندی کبیر که با صلاح ترکها و عربها جمال قدم جل کبریائه باشد با مراکز سیاسی عثمانی رابطه یافتند؛ مورین سّری آنها در بین راه اسلامبول و عکّا غالباً "در حرکت بودند و آنچه اشیاء متبرّکّه‌ی نفیسه از درب خانه مبارک ر بوده بودند همه را بعنوان تعارف و هدیه ورشوه بمعاندین و مخالفین تسلیم کردند، بعدیکه روابط سّری آنها علنی شد و مورین کشوری و لشکری از دور و نزدیک چه در عکّا و چه در حیفا و چه در بیروت و شام حتی در اسلامبول همگی با این رشوه‌های متوالی تسلیم افکار ناقضین شدند مثلاً وقتیکه ویلهلم امپراطور آلمان در مسافرت بخاک عثمانی میهمان دولت بود و بزیارت امکانه‌ی متبرکه فلسطین آمد و در اسکله‌ی حیفا پیاده شد میرزا بدیع الله رئیس تشریفات امپراطوری را راضی کرده بود که پذیرایی قدمگاه اعلی حضرت بتقدیم قالیچه‌ی نفیس و متبرک بعمل آید و در پیشگاه حضور آن امپراطور بسمت فرزند بهاء الله معرفی گردد، دو قطعه قالیچه‌ی گرانبها و بی نظیری

را روی پله‌های اسکله افکند و امپراطور در هنگام عبور اول قدم را
 به قالیچه‌ی تقدیمی گذاشت و امپراتور تشریفات و یکی از مهمترین
 پادشاهان و امپراتور را معرفی نمود؛ البته فرشی که با این ترتیب تقدیم
 شود معلوم است چقدر نفیس بوده و از کجا بدست ناقضین
 افتاده است و تأثیرات عمیه‌ی حزن انگیز این عمل قبیح و
 ننگین بچه‌اندازه خواهد بود و اما ناقضین از پذیرفته
 شدن تقدیمی خود شامانی کرده جشن گرفتند، رجز خوانی
 کردند، گمان کردند که بعد از فتح عثمانی و استیلا بر نفوس
 مهمه‌ی آن مملکت دولت و ملت آلمان را هم بقبضه قدرت خود
 درآوردند، با قالیچه‌های گسترده و امپراطور عظیم‌الشان
 را صید نموده‌اند و بگوای بیچاره‌ها: قیاس ما انتم تظنون
 صید آمدودام را بدربرد و بریش همه ناقضین فاتحه
 خواند؛ این بود تدابیرشان در عالم سیاست و اما در عالم
 روحانیت و دیانت برای ربودن دین و ایمان مؤمنین تازه
 تصدیق و نفوس سست عنصر دامپاشی گسترده بودند و—
 دسائس و حیل عجیب و غریبی بکار برده بودند که مافوق
 آن متصور نیست یک مشت جاسوس مذبذب در میان احبای
 ثابتین پراکنده داشتند و در محاضر و مجالس بقدری—
 اظهار ثبوت و رسوخ در پیمان الهی مینمودند که هر
 مؤمن ثابت و مستقیمی آنها را از خود مخلص تر و مشتاق
 تر تصور مینمود و در ضمن مدح و ستایش محبوب عالمیان

اشاره بسست عنصری و بی وفائی یکی از معروفترین و مخلصترین عباد مینمودند و کم کم افتراها و تهمت‌ها را بجایی می رسانیدند که آن شخص را ناقض منفور قلمداد مینمودند؛ البته این شخص مسافر که عقیده تام بمراتب خلوص این بدکردار پیدا کرده بود شکایت را جای دیگر اظهار مینمود، رفته رفته غوغائی برپا میشد و زمزمه بگوش سایرین میرسید آنوقت یک تازه تصدیق سست عنصری میشنید که فلان مبلغ معتبر و خادم امرالله ناقض شده لهذا تعالی نسبت به ناقضین پیدا میکرد و بعضی سوءالات نموده - بعقل خود در این فتنه قضاوت مینمود و با این طریق یکعده احباب مضطرب و متزلزل ایجاد میشد و اگر شخص متزلزل و بیخبری برای کشف مطلب بشخص ناقض مراجعه نموده تحقیقاتی مینمود آن شخص ناقض بقدری در حلق مرکز میثاق تمجید و تجلیل مینمود و مقامش را از مقام جمال مبارک بالاتر میبرد که شنونده با خود میگفت در حلق سرکار آقا غلو میکند ما در ضمن زیرا ب همه موء منین و مخلصین را میزد و همه را تکفیر مینمود، مثلاً "کلمه‌ی سرکار آقا که از لسان جمال قدم مصلح شده بود و همه احباء مرکز میثاق را از اول ایام مبارک باین اسم مینامیدند شخص ناقض باین اسم خطاب نمیکرد، همواره حضرت من اراده الله چنین میفرمودند، طلعت من طاف حوله الاسماء چنین امر

فرمودند، گاهی میگفت من در هنگام نماز توجهم بهیکل مبارک مرکز میثاق است زیرا این وجود مبارک از خانه کعبه کمتر نیست، چرا توجّه ننماییم. بالجمله همینکه باین مکرها و حیلها فریب میداد آنوقت یک سلسله شکایت از احبای ثابتین مینمود و بعد او را بیک ناقض از خود محیل تر هدا یست میکرد یا یک دسته از اوراق ناریه چاپ ژلاتین مناسب حال با و تسلیم مینمود و در آن ایام حضرت مولی الوری در مقام نصایح و مواعظ نفیس ناقضین را به همسات شیاطین تعبیر مینمودند و بهمان ترتیبی که جمال اقدس ابهی نفوس را از مجالست امت یحیی منع مینمودند بهمان اندازه سعی بلیغ و تأکید شدید در منع از معاشرت با ناقضین میفرمودند، هر وقت اینگونه بیانات و فرمایشات میفرمودند من بیاد حافظ علیه الرحمه بودم که میفرماید :

پیر پیمان نه کش ما که روانش خوش باد

گفت پرهیزکن از صحبت پیمان شکنان

فی الحقیقه هر کس بدام افتاد از نعمت نجات و فلاح محروم ماند. یکی از حیلها ی ناقضین این بود که مأ مورین مذبذب آنها در بین ثابتین بدون هیچ سبب و علتی یکنفر ساده لوح از احباء را انگشت نما نموده بهر کس کسه میرسید میگفت این شخص من یقین دارم با ناقضین راه دارد، من دیدم با فلان ناقض صحبت کرد، من دیدم او را

ناریه در جیبش بود، من دیدم بمیرزا محمد علی در کوچه تعظیم کرد، من دیدم سرکار آقا را دیدواز جای برخواست، مدتی از این قبیل افتراها را بگوش افراد میرسانید و همینکه ولوله و آشوبی برپا میشد و آن شخص در انظار منفور میگشت آنوقت خود را با و میرسانید و با همسات - شیطان‌ی با و میگفت در اطراف شما صحبتها میکنند، افتراها میزنند، شما که باین درجه ثابت و مستقیم و جانفشان هستید چرا بایدهموردت‌هت و افترا باشید، معلوم میشود که ناقضین هم همه ناقض نیستند، ناقض اصل یکی دونفر است ما بقسی در امتحان افتاده‌اند، این احباب بی انصاف آنها را - متعمدا "از دایره‌ی امر خارج نموده‌اند، اصل جمال مبارک است، او از ما راضی باشد مردم هر چه میگویند بگویند... خلاصه این کلمات کافی بود که او را از مقام اعلی با سفل درکات نازل نماید یکی دیگر از حیل‌های ناقضین این بود که در او راق ناریه و نشریات شیطانیه که شکایت از افراد ثابتن مینمودند میگفتند که اطراف‌یها یعنی آنان که طائف حول سرکار آقا هستند آنها تفتین و افساد میکنند و قلب مبارک را میرنجانند و ما را ناقض عهد قلمداد میکنند در این او راق یکمرتبه بدون جهت مدح و ستایش بیحسابی از یکنفر برجسته‌ترین موء منین و مخلصین مینمودند برای آنکه آن شخص را مظنون قلمداد نمایند و در افواه باعث تحقیر

و خفت او بشوند، کما اینکه یکمرتبه در چنین اوراقی مدح و ستایش بسیار در حق مرحوم ابوالفضائل نمودند و خواستند ایشان را مورد ملامت یا تهمت احباء قرار دهند اما این وجود مقدس با آن فصاحت بیانی که داشتند جوابی در مقام اعتراض نوشته به حضور مبارک فرستادند که مانند سایر ردیه‌ها بلحاظ مبارک برسد و این اعتراض نامه بر حسب امر مبارک در بیرونی خوانده شد، در آنجا اشاره باین مطلب نموده‌اند که من آن نیستم که شما در حق من تعریف و توصیف نموده باشید من کسی هستم که در آیین شما مردود و منفورم و اگر فضائل و کمالاتی در من باشد همان است که دوستان عبدالبهاء باید توصیف و تمجید نمایند. یکی دیگر از حیل‌های ناقضین این بود که سرسلسه‌های آنها که رسماً مردود شده و آمیزش با دوستان نداشتند هرگاه یکنفر از مسافرین را در کوچه و بازار عکا تنها ملاقات مینمودند سلام و ثنای خاضعانه میکردند بطوریکه اگر کسی عبور میدید اسباب توهین فراهم میشد و این بنفع منافقین تمام میگشت. خلاصه آنکه هزارها از اینگونه دسائس و حیل بکار میبردند که در عکا و در سایر بلدان نفسی را متزلزل کنند و باعث حزن خاطر مبارک گردند؛ در آن ایام بیشتر بیانات مبارک راجع با متحان و افتتان بود و این قبیل نکات را مشروحا و مفصلاً "برای ایقاظ نفوس بیان میفرمودند و همچنان

که در الواح مبارک آن ایام با رها تصریحا ذکر شده سالهای متوالی نفاق و ست عهدهی ناقضین را کتمان نموده هر قبیل عداوت و بغضا را تحمل فرموده با احدی اظهار نداشتند تا وقتی که اوراق ناریهی آنها یعنی اعلان کفرشان را با مضای خودشان بایران فرستادند. همیشه میفرمودند یک روز میرزا ضیاء الله پیش من آمد، دیدم با نگشتهای رنگین خود نگاه میکند و منتظر است من بپرسم چه شده است؟ من هیچ نگفتم تا خود اظهار کرد که دیشب تا نزدیک صبح مشغول نوشتن و طبع ژلاتین بودیم و انگشتهایم سیاه شده است، اخوی اوراقی نوشته بودند ما طبع کردیم و صبح فرستادیم فرمودند: "گفتم نوشتید فرستادید؟" گفت بلی. فرمودند: گفتم واللہ الذی لا اله الا هوہ عنقریب روزی میآید که میرزا محمد علی خواهد گفت ایکاش انگشتهای من قلم میشد (یعنی مثل قلم که قط میزنند) و قلم بر نمیداشتم و نقض خود را اعلان نمی کردم، من مدت چهار سال کتمان کردم و ستر نمردم که احبای الهی از نقض شما آگاه نشوند دیگر کار از عهدهی من خارج شد، دیگر از عهدهی ستر و کتمان بر نمیآیم شما خود خود را معرفی نمودید. الی آخر بیان سه ...

بعد از اوراق ناریه که ما نندتیرد و شعبه بر صدر موء منین ثابتن پرتاب میکردند کلمه ی مبارکه ی توجوهوا الی من راده الله را انکار نمینمودند اما در هر موقع بهانه میگرفتند و سربسته

تهمتی وارد می‌آوردند. هرچند این عبدهیچیک از آن اوراق را شخصاً خواندم اما جوابهایی که احباب مینوشتند معلوم بود که یک ادعای آنها این بود که سرکار آقا معصوم نیستند و بعلاوه دعوی الوهیت و ربوبیت نموده و مشورت و شرکت اغصان را در امور امری نپذیرفته‌اند خلاصه آنکه چون ما آنها را ناقض عهد و شکننده‌ی پیمان الهی میدانستیم زیرا که مخالفت با مرکز میثاق نموده‌اند آنها هم در مقابل ما را مشرک خطاب میکردند زیرا شرکت ناقضین را در امر الهی جایز نشموده بودیم. با جمله ناقضین بموجب شـور و مشورت سری داخلی خود چندین طریقه برای نیل بمقصود اتخاذ نموده بودند و خط مشی آنها در محضر مبارک واضح و روشن بود و غالباً " وقتیکه احباب خالص یا ناقضین عهد یا مذبذبین لدود مشرف بودند همه افکار آنها را تشریح و بیان میفرمودند که هم احباء بیدار شوند وهم ناقضین مصدر را غافل تصور ننمایند وهم مذبذبین خبـر چین تکلیف خود را بدانند اما اسم اشخاص را نمیبردند تا صفات رحمانیت و ستاریت خود را مدلل و مبرهن فرموده باشند. یک طریقه از عملیات آنها چنانچه عرض شد از راه سیاست بود و یک طریقه از راه دیانت و روحانیت، طریقه سوم از راه تهمت و افتراء نسبت بهیکل مبارک و اظهار تظلم در نزد اغیاره برنده‌ترین شمشیر آنها

همین طریقه‌ی ثالث بود، اگر در نزد احبّاء بعضی تهمتها را نمیتوانستند وارد بیاورند در نزد اغیار که از باطن امر بیخبر بودند اینگونه تهمتها اشکالی نداشت مثلثاتمام احبّاء میدانستند که بعد از صعود مبارک اثاثیه و لوازم زندگانی و اشیاء نفیسه هر چه بود در اختیار آنها بود و بعلاوه چانه‌ی مبارک که حاوی الواح و آیات و مهر مبارک بود، دزدیدند و اما نزد اغیار که بیخبر از این سوء رفتار بودند همواره تظلم مینمودند و استرحام میکردند و دعوی فقر و افلاس میکردند، مکاتیب تظلم آمیز بفرده فرد دوستان عبدالبهاء بتمام شامات و فلسطین و ترکیه‌ی قدیم مینوشتند و آه و ناله و گریه و زاری کردند؛ چون تمام علمای روحانی ارادت مخصوص پیدا کرده در عالم ادبیات و فصاحت و بلاغت شیفته و فریفته و دل‌باخته‌ی عبدالبهاء بودند ناقض اکبر در مقام هتاک‌ی و القاء شبهه و نشان دادن خطوط درشت خود یک قطعه برای هر یکنفر میفرستاد و یک سلسله تهمت و افتراء مینکاشت و استرحام مینمود بعضی که از احوال مبارک بیخبر بودند یا آنکه بغض مذهبی یا کینه‌ی دینی در سرداشتند این مکاتیب را مستمسک نموده بعداوت و بغضا قیام میکردند و برخی دیگر که باطناعداوتی نداشتند عین آن مکاتیب را بحضور مبارک فرستاده توضیح میطلبیدند و یکی از علماء که شکایت نامه‌ی ناقض اکبر را بحضور مبارک فرستاد مفتی بیروت بود

و جواب او باین مضمون نازل شد :

"یا مفتی افتنا فی اسیره وقعت تحت مخالیب عصبه
رجعت من شاطی الفرات بعد ما بکت الارضون و السموات

پیرمرد قد کوتاه

در این سفر هر وقت ما را در اطاق مهمانخانه‌ی بالا
احضار می‌فرمودند غالباً "می‌دیدم بعد از همه یکنفر پیرمرد ریش
سفید قد کوتاه گندم‌گون می‌آید و در مقابل اطاق بسجده -
افتاده آستانه را می‌بوسید و بعد داخل شده تعظیم عظیمی
مینمود و با اشاره‌ی مبارک در همان آستانه مینشست ، مکرر خواستم
در هنگام بیرون آمدن از آقا یا نجا ورین هویت این شخص را
سوال نمایم موفق نمیشدم زیرا در هنگام تشریف بقدری سرمست
باده‌ی الطاف و مراحم مبارک بودیم که در هنگام مرخصی حال
جواب و سوال نداشتیم ، یک روز اتفاقاً "در هنگام تشریف نزدیک
در اطاق نشسته بودم دیدم این پیرمرد وارد شد اول
آستانه‌ی اطاق کفش کن را بوسید بعد نزدیک شده آستانه‌ی در
اطاقی که ما مشرف بودیم ، مجدداً " بسجده افتاده بوسید -
آن وقت داخل اطاق شده تعظیم تمام عیاری
بجا آورد و ایستاد بعد از اشاره‌ی اذن جلوس
در مدخل در دخول جالس شد ، سر بزرگ
افکند و من متحیر بودم این کیست چرا در بین احباب

شهر هیچوقت او را ندیده‌ام، خلاصه بعد از نیمساعت کسه فرمایشات مبارک تمام شد، با و فرمودند یک مناجات بخوان فوراً "کتابچه‌ای از جیب خود بیرون آورده یکی از مناجات‌های غرای جمال مبارک را بالحن و صوتی که متناسب با چهره و اندام او بود تلاوت نمود همینکه از حضور مرخص شده پائین آمدیم این شخص بطرف اندرون رفت، فوراً "از یکنفر پرسیدم این آقا کیست؟ گفتند میرزا آقا جان، پرسیدم میرزا آقا جان کدام؟ گفتند جناب خادم الله یا جناب عبد حاضر که شنیده‌اید این است. گفتم وای بر ذاتش نهلت. یکدم نشد که بی سرخرزندگی کنم؟ خادم الله که در ایام مبارک مردود شده بود و اغصان قصد هلاکت او را داشتند اینجا چه میکند؟ گفتند در بیت مبارک پناهنده شده و با اصطلاح بست نشسته است. در آنوقت در حال این شخص مردود متفکر و متحیر بودم و نمیدانستم که تا دو هفته دیگر یک رل مهمی در صحنه‌ی امر بازی خواهد نمود که ذکرش تا ابد در اذهان باقی خواهد ماند و من خود یکی از تماشاچیان معرکه خواهم بود.

ترتیب معیشت ناقضین

در آن ایام هر قدر که وجود مبارک عبدالبهاء در امور

زندگانی و معیشت در مضیقه بودند بهمان اندازه ناقضین در کمال رفاه و آسایش زندگانی میکردند. مسکن و مأوای اغصان در قصر بهجی بود، محل وسیع و با صفا با اثاث البیت مکمل و مصارف آنها را مرکز میثاق بهرنحوی بود میرسانیدند و زندگانی اشرافی آنها را مرتب میفرمودند در حالیکه درب خانه مبارک چنان بود که شرح مذکور شد. سه نفر ناظرو خرج بیارماً مورتدارک آذوقه‌ی سالیانه و ماهیانه و روزانه‌ی آنها بودند، مرحوم آقا رضا معروف بقناد از اسراء و مهاجرین عکا که طرف اعتماد و مورد عنایت مرکز میثاق بود گندم - ذغال و هیزم - جو و کاه و روغن - قند و چای و غیره را در فصول معینه خریداری نموده بآنها میرسانید؛ یک نفر خرج بیارمه روزه صبح بشهر میآورد و سیاهه‌ای از اکل و شرب یومیه نشان میداد و هر چه برای روز لازم بود مرحوم آقا رضا یا مرحوم آقا اسدالله خریداری و تسلیم مینمود؛ گاهی از احبای مجاورین شنیدم که مخارج یومیه‌ی قصرفوق العاده گزاف است و بقدری مصرفانه زندگی میکنند که گویا همسه روزه مهمانی رسمی ملوکانه در کار است - یکروز اتفاقاً صورت آذوقه‌ی یومیه را که میبایستی در عکا خریداری شود بمن نشان دادند چیزهایی در آن دیدم که هیچ زندگانی با تجملی اینقدر اسراف نمیکند مثلاً "علاوه بر مرغ، خروس جوجه (با اینکه مرغ در حیاط طویله در بهجی داشتند)

ماهی چند قسم علیحده طلبیده بودند. اینگونه اصراف در
مخارج برای این بود که مرکز میثاق را ناتوان و خسته نمایند
و ضمناً در افواه شهرت داده بودند که حقوق الله را که
احباب میفرستند بدست مبارک نمیرسد و اهل بیت مهر مبارک
را دزدیده قبوض را مهور میسازند و جوه را خود میربایند
و فی الحقیقه در اثر این اشتها رات حقوق الله هم نمیرسید و
ناقضین میخواستند که از کثرت تحمیل مخارج گزاف مرکز
میثاق را از پا دراندازند علیهذا بقدری خرج تراشی میکردند
و تحمیل مینمودند که وصف ندارد. بالجمله این یکی از
مشاهدات بنده بود، یک مشاهده دیگر آنکه یکروز در جلو
خان بیرونی وارد شدم، مرحوم آقا رضا مشرف بود عرایضی
عرض نموده بود که جواب میفرمودند و من باین قسمت
رسیدم که فرمودند خیلی خوب با زهم پولی قرض کن و بخر
بفرست. وقتی هیکل مبارک تشریف بردند سوء ال کردم مطلب
چه بود؟ گفتند نمیدانم در قصر گندم و آذوقه را چه میکنند
میفروشند یا آتش میزنند! چندی نیست که همه چیز فرستاده
بودم مجدداً آذوقه میخواهند در حالیکه قروض مبارک خیلی
است نمیدانم چه بکنم! خلاصه آنکه یکی از حیل‌های ناقضین
در آن ایام تحمیل مخارج گزاف بود که سرکار آقا از عهده بر
نیایند.

طبقات مختلفه ناقضین

وقتیکه مصداق کلمه مبارکه‌ی اذ اغیض بحرا الوصال مشهود شد و شمس جمال ذوالجلال از ابصار انام در خلف غمام - مستور گشت و شجره‌ی الوهیت و ربوبیت بثمره‌ی عبودیت و رقیّت رسید و معنی العبودیة جوهره‌کنها الربوبیة تحقق یافت آنوقت اغصان بی برگ و بار، یابس و منفصل و مقطوع گردیدند.

هریک از ایشان مسلک و رویه‌ی مخصوصی پیش گرفتند ناقض اکبرشخصاً "در گوشه‌ی خمول خزید و مانند یحیی ازل در کنج قصر عزلت گزید و میرزا بدیع الله را در میدان مبارزه بجولان انداخت و مرحوم میرزا ضیاء الله که بوالهوس و متلون بود فاصله و واسطه بین حق و باطل گردید، تکلیف این سه نفر واضح و معلوم بود همه روزه صبح تا شام میرزا بدیع الله در اطراف میدوید و وسائل تحریک، تفتیسن و افساد را فراهم مینمود و چون بازیگر طرار این صحنه‌ی تماشا بود نقابهای مختلف اختیار میکرد و با هر فرقه سرو سّری داشت و با هر مسلکی منسلک میشد و در مجامع عدیده راه یافت و میگفتند که در بزمگاه عشرت و طرب و در خلوتگاه لهو و لعب اغلب حاضر میشد و بعبارة آخری متشکل باشکال المختلفه حتی الکل و الخنزیر و اما مرحوم

میرزا ضیاء اللہ، این بیچارہی متلون رأی مستقیم نداشت گاهی
 محب گاهی مغرض گاهی ثابت گاهی ناقض و همیشه متزلزل
 بود و غالباً "پیغامهای ناقضین را بحضور مبارک میرسانید و ما
 ناقضین دیگر، آنها هم سه طبقه بودند.

طبقه اول بکلی مجزا و منفصل و اگر هم گاهی مشرف میشدند
 اغراض خود را بی ادبانه ظاهر مینمودند.

طبقه ثانی ناقضینی بودند که بکلی منفصل و تفکیک شده
 بودند و در گوشه و کنار عکس و حیفا سرگردان و اما طبقه
 ثالث مذبذبینی بودند که با ثابتین مأنوس و همه فتنه هادر
 زیر سر آنها بود، اخبار و وقایع را بناقضین میرسانیدند که
 آنها در جلسات سری خود مطرح نموده حیل و تزویر تازه ای
 طرح نموده داخل در عملیات خصمانه میشدند.

تکالیف بنده در این سفر

گندم پاک کردن هر چند خدمت کم زحمت پر لذت و بی
 مسئولیت بود اما خداوند خدمتی دیگر لذیذتر و بهجت
 انگیزتر برای من مقرر فرموده بود، اولاً "دوسه نفر جوانان هم رنگ
 و هم سننگ را حسب الامر مبارک روزی یک ساعت فرانسسه
 تدریس مینمودم تا نیا اشراقا نوا حقیقت تازه با مریکا رسیده
 بود و نفوس مستعدی زکیه که تازه از خواب غفلت بیدار شده

بودند عرایض اعترافیه دسته دسته میفرستادند و رسا ثل استدلالية منتشر مینمودند، خواندن و ترجمه کردن و منتشر ساختن این اوراق نفوس مقدسه در مقابل اوراق ناریهی ناقضین، شور و نشاط غریبی تولید مینمود، هر وقت عریضه یا جزوه ای را ترجمه مینمودم که مطالب لایق استماع داشت امر میفرمودند در مسافرخانه بخوانم یا عین آنرا بایران فرستم بعضی از نفوس که از امریکا بشرف ایمان نائل میشدند مراتب اشتعال و انجذابشان مانند موه منین دوره اول امر در ایران در وجود دیگران موه ثربود و همچنین ذکر خیرشان و خواندن ترجمه عرایض ایشان در محضر مسافرین و مجاورین دلشکستهی ستم دیده روح نشاط ایجاد میکرد. همه روز بلکه در هر ساعت یک خبر حزن انگیز از تهمتها و افتراها نسبت بمرکز امر میرسید و فوراً "یک بشارت پرمسرت از ایمان و اقبال نفوس در غرب مشاهده میشد که زنگ حزن و کدورت از لوح دل میزد و مثلایکبارا از ایران خبر میآمد که ناقضین با امت یحیی همدست شده اند و اعداء و اغیار از بروز فساد جشن گرفته اند چنانکه شاعر گفته :

مفتی و محتسب شهر بهم یار شدند

کرد شیطان دگر تکیه بشیطان دگر
 باز خبر میآمد که فلان دانشمند امریکایی که مدتها معارضه و مشاجره و برضدا مرقیام داشت اینک اقبال -

نمود و ایمان خود را در کلیسا اعلان کرد من جمله کتاب
 استدلالیه‌ی مهمی به دستور مبارک بقلم ابراهیم خیرالله
 رسید و حسب الامر در مدت توقف ترجمه نموده تقدیم
 گردید و در هنگام مرخصی مرحمت فرموده امر شد که در
 طهران بتوسط آقای میرزا علی اکبر خان روحانی بطبع
 رسیده و انتشار یابد. خلاصه آنکه وصول اینگونه اخبار و
 انتشار این قبیل آثار که مایه‌ی سرور و انبساط خاطر یاران
 الهی بود بر شدت بغض و عداوت ناقضین عنود میافزود؛
 یوما "فویما" مکرر تازه و حیلله جدیدی اندیشیده در ایران در
 جمیع بلاد تخم فساد پاشیدند و در عثمانی بذر عناد -
 افشانند، باینها اکتفا ننموده بهر قیمتی بود با مریکاراه
 یافتند و خیرالله را از پا در انداختند و مانند خود به
 خسران مبین مبتلا ساختند خیرالله در آن ایام عزت
 و منقبت غریبی پیدا کرده بود، ترجمه‌ی عرایض و مکاتیب او را
 مسافرین استنساخ نموده بیادگار باطراف میبردند و این
 عبد چون در آن ایام در عکازبان دان منحصر به فرد بود م
 معلوماتم جلوه داشت و مجهولاتم مستور بود، شب و روز
 مشغول انتشار اخباری بودم که بتوسط او ارسال میشد و
 چون این مشغولیت سبب رضای خاطر مبارک و ممنونیت
 اولیای رحمانی بود کم کم رفته رفته از کثرت عنایات مبارک
 مردی شدم بینهایت جسور و در امر الهی تابخواهید

غیور و بمرور زمان کسانی را که در باطن ناقص و مذبذب - بودند و در ظاهر دعوی محبت کرده بودند، شناخته بودم در مجالس و مجامع پی برده صحبت میکردم و بی پرواگفتنیها را میگفتم؛ بعضی از احبای ثابتین حیف و عکا اگر نظر بسا بقیه دوستی یا انتساب صوری یا بملاحظه حکمت رعایت حال آنها را مینمودند، بنده چون این ملاحظات را نداشتم همه صحبتها را در مسافرخانه بی باکانها دادا میکردم و بهمین جهت همه مسافرینی که دسته دسته میآمدند و میرفتند و مجاورین ثابتین محبت غریبی به بنده پیدا کرده بودند و شبها در مسافرخانه ولوله برپا بود؛ پیرمردان قوم اغلب برای ملاقات و شب نشینی میآمدند و اغلب اوقات اشعار حضرت ورقا بالحن بدیع خوانده میشد. و خود بنده هم گاهی غزلی متناسب مینوشتم و بلحاظ مبارک میرسانیدم که حسب الامر در مسافرخانه خوانده میشد. خلاصه آنکه با وجود اینهمه بلایا و محن و قتیکه یکجا جمع میشدیم نشاط و شور غریبی داشتم و عنایات مبارکه حضرت مولی الوری نسبت باین عبد بی اندازه بود که ذکر و فکر آن با مقایسه با قصور و نقصانم البته موجب ازدیاد خجالت و انفعال بود اما کرم او از طمع من بیشتر و مراتب فضل و رحمت بیحسابش قصور و فتور مرا میپوشانید.

بیانات مبارک

در آن زمان که سنگ فتنه از آسمان امر میبارید و
اریاح امتحان و افتتان بشدت تمام میوزید و طوفان عظیم
سفینه امرالله را احاطه نموده بود، قوت با زوی مرکز میثاق
سکان سفینه را محکم گرفته بقدرت فرمان بیان و تبیان
یعنی بآثار قلم و لسان فلک الهی را بساحل نجات و ناس
را بشاهراه سعادت و نجات دلالت میفرمود، باگر آثار قلم بر
صفحات کاغذ منقوش و تا ابد موجود است آثار فرمایشات
هم بر صفحات قلوب مؤمنین مستمعین محکوک و ممهور
و از صدری بصدر دیگر الی الابد انتقال خواهد یافت.
فرمایشات مبارک در آن ایام مانند آثار قلمی دارای شوهن
و مراتب مختلفه بود که هر دم بمناسبتی نازل میشد.
اولا بشارتهای لاتحیی برای آیندهی امر میدادند و
زمان حال را که ایام کدورت و ملال بود بزمان حضرت
رسول و حضرت مسیح تشبیه نموده و مستقبل را باز منهی
قدرت و سلطنت و استیلای این مظاهر الهی تعبیر
میفرمودند و زمان فتح و فیروزی را مسلم و ارتفاع رایت
نصرت بهائی را فی اعلی قلل الافاق در نظر احباب مجسم
مینمودند مثلا غزوات حضرت رسول و مخصوصا جنگ خندق
را مکرر مثل میزدند که اصحاب آن حضرت در وقتیکه از

فرط پریشانی و گرسنگی قطعه سنگ روی شکم بسته جنگ میکردند و در هنگام حفر خندق هر دم که یک کلنگ میزدند حضرت میفرمودند با این ضرب ممالک اکاسره مفتوح شد، اقالیم قیاسره مغلوب گشت، در آنوقت اصحاب سست عنصر باطنا "تمسخر میکردند که با وجود این ذلت و ابتلاء چگونه اقالیم آسیا و اروپا و افریقا مغلوب ما خواهد شد اما وقتی که لشکر فاتح عرب به مملکت پر نعمت و فراوانی رسیدند و میوه های شیرین بوستانی چشیدند و بلکه از فرط شوق نا جویده با هسته بلعیدند همان اشخاص فریاد شادمانی بلند کردند " هذا ما وعدنا رسول الله " " هذا ما وعدنا رسول الله " و همچنین ایام طلوع حضرت مسیح و بلایا و محن وارده بر آنحضرت و حواریون را شرح میدادند و مراتب تجرد و انقطاع و حدت غیرت و شها متشان را در تحمل شدائد و مصائب بیان میفرمودند که آخر الامر دورهی سلطنت مسیحیت بکجا رسید و عزت و سعادت ابدیه تکمیل شد و بعد در خصوص آتیهی درخشان این امر مبارک فرمایشات مؤثر و غرائی میفرمودند و درجات کمال عزت و سعادت ابدیه را که مخصوص با مربهائی است کاملاً جلوه میدادند، این بیانات را که با قوت و قدرت ملکوتی ادا مینمودند بدرجهای در قلوب و ارواح سرایت و نفوذ مینمود و روح اطمینان مبذول میداشت که مستمعین این مراتب

را فقط بآینده موکول ننموده بلکه وجود خود را در بحبوحه‌ی آن مواهب مشاهده مینمودند، عزت و سعادت ابدیه طوری مسلم در نظر مجسم میشد که طول مدت زمان و بعد مکان حکمی نداشت حال و ماضی و مستقبل در آن واحد مشهود بود چه که این وعده‌های مبارک با اندازه‌ای واضح و صریح و حتمی الوقوع و مقبول و مطلوب و مصداق " هذا وعد غیر مکتوب " بود که حتی فرشته‌ی خدا با آن وجود لطیف رقیقتر از نور و حرارت و هوا قدرت نفوذ و استیلان داشت عجیبتر و خوشتر از همه آنکه بسیاری از آن وعده‌های مبارک مصداقش ظاهر شده و بتأخیر نیفتاده بلکه سریعتر از آنچه که تصور فرمایید تحقق جسته است مثلاً در وقتیکه این تصور در مخیله‌ی احدی گنجایش نداشت که قریه‌ی مظموره‌ی حیف‌ا مدینه‌ی معموره‌ی دنیا گردد و چنین اسکله‌ی عظیمی در آنجا برپا شود و نقطه‌ی فاصله‌ی بین آسیا، اروپا و آفریقا گردد هم سجده‌گاه اهل بها هم مرکز بقاع متبرکه علیا گردد، از یکطرف مطاف ملاً اعلی و از یکطرف مرجع اهل دنیا و ما فیها شود، در چنین وقتی بشاراتی راجع باین مدینه میفرمودند که عقل بشر از ادراک آن قاصر بود اینک ملاحظه میشود بناهای عظیم این بندرگاه بنا در همه دنیا را تحت الشعاع قرار میدهد بحدی که دول اجانب را متزلزل ساخته که عنقریب مرکز تجارت و صناعت عالم باین نقطه

محول خواهد شد. یکی از مواعید مبارک مصداقش کما ملا
 ظا هر شده و میشودا بنیه‌ی عظیمه‌ی امریه است، در موقعیکه تازه
 آثار توجه و اقبال از طرف اهالی غرب اظهار میشود و در
 ممالک شرق هم اسم اعظم را در پرده میبایستی ادا نمود بشارت
 بنای مشرق الاذکار روسیه و آمریکا را میدادند و این در-
 وقتی بود که مصارف آبگوشت ساده مسافرخانه بعسرت فراهم
 میگشت اما ملائکه‌ی آسمانی گویا مأ مور بنای این بنیه‌ی عظیمه
 بوده اند صد شکر که مشرق الاذکار آمریکا تمام شد، صد حی-
 که مال ما تازه شروع میشود الحمد لله امروز حضرة القدس
 مرکزی و حظا ثر قدس ولایات ندای ملکوت الهی را بمسامع
 اهل عالم میرسانند و بشارت این ایام را از قبل فرموده-
 بودند. با جمله یکی از شوق‌ن دیگران زیباترین شفا هی آرزوی
 شهادت و اشتیاق نوشیدن کوه‌س بلایا و رزایا شدیدتر
 میشد اشتیاق مبارک برای تحمل آنها بیشتر میشد، نام مبارک
 هر یک از مستشهدین فی سبیل الله در نهایت عزت و -
 جلالت از لسان مبارک جاری بود، و قتیکه میفرمودند حضرت
 ورقا روحی له الفداء، حضرت روح الله روحی له الفداء، حضرت
 سلیمان خان روحی له الفداء، کانه ارواح مستمعین در بحر
 اعظم فنای فی الله مستغرق میگشت. غالباً و قتیکه از این قبیل
 فرمایشات میفرمودند و اشتیاق قلبی خود را برای حبس و
 زجر و اسارت و شهادت و قربانی در سبیل جمال مبارک

اظهار میداشتند، این عبدبیا دقصه‌ی منظومه‌ی شمع و پروانه‌ی
 سعدی می‌افتادم که فدائی و قربانی پروانگان در مقابل
 قربانی و فداکاری این شمع انجمن الهی قدر و قیمتی
 نداشته و نادر دزیرا قربانی هر یک از آن پروانگان در یک
 لحظه و در یک آن بود اما قربانی این شمع در طول مدت
 عمر سوختن و گداختن و نور افشاندن است چنانکه شمع
 مذکور در منظومه سعدی خطاب به پروانه چنین می‌فرماید:
 شبی یاد دارم که چشم نخفت

شنیدم که پروانه با شمع گفت

که من عاشقم گر بسوزم رواست

تو را گریه و سوز و زاری چراست

بگفت ای هوادار مسکین من

برفت از برم یار شیرین من

همی گفت و هر لحظه سیلاب درد

فرو میدویدش بر رخسار زرد

که ای مدعی عشق کار تو نیست

که نه صبرداری نه یارای ایست

تو بگریزی از پیش یک شعله خام

من استاده‌ام تا بسوزم تمام

تو را آتش عشق اگر پر بسوخت

مرا بین که از پای تا سربسوخت

مقصود از ذکر قصه‌ی پروانه آنکه مظاهر قدس رحمانی و
 هیاکل نورانی صمدانی، اول خود در میدان جانبازی قدم
 مینهند و انوار رحمانی منتشر میسازند و بعد از آن پروانگان
 بیدار شده و در حول آن شمع الهی مجتمع میگردند پس
 بمصدق کلمه‌ی مبارکه‌ی "گنت کنزاً مخفياً" فاحبت ان اعرف"
 محبت حق و مظاهر او مقدم بر خلق و خلقت بوده و اما مراتب
 عشق و محبت عباد نسبت با ایشان نیست مگر انعکاس و -
 تجلیات محبت خود آن مطالع نور رحمانی، پس اگر عباد در
 هر آن هزار جان در سبیلش رایگان کنند این شمع‌های از انوار
 محبت آنهاست که در مرایای قلوب صافیه تا بیده هیچ ربطی
 به مستشهدین فی سبیل الله ندارد منتهی آنکه مراتب هر
 قلبی که صافتر و روشن‌تر است اشراق این انوار شدیدتر،
 مثلاً "یکی مثل حضرت سلطان الشهداء یکی مانند حضرت
 ورقا یکی مانند حضرت روح الله روحی لهم الفداء -
 بقربانگاه عشق بسرعت شتافتند یکی هم مثل ما بیچاره‌ها
 که دو مصیبت کبری یعنی غیبت جمال ابهی و صعود حضرت
 عبدالبهاء هر دو را دیده‌ایم و هنوز در بستر راحت
 بغفلت آرمیده‌ایم. جانم بقربان ذوق سرشار و طبع گوهر
 با آن شاعر شیرین گفتار که میفرماید :

غنچه دهان من بیاتنگدلی من ببین

بی توهنوز زنده ام سنگدلی من ببین

با کمال این قبیل فرمایشات که کیفیات سعادت جان بازی و شهادت را در نظر مجسم مینمود و مواهب مستودعه در ملکوت الهی را بچشم باطن واضح و مبرهن میساخت، احبای ثابتین شور و انجذاب مخصوص در سرداشتن و همیشه در مسافرخانه نقشه‌های جانبازی و فداکاری کشیده میشد؛ هر کس آرزوی دردل و هوس‌ی در سرداشتن یکی میگفت ایران که رفتم یکسر در مسجد شاه بالای منبر میروم و ندای ملکوت بلند میکنم، دیگری میگفت در مجلس روضه خوانی که هزاران نفوس متعصب حاضرند و اسباب شهادت جمع و فراهم است چنین و چنان میکنم.

خلاصه از این قبیل افکار در سرها بسیار بود و از برای طرز قربانی شدن هم سلیقه‌ها مختلف، یکی میگفت من تا صد نفر را تبلیغ نکنم راضی به کشته شدن نیستم، دیگری میگفت تبلیغ حقیقی آن است که قطرات خون در صفحه روزگار انجام دهد، یکی طالب شکنجه و عذاب بود، یکی سربریدن را ترجیح میداد باز وقتی که مشرف میشدیم اتفاقاً "فرمایشاتی پیش می‌آمد که با مذاکرات داخلی مناسب و موافق بود چنانکه یکروز مذاکراتی بین جناب آقا میرزا فضل‌الله و اینعبد پیش آمد، ایشان طالب شمع آجین شدن بودند و این آرزو را دردل می‌پورورانیدند و بنده چون - جوان و کم حوصله بودم و صدا و ندا و هیاهورا دوست

داشتم آرزویم چنان بود که مرا با توپ شهید کنند، جناب میرزا فضل الله سلیقه مرا نپسندیدند، با این گفتگوی مخالف سلیقه از مسافر خانه بدرجانه رفتیم بمحض ورود، صدای مبارک شنیدیم، بلند بلند فرمایش میکند، آهسته آهسته پیش رفتم وقتی بود که در اطاق بیرونی همه احباب ایستاده بودند و هیکل مبارک مشی میفرمودند و این کلمات از لسان مبارک جاری بود: انسانرا باید در سبیل جمال مبارک شمع آجین کنند، شمع آجین؛ حریفه مخالف سلیقه من یک نگاه خیره زیر چشمی بمن کرد یعنی حق با من است، فوراً این دفعه صدای مبارک بلندتر شد فرمودند: انسانرا باید در سبیل جمال مبارک دم توپ بگذارند منم بانوک آرنج یک سیخ به پهلوی حریف زدم یعنی دیدی که خوب فهمیدم، حال ملاحظه میفرمائید که در این مدت ۳۷ سنه نه حریفم را شمع آجین ونه بنده رادم توپ گذاشتند ولکن مقصود این است در آن ایام در اثربیانات مبارک چنین افکاری در سربود و چنین آرزوئی در دل و امروز آن فکرو آن سلیقه و آن آرزو دیگر وجود ندارد چرا که مصادیق مواعید مبارک ظاهر شد علما مغلوب شدند ناقضین مخدول و منکوب گشتند، این گنبد های سبز و سفید و نیلگون بقول مبارک و از گون و سرنگون گردید، امروز خدمت امر الله و نصرت دین الله عبارت از نشر نفعات و تاسیس

موء سسات وتنظيم تشکيلات است؛ خوشا بحال کسیکه موفق گردد .

یک رشتهی دیگر از فرمایشات آنایام برای ایقاظ نفوس بود که از شر ناقضین محفوظ مانند، اخلاق و اطوار آنها را معرفی میفرمودند و آنچه در موضوع حیلہ های ناقضین قبلا مذکور شد از اثر معرفیهای مبارک بود و طریقهی جلوگیری و - محافظت خود و امر از مرض مسری و مهلک خانمان سوز همانا اجتناب و پرهیز از ملاقات و معاشرت آنها بود؛ آثار و علائم این مرض را آن طبیب حقیقی قلوب و افئده مانند یک نفر معلم حفظ الصحه با دلیل و برهان بیان میفرمودند مثلاً میفرمودند: همچنانکه صحت جسمانی تأثیر و سرایتش خفیف و حقیر است اما مرض جسمانی بالعکس سرایتش قوی و - شدید، همینطور صحت روحانی تأثیرش بطئی و ضعیف و لکن مرض روحانی سرایتش شدید و سریع است زیرا مریض روحانی که طالب درمان نیست بیماری خود را کتمان میکند و مرض را خفياً منتشر میسازد. باری مرض نقض را با مرض مختلفه تشبیه مینمودند مثلاً در لوح دکتر هادی خان مرحوم که این عبد تبلیغ نموده بودم میفرمایند :

" ای طبیب اگر توانی درمانی تعبیه کن و کوفت شتری آن پیر کفتار را معالجه نما انتهی" بوصول این لوح مبارک آن مرحوم دریافت که آقا جمال اقدام باغواء

واضلال او نموده، لهذا از او دوری جست و سواد این لوح را منتشر نمود و این لقب برای آقا جمال باقی ماند. حقیقت امر این است که با وجود آن تمهیدات شیطانی و دسائس و حیل نفسانی که ناقضین بکار برده بودند اگر این تعالیم رحمانی در مقابل نبودا مرالله متزلزل بل منهدم میگشت، خلاصه آنکه عواقب وخیمه‌ای این مرض را هم تشریح و تبیین میفرمودند که برسبیل یقین بذلت و خسرا ن‌مبین منتهی خواهد گشت لهذا همچنانکه وعده‌های مبارک مصداقش بتدریج تحقق یافت و عیده‌های مبارک هم آثار و نتیجه خود را کاملاً بخشید، کما اینکه یک روز جمعی مشرف بودند و این عبد حاضر نبودم، در مراجعت همگی اظهار مسرت و شادمانی و ضمن اظهار حسرت و نگرانی مینمودند، همگی از لسان مبارک شنیده بودند که فرموده اند: عنقریب خواهید دید که میرزا بدیع‌الله بقدری بعسرت و محنت مبتلا میگردد که در میانهای عکا و بهجی بکوت‌کشی (کود) راضی میشود و برای او میسر نمیشود. و این مطلب را قویاً گوشزد و خاطر نشان فرموده بودند و همه حضار در جزء جزء این فرمایشات متفق القول بودند و این عبد همواره متحیر بودم که این وعید با چنین لحن شدید را چگونه تعبیر و تحویل نمایم و از طریق عرفان بافی تفسیر کنم زیرا تصور کودکش در حق ایشان آسان، اما تصور اینکه بخواهد و نشود بسیار دشوار است، مگر آنکه کودکش

ایرانی باشد بیلش بشکند یا عربی باشد زنبیلش بشکافد تا اینکه چهار سال بعد مصداق این وعید را بدرجی‌ای اکمل مشاهده نمودم و صدق یا عبدالبهاء را در دل گفتم و تفصیلش در کتاب سنوات بعد بمناسبت مشروحا مذکور خواهد شد.

یک سلسله دیگر از فرمایشات دیگر آن ایام راجع به تثبیت نفوس مؤمنین بود که موقه^۱ واجب‌تر و لازم‌تر از تبلیغ ناس، کما اینکه یکروز در جلو خان بیرونی مشرف بودیم، در خصوص لزوم تثبیت نفوس می‌فرمودند :

مگر نه این است که جمال مبارک روحی لاحبائمه الفداء در خصوص اجرای مراسم دیانت و بهائیت کلمه حکمت را مذکور و منظور داشته‌اند، مقصود این است که بمقتضای یوم باید رفتار نمود، در هر یومی یک شأنی مؤید است و آنرا باید مجری داشت مثلاً یک وقتی تبلیغ مؤید و جدا^۲ تأکید میشد امروز تبلیغ مؤید نیست بلکه تثبیت نفوس لازم است، آنوقت اشاره به پایه و اساس عمارت نموده فرمودند : ناقصین بنیاد این بنا را تیشه برداشته میکنند، چه فایده دارد که یک طبقه‌ی دیگر روی این عمارت ساخته شود، مقتضای حکمت این است نگذارند بنیاد این بنا را خراب کنند، عنقریب روزی می‌آید که استحکام این بنا محکم میشود آنوقت امر می‌دهم که تبلیغ نمایند، عجاالتاً^۳ تثبیت نفوس واجب‌تر و لازم‌تر

ازهرامری است ه خلاصه بهمین جهت درآن ایام مثل
این بود که احباء ازنو تبلیغ میشدند ه

واز برای تثبیت نفوس آنچه میفرمودند نمیتوانم بیان

کنم لهذا نمونه ای از آنرا که بقلم مبارک نازل، اینک بنظر قارئین
محترم میرسانم:

هو الابهی یا من استسقی من معین الحیات ان

قافلة الملكوت قد ظننت فی بیداء الجبروت فارسلت رائدها

یبتغی ماء فی غیاهب الالباء رفا دلی دلوه وقال یا بشری هذا

غلام الميثاق قد القوه الاخوه فی جب البهتان وشروه بثمان

بخس در اهم معدوده فویل لهم بما یکسون والبهاء

علیک وعلی من اشتری هذا الغلام من هوء لاء الاخوان ع

یک سلسله دیگر از فرمایشات مبارک تربیت اخلاقی

بود، در این قسمت بسیار تأکید میفرمودند، در هر مجلسی که

از مقام ارجمند شهادت صحبت میفرمودند و بعد اعمال -

ناقضین را برای هشیا ری ثابتین تذکر میدادند و بعد نصرت

امر الله را بشارت میدادند، بیانات غرائی برای تهذیب

اخلاق میفرمودند مخصوصاً در خصوص انقطاع از ماسوی الله

بقدری بیانات نافذ و مؤثر و مفید میفرمودند که سرا پای -

وجود مستمعین روح مجسم میشد و دنیا و مافیها پرکاهی

ارزش نداشت، جواهر بیانات والواح و آیات جمال قدم جل

اسمه الاعظم از قبیل کلمات مکنونه و طرازات و اشراقات و

تجلیات و غیره را با ساده ترین کلمات و الفاظ جلوه میدادند . خلاصه این بودشما ای از مطالب که در آن ایام بیان میفرمودند اما طرز فرمایشات و ادای الفاظ و کلمات نوعی بود که قلم و لسان از عهدهی توصیف آن بر نمیآمد . این عبدسابقا " بخدمت چند نفر از ناطقین جلیل القدر مثل حضرت نبیل اکبر یعنی فاضل قاشنی رسیده بودم و طرز بیانات ایشان را دیده بودم که مرا تب فصاحت و بلاغت و قدرت و غلبه ی تقریرشان - نوعی بود که هر شنونده را کمالاً قانع بلکه بی اختیار خاضع و متواضع مینمود و در مقام اقامه ی دلیل و برهان هر منکر عنودی را مغلوب و مقهور میساخت و من تصور میکردم که بیانات مبارک عبدالبهاء نیز با یتی با کلمات و لغات بلند و فصیح و مغلّق ادا شود و از برای فهم و ادراک آنها دقت و تفکر لازم ، اما این مطلب بکلی اشتباه بود زیرا فصاحت و بلاغت ناطقین برای این بود که حقائق و معانی را با الفاظ بلند بپروا نند تا در نظر مستمعین جلوه نماید اما فرمایشات مبارک اصل حقائق و معانی بود که بصورت الفاظ و معانی هویدا میگشت لهذا الفاظ حکمی نداشت ، بلی فرمایشات ایشان بقدری ساده و دقیق و لطیف و آسان بود که گوئی ماء معین صاف شفاف گوارائی در جویبار لطیفی آهسته و بملایمت میگذرد تا تشنگان بادیه ی حرمان سیراب و کامیاب گردند و نفوذ و سرایتش مانند سیالهی برقیه قلوب مؤمنین

را روشن و منور سازد و مغناطیس جذبیه اش ارواح ثابتین را به ملاء اعلیٰ رساند فطوبی للفا ئزین، فهنیئا "للسا ربین، تنها ما اهل بهاء نبودیم که مفتون گفتار و رفتار آن دلبریکتا بودیم، تنها ما نبودیم که لب تشنه ی این عذب فرات بودیم بلکه اغیار تما ما شیفته و فریفته ی تقریر و بیان ایشان بودند. صاحبمنصبان ارشد عثمانی برای استماع بیانات ترکی و دانشمندان عرب برای اصغای بیانات عربی دسته دسته میآمدند و مستفیض میگشتند.

ای بر در سرایت آشوب عشق بازان

همچون بر آب شیرین غوغای کاروانی

طفل شیرخوار

چون بر خود حتم نمودم که جمیع مشهودات و مشاهدات و شمه ای از احساسات باطنی خود را از این سفر آنچه بخاطر دارم بنگارم لهذا از ذکر طفل شیرخوار صرف نظر نمیکنم و تفصیل آن از این قرار است :

پیر مردان آن ایام چه مسافرین و چه مجاورین که با از منهنی ماضیه ی مرآشنا بودند و از اول طلوع شمس حقیقت با خبر و حوادث ایام را مشاهده نموده بودند و اعمال مرکز نقض را با کردار یحیی ازل مقایسه میکردند گاهی

گذشته را در نظر آورده از برای آینده صحبت می‌کردند. انفعال قطعی آنان از سدره‌ی مبارکه مسلم بود، پس تکلیف آینده چه خواهد شد؟ اما من این افکار را نمی‌پسندیدم و صحبت آینده را نمی‌خواستم بشنوم و در این مذاکرات ابداً مداخله نمی‌کردم زیرا این بدبختی را نمیتوانستم درمخیره خود راه دهم که یک روزی به بینم که مرکز میثاق از دیده اهل بهاء غایب گردد. کم‌کم شنیدم که از سلاله‌ی طاهره نفس مبارکی بوجود آمده، نامش شوقی افندی است، هرچند از استماع این خبر شوق و ذوقی در وجودم پیدا شد اما نخواستم طلوع این کوکب درخشان را با غروب نجم با زغ پیمان الهی مربوط سازم، مبادا خدای نکرده از آیه‌ی مبارکه‌ی توجها الی من اراده الله بقدر سر سوزنی یا اقل از آنسی منصرف و منحرف گردم و با خود می‌گفتم دل‌سوزی برای آینده چه فایده دارد؟ امروز تثبیت نفوس لازم و برای فردا صاحب امر قادری و مختار و مهیمن است. چندی بود اهالی مسافرخانه طالب دیدار حضرت شوقی افندی بودند و به خدمت حضرت افنان التماس می‌کردند، یکروز اتفاقاً "این طفل چهار ماهه را در بیرونی مبارک حاضر کردند احباب باشوق و شغف تمام استقبال نمودند، بنده هم بزیارت ایشان شتافتم اما سعی می‌کردم جز بنظر یک طفل بهائی با نظر دیگری نگاه نکنم و لکن بی‌اختیار یک قوه‌ی درونی مرا بر آن داشت

که تعظیم و تکریم نمایم و بقدریک دقیقه مجذوب جمال این طفل شیرخوار گردیدم، موهای نرم سر مبارکش را بوسیدم و کیفیتی در این طفل احساس نمودم که بهیچ زبانی عنوان آن ممکن نیست مگر آنکه صورتاً آن وجود عزیز را به طفل مریم که در تصاویر در بغل مادر نشان میدهند تشبیه نمودم، تا چند روز دیگر قیافه‌ی نورانی این طفل در نظر من مجسم بود، کم‌کم فراموش کردم؛ این احساسات را در دفعه‌ی دیگر در وجود خود مشاهده نمودم یکی وقتیکه ایشان نه ساله بودند یکی هم یازده ساله. چون با مرحوم حاج میرزا-حیدرعلی گاهی صحبت‌های محرمانه میکردیم و اسرار مگو میگفتم، تفصیل را برای ایشان نقل کردم، دیدم ایشان هم همدرد و هم خیال هستند با هم عهد کردیم مطلب را مستور و مکتوم داریم؛ الحمدلله کتاب وصایا خوانده شد و این سر درونی از پرده بیرون آمده

فته میرزا آقا جان

چند روزی بود که خاطرها افسرده، دلها گرفتار، جانها پژمرده بود، آن شور و انجذابی که در سرها موقوف، وافق آینه‌ی تاریک، لحن مبارک هم در بیانات گویا مثل سابق نبود؛ میگفتند علت آن است که روز هفتادم نور روز نزدیک شده

و بعد مذکور شد که فردا شب، شب صعود مبارکست تا صبح باید بیدار نشست و بعزاداری مشغول شد و هنگام سحر، قبل از طلوع فجر، به روضه مبارکه مشرف شد و یوم بعد که یوم صعود است ضیافتی با اسم میرزا آقا جان داده میشود بالاخره آن شب فرارسید، همه احباب حیف و عکاکه مایل به بیداری و شب زنده داری بودند در مسافرخانه بعزاداری و گریه و زاری مشغول شدند، آیات والواح مبارک تلاوت میشد، هیکل میثاق هم تشریف آوردند، آثار حزن و الماز در و دیوار گویا مبارید، وقتی که تشریف بردند احباب جوان و همقطار ابرام و اصرا ردا شدند که امشب مرثیه ای بسرایم که فردا صبح در روضه مبارکه خوانده شود و این عبد لسان مرثیه سرائی ابدان داشتم اما باشتیاق آنکه بلحاظ مبارک فائز و بعد در روضه مبارکه خوانده شود همان شب تا نزدیک سحر مرثیه را در همان اطاق پر جمعیت مسافرخانه نوشتم اما در محض احباب نخواندم تا اینکه بلحاظ مبارک برسانم، خلاصه در هنگام سحر ما را احضار فرمودند و هر یک را یک شیشه گلاب و یک شمع روشن عنایت فرمودند و در آن هنگام قبل از طلوع فجر از دروازه شهر بیرون آمده ردیف دوید و همگی نوحه کنان بساحت قدس روضه مبارکه متوجه شدیم، دوسه نفر که صاحب صوت بودند با مر مبارک هر یک بنوبت مشغول تلاوت شدند، جناب آقا میرزا فضل الله بر همه مقدم بودند

و هیکل مبارک در اطراف حرکت می فرمودند و فرمان میدادند .
 حالت تضرع و زاری چنان بود که گوئی ارواح تسلیم میشد .
 گاهی مناجات گاهی ، ابیات مشرق آیات خوانده میشد همینکه
 داخل روضه مبارکه شدیم با مرمبارک گلاب رادر باغچه
 گلکاری داخل صحن بیای گلها نثار کردیم و شمع های
 سوزان رادر خاک نشانیدیم و همگی با حال تضرع -
 ایستادیم و هیکل مبارک با حالت زاری زیارت نامه را مثل
 همیشه تلاوت فرمودند ما از اثر حزن مبارک چنان گریه
 بی اختیاری دست داده است که خودداری ممکن نیست ،
 هیکل میثاق با طاق دیگر تشریف بردند ، ما بیشتر بی اختیار
 شدیم گریه و ناله مجال تلاوت نمیداد خصوصا " وقتیکه
 چشمهای اشک آلود مبارک بنظر میآمد طاقت نمیماند اشکها
 تمام شد ، ناله و فریاد شدت یافت .
 بعد از این در عوض اشک دل آید برون

آب چون کم شود از چشمه گل آید بیرون

باری بهر زحمتی بود خود را ساکت نموده مشغول

تلاوت شدیم و در حین طلوع شمس از صحن مبارک بیرون

آمده با طاق مسافر خانه ی بهجی در زیر قصر رفتیم و بصرف

چای و رفع خستگی مشغول شدیم در این وقت مرثیه ی نالایقی

که سروده بودم بحضور مبارک فرستادم ، دو کلمه ی آنرا اصلاح

نموده ام فرمودند که در هنگام تشریف روضه ی مبارکه بصوت

خوش ، جناب آقا میرزا فضل الله بخوانند . خلاصه بعد از

صرف چای و رفع کسالت مجددا داخل روضه شدیم، کلمات عالیات تلاوت شد، مرثیه‌ی نالایق این عبدالحن سوزناک خوانده شده

این است اشعار آن مرثیه :

بازگاه ماتم و وقت عزاشد یابها

باز روز ناله اهل بهاشد یابها

چشم هستی زین مصیبت چشمه‌های خون گریست

آن من فی الارض و امکان برسم شد یابها

زین عزا خاک فنا بردیده و برسر بریخت

هر که عاشق بر جمال کبریاشد یابها

ماسوی الله زین بلای ناگهانی خون گریست

کاین بلا و اردبجان ماسوی شد یابها

محترق شد قلب امکان، منصق ارکان جان

تا جمال الله در غیب بقاشد یابها

آتش هجران تو اندر وجود ممکنات

جسم سوز و دل گدا ز جان گذاشد یابها

از صعود تو نزول غم شدم در جان و دل

این یکی برارض دل و آن بر سما شد یابها

از لقاء الله تا چشم جهان محروم گشت

چشمه خورشید محروم از ضیا شد یابها

ظلمت هجران جانان و چه عالم گیر شد

کس ندانند نور وصل تو کجا شد یا بها
 زین عزا وزین مصیبت از زمین تا آسمان
 نعره های یابهی ویا بها شد یا بها
 چشمه ی چشم بهائی میفشاند خون دل
 خون دلها جاری اندر دیده هاشد یا بها
 رود جیحون از سرشک دیده هاشد خجل
 صد چو جیحون از سرشک چشم هاشد یا بها
 بود چندی این زمین دارا سرور عاشقان
 وینک از هجران توما تم سراشد یا بها
 هر چه در یوم لقا جان در نشاط و شور بود
 صد چنان امروز در غم مبتلا شد یا بها
 من چه گویم کاتش هجران تو در دل چه کرد
 خود تو میدانی که در دلها چه هاشد یا بها
 آنقدر بس کاندترین روز عزای جانگزا
 اشک اندر دیده ی عبدالبها شد یا بها
 شکر لاله زانکه خورشید عطا ، فضل بها
 مشرق اندر هیکل سرا لبها شد یا بها
 ناطق ذکر تو یونس وارا اندر بطن حسوت
 غرقه در بحر غم بی منتها شد یا بها
 حمد کز الطاف سلطانی تو سر قدیم
 بردل مجروح درویشان دوا شد یا بها

بازار روضه مبارکه بیرون آمده آمده ای صرف ناها رشیدیم
 و بعد از صرف غذا ساعتی راحت کردیم اما جانها خسته،
 دلها افسرده و افکار متشتت و پریشان است، ناقصین در-
 اطراف در تکاپو هستند گاهی هم اغیار ایاب و ذهاب در
 اطراف مینمایند، طولی نکشید که دانستیم چه فتنه در زیر
 سر دارند بعد از صرف چای عصر که باید بار دیگر بروضه
 مبارک برویم صندلیها را در زیر ایوان قصر چیدند چه خبر
 است؟ آقا میرزا آقا جان میخواهد نطق کند، میرزا آقا جان
 همان پیزمرد قد کوتاه که در هنگام تشریف همیشه راکع و
 ساجد بود اینک روی چهار پایه خطاب ایستاده تا بهتر
 عرض اندام نماید و قامت غیر موزون خود را نشان دهد و
 شروع بصحبت کرده صغری و کبری ابدا " معلوم نیست
 منتظر نتیجه هستم، حوصله ای من سر آمد رشته مطلب از دست
 رفت، تماشای هیولائی میکنم که ارکانش متزلزل و مرتعش و
 جانش در اضطراب است همینقدر شنیدم که میگفت در هنگام
 سجود خواب رفتم ... جمال مبارک بمن فرمودند
 این کاغذ خط سبز بدستم آمد، چرا غافل نشسته ای ...
 آقا چرا؟ ... خلاصه کسالت بیخوابی شب و شنیدن الفاظ
 غیر مربوط و نامرتب مرا بی تاب کرد، از جای برخاستم، جناب
 آقا میرزا محمود کاشانی که یکی از مهاجرین و طائفین
 بودند اعتراض کردند، هیاهو بلند شد، من در روشوی پله ها

مشغول شستن دست و پا بودم که ناگهان گاه هیکل مبارک متغیرانه از پهلوی من عبور فرمودند، میرزا آقا جان بطرف صحن روضه مبارکه فرار کرد، مرحوم میرزا علی اکبر ابن مشکین الهی او را تعقیب نمودند و بعد صدای فریاد بلند شد، هیکل مبارک داخل روضه شدند، مادر بیرون تماشا میکردیم همگی متحیر و متغیر بودیم ناقضین وعده‌ای از ما مورین عثمانی روی پله‌ها و در بالای قصر پشت شیشه خیره خیره نگاه میکنند مستعد هجوم هستند، چند دقیقه طول نکشید، صدا و ندا موقوف شد همه مسافری از یکدیگر سوءال میکنند این چه هنگامه است؟ میرزا آقا جان که اینقدر ساجد بود چگونه دعوی جانشینی و ادعای ولایت میکند؟ دیگری میگوید چون در بیداری او را طرد فرموده بودند در خواب مقام ولایت با و بخشیده اند، من متحیرم که این بدبخت چگونه مسخ شد مقصودش چه بود؟ در این حال آقا میرزا علی اکبر بیرون آمدند یک بسته بزرگ از یک بقچه‌ی نوشتجات و کاغذ بسته در دست دارند و بعد سرکار آقا همه را امر بدخول روضه مبارک فرمودند و کل را به ترتیب سابق گلاب عنایت فرمودند و بزیارت مشغول شدند، از میرزا آقا جان

در اینجا خبری نیست ه یکنوع بهت و حیرانسی همه را فرا گرفته است گریه و زاری و مراسم سوگواری فراموش شد، برای کدامیک از مصائب وارده باید گریست؟ برای صعود جمال اقدس ابهی برای مظلومیت حضرت عبدالبهاء یا برای نفس امر محبوب یکتا که دستخوش تمام اعدا و بازیچه‌های اهل بغضا گشته است؟ حالا باید خون گریه کرده که این غم ما فوق غمهاست، چشم‌ها خشک، رنگها پریده، نفسها کوتاه. این عبد بقدری حالم بد بود که نمیتوانستم بوسیله‌ی انفجار گریه و زاری آبی بر آتش بیقراری خود بیفشانم.

آشک چون کم شود از دیده برون خون آید

تا پس از خون دل از دیده چه بیرون آید!

خلاصه با اینحال از روضه بیرون آمده بسمت شهر روانه شدیم، صمت و سکوت محض همه را فرا گرفته، همگویی مهموم و مغموم و متفکر و حیران آهسته آهسته طی مسافت مینماییم اما یکنفر در بین ماها خرم و خندان خوش خوش میخرامد و با رفقاء نجوا میکند و قتیکه بعکار رسیدیم معلوم شد که خدمت بزرگی دانسته یا ندانسته انجام داده و فتنه‌ی عظیمی را فرو نشانیده است، این شخص همان آقا میرزا علی اکبر فرزند مشکین الهی است، در وقتیکه مدعی ولایت مطالبش واضح شد و راز درونش آشکار گشت و وضو بلند شد و ناقصین که منتظر بروز فساد بودند تا زد و خورد و

مضاربه در بین ثابت و ناقض بوقوع پیوندد طا بور آقاسی
 رئیس نظمیہ کہ در حیفابود مداخله نماید، در آن حین
 آقا میرزا علی اکبر بایکنفردیگر معجلا" سرکار آقارا
 خبر کردندتا اینکه فوراً "تشریف آوردند علاج واقعہ
 قبل از وقوع انجام گرفت و اگر خدای نکرده مضاربه
 واقع میشد دامنه‌ی این فتنه عالم امر را فرا می‌گرفت و
 مداخله‌ی رسمی آقاسی کہ آمادہ و مسلح پشت شیشه قصر
 تماشا می‌کرد کار را بجایی میرسانید کہ نقشه‌ی چندین ساله‌ی
 ناقضین صورت وقوع می‌پذیرفت و تفصیل آن در فصل ذیل
 تذکر داده میشود. خلاصہ یک سبب دیگر از مسرت خاطر
 میرزا علی اکبر این بود کہ در هنگامیکہ میرزا آقا جان
 داخل روضه‌ی مبارکہ شد و شروع بہ تاکی نمود با اودست
 بگریبان شد و سرکار آقا تشریف برده اورا نجات دادند و
 مانع شدند، در این اثنا نوشتجاتی از جیبش فرو ریخت
 آقا میرزا علی اکبر برداشت بلحاظ مبارک رسانید، امر
 فرمودند ہمہ جیب‌های اورا تفحص کنند و این یک بسته اوراق
 ناریہ را کہ در زیر لباده بکمر بسته از او بگیرند و اینک
 این بسته در روی میز بیرونی حاضر شد، هیکل مبارک اوراق
 را باز کردند بقدر یک یا دومن کاغذهای تکه تکه،
 پاره پاره، چنگ زده و در ہم پیچیده ہمہ مسوده با مداد
 و بعضی با مرکب بخطی لایقره نوشته است و اغلب
 را ہم امضاء و مهر نموده است، ہر یک صفحہ کاغذ

خطاب بنام نامی یکی از مومنین مشتعل معروف است که بتقلید
 الواح نزولی جمال قدم اما بلسان قهر و غضب مرقوم
 داشته و هتاک‌های بی‌شرمی بسیار نسبت بمرکز میثاق نموده
 است، چند فقره اجمالاً از این اوراق ناریه خوانده شد، میزان
 کلی بدست آمد و بعد همگی متفرق شده ماهم به
 مسافرخانه آمدیم، حال که قضیه تا یکدرجه کشف شده است
 از آن حال پریشانی و اضطراب بیرون آمده شب را براحت
 خوابیدیم و فردا صبح بسیار زود در بیرونی مبارک حاضر
 شدیم مجدداً "اوراق را حاضر نموده و هیکل مبارک تشریف
 فرما شده در اطراف آنها بیانات میفرمودند تا مدتی این
 اوراق در بین بود، همه روزه مسافریین میآمدند و بعضی را
 برای اتمام حجت و اعلان نقض ناقضین و معرفی نمودن -
 احوالات آنها استنساخ مینمودند و فرمایشات مبارک را هم
 هرچه می شنیدند مینوشتند

نقشه شرارت ناقضین بوسیله میرزا آقا جان و طاہور آقاسی

در موضوع حیلہ‌های ناقضین راجع به فتنه‌ی میرزا آقا
 جان چون مورد نداشت ذکر نمی‌نمودم و اینک مختصری
 بنظر قارئین محترم میرسانم: وقتیکه صعود جمالی مبارک اقدس

ابهی واقع شد میرزا آقا جان مطرود و در نظر مردود بود و چندی به خفت و ذلت میزیست اما در اثر بذل و بخششهای جمال مبارک مختصر بضاعتی داشت، ناقضین سرّاً در صددِ هلاکت او برآمدند یا برای اینکه اموالش را تصرف کنند یا برای آنکه چون جمال ابهی از او راضی نبودند خوبست که دیگر در "ارض الهی بکمال خرمی مشی ننماید" میرزا آقا جان این مطلب را دریافت و از این توطئه خبر دار شد خود را بدامان مرکز میثاق انداخت و اظهار ندامت نموده تائب شد و در بیت مبارک متحصن گردید و اما ناقضین بیشتر عصبانی شده شهرت دادند که میرزا آقا جان بواسطه دودانچه در هنگام کسالت، جمال مبارک را مسموم نموده است و ضمناً خواستند که از شخص میرزا آقا جان سوء استفاده نموده هنگام ماهی برپا کنند اگر ثمری حاصل شود. خودشان دریا بند و اگر خطری بروز نمود بخود او متوجه گردید لهذا سرّاً با او رابطه پیدا نموده او را بفساد تشویق نمودند، ناقضین مذذب که قبلاً مذکور شد با او راه یافتند مدت مدیدی تعلیمات با و دادند و او را تحریک نمودند که چون کاتب وحی بوده است مدعی وحی و الهام شود تا آشوبی برپا کند و انقلابی ایجاد نماید، بیچاره میرزا آقا جان مدت مدیدی اوراقی تهیه نموده مشعر بر این که در عالم رؤیا بحضور جمال ابهی مشرف شده مورد وحی و الهام

گردیده است و بیانات و کلماتی که دلالت بر غضب الهی مینماید یادداشت نموده بنام هر یک از مؤمنین بفرستند حتی در یک مقام لوحی بخط سبز از آسمان بدست اورسیده ماء مورا است که امر را از دست مشرکین نجات دهد و همان تهمتها و افتراءها که ناقضین در حق مرکز میثاق روا میداشتند همه آنها را بمراتب شدیدتر نسبت داده و این اوراق را جمع کرده برای روز معینی که یوم انقلاب است به ناقضین تسلیم نماید و آنها این خطوط نزولی را بهمان خطوطی که سابقاً الواح جمال قدم نوشته میشد یعنی بخط میرزا مجدالدین پاکنویس نموده منتشر سازند و امروز که روز معین و معهود است این اوراق ناریه را جمع کرده زیر لباده بکمر بسته و جیبها را پر کرده از بیت مبارک بیرون آمده است، تا اینکه شورش برپا شد، ناقضین او را بر بایند و در نزد خود پناه دهند این بود ترتیب تحریکات ناقضین در داخله ای امرا مادر خارج آنجا هم اسباب چینی بسیار مزورانه ای خوبی نموده بودند از ما مورین عثمانی یحیی نام طابور آقاسی بود که از دیر زمانی با ناقضین هم دست بلکه دست نشاندگی آنها بود، در همه شرا رتتها داخله داشت و عرایض و شکایات افتراء آمیز آنها را به بیروت و اسلامبول ابلاغ میداشت و منافع بیشمار عایدش میشد، در چنین روزیکه ثابتن مشغول سوگواری بودند او را با چند نفر دیگر دعوت نموده بودند که در

اطاق ناقض اکبر از پشت تماشا کنند و در موقع بروز فساد دست از آستین برآرد و مداخله رسمی نماید و وقایع را به اسلامبول بنگارد و اسباب نفی سرکار آقا را فراهم نماید و روضه مبارکه را باختیار ناقضین بگذارد و بقول خودش دیگر فتنه و فساد بروز ننماید و ضمناً باید این راهم خاطر نشان نمایم که مواضع شکایت ناقضین در نزد ما مورین این بود که حضرت بهاء الله درویش بودند، منزوی، گوشه نشین و سرکار آقا برای اجرای مقاصد سیاسی و لشکر آرایسی و - طغیان و سرکشی، مقام حضرت بهاء الله را بالوهیت و ربوبیت میرسانند و باین ترتیب اجتماع زائرین تنظیم قشون مینمایند و حضور طاہور آقاسی را در این مقام برای اثبات همین مدعا طلبیده بودند که شاید بتوانند روضه مبارکه را بتصرف خود درآورند و بعدها زائرین هدایا و تحف برای آنها بیاورند.

الحمد لله تأییدات الهی در اینجا شامل شد که در موقعیکه قیل و قال و بلوا شروع شد میرزا علی اکبر خبر را فوراً بعرض مبارک رسانید و بمحض اینکه هیکل مبارک در این معرکه نمایان شد ناقضین که مستعد شرارت و مضاربه بودند مانند مجسمه ایستادند، میرزا آقا جان فرار کرد و دامن فساد کوتاه شده

وقایع بعد از فتنه میرزا آقا جان

میرزا آقا جان بوصول مشوقین و محرکین خود نائل و با صل خود پیوست و اوراق ناریه اش درجا ماند و تمهیدات ناقضین به در رفت، مشت مبارکشان با زشد و اسرارشان افشاء گردید؛ اوراقی که بنا بود ناقضین حک و اصلاح نموده بخطوط مخصوص از جانب صاحب وحی و مدعی ولایت باطراف بفرستند اینک در روی میز بیرونی مبارک مورد تمسخر و استهزاء شده احباب مطالعه میکنند، میخندند و بعضی را استنساخ مینمایند نسبت بمرکز پیمان عهد و میثاق الهی هر چه خواسته نوشته است و تشرف بحضور ایشان را عصیان عظیم شمرده است و اوراقیکه با اسم افراد مرقوم نموده است بهر کس از معروفین ثابتین کلمه‌ی ناشایسته‌ای ادا نموده مثلاً "باسم حضرت ابوالفضائل یا به آقا یان دیگر که از رجال برگزیده‌ی امر هستند نسبتی داده است که سزاوار تکرار نیست و منجمله آقا میرزا فضل الله را مفسد خوانده و با افتخار بنده این آیه‌ی و خیمه‌ی ناریه را از قعر دوزخ افکارش بیرون کشیده است:

ای یونس ای ظالم انسیت قول الله المهبوب ان الشرک لظلم العظیم (کلمه‌ی محبوب را باهای هوز نوشته است) و آقا یان طائفین حول هر کس برسید ورقه‌ی خود را دریافت با جمله همین که فتنه‌ها خوابید و با صلاح آنها از آسیاب

افتاد احباب مجدداً بجنب وجوش آمدند و با زار شوخی و مزاح در مسافرخانه رونق گرفت.

هم و غم یوم صعود سپری شد و لذت شربت وصال جمال بی مثال طلعت میثاق روح بخش و طرب انگیز گشت احبای طاغین پیرو جوان کلاو طراً که مرعوب و مغلوب - شوخیهای بنده بودند اینک مستمسک خوبی پیدا کرده هر صحبتی که میکنم بکلمه‌ی یونس‌ای ظالم بنده را مخاطب مینمایند و من در ایراد جواب عاجز می‌زیرا در مقابل نمیتوانم نسبت‌هایی را که با ایشان داده شده تکرار کنم اما اگر بدانید چه اوقات خوش روحانی پر لذتی میگذرانیدیم! همگی سرمست همگی شنگول، صبح ظهر عصر شب مشرفیم و از یعدنا نیست ساقی الست سرمست و با ده پرست اما افسوس افسوس که این مسرت و بهجت چند روزی بیشتر طول نکشید، خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود - باز غمام ظلمانی آفتاب سعادت و اقبال ما را تیره و تار نمود محبوب و مقصود یکتا گرفتار تعرض‌های حکومتی شد، تمام اوقات مبارک مستغرق گشت ابواب لقا مسدود شد ما هر شب و هر روز در بیرونی مبارک آه می‌کشیم، ناله میکنیم، به خمیازه میگذرانیم یا تشریف ندارند یا در پذیرایی اغیار و اعداء گرفتارند و بیشتر اوقات در سراهی حکومتی مدافعه مینمایند صبح بسیار زود بسرعت، تشریف می‌برند و نیم‌بکجا شب بسیار دیر تشریف

میآوردند می دانیم از کجا؟ فقط از دور تعظیم میکنیم اظهار
 ملاطفتی نموده مانند برق از نظر میگذرند احباب همه
 خائف، همه مضرب، همه پریشان، همه نالان اما محزون تر
 و دلخون ترا همه بیچاره مسافرین هستند که عمرت شرف
 غفلة بسرآید و عزرائیل مرخصی از در درآید و آرزوهای
 که در دل داشتند با قلوب افسرده خود با و طان خویش
 برگردانند.

مدت ده دوازده روز در بین وصال بدین منوال بفرق
 مبتلا بودیم، شبها در مسافر خانه دعا و مناجات میخواندیم،
 هل من مفرج غیر الله میگفتیم روزها هر کدام بمصدق الغریق
 یتشبث بکل حشیشی بهر کس و بهر وسیله متوسل میشویم
 که بوسال دوست یکتا برسیم، سوء الی، جوابی ابدا "ممکن نیست
 یک روز عصر مقارن غروب از بیرون آمدند احباب گمان کردند
 حالا چون زود تشریف آورده اند یقینا "تشریف میسر میشود
 همگی برخاسته تعظیم کردند ما افسوس که تشریف حسابی
 حاصل نشد با حالت کسالت و ملالت فرمودند خسته هستم
 اصحاب اجازه بدهند بروم راحت کنم و بسرعت بالارفتند.
 سبحان الله حزن و کدورت چه اندازه شد همگی را رقت
 غریبی دست داد، این دفعه باین عهد متوسل شدند و
 التماس کردند چون بنده را بسیار لوس و نر و عزیز بیجهت
 شناخته بودند، گفتند فکری بکن، تدبیری بکار بر اینکار

ثواب است چون، همواره مسوئل تو مستجاب است بیا همت
 کن بیا شفاعت کن، خلاصه آنقدر مرا ریشخند کردند که باین
 مطلب متذکر شوم که مکرر دیده‌ام که هر وقت مصائب و احزان
 و آلام بر وجود مبارک شدید میشد، صرف ملاقات احببای -
 با خلوص دفع جمیع احزان بود چون همه این اشخاص را
 در نهایت خلوص مشاهده نموده بودم با خود گفتم متوکلاً
 علی الله دو کلمه عرض میکنم و نتیجه را از حق می‌طلبم این
 را گفتم و از جاستم یک جست و خیز کودکانه در وسط
 اطاق زدم رفت روی سکوی مخروبه مقابل پله‌های بالانشستم،
 هفت فردا شعرا را بداد در یک صفحه کاغذنا صاف نا هموار
 با مداد معجلاً نوشتم عرض کردم :

یا عبدالبهاء! - ما عاشقان روی تویم و برای این دریم

بیرون خرام تا بجمال تو بنگریم

ناقض گناه می‌شرد این نگاه را

اوبی خبر که ما به بهشت برین دریم

این پای نازنین که بروی زمین نهی

بر فرق ما گذار که از عرش بگذریم

فورا" همان طفل دوازده ساله خسرو نام که در مقام

خضر خدمت میکرد حاضراً و تسلیم کردم دفعه" تقدیم نموده

بفاصله یک دقیقه مراجعت کرد خبر داد، آنوقت مشوش و -

نگران شدم قلبم تپیدن و روح پریدن آغاز نمود، در این

حالت بیقراری و بی اختیاری ناگناه شمس جمال میثاقا ز عالم
بالاشراق نموده چنددانه گل در دست مبارک بود نگاه
بپایین نموده فرمودند الحمد لله اصحاب بسیار ندا ما گل‌های
ما کم است ه

نمیدانم یکی بدهم فوراً این مضمون در باطن ز خاطر
گذشت :

داری گلی بدست و ندانی یکی دهی

من مستحکم ای شه خوبان بمن بمن
خنده ام گرفت متبسما نه فرمودند: تو نخند تو ظالمی: به
ملایمت پله‌ها را یک یک پایین آمده در هر قدم یک مرتبه
فرمودند تو ظالمی دفعه چهارم بود که این مطلب از خاطر
گذشت که ناقضین مذبذبین اینک بهانه بدست آورده -
تهمتهایی برای من فراهم نموده منتشر خواهند نمود ما
همینکه هیکل مبارک داخل صحن حیاط شد احباب پروانه
و این شمع الهی را احاطه نمودند این کلمات که تقریباً
عین الفاظ مبارکست نازل شد:

در هر دوری اعداء افترا بی ایجاد میکنند مثلاً حضرت
رسول چون اولاد ذکور نداشت اعداء ابتر لقب داده بودند،
حضرت علی چون شکم مبارکش قدری بزرگ بود مخالفین
بطن لقب داده بودند ما که در بغداد بودیم امت یحیی
جمال مبارک را صنم اعظم میخواندند، مرا حجر میگویند تو هم

ظالم باش - انتهی مقصود از حجر گویا حجر الاسود است که محل توجه اسلام میباشد) همینکه این فرمایشات تمام شد با کمال سرور و انبساط بطرف جلوخان بیرونی حرکت کردند و آن چنددانه گل را در شکاف دریچه باغچه قرار دادند ماهمه که تقریبا " ۵۰ یا ۶۰ نفر بودیم از دنبال روانه شدیم در میدان جلوخان درب خانه بقدر دو ساعت گاهی مشی میفرمودند گاهی می ایستادند و با حالت کمال فرح و نشاط بیانات فرمودند و بعد مرخص شده بمسافر خانه آمدیم و جملگی بیکدیگر تبریک گفتیم و مصافحه و معانقه یربانی بعمل آوردیم . آقایان هزاران بوسه بر سر و صورت من زدند، در آن ساعت که مدتی از شب گذشته بود حضرت افنان مخصوصا " برای تبریک این موفقیت بمسافر خانه آمدند و بشارتها از مسرت خاطر مبارک دادند و ضمنا " از بنده سوءال کردند که شما دسته گل را برداشتید؟ عرض کردم خیر فرمودند حالادربیانات مبارک اظهار عنایت نسبت بجمیع مسافرین میفرمودند و ضمنا " فرمودند گل را برای جناب خان آنجا قرار دادم، فوراً فهمیدم حق داشتم که در دل گفتم :

من مستحکم ای شه خوبان بمن بمن - از جا جستم بروم گل را ببرایم فرمودند: وقت گذشته است بماند فردا صبح . خلاصه آن شب را تا صبح در خواب گل و سنبیل دیدم

و قبل از طلوع آفتاب دویدم گل را برچیدم و از ذوقم یکی از آنها را خوردم و مابقی را نمیدانم چه کردم خوشبختانه از فردا آن شدتها کم کم برضاء مبدل شد، ابواب لقاء مفتوح گشت روزها و شبها گاهی مشرف میشدیم ما این آتش فتنه در جوف پنبه مستور و پنهان بوده.

سرگذشت

بعد از فتنه‌ی میرزا آقا جان یک هفته اوراق نارینه روی میز بیرونی پراکنده بود احباب میخواندند و براسرار مفسدین و افکار مغرضین پی میبردند و بعضی را استنساخ نموده به اوطان خود ارمغان میبردند و این عبادا "رغبت و فرصت اینگونه تحریر را نداشتم و فقط بورقه‌ای که با سم خود دیده بودم اکتفاء میکردم و غالباً هیکل مبارک و قتیکه در بیرونی تشریف داشتند در اطراف این اوراق بیاناتی میفرمودند یک روز که با دست مبارک این اوراق را تفحص میفرمودند نوشتهای کشف شد که مورد دقت مبارک گردید بلند بلند قرائت فرمودند مهر و امضای آنرا به احباب نشان دادند ایمن عبد دور ایستاده بودم فرمودند بیا پیش ببین که مهر زده است و این عبد بر سبیل ادب تعظیم نموده نزدیک رفتم دوباره فرمودند: بیا ببین یک قدم پیش رفته تواضع نمودم

یعنی البته فرمایش مبارک صحیح است دفعه‌ی ثالث بتأکید شدید فرمودند بیا نگاه کن هنا چارپیش رفته مهر و امضاء را حسب الامر درست تماشا کردم و بعد فکرو خیال مرا احاطه نمود که تا این درجه تأکید مبارک چه حکمتی داشت من که فرمایش حق را وحی منزل میدانم چرا اصرار و ابرام فرمودند تا بچشم خود ببینم در حالیکه میدانم چشم و گوش ممکن است خطا کند اما فرمایش مبارک خلل نا پذیر است پس معلوم است که خدشه یا وسوسه‌ای در ایمان من هست که من خود آگاه نیستم خلاصه اینگونه افکار پریشان و دغدغه‌ی خاطر در کلمه‌ی من بود هر وقت این مطلب در نظرم جلوه مینمود میگفتم خدا مرا حفظ کند همیشه باطناء دعا میکردم که حقیقت این مطلب مکشوف گردد تا وقتی به ایران آمدم یکروز در باب میرزا آقا جان مورد سوءال و احتجاج شخصی از دوستان بیخبر واقع شدم آنوقت حکمت آنرا فهمیدم دانستم که این مطلب باعث رفع اشتباه جمعی از مخلصین بی‌خبر گردید و روحاً و فوئداً راحت بلکه سرور و مستبشرو بدرگاه حق سبحانه و تعالی شاکر و متشکر گردیدم و تفصیل آن در موقع دیگر مذکور میگردد.

چگونگی گرفتاریهای مبارک در آن چندیوم

روزی که فتنه‌ی میرزا آقا جان برپا شد و مقصودنا قضین که

بروز فساد و مضا ربه و مقاتله بود بواسطه ی ورود ناگهانی سرکار آقا انجام نگرفت و آخرین تیری که در ترکش داشتند بسنگ خورد و حتی اوراق ناریه که مدت چند سنه تدارک دیده بودند بدست ثابتهین افتاد ناقضین بدستور طا بسور آقاسی استشهادی تنظیم نموده بانضمام عرایض چند بسه ادارات مربوطه عثمانی فرستادند بالمال مجالس محاکمه در عک منعقد گردید موضوع شکایات متعدد بود یکی دولتی و حکومتی بود که طا بسور آقاسی تعقیب مینمود یکی هم شخصی بود که ناقضین تظلم نموده بودند - ۵ فقره از آن شکایات را اینک بخاطر دارم :

اولاً - عرض حال داده بودند مبنی بر اینکه افندی کبیر یعنی حضرت بهاء الله یکی از اقطاب و از اولیاء الله بوده شب و روز بعبادت مشغول، حضرت عباس افندی برای اجرای مقاصد سیاسی و تحریک عصیان و طغیان ایشان را بمقام الوهیت و ربوبیت بستوده اند. ثانیاً - دوستان مارا که هزاران هزار در ایران و هندوستان هستند از ما بری و متفرق ساختند و آنها را دشمن ما نموده اند. ثالثاً - حقوق مقرر و هدایای عدیده که بنام حضرت بهاء الله میرسد بمانمیدهند. رابعاً - آنچه بمیراث از پدر ما باقی مانده است همه را تصرف نموده ما را محروم - ساخته اند. خامساً - بموجب وصیتنامه ی حضرت بهاء الله

که در دست ایشان است با ما رفتار نمیکنند. این مواد پنجانیه موضوع شکایتهای ایشان بود اما در مادهی اخیر بسیار تأکید نموده و از هر چیزی بیشتر اهمیت داده بودند. بدبختی آنها این بود که چون جمال قدم تبلیغ را در سراسر خاک عثمانی نهی فرموده بودند و چون حکمت آنرا نمی دانستند تصور کرده بودند که از شدت خوف بوده که مبادا شدائد و بلیاتی شدید متوجه گردد. البته در قلبی که خشية الله راه نیا بدنا چا را ز حکمت الهی بی خبر میماند هرگز تصور نمی نمودند که کتاب مستطاب عهد در دار الحکومهی عکا اعلنی گردد زیرا در آن کتاب وحی الهی مقام الوهیت و ربوبیت مسلم بود و از قراریکه مسموع شد حضرت من اراده الله در آن مجالس علنا خود را مبین و مروج شریعت مقدسه حضرت بهاء الله معرفی نموده و کتاب عهد را کاملاً ارائه داده بودند و موضوع شکایات پنجانیه را یک یک از همان کتاب جواب داده بودند مثلاً "فرموده بودند حق سبحانه و تعالی میفرماید: "ما قدر الله لهم حقاً فی اموال الناس" در این صورت اهل ایران اگر مؤمن و بهائی باشند بموجب این نص دیناری بآنها نمیدهند و همچنین فرموده بودند نص صریح آنکه اغصان و افنان و مؤمنین طراً به غصن اعظم ناظر باشند و در صورتیکه با غصن اعظم مخالفت و دشمنی نمایند و از هرگونه تهمت و افتراء مضا یقه نکنند و خود را -

دشمن غصن اعظم معرفی کنند اهل بهاء چگونه آنها را -
دوست بدارند و ضمناً فرموده بودند من مدت چهار سال
دشمنی آنها را نسبت بخود کتمان نمودم تا اینکه خودشان
مراتب بغض و عداوتشان را افاضه نمودند. بایران فرستادند.
خلاصه در خصوص ارت فرموده بودند: در اول کتاب تصریح
فرموده اند: "گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم." لکن دو قطعه
اشیاء نفیس موجود است هر وقت هر کدام را خواستند تسلیم
مینمایم یکی یک جلد کلام الله است و یک عدد تسبیح مبارک
اما موضوع قرآن و تسبیح شهرتش در تمام خاک عثمانی
پیچیده بود و همه رجال و معتبرین عکایین دوشئی نفیس
را دیده بودند و میدانستند که ناقض اکبر آنها را ربوده و
اینک در دست دشمنان سرکار آقا است و دست بدست میگردد
حتی یکروز یکنفر از اعداء بتحریر ناقض اکبر تسبیح را حضور
مبارک نشان داده سوءال کرده بود بنظر شما این تسبیح
چند رزش دارد؟ (گویا در جواب فرموده بودند: تا در
دست چه کس باشد) باری این بود چگونگی گرفتاریهای
دو هفته اول بعد از یوم صعود به نحویکه شب و روز مشغول
دیدن با زدیدماً مورین و مدافعهی ادعاهای ناقضین بودند
با آنکه کم کم رونق با زار مفسدین شکست و هیکل مبارک فرصتی
پیدا نموده احواء را احضار می فرمودند و این وقایع را سربسته
و اجمالاً بیان می فرمودند گاهی اگر اشاره باین مطالب میشد

فورا میفرمودند: من میدانم من از پله‌ها بالا نرفته‌ام این خبر بناقضین رسیده است اقلا" خوب است هر چه من گفته‌ام بگویند. و مخصوصا "در آن ایام هر یک از ناقضین مشرف میشدند برای اثبات مطلب و اتمام صحبت بی پرده فرمایشاتی میفرمودند که باعث شرمساری و روسیاهی آنها میشد مثلا" از این قبیل اشارات مکرر به بعضی از ناقضین میفرمودند: تورا به تربت مطهر جمال قدم میدهم تونیا مدی بمن نگفتی حضرات قصد دارند میرزا آقا جان را در فلان محل بکشند و در چاه دفن کنند؟ برای اینکه در آخر ایام جمال مبارک دو دانه حب فرستاد دانه اول را که میل فرمودند صعود واقع شد، من نمیگویم حب میرزا آقا جان سبب صعود مبارک بود اما چرا این شخص عزیز شد و بر ضد من او را تحریک نمودند؟ از این قبیل فرمایشات نسبت بناقضین بطور صراحت میفرمودند آنها هم لال میشدند گاهی تصدیق میکردند. خلاصه یکی از فواید فتنه‌ی میرزا آقا جان این شد که ناقضین که با ثابتهین محشور و اظها رثبوت مینمودند مضطرب و متوحش شده تکلیف خود را دانستند.

* * *

* * *

*

حکایت آقا میرزا حسن

این عبد در آن مدت سه ماه تشریف حقائق و مطالب بسیاری کشف و روشن نمود که در غیر آن زمان ادراک آن میسر نبود و بقوهی تقریر و بیان بدیگران نمیتوان فهمانید مگر آنکه مصدق آن ظاهر گردد مثلاً یکی از کیفیات تشریف بحضور عبدالبهاء آنکه اگر صد نفر با هم مشرف باشند و هیکل مبارک فرمایشان بصرافت طبع و آراذه شخصی بفرمایند (نه اینکه مطلب مخصوصی را در جواب مسائلی یا در نطق عمومی ایراد فرموده باشند هر یک از این صد نفر جواب مسائل خود را جداگانه میبند و تصور میکنند روی سخن تماماً با او بوده بلکه توجه عنایت و مرحمت مخصوصاً بوده لاغیره

چنان لطف خاصیش با هرتن است

که هر بنده گوید خدای من است
 و اگر وقتی این جمعیت صد نفر مطالب را در نزد یکدیگر
 بشکافند و از درون خود را ابراز نمایند معلوم و میرهن
 میگردد که بیانات مانند قطرات باران و پرتو اشراق آفتاب
 هر دانه را بر حسب قوهی باطنیه و استعداد مکنونه ذاتی
 خود رویانیده سبزه و لطافت و طراوت و ثمر بخشیده است
 مثلاً یکنفر از اهل تصوف و عرفان یا یکنفر فقیه یا یکنفر شاعر

ادیب یا مورخ یا صنعتگریا پهلوان یا رنجبر که افکار و
 اذواق و سلق و نوایای مختلفه دارند هر بذری که در مخیله
 و افکار خود گذشته اند این باران رحمت و آفتاب عنایت
 همان دانه را میرویانند، تخم عرفان ثمر عرفان، تخم رشادت و
 پهلوانی ثمر پهلوانی میبخشد.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خس

این مطلب را من در آن ساعت دریافتم و در طهران به تجربه
 رسانیدم، یکروز که در مسافر خانه بودیم چند نفر از احبای
 ایرانی از مصر مشرف شدند و در مسافر خانه چنانکه معمول
 بود هر یک نام و نشان و کنیه و حرفه‌ی خود را در نظر سایر
 مسافرین معرفی نمودند شخص اخیر در هنگام معرفی خود
 گفت اسم من حسن است و من از شما نیستم آمده‌ام تحقیق
 کنم ببینم اگر امر حق است قبول کنم والا شما بخیر و من
 بسلامت، در وقتیکه میرزا حسن خود را معرفی مینمود
 همسفرانش با کنج لب، گوشه‌ی چشم اشاره‌ی برو حرکت سروچین
 جبین و تبسم‌های خشمگین کنایه‌ها میزدند یعنی باور
 نکنید ما هم باور نکردیم وقتیکه میرزا حسن از اطاق بیرون
 رفت مسافرین مصری آه و ناله بلند کردند، این شخص فتنه
 جو، مذبذب و هنگامه طلب از اشرا مصر است از او بپرهیزید
 با طلاب جامع زهر همدست شده با ذیت احباب قیام نموده
 است و اینک مخارج سفر از آنها گرفته بیاید سوءال و جواب

جعل کند و در مصر بدستیا ری آنها منتشر نماید. از استماع این خبر ما همه محزون و مکدر شدیم چرا که آزادی ما در مسافر خانه با چنین شخص مفسدی سلب خواهد شد. دو ساعت بعد مسافرین مصر را جمعاً احضار فرمودند، آقا میرزا حسن از دنبال روانه شد و در مراجعت پیشاپیش آمد پرسیدم چه شنیدید چه فرمودند؟ گفت همش لطف است و عنایت همش لطف است و مرحمت و درغیاب او از مسافرین پرسیدم به میرزا حسن چه فرمودند؟ گفتند ابتدا مورد توجه و عنایت نبود و اعتنائی با او نفرمودند. دفعه‌ی دیگر مسافرین را جمعاً احضار فرمودند و من مواظب بودم ببینم توجهی با او میشود یا خیر دیدم آن ذره کسه در شمار ناید او بوده در خارج پرسیدم چه فهمیدی؟ گفت همش لطف است و عنایت. ما همه در مسافر خانه رعایت حال او را نموده ذکر از فساد داخله‌ی او نمی‌کردیم و احتیاط را از دست نمیدادیم و بعد ملتفت شدیم که در حضور مبارک هنگامی که جمعاً مشرف هستیم همان فرمایشات قدیم بدون ملاحظه حال او که مفسد و هنگامه جوست با کمال صراحت می‌فرمایند ما هم در مسافر خانه پرده برداشتیم و هر صحبتی را بی فکری و بی پروا و بی‌ریا مینمودیم کم‌کم ملاحظه شد که میرزا حسن دلائل و براهینی با صلاح اسلامی خود بر رد ناقضین و اثبات دلالت اقامه مینماید چون صحبت‌های

امری مادر مسافر خانه حصر در عوالم عهد و میثاق بود،
 میرزا حسن هم مداخله در صحبت مینمود و از ما عقب نمی
 ماند منتهی از اصطلاحات امری عاری و ببری بود خلاصه در
 مدت چهار روزه در آنجا مسافرین مصری مشرف بودند
 ابتدا "اعتنائی با و نشد" مایوما "فیوما" روشن تر و بشاش تر
 بنظر میآمد و وقتیکه خبر مرخصی همه مسافرین مصری رسید
 دیدم آقا میرزا حسن اشتیاق مبلغ شدن دادردهمان روز
 عصر که مقرر بود فردا صبح حرکت کنند در بیرونی مبارک همه
 جمع بودیم هیکل مبارک تشریف آوردند آقا سید علی اکبر
 مطالبی آهسته بعرض مبارک رسانید و تقریباً این فرمایشات
 در جواب او بالحن شدیدنازل: چه سوء الی؟ چه جوابی؟ ما
 که قطب نیستیم، ما که داعیه نداریم، ما که دعوی نبوت و رسالت
 و امامت نکرده ایم، چه سوء الی چه جوابی من بنده ای از بندگان
 جمال مبارک و در راه محبت در بین بشر خدمت میکنم آقا
 میرزا حسن اگر سوء الی دارد علماء فقهاء عرفاء حکماء در عالم
 بسیارند مسائل غامضه و مطالب معضله حل میکنند ما که
 دعوی علم و دانش نکرده ایم با ما چه کار دارد؟ در وقتیکه
 این فرمایشات را غیورانه میفرمودند دیدم آقا میرزا حسن
 آنطرف با غچه با حالت خضوع سربزیرا فکنده ایستاده آن
 بآن تعظیم میکند، این عبد متحیر بودم با خود گفتم این
 شخص چقدر بیچاره و بدبخت است که از این باب فضل و

عنایت محروم می‌رود و مسئولش مستجاب نمی‌گردد این وجود
 مبارک که صدر مقدس راه‌دهنده سها م‌بلا یا و رزایا نموده در حق
 این بیچاره مضا یقه می‌فرماید ایندلا بد حکمتی دارد که من از
 ادراک آن عاجزم باری فردا صبح همه مسافرین مصر را برای
 وداع احضار فرمودند در مراجعت از حضور که باید االساعه
 حرکت کنند آقا میرزا حسن از شوق در جلد خود نمی‌گنجند
 و می‌گوید در مصر چنین و چنان خواهیم کرد با زپرسیدم به
 شما چه فرمودند؟ همگی در جواب با لاتفاق گفتند هیچ
 در این هنگام حضرت عزرائیل با قیافه بشاش جبرائیل
 و میکائیل نفس گسیخته دوان دوان آمد آقا میرزا حسن را
 به تنهایی احضار فرمودند آقا میرزا حسن شادی کنان
 دوید بعد از نیم ساعت مراجعت کرد با حالت سرور و نشاط
 و شور می‌گوید امر فرمودند من در مصر تبلیغ کنم . سبحان الله
 ما عجايب و غرائب بسیار دیده ایم و هر دم یا مقلب القلوب
 گفته ایم حال منتظر نتیجه‌ای این مطلبیم . خلاصه مسافرین
 رفتند و بعد از یک هفته خبر رسید که جناب آقا میرزا حسن
 علیه‌بهاء الله الابهی با محرکین و مشوقین خود طرف شده
 در اثبات امر اقامه دلیل و برهان میکند و منکرین را مجاب
 مینماید . ای خواننده عزیز من این مطلب تمام نشدند باله
 دارد همینقدر بدانید که روایت این قصه و این حکایت در
 طهران باعث هدایت یکنفر از علمای جلیل القدر اسلامی

گردید و آن وجود عزیز خدمات عظیمه در امر نمود و معنوی حقیقی این حکایت را بمن فهما نید و تفصیل آن موکول بوقت دیگری است منتظر باشید.

مرخصی

این حکایت مرا از تعقیب وقایع فتنه‌ی میرزا آقا جان دور نمود چنانکه مذکور شد این آتش فتنه در جوف پنبه مستور بود و دودش بچشم یا رواغیا ر می رسید و هیکل مبارک در اطفاء آن جهد بلیغ می فرمودند.

هرچند باب لقاء بوجه ما مثل چند یوم قبل مسدود نبود زیرا گرفتاری مبارک تخفیف یافته بود اما اجازه‌ی تشریف مسافرین خارج داده نمیشد و می فرمودند این ارض منقلب است. کم کم وصول عرایض خارجه بدستور مبارک تقلیل یافت و شغل ترجمه‌ی بنده محدود شد و بطوریکه مسموع گردید امر فرموده بودند که عرایض احبای غرب را از پرت سعید نفرستند. ضبط نمایند، عرایض ایران هم کمتر از سابق می رسید و مسافرین حاضر را بتدریج مرخص فرمودند. در تمام اوقات بیانات مبارک راجع به بروز فساد ناقضین و انقلاب عکا و بعضی گرفتاریها بود حتی مجاورین طائفین را هم تشویق و ترغیب به حرکت و مسافرت می فرمودند تا عکا خلوت گردد و ضمناً

اخباری میرسیدحاکمی از اینکها از اسلامبول و بیروت و بعضی
 سرحدات درگمرکات مشکلات فراهم مینمایند و نوشتجات
 احباب را به سختی تفتیش میکنند و یا توقیف مینمایند معلوم
 شد اقدامات مأمورین عکا و تحریکات ناقضین بهمه جا سرایت
 نموده است و اینک عدهی مسافرین عکا غیر از بنده منحصر
 است بحضرت حاج میرزا عبدالله خان اب الزوجهی حضرت
 ورقای شهید، حضرت آقا میرزا عزیزالله خان ورقا و حضرت
 آقا میرزا فضل الله بن اشرف. اما اوضاع داخلی حاکمی از
 این بود که این عبد را ابداً مرخص نخواهند فرمود لیکن
 چیزی بالصراحه از لسان مبارک نشنیده بودم یکروز در مسافر
 خانه با جمعی از طائفین سرگرم عیش و عشرت بودم یللی
 میگفتم، تللی میخواندم غفلة حضرت عزرائیل وارد شد و خبر
 سرگونی همه را اعلان کرد که هفته دیگر باید حرکت نمایند،
 این خبر وحشت اثر را در حق خود باور نمیکردم بعد از
 آنکه مدلل شد دود از کلهام برخاست، آه از نهادم برآمد
 معجلاً برخاسته رفتم مشرف شدم عرض کردم چون علاقه و -
 دلبستگی در هیچ جای دنیا ندارم تصور میکنم که در این
 ساحت همیشگی خواهم ماند و جناب والد همچنین آرزویی
 در دل دارند، با یکدنیا اظهار ملاطفت و مرحمت فرمودند:
 بسیار خوب توباید با ما باشی، از فرط شوق دیوانه وار
 بمسافر خانه آمدم گفتم الحمد لله از مرگ جستم و عزرائیل را

جواب دادم ما شب را از خیال تا صبح نخوابیدم که چرا
آنچه را بصر را راده فرموده بودند اطاعت نکردم نصایح
پدرم و آنچه از وقایع گذشته ایام مبارک جمال ابهی شنیده
بودم در نظرم مجسم شد، دیدم اراده خود را با بیدم محسوس و
نابودکنم فردا بعد از ظهر در کوچه های خلوت نعمت
تشریف و فرصت صحبت و عرض و جسارت فراهم شد، عرض کردم
قربانت گردم دیشب از فکر نخوا بیدم ترسیدم که این اجازه ی
توقف که بر حسب خواهش من بوده است فضولی و جسارت
باشد و ندامت حاصل کنم فرمودند: استغفر الله استغفر الله
این اراده ی من بود مطمئن باش هیچ چیز در عالم ندامت
ندارد جز شکستن پیمان الهی هر چه میخواهی بخواه -
همان میل و اراده خود من است مطمئن باش انتهی ه
باز دوسه روز دیگر به خوشحالی و شادمانی گذرانیدم اما
خبرهای بسیار سخت از همه جای ایران، مصر و
هندوستان میرسید و راق ناریه عالم مرا متزلزل ساخته همه
جا فتنه و غوغا برپا است روزی نیست که اخبار حزن انگیزی از
چندین محل نرسد، امت یحیی فرصتی بدست آورده با ناقضین
هم دست شده فساد میکنند خاطر مبارک بی نهایت مکدر
و محزون است شب و روز مشغول تحریرند هر چند فتنه ی عکا
ظاها را خوابیده است، همه روز احباب مشرف میشوند اما
احزان و اراده بحدی است که وصف ندارد و مکررا اشاره بلکه

تأکید شدید میفرما یند که طائفین حول و مجاورین همتی
 بنمایند حرکتی نموده اقلاباً طرف بروند و این دوفایده
 دارد یکی آنکه عکس اگر خلوت شود خاطر مبارک آسوده تر
 با ما مورین دولتی که هستند و بعدها برای تفتیش از
 اسلامبول خواهند آمد مدافعه از ما خواهند فرمود و دیگر
 آنکه احبای طائفین چون مهاجر و مسجون اند اگر حالاً
 حرکت کنند هیچ مسئولیتی متوجه آنها نخواهد شد و اگر
 به ممالک دیگر از قبیل مصر و هندوستان - ایران و روسیه
 بروند و مشاهدات خود را در نزد احباب عنوان کنند
 تهمت‌ها و بهتانهای ناقضین دیگر اسباب تزلزل مؤمنین
 نمیشود و این قبیل فرمایشات را قبل از فتنه‌ی میرزا آقا جان
 هم میفرمودند و حالاً بیشتر تأکید میفرمایند مثلاً چون زمان
 جنگ عثمانی و یونان بود غالباً این قبیل مثال‌ها میزدند که
 سلطان عبدالحمید تمام توجهاتش بسرداران لشکر که دور
 از مرکز است معطوف و تمام وزراء و ارکان و درباریان باب
 عالی که حضور دارند طرف توجه نیستند زیرا تا میتوانند
 جنود تأیید برای کسانی میفرستد که دور از مرکز بخدمت
 مشغول، حتی یک سرباز در میدان جنگ بیشتر طرف توجه
 است تا فلان وزیر یا مدیر که در اطراف سلطان است و در
 امر مبارک هم همینطور است جنود تأیید همواره برای کسانی
 است که دور از مرکز در میدان مبارزه خدمت میکنند لہذا

من هم روحاً همیشه با آنها هستم و در حق آنها طلب
 تأیید مینمایم خلاصه از این قبیل بیانات مکرر میفرمودند و
 حال بیشتر بتأکید میفرمایند و معلوم است که اوضاع دیگر
 پیش خواهد آمد و این عبد از استماع اینگونه بیانات بهیجان
 آمده پیغامی بحضور مبارک عرض کردم که اگر لیاقت خدمتی
 داشته باشم ما یلم بهر سمتی که امر فرمایند حرکت کنم، بسیار
 تحسین فرموده امر فرموده بودند بیک سمتی حرکت کند و لـ
 بقدر سه ماه باشد بعد مراجعت نماید. از این مژده بسیار
 مستبشر شدم و قتی که مشرف گردیدم سوءال کردم بکدام طرف
 امر میفرمایید تا حرکت کنم با زبعا ز اظها رعنایت زیاد
 فرمودند هر جا میل تست آنجا مویداست. عرض کردم میل
 و اراده از خود ندارم فرمودند، برو فکر کن ببین کجا
 مصلحت است. فوراً^۱ آمده عریضه عرض کردم که هر چه در ضمیر
 خود فکر میکنم عقل من حکم میکند عرض کن: افوض امری الی الله
 ان الله بصیر بالعباد- و قتی که این عریضه را تقدیم نمودم با
 اینکه جمعی از اغیار مشرف بودند با چندین کلمه مرحبا
 مرحبا تاج افتخار بر سرم گذاشتند، فوراً^۲ قلم برداشته
 اطراف این عریضه را به نزول یک لوح و مناجات مفصل غرائبی
 مزین فرمودند.

ای مشتعل بنا موقده در سدره میثاق، بر خیز و چون
 نار موقده در قطب آفاق شعله زن و قصد اطراف کن در هر

بحری نهری غوص نما و ازهرمعین صافی لطیف بنوش و کأس
میثاق را بدست گیر و با زارمتزلزلان را شکست ده الی آخر.
فورا^۱ به مسافرخانه آمده تذکره‌ی خود را بخادم مسافرخانه
دادم بامضاء برساند و اما برای کجا معلوم نیست عرض
کردم از حضور مبارک سوءال نماید از قرار معلوم فرموده
بودند با آن سه نفر که با یران میروند خوب است همسفر باشد.
همان شب تذکره حاضر، فردا صبح که موعد حرکت بود
متفقاً^۲ زیارت روضه‌ی مبارکه فائز شدیم و بعد بحضور مبارک
تشریف حاصل شد نصایح و مواعظ حکیمانه فرمودند و مراسم
عبودیت در هنگام تودیع بعمل آمد و بعد بمسافرخانه
آمده با جمعی از مهاجرین وداع نمودیم اسبابها را بدوش
حمل دادیم همینکه از پله‌ها سرازیر میشدیم یکنفر دوان
دوان آمد، بشارت داد، امر فرموده اند جناب خان بماند،
عجب خبر خوبی بود روحم تازه شد جا مه‌دان خود را -
بمسافرخانه سپرده بمشایعت مسافرین تا دروازه رفتیم و در
مراجعت یکسر بدر بخانه آمدم همان ساعت هیکل مبارک
از بیرون تشریف میآوردند همینکه مشرف شدم فرمودند: جناب
خان تنها ماندید. عرض کردم قربان :-

هریک از دایره‌ی جمع بجایی رفتند

ما بماندیم و خیال تو بیک جای مقیم

نزدیک ظهر بمسافرخانه آمدم با حضرت زین و حضرت -

مشکین الهی تجدید دیدار و مصافحه کردم مثل اینکه

بایران رفته مراجعت نمودم، از آن یوم در مسافرخانه
 بتنهایی میزیستم آ بگوشت ساده مسافرخانه با آن نان هایی
 که گندمش را با زمزه و آواز پاک کرده بودند بمزاجم سازگار
 شد جسم و روح هر دو قوت گرفت اما تمام روز را بیکار بودم
 مسافری نبود، وصول عراقیضا امریکا موقوف، عصرها گردش باغ
 فردوس و رضوان و شبها تشریف مفصل، بعبارة آخری یکی از
 مجاورین و طائفین مفت خورتنبیل محسوب شدم و مدت ده
 الی دوازده روز بدین منوال میگذرانیدم. یک روز عصر در
 بیرونی ایستاده بودم غفلة سرکار آقا تشریف آورده فرمودند
 جناب خان فردا شما عازمید. یک لحظه از فرط حیرت زبانم
 بسته شدند انستم چه عرض کنم، متبسمانه فرمودند: بله ها.
 عرض کردم نفرموده بودید؟ فرمودند: مکاتیبی که خواسته
 بودی نوشتم دادم معنی آن چه بود؟ عرض کردم معنیش
 این بود؟ اشکم سرازید شد فرمودند میداننی چه خبر
 است؟ من میخواهم با آن سروریکه اینجا آمدی با همین سرور
 بروی بخند. من حسب الامر در دل تدارک خنده میکردم که
 با ردیگر بصدای بلند فرمودند مردیکه بخند. ناگاه قهقهه
 خنده من بلند شد هیکل مبارک مرحبا مرحبا گویان
 از پله ها بالا رفتند و این حالت خنده و شعف با من بود
 تا وقتی که سه چهار ماه بعد در طهران از خواب بیدار شدم
 و تفصیل آن بعد میآید. بالجمله همان روز جا مه دان را

بستم، فردا صبح زیارت روضه مبارکه و زیارت شمایل مبارک طلعت مقصود کا ملا بعمل آمد و طرف عصر برای عرض وداع احضار فرمودند و در هنگام ورود صدای مبارک را از اندرون می شنیدم بقدری متغیرانه و بشدت و بصورت بلند فرمایش می فرمودند که ارکان مرتعش و متزلزل شد، از حضرت افغان سوءال کردم چه واقع شده است فرمودند: زنانه از طرف ناقضین پیغام های کدورت آ میز همیشه میآ ورنند. خلاصه با حال کدورت و ملال در اطاق بیرونی تشریف فرما شده. فرمودند: جناب خان می بینی با من چه میکنند پرو بایران هر چه دیدی بگو من کتمان کردم دیگر تو کتمان نکن، و فرمایشاتی از این قبیل فرمودند و بعد یک پاکت حجیمی بافتخار یکنفر در اسلامبول عنایت فرمودند و او امر بسیاری راجع باین مأموریت فرمودند معلوم شد که توقف اخیر این عبد برای انجام این خدمت بوده است. خلاصه عنایاتی که در آن احوال شامل حال من شد گفتم نیست اینقدر میدانم که باشعف و مسرت خاطر ما شرمنده و منفعل از حلق طلبیدم که بخدمتی نائل گردم که لایق و سزاوار آن عنایات باشد.

تفصیل پاکت و ماموریت

وقتیکه پاکت عنایت شد برای محافظت آن بسیار تأکید فرمودند حتی امر شد که آنرا از خود دور ننمایم و در جامه‌ها ننگذاریم بلکه از زیر لباس خود شب و روز با خود محفوظ داریم همینکه مرخص شده پایین آمدیم حضرت افغان مجدداً پیغام مبارک آوردند که: در بیروت پیاده شو یک عدد کیف هیکل بند که گنجایش این پاکت را داشته باشد اختیار کن و از زیر لباس شب و روز با خود داشته باش مبادا اشخاص آن را بر بایند. پس معلوم شد که محافظت پاکت بسیار اهمیت دارد و شب را در حیفاً بمنزل مرحوم حاج سید تقی منشادی وارد شدم تفصیل پاکت را که از من شنیدند با کمال اضطراب فرمودند که ما مورین عثمانی در بیروت و اسلامبول نوشتجات را بسختی تفتیش میکنند خوبست اقلات مبرپست خانه بقدر کفایت الصاق نموده فردا صبح در آره پستی به مهر باطله برسائید، در ابتداء این پیشنها در قبول کردم و بعد باین مطلب برخوردیم که از دستور مبارک تجاوز نمودن خطاست و اجتناباً هم جایز نیست چون در این باب چیزی نفرموده اند اقدامی نمیکنم مبادا در حین مهر باطله رسانیدن پاکت را توقیف نمایند و در نزد صاحب امر روسیاه شوم فردا صبح بدون تعرض ما مورین حیفاً که از محبین بودند بکشتی

نشستم ما بعداً زظهر در بیروت گرفتار شدم یعنی در
 هنگام عبور از گمرک یکی از مأمورین تذکره را دید بدیگری
 عتاب نموده گفت این شخص از حیفا و عکامیآید جیب و بغل
 او را درست تفتیش کن فوراً مثل یک مجسمه گلی ایستادم
 مأمور غیور بشدت جیب های مرا خالی کرد اما چه نوع تجسس
 نمود؟ اول پاکت مبارک را بدون نگاه کردن و بلااراده
 و نفهمیده بمن پس داد و بعد کاغذهای باطله مهمله را
 بدقت تفتیش نمود سبحان الله تأیید الهی عجب تاء ثیری
 داد از حق میطلبم که همواره در ظل ارادهی و کالامت بین
 یدالغسال تسلیم باشم با کمال خرمی و شادمانی کیف را در
 بیروت خریده بسرعت مراجعت نموده و در کشتی نشستم
 این واقعه عجیبه را بفال نیک گرفتم دانستم که تأیید الهی
 همواره شامل حال من است حتی پاکت حافظ من است نه
 من حافظ پاکت، هنگام ورود به اسلامبول اول جامه دانه را
 بدقت تفتیش نموده تمام الواحی که برای دوستان طهران
 ارمغان میبرد ملاحظه کردند چون بنام ایران بود متعرض
 نشدند و بعد مرا در اطاق خلوت - سراپا تفحص و تجسس نمودند
 جیب و بغل که سهل است آسترلباسها را یک یک بدقت
 نگاه کردند اما دربارهی کیف هیکل که در زیر بغل آویخته بودم
 چه تصور میفرمایید؟ چندبار کیف را با دست بلند کرده روی پیراهن
 را تفتیش نمودند و ابداً اعتنائی باین کیف بزرگ نکردند و من

میخندیدم که مفتش بیچاره از موهبت بصرو حس لمس هر دو محروم است. باری باین سهولت از گمرک بیرون آمدم و از فرط شغف در کوچه های اسلامبول جست و خیز کودکانه عکا را تجدید کردم و دو روز بعد مأ موریت خود را بعون - و عنایت الهی و بطور دلخواه انجام دادم و بعد مصمم بحرکت ایران شدم اما راه روسیه مسدود است، مدت چهل روز در اسلامبول و طرابوزان با دوسه نفر از دوستان دیگر در کشمکش بودیم تا اینکه راه مفتوح گشت با زدرت فلیس چند روزی اسیر زنجیر محبت های برادران احمد اف گردیدیم و از با دکوبه بسرعت گذشتم، در آنزلی ورشت و قزوین بزیارت دوستان فائز، تا اینکه بتنهایی بطهران رسیدم.

طهران

طهران در آن زمان بقول مبارک مرکز امتحان و مصدر افتخار بود. پیر گفتار با آنکه مردود حق و مبعوض خاص و عام شده بود و رونق بازاری نداشت و از فرط پیری نه طاقت رفتار و نه قدرت گفتار معذک خود و اعوانش همواره در کمین مقبلین و مصدقین جدید بودند و همچنانکه در ابتداء ذکر شد بواسطه شور و هیجانی که در احباب احداث شده بود عمل تبلیغ به سهولت انجام میگرفت اما منافقین بدستور

ناقضین عکا بکا را فتاده در امر الهی بدسائس و حیل مشغول،
 مجالس تبلیغ و محافل ملاقاتی محرمانه بطور ثابت و سیارو
 متعدد بودند اما در هر مجلس یک شیطان موسوسی جالس
 و مظهر - الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس - در همه جا
 حاضر و با تدلیس ابلیسی بهر نحوی بود القاء شبهه
 مینمود یعنی همان حیل‌های ناقضین عکا بطهران سرایت
 نموده بود مقصود از این القاء شبهات و ترک آیات محکمت
 و تشبث به متشابهات آنکه مانند ام سائره‌ی سابقه تفرقه
 در بین یاران افتد و اجتهادات مختلفه بمیان آید و فرقه‌ی
 جدیدی برای ناقضین تشکیل شود و ریاست حزبی فراهم
 آید و ساحت امر که همواره قربانگاه جانبازی و میدان -
 جانفشانی عشاق جمال ابهی بوده جولانگاه مفسدین شود
 و ایوان کامرانی و خوشگذرانی فساق اهل نفاق و شقاق -
 گردد. این عبد در هنگام ورود مدت دو ماه بدید و باز دید
 دوستان و صحبت در مجالس مشغول و بعد در صدد دخول
 دربانک برآمد اما چون دوبار باراده خود استعفا داده
 بودم تجدید استخدا ممکن نه، اینک آن ملائکه‌ی تأیید که
 در هنگام رفتن در اسلامبول مرا از خطر هلاکت نجات دادند
 و در مراجعت در حکایت پاکت و در کیفیت انجام مأ موریت
 نصرت نموده بودند همان ملائکه بسر وقت من آمدند کار مرا
 انجام دادند. روزی که بخدمت وارد و در پشت میز نشستیم

و قلم در دست گرفتم فوراً در بحر فکر و حیرت فرو رفتم، دیدم - مدت نه ماه از این محل غیبت نموده و مدت سه ماه خوابی طولانی دیده‌ام که اثرات حیرت و حسرت و اشتیاقش در وجودم باقی و برقرار است لهذا بتأیید الهی و عون و صون رحمانی مجلس تبلیغ عمومی علنی در خانه خود تأسیس نمودم که اثرات روحانی آن روح و روانم را همواره در اهتزاز داشت.

دنباله سرگذشت

در تمام مجالس و محافل دوستان تا مدتی ذکر فتنه‌ی میرزا آقا جان در میان بود و گاهی احساس مینمودم که این اخبار در افکارم و منین ثابتین بطور مختلف جلوه نمود و بعضی مخالف واقع شنیده بودند معلوم شد که انتشارات کذب از ناحیه‌ی اشخاص مجهول الهویه در جریان است؛ این عبد هر چه در این خصوص دیده بودم بسمع مؤمنین میرسانیدم و همواره عنوان مشاهداتم دفع مشکلات و اشتباهات مینمود و لیکن در باطن منتظر بودم که حکمت تأکید مبارک برای دیدن مهر و امضای میرزا آقا جان را دریا بم تا اینکه یکروز نفس مؤمن مقدسی بدیدن این عبد آمد و چون دو سال قبل مقرر بود با هم مسفر باشیم و مواعقی پیش آمده بود و ایشان بتنهایی قبل از بنده مشرف شده بودند لهذا مشکلات

و مخاطرات مسافرت خود را در اسلامبول برای ایشان نقل کردم و بعد تفصیل عیش و نوشهای عکا را عرض کردم تا وقتیکه به قصه‌ی میرزا آقا جان رسیدم در اینجا ایراد گردید که مطلب اینطور نیست احبای ثابتین اعمال غرض نموده اسباب چینی کرده اند و نوشتجاتی با سم او جعل و منتشر ساخته اند و شما مسبوق نشده‌اید، از این مطلب برآشفتم بکلامی شتی متوسل شدم بعد دیدم در ذهن ایشان خلاف واقع بقدری سخت‌جای گرفته است که بهیچ وسیله نمیتوان خارج نمود مجدداً مشهودات خود را یک یک بیان نمودم تا رسیدم با اینجا که نوشتجات را دیدم و بر حسب امر مبارک مهر و امضاء را هم ملاحظه نمودم بعد فرمودند واقعاً شما بچشم خود دیدید یا از اطرافیان شنیدید؟ عرض کردم بچشم خود دیدم بسیار اظهار تعجب نموده فرمودند اگر ملائکه‌ی آسمانی شهادت میدادند من باور نمی‌کردم اما چون شما بقول صریح اطمینان میدهید که با چشم خود دیده‌اید من باور میکنم والی الابد از شما ممنونم که مرا راحت کردید. من عرض کردم نمیدانید من چه اندازه متشکرم که از این دغدغهی خاطر آزادم کردید، مجدداً تفصیل را بیان کردم، مخفی نماند این شخص از محترمین احباب شاهزاده محمدجعفر میرزا بوده

الله ابھی - الله اعظم

در آن سنوات نغمه های شورا نگیز و صحبت های فتنه آمیز در همه جای ایران در مراکز امری فراوان بود و چون محافل روحانی تشکیلات رسمی نداشت و مفسدین مذبذبین مانند دزد در کمین و منتظر بازاری آشفته بودند لهذا هر نغمه و هر صدائی بلند میشد پیرایه های عجیب و غریب می بستند و آشوبی برپا میکردند من جمله یکنفر از ماء الرحمن، فائزه خانم در مراجعت از ارض مقصود بر سبیل حکایت روایتی عنوان کرد، هیکل میثاق به مناسبتی یکروز فرمودند امروز، روز خمودت و جمودت نیست امروز، روز اعظم و هنگام ذکر الله اعظم است. این کلمه و این خبر بگوش منافقین رسید فریاد و ویلا، و مصیبتا بلند شد و اذهان را مشوش و پیریشان نمود و گفتند که طرفداران غصن اعظم اسم بهاء را از بین بردند، فردا امر بهاء را از بین خواهند برد پس در مقابل این زمزمه و غوغاء بعضی از احناء که با صلاح تندرو و افراطی بودند در مقام مخالفت با اهل بغضاء حرارتی بخرج داده این تکبیر را مقدم بر تکبیر الله ابھی دانستند برخی دیگر صرف نظر نموده متجدد نشده طریقه ای اعتدال را از دست ندادند، لهذا علم اختلاف بلند شد عرایض شکایت آمیز بسیار بحضور مبارک ارسال گشت چون طرفین که متمسک به ریک از کلمتین مبارکتین

بودند هر دو مخلص و ثابت و نابت و مستقیم لهذا هر دو مورد
 عنایت و مرحمت واقع شدند و در جواب فرمودند که در ایام
 مبارک حضرت نقطه اولی روح ما سوا فداه تکبیرت اربعه
 نازل :- الله ابی - الله اعظم - الله اجمل - الله اکبر - و در ایام
 مبارک جمال اقدس ابی بمناسبت اسم اعظم بهاء الله تکبیر
 الله ابی معمول گشت. باری این السواح و این عنایات در
 بارهی طرفین بر حرارت محبت و اشتیاق و انجذاب افزودا ما
 اختلاف مرتفع نشد بلکه ثابتین علی رغم ناقضین گفتند پس
 حال که زمان طلوع شمس جمال غصن اعظم است، الله اعظم
 اولی و انساب است خلاصه اختلاف کلمه اشتداد یافت مدت نه
 ماه بطول انجامید تا اینکه طرفین متفقاً رجا و استدعا
 نمودند که یکی از این دو تکبیر را بالصراحت تصدیق فرمایند
 تا همگی بشکرانهای این عنایت مجالس شادمانی برپا کنند.
 الحمد لله جواب صریح در تصریح الله ابی نازل، صلح و
 آشتی و محبت برقرار و مجالس سرور و وجد منعقد گردید
 ناقضین و مذبذبین مخذول و منکوب و مأیوس شدند، پیر گفتار
 بذلت ابدی گرفتار و بکلی خانه نشین شد چند روزی پسرش
 حب الله در میدان تفتین و افساد قدم نهاد، او را هم اجل
 معلق مهلت نداد و بعد ساحت امر از لوث وجود امثال
 آنان پاک و مطهر گردید و دوره‌ی شرارت ناقضین طهران در
 اینجا خاتمه یافت.

تأثیر حکایت جناب آقا میرزا حسن علیه بهاء الله

اولین روزیکه مجلس تبلیغ علنی دربنده منزل دائرو
صلای عام داده شد ولوح مبارکی بقلم میثاق باین مضمون
نازل قوله الاحلی:

تأیید " باری اگر تأیید پیایی خواهی صف تبلیغی بیارای ،
و جنود تحقیقی سوق نمای و برجیوش جهل و عماء هجوم کن "
الی اخر از آن روز هیاهویی در طهران شروع شد دستسه
بندی ها برای تحریک ضواء فراهم آمد و تا مدتی دسته های
اشرا ر شبها با فانوس و مشعل در اطراف بنده منزل بقصد
هجوم طواف میکردند اما موجبات امنیت برای این عبد
کا ملا فراهم بود. در چنین ایامی که یکنفر معلم موسیقی، مرحوم
میرزا عبدالله بتوسط مرحوم دکتر ارسطو خان حکیم خبر داده
بودند که با یکنفر از اجله ی علمای اسلامی مذاکرات تبلیغی
نموده ملاقات این عبد را لازم دانسته اند چگونه میتوانستم
با ورکنم معلم موسیقی، ساز زن سابق ناصرالدین شاه یعنی
اهل طرب و گرفتار لهو و لعب بشرف ایمان فائز و انگهی به
تبلیغ یکنفر از اجله ی علمای اسلامی قیام نماید با خود گفتم
سر خدا که عارف و سالک بکس نگفت

در حیرتم که با ده فروش از کجا شنید

در هر صورت این دعوت را با یستی بعنت اجابت نمود و قبلاً مرحوم میرزا را باید زیارت کرد، معجلاً بخدمت ایشان رسیدیم پیرمردی است نورانی که از زمان شباب تصدیق نموده - ایمان خود را حکمةً تا امروز کتمان کرده است ملاقات ایشان ذاتاً شورا نگیز و فرحناک بود خصوصاً وقتی که جای شما خالی یک پنجه آواز شور و ماهور مینواخت و بعد قرار ملاقات در منزل آن شخص جلیل بدو یوم بعد موکول گردید. در آن - ایام که خرافات و اوها مابیش از امروز علمای اسلام را فرا گرفته بود یکنفر مثل بنده مستفرنگ هر قدر چاک و زرننگ بود در مقابل یکنفر ملای صاحب فتوی گفتارش تأثیری نداشت با خود گفتم علی الله میروم گفتنی را میگویم.

حافظ وظیفه‌ی تودعا گفتن است و بس

در بند آن مباش که نشنید یا شنید

روز موعود در خدمت مرحوم میرزا خدمت آقا رسیدیم

آقا مردی است مودب، موقر، خوش قیافه و خوش منظر، عما مهی بزرگی بر سر و بر مسند محقری جالس، ماهم در مقابل مسند نشستیم بعد از تعارفات رسمی و صرف چای صحبت امری بمیان آمد سوءال ایشان راجع باختلاف نظر در اظهار عبودیت و بعد دعوی الوهیت و ربوبیت و شؤن دیگر مسطور در کتاب مستطاب بیان و سایر الواح حضرت نقطه‌ی اولی روح ما سوا هفداه بود البته جواب این مسائل آسان است زیرا -

نظیر آن در اسلام و مخصوصاً در بیانات حضرت علی موجود
از این مطلب بسرعت گذشتند و بعد عنوان بعضی احادیث
به میان آمد فوراً فرمودند شما بھائیان چهار حدیث در
اثبات امر خود آمده‌اید و همه جا بان متمسک و اقامه‌ی
برهان میکنید ما من متجاوز از چهار رھزار احادیث از بر
میدانم کہ همه دلیل بر بطلان ادعای شماست، من کہ تاج
اسلام بر سردارم و بر مسند این شریعت جالس چگونه
میتوانم چهار رھزار حدیث خود را کہ با مشقت تمام فرا گرفته
قربان چهار حدیث شما بنمایم؛ اما این مطلب را قدری با
حرارت اظہار فرمودند. در این هنگام می‌شنیدیم کہ
دق الباب شد خادمی رفت در جواب گفت آقا تشریف
ندارند و ضمناً " طفل رضیعی خندان خندان افتان و خیزان
وارد اطاق گردید، در جواب عرض کردم آقا بہتر از من میدانند
کہ همواره شہادت در اثبات مدعا مسموع و مورد تعقیب و
تدقیق میشود اما شہادت بر نفی نمی‌دانم چه صورتی
دارد مثلاً در محضر شرع شما نفی ادعا نمایدمانتی
به نفس دیگر سپرده است و یک شہدی اقامہ کند آن ادعا
مسلم و شہدی دیگر اگر ابراز شود مشکل حل میشود اما
شہود بر نفی نمیتوانم بچہ متمسک میشوند کہ محضراً قانع
کنند الساعة و قتیکہ در زدند خادم شما شہادت بر نفی
داد اگر این طفل با آنکہ فاقد شرایط شہادت دادن است

ندا کند آقا منزل تشریف دارند و یکنفر دیگر بیاید با و ملحق شود و بعد هر کس در این خانه داخل شد تأیید قول این طفل را بنماید آیا با زهم اقوال شهود بر نفی مسموع است؟ البته بسمع مبارک آقا رسیده است که هزاران نفوس مقدسه بجان و وجدان خود بر صحت این چهار حدیث شهادت داده اند، حضرت سلمان اول شاهد بر اثبات بود و چه بسیار ابوالحکم‌ها شهود بر نفی؛ حق با کدام بود خلاصه من هم این عرایض را جسارت نموده با حرارت ادا کردم آقا قدری تأمل و تفکر نموده فرمودند از این صحبتها میگذریم چرا که امثال آنرا هم شنیده‌ام اما در صدق قول شما من شبهه ندارم، میخواهم بدانم شما که خدمت آن آقا رسیده‌اید با چشم خود چه دیده‌اید و با گوش خود چه شنیده‌اید عرض کردم توقع دارید که من در معجزات چیزی عرض کنم استغفر الله.

فرمودند - خیر میخواهم قدری از مشاهدات شما بشنوم و مستفیض شوم و بنده همینکه شروع بصحبت نمودم حکایت آقا میرزا حسن در خاطرم جلوه کرد و مطلب را مفصل تر و - مشروح تر از آنچه که در این مقاله نوشته‌ام بیان کردم کم کم مشاهده نمودم قیافه‌ی آقا تغییر کرد در حالت خضوع دست داد و دقت کامل در استماع مطلب شد رفته رفته حالت رقت عارض شد هنوز کلمه آخر را که ملا دانکرده بودم که ناگاه آقا سر

بسجده فرود آورد چند کلمه بعربی که عنوان شهادت و سجده‌ی شکر بود اداء نموده‌های‌های گریه کردند چنان گریه که ما دونفر را منقلب نموده ما هم با ایشان هم‌آواز شدیم همینکه سر از سجده برداشتند و عاصمه‌ی از سرافتاده را بسجده سر گذاشتند با چهره‌ی برافروخته و اشک جاری فرمودند: من میدانم که آقا میرزا حسن چه نیتی در دل داشته و چه حقیقتی را کشف کرده است و بعد شرح اتفاق و اتحاد قبایل مختلفه عرب را که از حضرت رسول اکرم ص در ابتداء معجزه خواستند و بعد در مقام مبارزه تمنای مباحله کرده بودند بیان کردند و پیران و سروران اقوام مختلفه مشاوراتی که در خارج نموده و شرایطی در مابین خودشان مسجل داشته بودند بیان کردند اما همینکه هنگام مباحله فرا رسید حضرت بشأنی در میدان مباحله حاضر شدند که تمام قراردادهای سری آنها باطل شده‌گی مغلوب و مرعوب شده فرار اختیار کردند و بعضی اقبال نمودند و این مطلب بمراتب اجل و ارفع از معجزاتی بود که در آغاز امر تقاضا نموده بودند خلاصه آنکه این حکایت را با تفصیل تمام شرح دادند و بعد مراتب ایمان و اقبال خود را با لطف بیان اظهار فرمودند بالجمله یکی از روزهای خوش روحانی این عبد آن روز بود و قرار ملاقاتهای ایام بعد را ترتیب داده مصافحه و معانقه و حتی ماچ و بوسه با

یکدیگر نموده مرخص شدیم نمیدانم چه کیفیتی در این حکایت بود که آقا را منقلب کرده روح ایمان بر وجود مقدسشان دمید، چنان ایمان با قدرتی که تا سراسر از سجده برداشتن مبلغ شدند و با ذکر آن احادیث و اخبار و تاریخ ادوار سابقه بنده را تبلیغ مینمودند و از آن روز تمام اوقات بلکه جمیع ساعات و دقائق ایشان صرف مطالعه و تفکر و تمعن در آیات الهی گردید و در میدان تبلیغ گوی سبقت از جمیع همگان ره بودند و در ابتداء به تبلیغ علماء پرداختند و بعد رفته رفته پرده از روی کار برداشتنند مسند شریعت را وداع نموده نطق مجلس تبلیغ علنی بنده منزل را بعهده گرفتند، شهرت اقبال و ایمان وصیت فصاحت و بیان ایشان در شهر پیچید و بگوش دوست و دشمن رسید؛ پیسر گفتار لنگان لنگان و عاصیان خود را با ایشان رسانید که القاء شبهه نماید مدتی مکالمه و مشاجره نمود و وقتی که مجاب شد در جواب این سوءال که چرا از آیه مبارکه ای توجها الی من اراده اللهم انحراف جسته است عرض کرد که من نصی در الواح جمال مبارک در الواح خود دارم که در خصوص دیانت بمن حریت داده اند و من خود مختارم. آقا فرمودند من آن نص را در کتاب اقدس زیارت کردم که میفرماید: "ان انری بعض الناس ارادوا الحریه ویفتخرون بها اولئک فی جهل مبین." بعد فرمودند جناب شیخ بقوله تعالی فاعلموا ان مطالع

الحرية هي الحيوان، باری ایشان ندای ملکوت را در همدان در وقتیکه صاحب محراب و منبر و برمسندش شرح انور مصدر بودند شنیده بودند اما لیبیک نگفته بودند و آقای ارجمند و مبلغین دیگر اما حجت نموده بودند اما هنوز در طهران در وادی حیرت سرگردان بودند تا اینکه یکمرتبه پرده‌ی غفلت با لارفت و روح قدس ملکوتی در صدر آقای حاجی صدر العلماء نازل شد و بعدها با ثر قلم محبوبا مکان بسه عنوان حضرت صدر الصدور مخاطب گردیدند. اینک محض تیمن و تبرک یکی از الواح که از قلم معجزشیم میثاق بافتخار ایشان نازل شده در خاتمه‌ی قسمت اول این کتاب بنظر قارئین محترم میرسانم و از حق میطلبم که به برکت این بیانات مبارک قسمتهای دیگر کتاب را بطرزی که لایق و سزاوار نظر دقت و توجه اولیای رحمانی باشد بنگارم :

هو الله

ایها المستوقد بنا رحمبة الله فی سیناء الصدور
انی ارسل الیک التحية والثناء من الوادی المقدس طور
سیناء البقعة المباركة البیضاء واقول احسنت احسنت یا من
دخل فی ظلال السدرة التي ارتفعت فی الارض المقدسة
وانتشرت اظلالها فی الافاق . بشری بک بما مررت من
الوادی الایمن وانست من جانب الطور نا رأ واصطليت من

حرارتها واهتديت بنورها فعليك باليد البيضاء والقضاء
 العصا وارجاعها الى الشعبان المبين هـ الا ان تلك اليد هي
 يد قدرة الرحمن والشعبان هو البرهان وهذا ان الامــــران
 ظهيران لك في كل مكان وروح القدس يوء يدك بقوة و
 سلطان هـ والبهاء على كل وثابت وراسخ ومستقيم و
 ناطق وهاد لمن في الامكان ع



دکتر یونس افروخته

هو الابھی
قسمت ثانی
عزیمت از طهران

وقتیکه بقصد مسافرت سه چهار ماهه از ساحت اقدس حرکت میکردم و پیوسته اشتیاق تجدید تشرف و لقاء در ضمیر خود میپرورددم هرگز تصور ننمودم که این چند ماه بچندسال مبدل گردد بقسمی که با مورملکی مأیوس شوم و از مشاغل ملکوتی محروم و مأیوس مانم بلی تعلقات جسمانی و احتیاجات زندگانی نشه‌ی حیوانی، انسان را از مواهب رحمانی باز دارد و از لذات روحانی بی بهره نماید مگر آنکه تأییدات غیبی آسمانی و توفیقات ربانی بدون استحقاق شامل شود و آفتاب سعادت برخلاف انتظار از مغرب افکار طلوع نماید و از برای این عبدهمینطور واقع شد یعنی هنگامیکه در بحر مشاغل بانک مستغرق بودم و مدار امور زندگانی بمحور این خدمت حرکت میکرد، یکروز که در دفتر بانک مشغول تحریر بودم ناگهان حضرت حاجی میرزا محمدافغان وارد، تلگراف مبارکی ارائه دادند باین مضمون :

"یونس خان بیاید، عباس" از این نعمت غیر مترقبه و سعادت غیر منتظره مبهوت و حیران شدم و تصور کردم - خواب می بینم زیرا بهجت و مسرت زیارت این تلگراف کمتر از لذت و سعادت تشرف نبود در همان آن وجودنا بود

خود را در محضر محبوب امکان حاضر مشاهده نمودم، عالمی دست داد که از تشریح آن عاجز و قاصرم اما آن روز را از اظها ر مطلب خود داری نمودم تا فردا صبح که تصمیم قطعی حرکت و نقشه‌ی مسافرت در خاطر مهیا شد در بانک اعلان کردم، البته وسوسه‌های نفسانی و همسایه‌های شیطانی از هر طرف هجوم نمود که از این نعمت محروم سازد اما قدرت و نفوذ ملائکه‌ی تأییدات بقدری شدید بود که با یک قدرت استقامت تمام وعده‌های رئیس بانک برای اعطای حقوق گزاف که استعفای رسمی ندهم بلکه شش ماه‌الیکسال با استفاده از حقوق ماهیانه مرخصی بطلبم مقامت کردم. استعفای رسمی دادم و مع کل ذلک یک مبلغ معتنا بهی بعنوان تشکر و قدردانی از خدمات گذشته خود با نضمام تصدیق خدمت با اظها رات تأسف از طرف بانک دریافت نمودم و بفاصله‌ی ده دوازده روز از یوم وصول تلگراف از دروازه طهران بیرون آمده طریق ما زندان را بایک همسفر پیش گرفتم بعد از دوازده روز ببا د کوبه رسیدم، همسفر خود را بحضرت حاج میرزا حیدر علی علیه‌بها، الله تسلیم نموده دو نفر دیگر که یکی موسوم به آقا سید عبدالحسین اردستانی بود اختیار نموده معجلاً بسمت اسلامبول روانه شدم با زهم قوه‌ی مغناطیس محبت‌های برادران احمد اف در تغلیس ما را دو روز جبراً اسیر و دستگیر نمود و در -

اسلامبول هم درانتظارواپور مدت یکهفته درخدمت مرحوم والد که مأمور امری آنجا بودند توقف نمودیم و بعد بسرعت بطرف بیروت و بعد بعکاشتافتیم و در اوایل ماه آوریل ۱۹۰۰ مسیحی بساحت اقدس مشرف شدم .

تشریف عکا باتفاق مسترهور امریکائی

وقتیکه در بیروت به کشتی نشسته عازم حیفا شدیم قیافه ی نورانی یکنفر مسافر امریکائی مرا چنان جلب نمود که با خود گفتم این شخص یا بهائی است یا لایق و سزاوار بهائیت است آرزو داشتم که باب صحبتی با زکنم و زبان تبلیغ بگشایم اما انقلاب دریا و انجذاب و التهاب نزدیکی بارض مقصود مانع بود تا اینکه بحیفا وارد شدیم دیدم ماء مورین خدمات مسافرین ایشان و ما را به بیرونی مبارک حیفا دلالت نمودند و این اول بهائی غربی بود که من زیارت کردم و بعد از صرف ناها همگی با کروسه عازم عکا شدیم مسافت بین حیفا و عکا همان مسافتی است که چند سال قبل طی نموده و هوای روح پرور فضا را به شوق و اشتیاق تمام استشمام نموده و بسمع روح آیات تهلیل و تمجید و ملائکه ی تقدیس را استشماع نموده بودم و اینک همان صدا و همان ندا بگوش هوش میرسد اما یک فرق و تفاوت در بین

هست و آن اینست که در آن زمان بعد از چشیدن صهبای
 لقاء سرمست و سرشار طی مسافت میکردم اما این دفعه
 لب تشنه بسوی عذب فرات میشتابم خلاصه این مسافت که دو
 ساعت بیشتر امتداد نداشت بنظر من طولانی تر از مدت
 مسافت از ایران بود زیرا که گفته اند :

وعده وصل چون شود نزدیک

آتش عشق شعله ور گردد
 وبعلاوه مجبور بودم که نقطه به نقطه این راه را که
 چندسال قبل برای من معرفی کرده بودند با آقایان
 همسفرانم بشناسانم و وقتی که بدروازه عکا رسیدیم مسترهور را
 بطرف درب خانه مبارک و ما را بمسافرخانه دلالت نمودند و
 طولی نکشید که ما را احضار فرمودند و در بیرونی مبارک بشرف
 لقاء فائز و همه احساسات چندسال قبل که دفعه اول تشرف
 بود تجدید شد و بیانات شفقت آمیز مبارک روح و روان تازه
 بخشید و بعد جناب مسترهور مشرف شدند و اولین یوم و
 نخستین دفعه ترجمانی این عابد در محضر محبوبان مکان
 در اینجا صورت گرفت در آن ساعت سوءال و جواب ممتدی
 واقع نشد مگر آنکه اظهار عنایت بسیار نسبت با حبای آمریکا
 فرمودند، وعده های نصرت و ارتفاع امرالله را دادند و
 مختصری هم از امتحانات الهی فرمودند و منزل ایشان و بنده
 را در همین اطاق بیرونی بالا که مهمان خانه بودم مقرب

فرمودند و از یوم بعد جناب مستر هور سوء الاتی داشتند و جوابهای مبارک را یادداشت نمودند و بیشتر مذاکرات در سرفره واقع میشد یکروز که بمناسبتی ذکر نقض و بی وفائی ابراهیم خیرالله بمیان آمد مستر هور عرض کرد که خیرالله بمجرد اینکه از ظل امر خارج شد با اینکه عده‌ی کثیری را ظاهراً باعث هدایت شده بود معذک ابتدا ذکر ^۱ی از او باقی نماند و هیچ اثر سوئی از نقض او در امریکا مشهود نگشت. فرمودند: بلی چون او تازه مرده است هنوز آثار هیکل انسانی در او موجود چندی دیگر خواهد دیدید که چه عفونتی از این هیکل بظهور خواهد رسید تا وقتی که بیوسد و متلاشی شود وفانی گردد، فرمودند هر مرده همین طور است در ابتداء طراوت هیکل انسانی موجود، اما عفونتی بدبمشام میرسد که هر نفس زنده را مشمئز مینماید همینکه این تغییر و تشبیه را بیان فرمودند جناب مستر هور بخیال افتاد و دستور مخصوصی برای رفع عفونت و محافظت یا ران الهی بتدریج از حضور مبارک دریافت و در آن چند روزیکه مشرف بودند روز بروز بر اشتعال و انجذاب ایشان افزوده شد و در اثر تعلیمات مبارک و قتیکه مرخص شدند یک نفر مبلغ مسلم کامل عیار بود و بعدها در فتنه‌ی ناقضین در امریکا منشأ اثرات عظیمه واقع شدند و خدمات باهره‌ی ایشان همواره مشهود و مذکور و مقبول و ممدوح بود یکی از آن خدمات را بعداً بعرض

احساسات ایام اول ورود در ارض مقصود

در این سنوات اخیر که در طهران بودم تمام ذرات وجودم بساحت ارض مقصود متوجه و جمیع تغییراتی که در اوضاع و احوال آن سامان واقع شده بود میدانستم و خبر داشتم که ناقضین کم کم بخذلان مبین گرفتار شدند و ابواب لقاء بروج اهل بها مفتوح شد و چه بسیار مجامع و محافل اجتماع یاران شرق و غرب در حیفا و عکا منعقد گردید، فتنه های سابق با نتهاء رسید و مفسدین بعضی تائب و برخی خاسر و خائب، و معدودی بسزای خویش رسیدند، مردنی ها مردند و سایرین عبرت بردند و عالم مرا من و اما ن شدا ما نمیدانستم که

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود

یکی چنانکه در آیینهی تصور ما ست در ساعت اول که از صهای لقاء سرمست شدیم و منجذبانیه چند دقیقه در حضور مبارک با الفاظ شکسته و بستیه بترجمانی پرداختم همینکه مرخص شدیم بنده را بتنهایی احضار فرمودند آهسته آهسته فرمودند: تو اینجا باید با ما باشی و غیرا زمن کسی را شناس، هرکاری و هر حرفی داری بخود من بگو، از هیچکس مطمئن نباش این ارض منقلب است

مفسدین در کمین اند ملتفت باش، انتہی

از این بیانات مبارکہ در بحر فکر غوطہ ور شدیم الفاظ مبارک را یک بیک در مغز خود جا دادیم و کلمات را فروداً فرد سنجدیم فهمیدیم کہ اوضاع بقرار سابق است اما ملتفت نشدم کہ علاوہ برفساد ناقضین سابق مفسدین دیگر ہم پیدا شدہ اند کہ مزید بر علل سابقہ است، ساعتی نگذشت کہ مرحوم حاجی نیاز برای ملاقات و صحبت با مستر ہور حاضر شد و بندہ را بہ ترجمانی طلبید، مدتی بصحبت مشغول شدیم ہمینکہ از طاق بیرون آمدیم مجدداً بندہ را احضار و فرمودند، این مرد یعنی (حاج نیاز) با من دوست است و محرم است از او ملاحظہ نہا شدہ باش انتہی . باز این فرمایش مبارک اسباب خیال من شد کہ گویا در میان احباب از ناقضین گذشتہ نامحرم ہم بسیار است اما وضع مسافرین و مسافر خانہ مثل سابق منظم و مسافرین و مجاورین ہمہ با حالت انجذاب مثل چند سال قبل ایام متبرکہ با کالسکہ و کروسہ بزیارت بہجی میروند، خدام سابق ہمہ مشغول خدمت ہستند بعضی تغییرات جزئی پیدا شدہ ضمناً نفوس مفسد کہ سابق ندیدہ بودم حالا در جریان خدمت ہستند منجملہ میرزا امین پسر میرزا اسد اللہ اصفہانی جوانی است بسن ہفدہ سال کہ میگویند منتسب با وراق مقدسہ است، این جوان بسیار زرنگ و چابک و طرار است و در بیست

مبارک در خدمت اوراق مقدسه‌ی مطهره، بحسب ظاهر بینهایت مقبول و طرف توجه و عنایت است در هنگامیکه مستر ره‌سور مشرف بودند با ایشان مأنوس و در وقت بیانات مبارک در سر سفره‌گاهی حاضر میشد و ضمناً پیغام‌های اهل حرم را برای اماء الرحمن امریکا دم‌بدم میرسانید یکبار ملتفت شدم که این جوان طرّاً رید طولایی در علم تفتیین و افساد دارد مثلاً "روزیکه مستر ره‌سور مرخص میشدند چند سطری بقلم مبارک بدون ذکر اسم کسی مرقوم فرموده باین عبدالله دند که مطالب آنرا با ایشان تفهیم نمایم تا در امریکا بموقع اجرا بگذارند و آن لوح را با ایشان ندهم و ما دونفر را برای مشایعت ایشان تا حیفا فرستادند و وقتیکه مطالب را با آقای مستر ره‌سور تفهیم نمودم فرمودند: آن نوشته را هم بمن بدهید معلوم شد که میرزا امین‌القاء شبهاتی برای تفتیین با ایشان نموده است ناچار با عکامخبره واستجازه نموده با ایشان تسلیم کردم دیدم که این جوان طرّاً در هر دم القاء شبهات بهر نفسی مینماید اما در دربار خانه مبارک و در نظر پیر مردان طائفین بی نهایت عزیز است بعداً ز حرکت مستر ره‌سور ما دونفر بعکس مراجعت نمودیم.

تعیین تکالیف بنده در آن ایام

بعد از رفتن مسترهور بعکا مراجعت نموده در مسافرخانه با سایر مؤمنین مثل چند سنی قبل چند روزی بوظائف مقرر مشغول شده و ایام خوش پرمسرتی میگذرانیدم و عرایض و آمده از فرانسه و آمریکا را ترجمه میکردم عید رضوان پیش آمد، با زبه ترتیب سابق با همان تجلیل و تشریفات سابقه بزیارت روضه مبارک مشرف شدیم، اطراف روضه مبارکه وسعت یافته و اطاق تحتانی قصر که آسایشگاه مسافرین بود متوقف شده و در عوض، باغچه‌ی معطر منور پر گل و ریاحین دارای چهار اطاق در جوار قصر فراهم شده است که مسافرین در اینجا استراحت نموده رفع خستگی مینمایند علاوه بر گلستانها که از عکابانهایت شکوه و جلال و ضمنا با تضرع و ابتهال برای گلخانه‌ی روضه در ایام عید تقدیم می‌آوردند، یک تشریفات دیگر اضافه شده این است که مقدار صد کوزه‌های مسی موسوم به جرّه‌ی عربی تهیه شده است که مسافرین و مهاجرین در اعیاد از قنات مجاور آب آورده بپای گلخانه‌ها می‌کنند، در هنگام آبیاری گلها که ابیات و اشعار تلاوت میشود حالت انجذاب احباب تاءثیر غریبی در وجود تماشاچیان اغیار دارد و قتی که هیکل مبارک جرّه‌ی آب را روی شانه نگاه داشته در مقابل روضه مبارکه امر بتلاوت مناجات می‌فرماید و همه

احباب با حالت خضوع میایستند، حال تضرع و ابتهال این جمع بقدری مؤثر است که اغیار بی اختیار گریه میکنند و بعضی تمنا دارند که یکی از این جرّها با آنها داده شود تا بخدمت آبیاری مشغول گردند خلاصه بعد از تلاوت -
الواح عید و انجام مراسم رضوان با زهم مجتمعا^۱ مثل سابق به عکا مراجعت نمودیم و بعد از آنکه ایام رضوان بانتهاء رسید یک روز این عبد را احضار فرموده پرسیدند فرانسه بهتر میدانی یا انگلیسی عرض کردم زبان انگلیسی بسیار کم میدانم هر چند از عهدهی ترجمه انگلیسی بفارسی برمیآیم و لکن از فارسی با انگلیسی نمیتوانم ترجمه کنم خصوصاً الواح مبارک که اصطلاحات امری دارد و من آشنا نیستم فرمودند: باید انگلیسی تحصیل کنی که ما خیلی لازم داریم و در حیف بمانی و بترجمه‌ی مکاتیب مشغول شوی، یوم بعد یک نفر موسوم به عبدالله بلوره را از حیف طلبیده و این عبد را با میرزا امین با تفاق احضار فرمودند بعد از اظهار ملاطفت بسیار مبلغ ۵ لیره با عنایت فرمودند که ما دونفر را در حیف انگلیسی درس بدهد و یوم بعد مقداری عرایض و الواح برای ترجمه عنایت فرموده فرمودند توجه به جمال مبارک کن مطمئن باش و ترجمه کن، معجلاً بحیف آمده در بیرونی مبارک منزل گرفته همه روزه عبدالله بلوره میآمد و میرزا امین هم حسب الامر حاضر میشد مقداری درس میخواندیم و

عرايض را حسب الامر بنده تنها ترجمه ميکردم و السواح را بعضی بفرانسه و برخی با تفاق ايشان بزبان انگليسی ترجمه مينمودم.

اوضاع حيفا در سنه ۱۹۰۰ مسيحي

اولاً حياط بيروني مبارک که مسافر خانه ناميده شده بود خانه ي محقری است دارای چهار اطاق یکی اطاق خوابگاه مبارک یکی هم اطاق عمومي، یکی دفتر مرحوم حاج سيد تقی منشادی یکی هم مسافر خانه، در اين مسافر خانه در سنوات اخيره اجتماعات کثيره ميشد و مسافرین بسيار از اطراف میآمدند توقف مينمودند و لکن در اين سنه ذهاب و اياب حکمة تخفيف یافته است ثانياً حياط اندروني مبارک که غالباً يک قسمت از اهل حرم تشریف دارند. ثالثاً حياط مسافر خانه امريکايی آنهم دارای چهار اطاق با تختخواب های منظم برای پذيرايی احبای غرب که در مدت دو سال اخيره همواره يکعهده از مسافرین مشرف بودند و الحال بر حسب دستور مبارک خلوت است، از اينها گذشته يک دستگاہ بنائی مفصلی در دامنه ي جبل کرميل دائر است و اساس بناي مقدس مقام عالی را ميگذراند، هيکل ميثاق بفاصله های مختلف برای رسيدگی با موربناي مقام عالی بحيفا تشریف فرما شده چند روزی احباب و اغيار بشرف لقاء فائز ميشوند و بعد

بعکا مراجعت میفرمایند؛ شور انجذاب دوستان حیفا کمتر از مجاورین عکا نبود و امور کسب و معیشت ایشان هم بسیار منظم بوده.

تغییراتی که در مدت سه چهار سال اخیر واقع شده بقرار ذیل است :

اولاً- میرزا آقا جان چندی در پناه ناقضین در قصر منزل داشت و پذیرایی کامل از او بعمل میآمد همینکه نتوانستند نتیجه فساد از او بگیرند او را بصلح روضه مبارک فرستادند که بعنوان تحصن بشرارت مشغول شود و مانع از دخول و تشرف مؤمنین گردد مدتی باین ترتیب اسباب مزاحمت فراهم نمود تا اینکه یدغیبی الهی او را اخذ کرد. ثانیاً "مرحوم میرزا ضیاء الله که همواره بوالهوس و متزلزل بود با تلویح یک آیه از کلمات مبارکه ای مکنونه متابعت کرد و از نغمه‌ی ورق فیض نبرده بدینا رفاع شد تا فیض و رحمت الهی با او چه معامله نماید ثالثاً اطاق تحتانی قصر که محل آسایش مسافرین و زائرین بود آنرا هم ناقضین بتصرف خود درآوردند لهذا با مر مبارک با غچه‌ی کوچکی در جوار روضه‌ی مبارکه ابتیاع و تاء سیس شد و تفصیل آن در فصل ما قبل مذکور گشت.

رابعاً ناقضین از قبول مخارج معیشت خود داری نمودند لهذا ضیق معیشت در خانه مبارک مرتفع شد و لکن

گاهی بعناوین مختلفه وجوهی برای آنها میفرستادند
 خاساً اقدامات ظاهراً بور آقاسی بر علیه امر نتیجه معکوس
 بخشید عاقبت معزول وبعد بذلت دچار گردید و بذیل
 اطهر ملتجی شد و استغاثه نمود و کمک خرج دریافت
 داشت. سادسا "متجاوز از سه سال بود که احبای شـرق
 و غرب مستمراً دسته دسته مشرف میشدند و مدینه ی حیفا
 مرجع اهل بهاء بود و همواره اجتماعات جشن و سرور دائر،
 اما در این اواخر بر حسب اراده ی مبارک تخفیف حاصل شد
 سابعاً بواسطه ی مختصر گشایشی که در امور درب خانه مبارک
 حاصل شده بود چند نفر از ارباب طمع با متحان افتاده
 بودند یکی طالب مقام و منصب شد و یکی آرزوی مسافرت به
 امریکا از کیسه ی مرداشت یکی بنفاق قدم در میدان امر
 نهاد. خلاصه آنکه آتش حرص ناقضین در اخدمعیشت خاموش
 نمیشد دیگر طمع منافقین بجوش آمد و این انقلابات جدید
 مزید بر علت شد و هیکل مبارک را بیشتر بزحمت انداخت
 و چون صفت ستاریت و رحمانیت پرده از روی کار برداشت
 کسانیکه از اسرار و افکار منافقین آگاه شدند چون جرأت
 اظهار و طاقت تحمل نداشتند یکی دیواند شد یکی انتحار
 نمود یکی فرار اختیار کرد، این قبیل انقلابات در آن
 سنوات بسیار بود و چون این عبد شخصاً حاضر نبوده و
 مشاهده ننموده بودم لهذا بطور اجمال بنظر قارئین محترم

میرسانم .

ناقضین از ترتیب سابق و از تحریکات گذشته بهره نبرده
بهانه‌ای تازه پیش گرفته بودند و موضوع تأسیس و بنای مقام
اعلی را وسیله‌ی تحریک مفسدین قرار داده بودند و تفصیل
آن را در فصل آینده بنظر میرساند .

ثامناً - دونفرا زنا قضین که قصد هلاکت مرکز میثاق را
نموده بودند یکی از آنها دو مرتبه سم بکوزه‌ی آب خوری مبارک
ریخت و مکشوف شد و یکی با خنجر مصمم بقتل گردید و مایوس
شد و بالمال هردو نام گشتند یکی دو مورد عفو واقع و یکی را
اغماض فرمودند ، هردو در طهران آخر ایام خود را بسر بردند

روحیات مؤمنین حیفای و عکا در آن ایام

وقتی که فتنه‌ی آقا میرزا آقا جان بانتهار رسید و شدتها
به رخاء مبدل گشت و موء منین شرق و غرب با رض مقصود توجه
نمودند چون عکا گنجایش پذیرایی موء منین بسیار نداشت
مدینه‌ی محقره حیفای محل نزول اجلال مرکز میثاق گردید و بیت
مبارک و دو مسافر خانه که قبلاً مذکور شد فراهم آمد و احبای حیفای
با یفای وظائف عبودیت آستان مقدس بیش از پیش نائل
میشدند و بسیاری از احبای عکاهم بایشان میگشتند ،
بازارشان رونق گرفت ، روحشان مستبشر شد و جان و وجدان‌شان

مہتر گردید و ما ناقضین جملگی مخذول و منکوب و مایوس از این مرکز دور بودند چندی فتنہ و فساد آرا م گرفت اما در عوض چند نفر از ثابتین سابق طمع خام در سرداشتنند و چون تقاضای آنها مانند تقاضای پیرکفتار قابل قبول نبود اسباب مزاحمت فراهم نموده بودند اما خدمات امری بایشان رجوع میشد و پرده‌ی ستاریت الهی آنها را محفوظ داشت ولیکن چند نفر از خدام درب خانہ کہ از این اسرار خبردار بودند همواره عصبانی و متغیر بودند، باز از تہمت و غیبت رواج داشت مثلاً دربارہی آقا میرزا اسد اللہ و پسرش و — همچنین دربارہی آقا سید علی اکبر دہجی و چند نفر دیگر کہ ظاہراً "نہایت مقبولیت را در محضر مبارک داشنند در حق این قبیل اشخاص در خلوت و محرمانہ میگفتند آنچه را کہ بیست سال بعد باید گویند زیرا کہ این خدام از نزدیک با خبر بودند آہستہ آہستہ غیبت میکردند و بعد استغفار نموده توبہ میکردند و قتیکہ این اخبار از گوشہ و کنار بگوشم میرسید بیا دفرمایش محرمانہی مبارک میافتادم کہ روز اول فرمودند: از هیچکس مطمئن مباش این ارض منقلب است الی آخر... عجیبتر آنکہ این اشخاص کہ مورد تہمت یی غیبت محارم درب خانہ مبارک بودند بقدری ثابت و ثابت و خاضع و خاشع خود را جلوه میدادند کہ انسان متحیر بود چگونہ رفتار میرزا آقا جان را در چہا رسال قبل دیدہ بودم عاقبت

چه فتنه برپا نمود لہذا این گفتگوها را بعید نمیدانستم
 اما چندان اعتنائی هم نمینمودم و لکن معلوم بود کہ یکعده
 از احبای حیفاء و عکاظالب جلب منفعت مادی هستند بعضی
 مسافرت نموده تقاضای مادی خود را بحضور مبارک از دور
 مینویسند. خلاصہ تغییرات عجیب و غریبی در اخلاق ثابتین
 مشاهده میشود کہ چہا رسال قبل تصور نمی نمودم. الحمد لله
 این اشخاص مظنون الحال ہر یک بنوبہی خود بعضی بعد
 از پنج سال برخی بعد از پانزدہ سال پردہ از روی کار
 خود برداشتند و عہدہای ہم پایمال شدہ ذکر از ایشان باقی
 نماند.

شش ماہ زندگانی در حیفاء

زندگانی شماہی حیفای خود را مانند زندگانی طوطی
 نادانی کہ برای تربیت نطق در قفس پروراند تشبیہ نمودہ ام
 این قفس در بہترین و مناسب ترین نقطہ دنیا در بوستان
 الہی آویختہ بود ہر چند روز یک مرتبہ آن معلم روحانی
 یعنی آن ہیکل نورانی صمدانی بحیفاء تشریف آورده بیاناتی
 بسمع نا لایقم میرسانید و حقایقی را در نظرم جلوہ میداد.
 اینہمہ قند و شکر در قفسم میریخت کہ با کمال اسراف بمصرف
 برسانم، درابتداء ہوای قفس شکستن و راہ باز کردن وبہ عکاظ
 پرواز نمودنم درسربود اما طولی نکشید کہ با این محیط

آشنا شدم بنحویکه هر وقت بعکا احضا رمیفرمودند میرفتم و اوراق ترجمه شده را تقدیم نموده عرایض والواحی دیگر گرفته به طیب خاطر مراجعت میکردم و یکروز بیشتر توقف نمیکردم، یکی از این روزها یکدسته الواح در عکا برای ترجمه با انگلیسی عنایت فرموده فرمودند قوله الاحلی : " اما ملتفت باش مثل انجیل وتورات (یعنی بآن بدی) ترجمه نکنی، عرض کردم اگر مثل انجیل وتورات هم ترجمه کنم کلاهم را میاندازم بهوا (یعنی از فرط شغف) قدری تبسم نموده فرمودند قوله الاحلی : مرد که چه میگویی میخواهی مثل انجیل ترجمه کنی؟ بعد یک آیه از ترجمه ی انجیل عبری تلفظ فرموده فرمودند: "میخواهی اینطور بنویسی " عرض کردم از کجا اینطور هم بتوانم، باز هم تبسمی فرموده فرمودند: " توجه به جمال مبارک کن، خوب ترجمه میکنی، برو مطمئن باش انتهی " میدانم چه قدرت ملکوتی در بیانات مبارک بود که روح ضعیفم را بقوت الهی مدد می بخشید کم کم همه چیز و همه کار برای من آسان شد و عمل ترجمه یابد یا خوب مثل آب روان گردید اما همدرس و همکار من فوق العاده ناقل و نا هموار بود گاهی الواح بلطائف حیل میربود و با کمک اغیار ترجمه مینمود و وقتی که ملتفت شدم احتیاط را از دست ندادم، روابط حسنه لکه دار شد اما همه روزه در همین مسافرخانه نزد عبدالله بلوره باهم

تلمذ مینمودیم و از عظمت امر صحبت میکردیم. ذهاب و ایاب مسافرین غربی موقوف شده بود و به قراری که خدام درب خانه از لسان مبارک شنیده بودند میگفتند دستگاه دو مسافر خانه و بیت مبارک حیفاً برچیده خواهد شد. اما مسافرین شرقی از ایران و مصر و هندوستان و روسیه دسته دسته میآمدند و در هنگام ذهاب و ایاب یکی دو روز هم در حیفاً توقف مینمودند و ضمناً توجهات مبارک همواره بسمت حیفاً معطوف بود و زائرین را تشویق و ترغیب بزیارت جبل کرمل و نقطه‌ای که پایه و اساس مقام اعلی را بنا نهاده بودند میفرمودند. خلاصه این مدینه‌ی محقره برای من بهشت برین بود با اینکه برسبیل احتیاط با احدی جز با مرحوم حاجی سید تقی و جناب میرزا جلال معاشرت و ملاقات نمی نمودم همه احبای حیفاً خصوصاً پیرمردان، آن ایام نظر لطف مخصوصی نسبت بمن داشتند و مدت شش ماه هوای گرم و معتدل حیفاً را بخوشی گذرانیدم.

تشریف فرمائی مبارک از عکا به حیفاً

هر چند روزی که مرتبه چنانکه مذکور شد سرکار آقا برای سرکشی بمقام اعلی بحیفاً تشریف فرما میشدند چند روزی توقف میفرمودند، در ساعت اول ورود بمسافر خانه نزول اجلال فرموده احباب و اغیار هر کس خبردار شده بسود

از دحام مینمودند تا او اعرش پذیرایی برقرار بود و از فردا صبح بدید و با زدید محترمین حیفا مشغول بودند سرکشی و ملاطفت نسبت بضعفاء یکی از وظائف حتمیه و مستمره‌ی هیکل مبارک بود بخانه‌های هریک از فقراء وارد شده دلجویی و مهربانی کامل میفرمودند فقرای حیفا و اشخاص بی بضاعت از هر قبیل و از هر کیش و ملت مسرور و شادمان میشدند .

عجیبتر آنکه اسامی اطفال خانوادهی فقراء را یک یک با سم صدا میکردند اگر طفلی یا پیرزنی غایب بود از ذکر اسم - او تغافل نمیفرمودند، فلان کس کجاست حالش چطور است؟ اگر مریض داشتند دلجویی و مهربانی زیادتر میفرمودند حتی دستور صحنی کامل میدادند و در حق هر یک دعا میکردند دست متبرک نازنین بصورت و سر هر علییل میکشیدند و صحت و برکت عطا میفرمودند آخر الامر تمام خانواده را دلشاد و خرم نموده آنوقت کیسه‌ای از جیب مبارک بیرون آورده پولهای ریز و درشت آن زمان که عبارت از مجیدی، ربع مجیدی، بشیلیک و برقوت و متالیک بود بفراخور استعداد و استحقاق هریک عطا میفرمودند این نوازشهای مشفقانه و بخششهای کریمانه آنها را زنده و فرخنده مینمود از این خانه بخانه‌ی دیگر تا وقتیکه با صلاح ته کیسه با لابیاید .

خلاصه آنکه توقف مبارک در حیفا تنها برای ملاقات نبود بلکه کا ربسیا مهمتری داشتند ما دید و با زدید با لآخره سر

کشی ضعفاء طبعاً تقدم حاصل مینمود. آن کار مهمتر که افکار مبارک را همواره بخود جلب نموده بود همانا بنای مقام اعلی بود که ذیلابنظر قارئین عزیز میسرانم و ناقضین هم بهانه تا زه بدست آورده هرگونه تفتین و افساد برای مخالفت و مانعت از پیشرفت این بنا بعمل میآوردند.

بنای مقام اعلی

مدینه محقره حیفا در دامنه ی جبل کرمل در آن زمان را به سه طبقه متمایزه بایستی تقسیم نمود: طبقه تحتانی در قسمت شرقی بنای شهر سنوات قبل بود که هوای گرم عفن کثیفی داشت، دارای یک بازار تاریک و کوچه های تنگ پیچا پیچ مانند عکا بود، قسمت غربی و جنوب غرب مستعمره ی آلمانی بود که محله ی پروسیانی نامیده میشد، هوای اینجا معتدل و تنظیمات بلدی بعهده ی خود آلمانها بود اما جبل کرمل و دامنه آن یک قسمت تا کستانی بود در تصرف آلمانها و قسمت دیگر راضی بایر غیر قابل زرع بسیاری داشت. هوای دامنه ی کرمل در قسمت فوقانی و در سمت جنوب غربی بسیار معتدل و لطیف و در بهترین نقطه ی این دامنه مقابل خیابان آلمانی مشرف به دریا ایوانی بود که یک توده سروهای سبز خرمی داشت که هنوز باقی است و در ایام مبارک جمال اقدس ابهی این محل گاهی تفرجگاه تابستانی مبارک

بود و بینهایت مقبول واقع شده فرموده بودند که بعدها
 اکتیاع شود و عرش هیکل حضرت نقطه‌ی اولی روح‌ما سواه فداه
 در آنجا استقرار یابد لهذا اولین فرصتی که بدست
 مبارک مرکز میثاق افتاد مقداری اراضی در این محل
 مبارک اکتیاع فرمودند مجدداً "حقد و حسدنا قضین
 بجوش آمد و تمام تهمتها و افتراها که در مدت
 دوازده سال اخیر دولت عثمانی را تحریک بر تخریب
 این بنا و اضمحلال امر مبارک و اعدام هیکل مرکز
 میثاق مینمودند، همه حوادث که بعدها واقع
 شد در اطراف این ارض اقدس و بنای این مقام
 مقدس اعلی و بقعه‌ی مبارکه‌ی علیا بود که تفصیلاً
 بعدها بعرض میرسد و تقریباً قبل از سنه ۱۹۰۹
 میلادی بنیاد این بنا با مبارک گذاشته شد؛ علاقه‌ی
 هیکل مبارک با این بنا بقدری شدید بود که در تمام اوقات
 ذکر توصیف آن از لسان مبارک جاری بود و وقتیکه به حیفا
 تشریف فرما میشدند بیشتر اوقات مبارک صرف دستور بنائنی
 میشد و احبای الهی غالباً در دامنه‌ی جبل بشرف لقاء فائز
 میگشتند و عموماً ذکر آتیه‌ی این مکان و این مقام را بطوری
 بشعف و مسرت بیان میفرمودند که انسان در آن ایام که
 تا زه‌پی و بنیا در ریخته میشد و گودا با انبار حفر میگشت و غیر از

چند فقره خاکریز و پستی و بلندی چیزی دیگر مشهود نبود، در همان ایام خسارت و نظافت و صفای حالیه در نظر مجسم میگردید و حتی آنچه تا کنون ساخته شده و بعد ساخته خواهد شد شرح تمام زینتها و گلکاریها را در آن ایام یک بیک میفرمودند پی ریزی و پایه سازی این بقعه بقدری محکم و متین بود که من بارها عرض کردم اساس این بنا حکایت از اساس امرالله مینماید تا این اندازه محکم و قوی بود اما در مقابل حقد و حسد ناقضین و کارشکنیها که برسبیل استمرار روامیداشتند بدرجهای شدید بود که خاطر مبارک را همواره افسرده و پریشان مینمود، در مدت دوازده سنه هر سال بلکه هر ماه بلکه هر روز یک فتنه‌ی تازه، یک دسیسه جدید بکار میبردند مثلاً یکی از فتنه‌های ناقضین برای ممانعت از پیشرفت این بنا این بود که یک قطعه زمین را که راه عبور فوقانی این محل است صاحب این زمین را تحریک نموده بودند که بهر قیمتی که از آن بالاتر تصور نشود اگر حضرت عبدالبهاء خواستند بخرند نفروشد همان قیمت را از ناقضین دریافت دارند و زمین را هم از دست ندهند و ضمناً صاحبان تمام اراضی اطراف را تحریک نموده بودند که راه عبور را مسدود نمایند. آلمانی‌ها که در اطراف صاحبان اراضی بودند بتحریک ناقضین شرارت میکردند و دود و نصارا هر کس بنوبه‌ی خود که در اطراف، اراضی غیر ذی‌زرع

و بی قیمت داشتند همه را تحریک نموده بودند که در این بیابان بی صاحب و بلا مانع دعوی مالکیت نمایند و راه عبور برای مصالح بنائی را مسدود سازند این تحریکات سبب شد که اراضی کم کم قیمت پیدا کرده همینکه بنای مبارک قدری مرتفع شد شهرت دادند که قورخانه و اسلحه خانه در زیر زمین پنهان کرده اند، خلاصه آنکه کار این قطعیه زمین که حالیه راهرو و کوچی عبور راه شوسه معمور است بقدری بالا گرفت که متجاوز از پنجاه شست برابر قیمت عادله را سرکار آقا دادند و صاحبش نفروخت آخر الامر کار بجایی رسید که تقریباً این بیانات میفرمودند: بقدری عرصه را بر من تنگ کرده اند که ناچار یک شب آمدم دعا و ذکر از حضرت اعلی داشتم شب را نشستم آن ذکر را خواندم و راحت شدم فردا صبح صاحب زمین آمد و معذرت خواست خواهش کردم زمین را بخرم گفتم احتیاج ندارم اصرار و ابرام کرد، گفت واللہ من تقصیر ندارم برادران شما مرا اغواء کردند، گفتند همان پولی که افندی میدهد ما دو برابر میدهیم و شما زمین را از دست ندهید، خلاصه فرمودند: هرچه التماس کرد قبول نکردم تا آنکه بیای من افتادم جانا" تقدیم کرد آنوقت او را فرستادم پیش آقا رضا که مبلغی با او بدهد و زمین را قباله کند انتهی. مقصود این است که این یکی از فتنه های ناقضین بود در خصوص زمین و بعد

ها هم هر قطعه زمینی که برای توسعه‌ی این اراضی اکتیاع شد همین دسیسه‌ها درکار بود از اینها گذشته سرکار آقا برای آبادی حیفا و خشنودی مردم آنجا هر دوسه سال یک مرتبه مبلغ گزافی برای تعمیر راه شوسه که عبارت از راه دیر است بمصرف می رسانیدند .

بیانات مبارک آن ایام در حیفا

عموماً وقتیکه بحیفا تشریف میآوردند یکروز در مسافر خانه تشریف داشتند و بعد برای بازدید نفوس یا برای سرکشی بنائی تشریف میبردند فقط اواخر شب در بیرونی یعنی در مسافر خانه ، احباب بشرف لقاء فائز میگشتند و لکن ناها را اغلب در بیرونی و شام را در بیت مبارک صرف میفرمودند . بیانات مبارک مثل سابق گاهی شرح حال مفسدین و گاهی نصایح مشفقانه و گاهی هم سربسته بطور تلویح نتیجهای مفاسد ناقضین در میان بود مثلاً گاهی میفرمودند : تدابیر ناقضین این است که من مسجون و درزیر زنجیر عمر خود را بگذرانم و از قضاء منتهای آمال و آرزوی منم این است زیرا از زحمات و مشقات آسوده میشوم و اوقات خود را بتضرع و مناجات میگذرانم برای من چه سعادتى بالاتر از این است ، البته چیزی که برای آنها ذلت و مرارت است برای من

منتهای مسرت و سعادت است اما بدبختی آنها این است
 که هر آتش که برای من روشن میکنند اول خود آنها در آن
 آتش میافتند و بعد از آنها من اما برای آنها آتش است برای
 من بردا و سلاماً، انتهی.

مخصوصاً در این ایام که مذبذبین و منافقین خبـر-
 چین بسیار بودند و مانند گرگ در لباس میش مشغول فساد
 مطالبی می فرمودند که بسمع ناقض اکبر برسانند تا او بداند
 که صاحب امر غافل و بیخبر نیست اما حکمت ستاریت خود
 را هم تلویحاً میفرمودند من جمله چند روز بود که بدلائل
 عقلی و فلسفی مدلل میداشتند که خداوند تبارک و تعالی
 اعمال کفار و ناقضین را هم گاهی تأیید میفرماید آنهم
 حکمتی دارد که بر انسان مستور است مثلاً فرمودند: مگر نه
 این است که مقاصد خبیثه‌ی سیئه تا از عالم فکر به عالم عمل در
 نیاید شخص مقصر مستوجب مجازات و عذاب و عتاب الهی
 نمیشود، پس تأییدات الهی که بمنزله حرارت آفتاب است
 میتابد تا آنچه در باطن هر کائناتی مستور است بعرضه‌ی
 شهود درآید آنوقت سعید و شقی از یکدیگر ممتاز میگردند
 با ز فرمودند: عنقریب خواهید دید که آتشی برای من روشن
 کرده اند، عجب در این است که اول خود آنها در این
 آتش میسوزند و بعد من مبتلی میشوم اما برای من مسرت
 اندر مسرت است و برای آنها ذلت اندر ذلت

خلاصه آنکه این بیانات آتیه‌ی تاریکی را در نظر مستمعین مجسم مینمود ولیکن آثار بشارت و مسرت بدرجه‌ای از وجه مبارک نمودار میشد که حضا ربو جدمیآمدند بعبارة اخیری معلوم بود که باین زودی هانتیجه‌ی فسادنا قضین بـروزـ خواهد نمود اما خاطر مبارک مشوش نخواهد شد وضمناً " باعث نصرت امرالله خواهد گردید، یکی دیگر از علائم اینکه عنقریب فتنه‌ی جدید برپا خواهد شد این بود که در ایمن شما ه اخیر با حبای غرب اذن تشریف مطلقاً نمیدادند و احبای شرق هم بندرت بدرک اذن حضور نائل میشدند و همواره مسافر خانه‌ی عکا و حیفای خلوت بود و مسافر خانه‌ی مخصوص غربیها که در حیفای بود رفته رفته بتدریج منحل میگردد

سه تیر رولور بسمت هیکل مبارک

در زمان خلافت عبدالحمید در تمام سوریه و فلسطین کدورت و نفاق و جدال همواره در بین ملل مختلفه خصوصاً " در بین مسلم و نصارا بتحریک دولت بشدت حکمفرما بود بیشتر اهالی با رولور دائماً مسلح بودند یکی از تفریحات دائمی آنها شلیک رولور بود و در جشنهای عروسی و ختنه سوران شلیک بطرف آسمان بسیار معمول بود و بهر کس تیری اصابت می نمود خونسش بهدر میرفت، اندک کدورت و مشاجره

که در بین دو نفر حاصل میشد، سطح زمین فاصله‌ی مابین این دو نفر مورد شلیک واقع میگشت و گاهی غفله به عابریین بیگناه اصابت مینمود بموجب قوانین جاریه تهدید با اسلحه‌ی ناریه در صورت ثبوت مجازات شدید داشت اما حمل و شلیک بازی و مزاح محسوب میگشت و اصابت اشتباهی در محاکمه لوث میشد و اصابت عمدی با عطای رشوه برائت حاصل مینمود خلاصه آنکه حمل اسلحه و شلیک کاملاً مجاز بود و قتل نفس قابل عفو و اغماض و بسیاری از ناقضین که اصول روحانی و دنیانی را ترک کرده بودند بر حسب معمول مملکتی به ترک سلاح مایل نبودند و گاهی هم از گوشه و کنار ثابتهین را تهدید بقتل مینمودند در آن ایام اشرار عکا و حیفا خلطه و آمیزش سری مستمری با ناقضین داشتند هر چند قلعه‌ی محصور عکا بواسطه‌ی تنگی کوچه‌ها میدان وسیعی برای اشرار نداشت در عوض مدینه‌ی محقره‌ی حیفا بواسطه‌ی نزدیکی بفضای صحرا و مجاورت بادریا میدان شرارت اشرار بود و صدای شلیک گلوله خواه بعنوان تفریح و مزاح خواه بعنوان تهدید، شبها غالباً شنیده میشد و چون راه فرار آزاد بود قتل نفس بسیار واقع میشد و قاتل جانی در تاریکی شب بسهولت خود را نجات میداد. این بود اجمالاً شرح احوال اجتماعی اهالی حیفا لهذا هرگاه که حضرت مولی‌الوری بحیفا تشریف میآوردند بعضی از احاباء

خصوصا "خدام در ب خانه با تشویش خاطر توجه مخصوص
 با یاب و ذهاب هیکل مبارک در شبها داشتند، اندرون -
 مبارک از مرکز پر جمعیت شهر قدری دور بود و غالباً "مدتی
 بعد از نیمه شب از سرکشی فقراء و دلجویی مساکین یسا از
 دید و باز دید اغنیاء فراغت حاصل نموده آنوقت چند دقیقه
 در آنجا و آخر شب بحیاط بیرونی یعنی مسافر خانه حیفا
 تشریف میآوردند و از احباب دلجویی میفرمودند و بعد
 بطرف بیت مبارک که فاصله ی ده دقیقه مسافت واقع بود تنها
 تشریف میبردند. این قسمت شهر که نزدیک محله ی پروسیانی
 بود بهیچوجه چراغ نداشت و هیکل مبارک هم اجازه -
 نمیدادند کسی در حضور برود و یا فانوس ببرد اما غالباً "
 یکنفر دورا دور در ظل مبارک تادر خانه ی اندرون میرفت
 و لکن در قسمت داخلی شهر غالباً با فانوس برای ملاقات
 تشریف میبردند البته ایامی که هیکل مبارک در حیفا تشریف
 داشتند در این بیرونی هر کس از احباب حاضر بود خواه
 مسافر خواه مجاور خواه خدام همه میدانستند که آخر شب
 ولو بقدر ده دقیقه باشد تشریف فرما خواهند شد لہذا
 گاهی تا دو ساعت بعد از نیمه شب هم در انتظار می نشستند
 منجمله یک شب ساعت یک وارد شدند و بعد از اظهار
 ملاطفت نسبت بفرد فرد حزار بمرحوم استاد محمد علی که
 خواب آلود بود فرمودند یک مناجات بخوان، او هم فوراً " عرض

کرد: انت الذاکرو انت المذکور یا الهی وسیدی و مقصودی
 اراد عبدک ان ینام فی جوار رحمتک ویستریح فی ظل قباب
 فضلک مستعیناً بحفظک و حراستک الخ . مقصود این است
 که در حیفاً زحمات مبارک بیش از عکا بود در فصل تابستان
 شبهای کوتاه تا آنوقت از شب مشغول انجام امور مختلفه
 بودند و در هنگام طلوع فجر هم مستمراً در فضای صحرائی
 خلوت در دامنه‌ی جبل کرمل به دعا و مناجات میپرداختند، آنی
 راحت نبودند گاهی اتفاق می افتاد که تمام روز به زحمات و
 مشقات مختلفه گرفتار و در حوالی غروب آفتاب بقدر ده
 پا نزده دقیقه در اطاق خوابگاه بیرونی استراحت میفرمودند
 و بعد برای انجام امور مجدداً بیرون تشریف میبردند تا
 چه هنگام از شب مراجعت فرمایند؛ فقدان امنیت شهر باعث
 نگرانی خاطر دوستان الهی بود ایاب و ذهاب در شهری
 که غالباً صدای تیر شلول شنیده میشد خالی از خطر نبوده
 خصوصاً با تهدیداتی که از ناحیه‌ی ناقضین بسمع ثابتین
 رسیده بود بهمین جهت شبها که از بیرونی به بیت اندرونی
 تشریف میبردند با وجود اینکه نهی فرموده بودند کسی در
 ظل مبارک نرود معذک مرحوم استاد محمد علی که هم
 بنا بود هم کفش دوز و ضمناً یکی از خدام مخلص محسوب
 میشد از دنبال به فاصله‌ی چند قدم میرفت و هیکل مبارک را
 میرسانید و گاهی هم این مأوریت خود سرانه و محرمانه

را این عبدبعده میگرفتم و دورا دور میرفتم و در هنگام
وصول به بیت در تاریکی شب اگر طرف توجهی واقع میشدم
به یک کلمه‌ی مرحبا یا فی امان الله مفتخر و سرافراز میگشتم
و این فضولی را مشروع و مقبول می شمردم یک شب اتفاقاً
بهمین ترتیب در ظل مبارک آهسته آهسته روانه شدم تقریباً
نیمه راه را پیموده بودند و من به فاصله‌ی چند قدم دیدم که
از دهنه‌ی کوچه دست راست سه تیرپی در پی بسمت هیکل
مبارک خالی شد در وهله‌ی اول چون باین گونه صداها در حیفاً
آشنا بودم اهمیتی ندادم اما همینکه تیر دوم را دیدم
شعله‌اش بطرف راه عبور مبارک زبانه کشید بعجله و شتاب
پیش رفتم تیر سوم که خالی شد من در مقابل کوچه بودم
دیدم یکنفر فرار کرد و یکنفر دیگر هم که دورتر از او در وسط
کوچه بود بنای گریختن گذاشت و هر دو بطرف ساحل دریا
دویدند؛ در این هنگام با هیکل مبارک دوسه قدم بیشتر
فاصله نداشتم اما طرز مشی مبارک هیچ تغییری نکرد با
همان طمأنینه و وقاری که مخصوص آن وجود نورانی آسمانی
بود بهمان ترتیب با قدمهای سنگین حرکت میکردند، ابدأ -
توجهی بما وقع نفرمودند از قرار معلوم آهسته آهسته مشغول
مناجات بودند و این عبد نخواستم در چنین موقعی که توجه
مبارک بعالم بالاست عرضی نموده یا اظهار تشویش و اضطراب
نمایم همینکه بدرخانه رسیدند وجه مبارک را در همان

تاریکی برگردانیده فی امان الله فرمودند، مرخص شده آمدم
تفصیل را برای مرحوم استاد محمدعلی حکایت کردم او هم
باطناً مضطرب شد اما در ظاهر اظهار تشویش و نگرانی ننمود
و شبهای بعد از مشایعت هیکل مبارک غفلت نوزید و این
عبد هم آن رویه را از دست ندادم و همیشه ما دونفر با هم
در چنین اوقاتی در ظل مبارک به مشایعت میرفتیم و لکن در
اینخصوص پریشان خاطر نبودیم زیرا فقط تشویش ما را جمع
بمطالبی بود که در خصوص فتنه‌های ناقضین برای آینده
خبر میدادند.

تجدید قلعه بندی

در این ایام اخیر که راجع بموقعیت اعداء حقایقی
را بیان میفرمودند البته خاطرها مشوش میشد و آینه‌دهی
تاریکی در نظرها مجسم میگشت اما احدی نمیتوانست تصور
کند این چه آتشی خواهد بود که اول ناقضین در این
میافتند و این عبد همواره قلباً استغاثه مینمودم که برای
قسمت اخیر این وعده و وعید بدا حاصل شود یعنی اول
آنها در این آتش بیفتند و کلمه‌ی (بعد از آنها من) تحقق
حاصل ننماید و لو اینکه آیه‌ی: "بردا و سلاماً" فریادرس باشد اما
افسوس که هر چه فرموده بودند واقع شد و ابداً بدا حاصل

نگشت و مدت هشت سال آن یوسف مصر الهی در زندان
 بسربرد تا وقتی که این سجن اعظم مرتفع و هیکل مبارک اول
 بمصر و بعد به ممالک اروپا و امریک تشریف بردند و ندای
 ملکوت را در مجامع و صوامع بمسامع ناسوت رسانیدند و ما
 همه در مقام شکرانه از قول مرحوم نعیم متفقاً گفتیم :
 گو به یعقوب دیده ات روشن

که عزیزت بمصر جان شاه است

و اما تفصیل تجدید سجن اعظم از این قرار است: همیشه
 وقتی که هیکل مبارک عازم حیفا میشدند دوسه روز قبل در
 مراسلاتی که بحیفا میآمد بشارت تشریف فرمایی ایشان برای
 احباء رسیده بود هم موجبات پذیرایی از طرف بعضی فراهم
 میشد و هم امور بنائی و محاسبات آن قبلا مهیا میگشت اما
 این دفعه بکلی بی سابقه بود یکمرتبه یکروز بحیفا وارد شدند
 روز بعد دید و بازدید پرداختند و بعضی دعوتها و
 ضیافتها را به روزهای بعد موکول فرمودند. توقف مبارک
 فقط یکروز و دوشب بود روز سیم صبح بسیار زود که یوم
 پنجم جمادی یعنی عید بعثت بود قصد زیارت روضه مبارکه
 فرمودند و مقرر شد که شب را مراجعت فرمایند در چنین یوم
 مبارکی که دو عید اعظم توأم بود احبای حیفا مشتاق تشریف
 و لقاء بودند و بوعده ی مراجعت ایشان دلگرم و امیدوار گشتند
 در هنگام حرکت گروهی مبارک جناب آقا میرزا جلال ابن

سلطان الشهداء و این عبد استیذان نمودیم که با هم
 بزیاارت روزهی مبارکه مشرف شویم و هنگام غروب از عکابحیفا
 مراجعت نمایم این مسوئل مستجاب شد و در همان ساعت
 ما دونفر با تفاق روانه‌ی عکاشدیم در همان یک روز تفرج-
 باغ رضوان و مراسم زیارت روزهی مبارکه بخوبی، خوشی و
 منتهای شادمانی بعمل آمد نزدیک غروب در بیرونی عکاش
 حاضر بودم که مرخصی حاصل نموده یا در رکاب مبارک یسا
 جداگانه بحیفا مراجعت نمایم در اینجا یک خبر عجیب و
 غریبی به ما رسید که از تعبیر و تفسیر آن عاجز شدم گفتند
 که امروز صبح پنج شش نفر سوار ضبطیه (یعنی امنیه)
 ناقضین را به خفت و حقارت از قصر بشهر وارد کردند و حالا
 سرکار آقا بدار الحکومه تشریف برده اند که سبب و علت
 آنرا استفسار فرمایند این خبر افکار متشتت و مختلف در
 دماغها تولید نمود چون چند سال قبل شنیده بودم که
 حکومت از رفتار ناهنجار ناقضین بیزار شده بود و مصمم بود
 که آنها را بجای دیگر انتقال دهد یعنی بسرگونی بفرستد
 سرکار آقا مانع شده فرموده بودند اینها برادرهای من
 هستند و همچنین در موقع دیگر شنیده بودم که فرموده اند
 اگر بخوام یعنی اراده کنم ریش و سبیل ناقضین را بهم
 پیوند می‌کنم و به جای دیگر می‌فرستم، از این قبیل تصورات و
 حدسیات افکار ما را ممتلی نموده بود چیزی که ابداً تصور

نمی‌کردم تجدید قلعه بندی نکا بود، هنگامی که در بحر
 افکار متشتت غوطه ور بودیم هیکل مبارک وارد شدند و در
 حال صمت و سکوت بالاتشریف بردند و بعد از چند دقیقه
 ما دونفر را احضار فرمودند و قتی که مشرف شدیم بعد از
 چهار پنج دقیقه سکوت محض مخاطباً " باین عبد فرمودند:
 " امروز حادثه‌ای واقع شده است که اسباب آسایش و راحت
 خاطر من است و باعث نصرت امرالله اما برای احبای الهی
 بواسطه محبتی که نسبت بمن دارند قدری سخت است
 اما احبای الهی باید نظرشان باصل امر باشد نه بمن آنچه
 واقع شده خیر است انتهی ... " چندی از این قبیل
 بیانات فرمودند و بعد فرمودند: اگر قول می‌دهی محزون
 نشوی بتوب گویم چه واقع شده است، از این بیانات اضطراب
 غریبی در قلبم تولید شد ندانستم چه عرض کنم باز فرمودند:
 طوری نشده است مطمئن باش هر چه شده خیرا مر است و راحت
 قلب من است احباء باید بسرور من مسرور باشند نظراً
 باید به نفس امر معطوف دارند برای من هر چه شده است
 اسباب مسرت است اما برای ناقضین بدبخت بد شده است .
 تا این کلمه را فرمودند حواسم متوجه بیانات قبل شد تعظیم
 کردم، فرمودند: من چهل سال کوشیدم این زندان را ایوان
 کردم حضرات چند سال زحمت کشیدند مجدداً ایوان را
 به زندان و راحتی را باسیری تبدیل کردند برای من طوری

نشده است من هرکجا باشم باید زحمت بکشم و امرالله را نصرت کنم حضرات که در قصر به خوشگذرانی مشغول بودند گرفتار شدند برای آنها سخت است ... بعد فرمودند: امروز شنیدم که حکومت مأمور فرستاده حضرات را به خفت به شهر آورده اند حال رفتن پیش متصرف که استفسار کنم دیدم خجالت میکشد مطلب را اظهار کند فهمیدم مطلب از چه قرار است آنوقت حکم سلطان عبدالحمید را پیش من گذاشت که اراده ی سنیّه این است که قلعه بندی تجدید شود این امر نامه مدتی قبل واصل شده متصرف بمن اظهار ننموده بود تا وقتی که من اینجا نبودم وقت را غنیمت شمرده حضرات را طلبیده است چندی قبل میگفتم که عنقریب حضرات ... باز فرمودند: من کار خودم را انجام دادم فقط اتمام مقام اعلی باقی است آنهم هرطور باشد ساخته میشود - راحت من در این است اما برای آنها که در قصر آزاد بودند طاقت قلعه بندی ندارند، چندین سال کوشیدند مبالغه گزاف صرف کردند مراسم گوناگون کنند بجای دیگر بفرستند خودشان راحت باشند نتیجه اش این شد انتهی ...

خلاصه چندی از این قبیل بیانات فرمودند بطوریکه من گاهی مسرور و گاهی مضطرب میشدم البته آنچه در این سطور مینگارم عین الفاظ و کلمات مبارک نیست اما مطلب تماما از این قرار بود و تاء تیرش ما را از این عالم بعالم

دیگر برد آخر الامر فرمودند: شما هر دو الساعه بیروید بحیفا و احباء را در مسافر خانه جمع کنید و مطلب را همین طور که من گفتم ابلاغ دارید اما مبادا مبادا طوری بگویید که آنها محزون شوند این قلعه بندی حکمتها دارد، در عالم وجود موهن است باعث قوت میثاق است ... باز هم مدتی از این قبیل فرمایشات فرمودند مجدداً تأکید فرمودند مبادا طوری بگویید که احبای الهی متأثر شوند فی امان الله .

خلاصه از آن دقیقه که از پله های درب خانه ی مبارک پایین آمدم تا آن آنی که از پله های مسافر خانه ی حیفا بالا رفتیم در آن حالت سکوت محض نمیدانم در زمین بودم یا در آسمان ناسوتی بودم یا لاهوتی همینکه داخل مسافر خانه شدیم من از حال اغماء بیرون آمدم و احباء که منتظر ورود مبارک بودند جمع شدند بنده هم چشم را بستم و لسان الکنم را گشودم آنچه طوطی وارد رده ننا صاف و ناهموار خود سپرده بودم یک یک اداء کردم و از تأثیر گفتار خود بیخبر بودم کسی را بر حسب ظاهر محزون و نالان ندیدم اما همه را متحیر و سرگردان مشاهده کردم و از قرار معلوم جناب آقا میرزا جلال هم مطالب را در بیت مبارک ابلاغ نمودند در هر حال آن شب را بمن بدنگذشت زیرا شام را به اشتها خوردم و براحت خوابیدم اما نمیدانم خواب بودم یا بیدار در حالت سکر بودم یا خمار، بعبارة آخری مست بودم یا هشیار همینقدر.

میدانم آن شب را تا صبح در حضور عبدالبهاء مشرف به بودم
 این قبیل فرمایشات را مسلسل میفرمودند و من مطالب را
 یک یک به سینه میسپردم بیانات جذاب مبارک مرا مدهوش
 ساخته بود بقدریک عمر در آن یکشب مطالب شنیدم و وقتی که
 صبح شد خواب را از بیداری تمیز نمیدادم گاهی متأثر
 بودم که بعدها چگونه هیکل میثاق را مسجون و قلعه بند -
 مشاهده کنم و از طرف دیگر وعده های نصرت و نتایج و
 فوائد پراز بهجت و مسرت این مسجونیت مرا بوجد و نشاط
 میآورد بالجمله هر چند مصادیق مواعید مبارک دیر ظاهر
 شد اما الحمد لله خوب به حقیقت پیوست و لازال کلمه ی مبارکه ی
 العاقبة للمتقين سرنوشت موء منین ثابتین بوده و خواهد بود
 و مشاهدات آن شب اگر روء یا بود و اگر مکاشفه در هر حال
 تعبیرش این بود که تا چند سال بعد در سجن اعظم عکا
 با آن محبوب یکتا همدم و همعنان بودم .

* * *

* * *

*



ارسطو حکیم و دکتر یونس افروخته

قسمت ثالث چگونگی تجدید سجن

سجن اظم تجدید شد، در اوائل سجن مقرر بود که مانند ایام اول قشله که جمال قدم جل اسمہ الاعظم مسجون بودند همانطور معمول دارند یعنی ابواب داد و ستد و کسب و تجارت بروجه احباب مسدود گردد و هیچکس از اسراء و مهاجرین از دروازه‌ی شهر بیرون نروند خرید و فروش و دیدن و بازدید و ملاقات کاملاً در تحت تفتیش باشد ارسال و مرسول و هر نوع مکاتبه موقوف گردد، بعبار آخری تضییقات شدیدہ از هر جهت مجری دارند اما اینگونه تضییقات اگر در اول ایام مبارک که از درنه تشریف آورده بودند ممکن بود اینک تحقق ناپذیر است زیرا قدرت و نفوذ کلمه جملگی را مرعوب داشته و از طرف دیگر مراحم بی حساب، همه را رهین منت نموده است .

صدور حکم باب عالی آسان و لکن اجرای آن بسیار
تفصیل غیر ممکن و محال مثلاً شخص متصرف که هزاران کرامت
مشاهده نموده و خود را عبد عبید قلمداد میکند جرأت چنین اقدامی
ابداً ندارد که از متصرف بالاتر پاشاوات دیگر که رؤسای
قوای سرحدی هستند، هستی و حیات خود را منوط بمراحم
مولای حنون میداند هیچکس قدرت اظہار این مراتب را
ندارد، مگر اینک سرآرا پورتنی مبنی بر مواظبت خود و انجام

وظیفه تدوین نموده با سلامبول بفرستند، جمیع ساکنین عکا و حيفا از فقیر و غنی، وضع و شریف و مأ مورین دولت کلا" و طرا" هریک بوسیله ای مورد عنایت مبارک بوده اند اینک یکی از کرامات مبارک را نسبت بیکی از پاشاوات ذیلامینکارم :

در زمان جنگ عثمانی و یونان قبل از سنه ۱۹۰۰ -

میلادی رئیس قوای سرحدی فلسطین و شامات که ساکن عکا بود شخصی بود فریق پاشا (با اصطلاح امروز ما امیر لشکر) که یکی از ارادتمندان سرکار آقا بود و قتیکه این فریق پاشا بمیدان محاربه یونان مأ مور شد بنا بر خلوص عقیدت باطنی خود دعائی از حضور مبارک تمنا کرد که با خود داشته باشد تا محفوظ و مصون ماند حضوراً "چند کلمه مرقوم فرموده با و دادند فرمودند: به با زوی خود ببیند و هیچ وقت باز نکن او هم اطاعت کرد دلخوش و خرم بمیدان محاربه شتافت وقتی که از این سفر فاتح و مظفر برگشت برای عرض تشکر بحضور مبارک مشرف شد مرا تب عبودیت خود را معروض داشت فرمودند: آن دعا را با زنکرده و ندیده ای؟ عرض کرد خیر فرمودند: موعده آن منقضی شده است حالا با زکن بخوان وقتیکه با ز کرد دید شرح حال مسافرت و حوادث میدان جنگ را اجمالاً خبر داده اند. مقصود این است که همه مأ مورین دولتی حتی قاضی و مفتی هریک بنوبت خود این قبیل کرامات و عنایات مشاهده کرده بودند لهذا در هنگام

تجدیدسجن اعظم مثل سابق سخت گیری نکردند ابواب کسب و تجارت احبای مهاجر را نبستند فقط چند صبا حسی بعضی از مهاجرین ثابتین بمیل خود از خروج از مدینه خودداری نمودند کم کم آن هم موقوف شد اما ثقلیت سجن اعظم فقط بردوش مبارک بود و در سجن اعظم ماندند تا وقتیکه عبدالحمید از خلافت مخلوع گشت و تفصیل آن در قسمت خامس این کتاب بنظر قارئین محترم خواهد رسید.

قسمت تجدید قلعه بندی

مبالغی که ناقضین بعنوان رشوه بمأ مورین دولت عثمانی به نیت سرگونی (نفی بلد) سرکار آقا داده بودند عاقبت معلوم شد از چه محلی فراهم آمد، از روزیکه احبای غرب بحیفا توجه نموده مشرف شدند و خریداری اراضی مقام اعلی شروع شد ناقضین بهانه بدست آورده بمأ مورین سری دولت همدست شده شکایتهایی به باب عالی فرستادند که صاحب منصبان دول اجانب بلباس تبدیل به حیفا می آیند و بتوسط حضرت عباس افندی اراضی بسیاری در دامنهی جبل کرمل که بدریا و عکا و حیفا مسلط است برای قورخانه و مهمات جنگی ابتیاع مینمایند این مطلب شیوع تامی پیدا کرد دولت در صدد تحقیق برآمد مفتشین سری

فرستاد عدم صدق قول ناقضین معلوم شد و مطلب مسکوت ماند و قتیکه میرزا آقا جان وفات یافت میراث قابل ذکری برای ناقضین گذاشت و آنها هم آن ماترک را بکار برده رشوه‌های بسیاری به بعضی دادند تا تجدید مطلع شد و باب عالی را اقناع نمودند که بودن حضرت عبدالبهاء در حیفا برای دولت خطرناکست اما دولت هم از افساد و - اخلال ناقضین خسته شده بود دستور داد که احکام قبل را راجع بسرگونی جمال قدم و اتباع ایشان کاملاً بموقع اجراء گذارند مقصود این است که آخرین لطمه‌ای که از آثار میرزا آقا جان وارد آمد ماترک او بود که ناقضین بمصرف رشوه رسانیدند و تجدید قلعه بندی را ابتیاع کردند و آخر الامر خودشان هم در این آتش که افروخته بودند گرفتار شدند .

آزاد شدن ناقضین بشفاعت سرکار آقا

گرفتاری ناقضین در سجن اعظم عکا طولی نکشید زیرا شفاعت کننده‌ای مانند حضرت عبدالبهاء داشتند و مسجونیت آنها و سایر اسرای احباء بوجود مبارک ناگوار بود مجاهدت کامل نمودند مدتی با سرایه‌ی حکومتی و افسران لشکری مذاکره فرموده آزادی آنها را خواستند و در حقیق

ناقضین شفاعت کردند و اطمینان دادند. حکومت که از حقیقت مطلب اطلاع داشت و میدانست که این قلعه بندی را ناقضین ابتیاع نمودند بسیار در شگفت بود. آخر الامر اجازه مراجعت بناقضین داده شد و فرق میان حق و باطل را مشاهده کرد و بمعنی این بیت برخورد که مولوی فرموده:

مه فشانند نورو سگ عوعوکنند

هر کسی برفطرت خود میتند

مراجعت این عبد بکا

از روزیکه تشریف فرمایی مبارک بحیفا موقوف شد وفق این ارض ما نند روزگار ساکنین مؤمنین تیره و تا رگشت یکنوع یأس و ناامیدی همه را فرا گرفت تکلیف این عبد چند یومی نامعلوم بود اما بخدمت ترجمه اشتغال داشتم تا وقتیکه بکا احضارم فرمودند و در همان اطاق بزرگ مسافرخانه بودم کم کم اطاق کوچک مسافرخانه را تعمیر کردند دفتر ترجمه برای خود ترتیب دادم مسافرخانه خلوت بود بعداً مرحوم حاج میرزا حیدرعلی که در اصطلاح لنگر مسافرخانه خوانده میشد تشریف آوردند با اینکه عده‌ی مسافرین از سه نفر تجاوز نمی کرد الحمد لله بواسطه وجود محترم مشکین - الهی و جناب زین که غالب اوقات خود را در آنجا

میگذرانیدند جذبه و شور در مسافر خانه برقرار بود مخصوصاً دنیا بکام من شده بود سرمست با دهی کامرانی و خوشگذرانی بودم اگر در حیفاً میبایستی مدتها آرزو کنم تا روزی بلقay محبوب بیهمتانا ئل شوم در این جا الحمد لله نا طلبیده بمقصود میرسیدم. صبح، ظهر، عصر و شب هر وقت میخواستم مشرف بودم گاهی هم سرزده و بیخبر در اطراف دفتر بنده حاضر بودند با نوازشهای دلفریب سرمست و سرشار میفرمودند کمکم کار ترجمه زیاد شد عرایض مخلصانه و اشعار و ابیات عاشقانه از آمریکا دسته دسته می رسید اوقاتم مستغرق شد صبح تا شام مشغول تحریر بودم عصرها بیرون و به دروازه برای تفریح و گردش میرفتم شبها را با مسافرین و مجاورین در بیرونی مشرف میشدیم اما متأسفانه گردش صحرای با صفا و تفرج در کنار دریا و آن تماشای موجها مثل سابق لذتی نداشت بلکه حزن انگیز بود تا هنگامیکه در شهر بودیم مسجونیت مبارک در نظر ما محسوس نبود اما در هنگام خروج از مدینه بمحض ورود بدروازهی عکا دیدن آن سربازها و قراولهای مستحفظ، ممنوعیت هیکل مبارک را از خروج در نظر مجسم مینمود و همچنین در بیرون صحرای سبز و خرم باعث هم و غم میشد خصوصاً در ایام زیارتی که عموماً زیارت نامه بلسان مبارک تلاوت میشد اینک در هنگام سجن آن لحن بدیع رحمانی بگوش مشتاقان

نمیرسید و همچنین در اعیان دکه بروضه‌ی مبارکه میرفتیم آن سرور و حبور و آن نشاط و شور سابق نبود اما در داخل شهر عکاسی هیچ تغییری حاصل نشده بود هر کس مشرف میشد از شربت سرور در نشئه و شور بود بنده هم در عکاسی هم مسافر بودم هم مجاور هم متوطن بودم هم مهاجر هر وقت مسافرین را احضار میفرمودند اگر فرصتی داشتم همراه ایشان میرفتم، هر وقت مهاجرین را میطلبیدند پیشاپیش میدویدم، علاوه بر اینها ناخوانده هم بعضی اوقات ببهانه‌ی سوءال مطلبی از مطالب بحضور میرفتم چه که یکی از خدام بودم و برای خدام حاجب و درباری در کار نبود رفته رفته روزگارم نوعی شد که گویی در عکاسی متولد شده‌ام و در این سرزمین بخاک سپرده خواهم شد و اما ناقضین که از حادثه‌ی سهمگین تجدید سجن خود نالان و غمگین بودند تا مدتی بخود مشغول شدند چند صباحی با آن روح پژمرده و دل افسرده دسترسی بخارج نداشتند مدتی مانند جغد در زاویه‌ی خمول خزیدند فقط در شبهای تاریک از گوشه و کنار بدیدن اغیار برای تفتین میدویدند اگر در کوچه و بازار اتفاقاً با احبای ثابتین صادف میشدند فرار میکردند زیرا که گفته‌اند :

دیوبگریزد از آن قوم که قرآن خوانند . بالاخره مسافر خانه با زرونق گرفت . کم کم مسافرین ایرانی ، هندی ، مصری و عشق آبادی میآمدند و میرفتند چندی طول کشید تا نوبت

به بعضی از احبای غرب رسید.

یا عزیزى یا برىك وىل

این خطاب مبارک با فتخاریکنفر جوان انگلیسی است که بعد از صعودش بعنوان زیارت نامه نازل و احبای پاریس حسب الامر در مزارش تلاوت نمودند این جوان که قبل از قلعه بندی اذن تشریف داشت در همان ایام اول سخن از پاریس وارد شد در بیت مبارک در عکا در بحبوحه‌ی پریشانی خاطرها دوشبانه روز مشرف بود مراتب شور و انجذاب این جوان چنان است که نام مبارکش قرن‌ها باید در عالم امر بماند و ذکر خیرش در داستانها مذکور گردد، تاریخ تصدیقش را نمیدانم اما معلوم بود که از طریق روحانیت و مسیحیت با ذوق عرفانی و با استدلال کتب آسمانی تصدیق کرده است نه از طریق احساسات اجتماعی و مقتضیات طبیعی امکانی؛ زیرا در جمیع احیان آیات انجیل که دلیل بر عظمت ملکوت رب جلیل است وارد زبانش بود هر چند مدت تشریف طولانی نبود اما حدت حرارت محبت و اشتیاقش بدرجه‌ای بیفزود که محبتش مستمعین را متأثر و منقلب مینمود در حین تشریف مبهوت جمال بیمثال بود و در هنگام مرخصی حرکات عاشقانه و جنبش‌های مجذوبانه از او ظاهر میشد با احبای عکاملاقاتی میسر نشد و در روز

مرخصی یک کلمه با فرمودند: همیشه در پاریس بمان و بنده هم حسب الامر تا حیفا و کنا رد ریا بمشا یعتش رفتم در حیفا که دور از دروازه عکا بود در منزل یکی از احاباء بقدر دو ساعت مختصر پذیرایی از او بعمل آمد تا ساعت ورود کشتی فرا رسید در این مجلس در اطاقی که مشرف بعکا بود دقیقه بدقیقه میایستاد و در حال توجه تام کلماتی چند با چشم گریان ادا مینمود چنانکه جمیع حضار را منقلب میساخت در آن حال انجذاب تقاضا نمود که گاهی بطور اختصار با بنده مخابره کند تا از وصول جواب راحه‌ی معطره‌ی مدینه‌ی منوره‌ی عکارا - استشمام نماید. خلاصه آنکه با جمعی از احاباء با چشم اشکبار با او وداع کردیم اولین مکتوبی که از او رسید مختصراً بعد از اظهار خلوص و وفاسوءال میکند که حضرت مولی‌الوری - فرمودند در پاریس بمان و لندن مرو اینک مشغول تحصیل هستم میخوام بدانم اگر اتفاقاً با اصطلاح مرگ و میری برای والدینم رخ داد آیا اجازه دارم یکی دوروز برای مراسم تشییع بلندن بروم یا خیر فوراً " در ذیل این مطلب مینویسد لازم نیست عرض کنید زیرا مسیح مشهور در ظهور قبل خود فرمود بگذارید مرده‌ها مرده‌ها را دفن کنید پس چیزی از من بحضور مبارک عرض نکنید فقط در هنگام تشریف قلباً مرایا د کنید این است مایه سعادت ملک و ملکوت من و بنده هم عین مطلب را در یک موقع مقتضی عرض کردم متبسمانه فرمودند

بنویس امروز زنده‌ها با یدمرده‌ها را دفن کنند بعد از دو هفته مکتوب دیگر رسید آن هم مختصراً " اما بقدری جانسوز و دلگداز که از قرائتش رقت حاصل میشد بعد از اظهار تشکر مینویسد مطلب معلوم شد اما من از خدا بلا میخواهم، درد بی درمان میطلبم، میخواهم رنجور باشم دائماً " بسوزم و - بگذازم آنی راحت نکنم تا از ذکر آن محبوب غفلت ننمایم. ... مطلب را یک روز در وقتیکه مشی میفرمودند عرض کردم هیچ نفرمودند وصول مکتوب را نوشتم بعد از دو هفته مکتوب دیگر رسید: والدینم با صرار و ابرام بلندن میطلبند میگویم امر مبارک این است که در پاریس باشم افسوس که والدین پیرم این ظهور اعظم را نشناختند رجا دارم به تبلیغ آنها نائل شوم هیئات هیئات من کجا این موهبت عظمی کجا مگر آنکه در هنگام تشریف‌مرا یا دکنید ... مطلب را عرض کردم اجمالاً فرمودند: بنویس مؤید هستی تبلیغ میشوند. مطلب را نوشتم در راه س دو هفته مکتوب دیگر رسید والدینم آمدند مرا ببرند پدرم را تبلیغ کردم عریضه‌ی اعترافیه‌اش در جوف است، مادرم مهربان است اما من درد میخواهم عذاب میخواهم تا بحق نزدیکتر شوم اگر ایرانی بودم آرزوی شهادت مینمودم در حقم دعا کنید از پاریس حرکت نخواهم کرد این مطالب را بعرض مبارک رسانیدم ترجمه عریضه‌ی اعترافیه‌ی پدر پیر را تقدیم کردم ابدأ"

کلمه‌ای نفرمودند چند روز دیگر لوحی با فتخا رپدر عنایت شد فرستادم در راه سه دو هفته نوشته‌ی شورا نگیز غریبی رسید مریضم در مریضخانه مسلولین در تاب و تبم از آتش عشق می‌گدازم خوشحالم از خدا بخواه این درد را از من دریغ نفرماید ... مطلب را بحضور مبارک عرض کردم به هیچوجه جواب نفرمودند حکمت سکوت در اینگونه موارد معلوم و واضح بود، خلاصه تا مدتی مکاتیب عدیده مرتباً هر دو هفته یکمرتبه میرسید و همیشه آرزوی تحمل بلیات و - شائد مینمود هر قدر مرض شدیدتر میشد اظهار مسرت بیشتر مینمود تمام مکاتیبش در دو الی سه صفحه کوچک سبزرنگ مرقوم بود این مکاتیب را جمع کرده از دست نمیدادم برای هر کس که می‌خواندم حالت انجذاب - غریبی دست میداد بر حسب تکلیف وجدانی خود و از فرط تاء ثری که دست میداد همه را بحضور مبارک عرض میکردم گاهی میفرمودند تکبیر پرسان، و وقتی که کلمه‌ای در جواب نمیفرمودند میدانستم که رابطه طالب و مطلوب و عاشق و معشوق نه چنان است که گفتار واسطه، لایق ذکر باشد آخر الامر مکتوبی رسید مشعر بر اینکه سرمست باد بلا هستم آماده وصول موهبت عظمی هستم از شدت رنجوری و کثرت تعب بمولای عزیزم بینهایت نزدیکم با زهم طول عمر میخواهم که بیشتر در تعب باشم اما خیر رضای او را طالبم مرا در

حضور یادکنید ... این بود مضمون مکتوب اخیر و دیگر در راء س دو هفته خبری نیامد. مطلب معلوم بود چند روز بعد یک شب با مرحوم دکتر ارسطو خان در ظل مبارک از بیت بیرونی مبارک بطرف بیت کنار دریا میرفتیم یکمرتبه فرمودند: جناب خان خبرداری؟ عرض کردم خیر فرمودند - بریک ویل صعود کرده است، من خیلی متأثر شدم یک زیارت نامه‌ی خوبی نوشته‌ام بقدری مؤثر نوشته‌ام که دوبار در هنگام نوشتن گریه کردم با یاد خوب ترجمه کنی که هر کس بخواند بی اختیار گریه کند انتهی ... آخر نفهمیدم خبر صعود را کی بعرض مبارک رسانیده است اگر به انگلیسی یا فرانسه کسی عرض کرده بود یا کتبی یا تلگرافی لابد عریضه بدست بنده میرسد دو روز بعد زیارت نامه رسید خیلی سوزناک بود چند مرتبه میفرمایند: یا عزیز یابریک ویل بنده هم چندین بار بی اختیار گریه کردم حسب الامر بدو زبان ترجمه کردم اول بفرانسه بعد بکمک میس لواکت سینگر به انگلیسی نوشته فرستادم؛ تا چند سال دیگر تأثیرات عمیق‌ه‌ی این جوان باقی بود، از والدینش خبری نداشتم یکسال بعد یک روز احضارم فرمودند که عرایض وارده را برای ترجمه مرحمت فرمایند پاکت‌های بسیاری از شهرهای مختلف رسیده بود در وقتیکه پاکت‌های بسته را ملاحظه میفرمودند یکمرتبه یکی از آنها را انتخاب فرموده فرمودند: عجب رایحه‌ی

خوشی از این پاکت استشمام میشود، زود این را با زکن ببین
از کجاست زود باش. چون از این قبیل وقایع مکرر
اتفاق افتاده بود که پاکتی را بر سایر عرایض مقدم داشته و
مطالب مهم روحانی در آن بوده است لهذا با عجله و شتاب
پاکت را با زکردم یک کارت پستال و یک پاکت دیگر در جوف
بود، کارت پستال خوش رنگ بود یک برگ گل بنفشه‌ی فرنگی بآن
چسبیده بود با خط طلائی نوشته است (نمرده است در
ملکوت الهی زنده است) با خط قلمی نوشته بود این گل
از قبر بریک ویل چیده شده است. تا مطلب را عرض کردم یک
مرتب از جا جستند ورقه را گرفته به پیشانی مبارک نهادند
و اشک مبارک جاری شد و احوال این عبد منقلب گردید و
اما پاکت جوفی آن هم از پدر یا مادر بریک ویل بود اظهار
تشکر مینمود که الحمد لله فرزند عزیزم با عرفان و محبت
عبدالبهاء از عالم رفت. جواب عریضه را نمیدانم چه فرمودند
اما تأثیر روحانی این عریضه کمتر از آن کارت پستال نبود.
اینک هر چند ااصل مطلب دور افتادیم اما لازم میدانم
که این موضوع را با تمام برسانم، سه سال بعد یعنی در سنه‌ی
۱۹۰۴ که در پاریس بودم در خدمت مرحوم مسیود ریفسوس
ذکر خیر آن متصاعد الی الله بمیان آمد حکایت‌های بسیار
مؤثری از ایشان نقل میکردند من جمله میگفتند: که این جوان
وقتیکه در مریضخانه بستری بود جمیع مرضی و اطباء و پرستاران

را از شدت شور و انجذاب خود منقلب میساخت همه را بملکوت الهی دعوت میکرد بعضی متحیر و متأثر بودند و بعضی از مرضی طعنه‌های مغرضانه و ملامت‌های مغرضانه مینمودند با دوسه کلمه انگلیسی که میدانستند بد می‌گفتند و با انگشت اشاره می‌کردند و می‌گفتند یو دای یعنی شما می‌میرید، اما ایشان در جواب می‌خندیدند، من نمی‌میرم به ملکوت پدر آسمانی می‌روم و در حق شما شفاعت می‌کنم. خلاصه در هنگام صعودش تمام پرستارانش را متأثر و نالان بودند و یا دگا رگریبی از ایشان در مریضخانه باقی ماند. خلاصه آنکه یکروز با تفاق مسیو دریفوس بزیا رت قبرایشان رفتیم چون زیارتنامه موجود نبود سه مرتبه گفتم یا عزیز ی یا بریک ویل .

تشریح پسرهای مسترداج

بالجمله از مطلب دور افتادیم با زبسر مطلب می‌رویم احبای شرق کم و بیش می‌آیند و با احتیاط تمام مشرف میشوند اما برای احبای غرب موجبات پذیرایی فراهم نیست با اینهمه مفسده‌ها که برپا شده و تهمتهای سیاسی که وارد آورده‌اند مفتشین دولت در کمین اند و ناقضین هم‌بها نه و مستمسک می‌جویند آن سه باب‌خانه‌ی حیفا که در اجاره‌ی مبارک بود فسخ شد آن دستگاهها برچیده شد و در قلعه‌ی محقر عکاه هیچ

محلّی برای واردین وجودندارد، هتل و مهمانخانه‌ی لایق‌ی هم در این شهر نیست فقط یک خانه دیگر غیر از بیت مبارک در اجاره‌ی مبارک هست که جمال قدم جل کبریا و ه در آنجا تشریف داشتند و لکن آن خانه هم غالباً " در تصرف اغیار - است که خواهش نموده و بطور موقت نشسته اند و از آن طرف دوستان آمریکا آنها که سنوات قبل از زمان آزادی مشرف شده، شربت پرمسرت لقاء را چشیده اند پی در پی با کمال عجز و انکسار رجای اذن تشریف برای خود و برای منتسبین خود دارند. همیشه قاعده‌ی کلی این بوده است که هر کس در مدت حیات خود هیچ مشرف نشده یک درجه مشتاق است اما آن کس که یک مرتبه آمد بچشم خود آن محبوب نازنین را دید صد درجه مشتاق لقا است و در این زمان که سجن اعظم تجدید شده همه روزه عرایض مشتاقانه رجای اذن تشریف از آمریکا میرسد اول کسیکه بعد از مستر بریک ویل بزیارت فائز شد و نفرپسرهای مستر داچ از اهل نیویورک بودند این دو جوان بر حسب دستور مبارک مانند احبای مبارک با کلاه‌فینه‌ی عثمانی آمدند چند روزی در یکی از اطاق‌های بالا پذیرایی شدند تعالیم امری بقدر کفایت از والد ماجدشان که دو سال قبل در زمان آزادی در حیف مشرف شده بودند داشتند این دو جوان که تقریباً هیجده ساله و بیست ساله بودند تعالیم امری و دروس اخلاقی از لسان

مبارک هم می شنیدند اوقات تشریف ایشان همواره در سر سفره بود و سوءالات بسیاری هم نداشتند با احبای ایرانی و مسافرین دیگر مشتاقانه ملاقاتهای محرمانه نمودند، بعد از نه روز با کمال خضوع و خشوع مرخص شده بوطن خود مراجعت کردند.

مادام دوکانا وارو و مستر فلیس

فرزندان مستر داج همینکه از اروپا گذر کرده با امریکا رسیدند هر کس را ملاقات نمودند بذکر عنایت های حضرت عبدالبهاء مشتعل و منجذت ساختند، احبباء دیدند میشود اذن تشریف حاصل نمود لهذا جمعی یکی از بعد دیگری بعرایض عاجزانه تمنای تشریف نمودند اما با مقتضیات حکمت در چنین ایامی مناسب نبود معذک چند نفی را اجازه فرمودند که بتدریج بیایند از آنجمله اول، مادام دوکانا وارو - و مستر فلیس وارد شدند و از بیروت تا عکابا مرحوم دکتر اسطوخان هم سفر بودند خوشبختانه در آن ایام بیت مبارک که اقامتگاه شهری جمال قدم جل کبریاء بود خالی شده در تصرف درب خانه بود، مرحوم دکتر بمسافر خانه و این دونفر به این بیت وارد شدند مادام دوکانا وارو خانم امریکایی قبلا مجذوب دیانت بودایی شده یکی از

مبلغات این دیانت گردیده و در ترویج عقیدت خود سالهای
 متمادی مصارف گزاف متحمل شده بعبار آخری هستی
 خود را فداء نموده در فلسفه بودایی منجر گشته است و
 معروف گردیده است، سیستم سانگامیتا از جنباء و نقب است
 و در فلسفه جدید غربی یِدْطولا دارد و با تصوف هندی کاملاً
 آشناست و کتاب بودا را در تحت عنوان گاسپل اف
 بودا یعنی انجیل بودا بدوزبان فرانسه و انگلیسی طبع
 و نشر نموده است و اینک آخر الامر از طریق بودائیت به
 بهائیت راه یافته است الحال که مشرف است تقریباً چهل و
 پنج الی پنجاه سال دوره‌ی حیات خود را طی کرده است
 مزاجاً علیل اما روحاً در منتهای فرح و نشاط و اما مستمر
 فیلیس برادر خوانده‌ی طریقتی سیستم سانگامیتا و
 عقیدتاً بودایی است صاحب قریحه‌ی ادبی، بهمراهی خواهر
 طریقتی خود بعکاً آمده و ضمناً مشاهدات و معلومات خود
 را برشته‌ی تحریر می‌آورد. سیستم سانگامیتا در حین اول ورود
 خاضعانه دست مبارک را بوسید و اظهار ملاطفت بسیار
 با فرمودند و در بیت اندرونی وارد شدند و از یوم بعد
 مذاکرات در سفره شروع شد این خانم برخلاف مستمر
 بریک ویل و پسران مسترداج سوءالات بسیار دارد و
 جواب‌ها را مسترفیلیس مینویسد اشکالی که در اینجا پیدا

شده این است: مسلک و عقیده‌ی خواهر و برادر یکسان نیست و کتابی که تدوین میشود باید بعقیده‌ی هر دو موافق باشد لهذا زحمت وجود مبارک در تفهیم مطلب بسیار است خانم سوءال میکند، این عبد ترجمه میکنم و مجدداً جواب مبارک را با و میرسانم. مستر فیلیپس بسرعت مینویسد اما سائل و نویسنده چون دو رأی مخالف و دو سلیقه‌ی مختلف دارند تفهیم مطلب بسیار دشوار است و تکرار آن باعث زحمت مبارک، یک قسمت مختصری که راجع بحضرت بودا یا سایر انبیاء بود - اشکالی نداشت اما قسمت مهم در تناسخ بود در اینجا نویسنده اصرار و ابرام میورزید که ذوق و سلیقه‌ی خود را در کتاب بگنجاند یا آنکه بزبان مینویسد تا در اروپا که معتقدین به تناسخ بسیارند طالب و بازاری فروش داشته باشد و این اشکال تا آخر کتاب در بین بود. در یوم دوم یا سیم صحبت سر سفره که تازه مطالب مشکلمی غامضه بمیان آمده بود یک مرتبه غوغائی برپا شد و علتش این بود: یک مطلبی که از بدیهیات و واضحات فلسفه‌ی بهائیه بود چون در نظر آن خانم از مطالب غامضه محسوب بود چند مرتبه تکرار شد تا حقیقت مطلب واضح گشت. در این حین خانم شدیداً بمن اعتراض کرد و با کمال غضب پر خاش نمود و از فرط عصبانیت نمیتوانست مطلب را بملایمت ادا نماید و حضرت مولی الوری پی در پی میپرسند چه میگوید؟ خانم فرصت نمیدهد که

مطلب را بفهمم و بعرض برسانم. بعد از غوغای زیاد آنچه معلوم شد این بود: خانم میگوید شما شرقی ها چرا باید در دیانت پیش آهنگ و علم دار باشید در صورتیکه همچو کمالاتی ندارید و ما غربیها باید محتاج شما باشیم و - مطلب را از شما اخذ کنیم شما از کجا آمده اید که باید ما بشما محتاج باشیم؟^۱ و لا شما همچو معلوماتی ندارید که لایق فهم اینگونه مطالب باشید و قتی که بشما حالی کردیم یکرشته معلومات بشما القاء نموده ایم آنوقت باید منتظر باشیم تا از زبان شما جواب بشنویم، اگر ما غربیها نباشیم شما این مطالب را از کجا درک میکنید و آنگهی همینکه مطلب را فهمیدید جواب آنرا هم اول شما ملتفت میشوید بعد از شما من باید بفهمم، بدتر از همه این است که اسرار ملکوتیه و حقائق الهیه را شما از لسان مبارک بلا واسطه میشنوید (یعنی از سرچشمه مینوشید) ما از لسان شما میشنویم (یعنی آب را کد میخوریم) چرا باید من چشم و گوش را بزبان شما بدوزم و منتظر بنشینم تا جواب خود را دریا بم آنهم همینکه مطلب معلوم شد تفصیل را عرض کردم. آری این جاست که رفتار موقرانه و تبسمهای جانانه عالمی را منقلب میسازد اینک یک نگاه مشفقانه با و فرموده فرمودند: بگو اسرار ملکوت تأثیر و نفوذش روحانی است نه جسمانی گوش و زبان آلتی است جسمانی اگر روح مستعد وصول -

مواهب الهیه نیا شد سمع و بصر چه حکمی دارد؟ این مطالب
 روحانی بقلب شما تأثیر میکند من بقوت روح با شما صحبت
 میکنم شما هم با توجه تام و نیت خالص و قلب منیر تجلیات
 رحمانی را اخذ میکنید اصل رابطه صمیمی باطنی است
 الحمد لله روابط معنوی مستمر و برقرار است آنچه تا کنون
 ادراک نموده اید از نفثات روح القدس بوده است روابط
 روحانی من با شما مستقیم است، لسان ترجمان آلت جسمانی
 ظاهری است... و بعد مثلهای چندی از توجه و اقبال مؤمنین
 حضرت مسیح فرمودند و در این عصر بدیع هم نفوسی که از سمع و
 بصر جسمانی محروم بوده اند بشرف ایمان و لقاء فائز و سبب
 هدایت دیگران گردیده اند. خلاصه آنکه خانم قانع شد اظهار
 مسرت نمود صلح و سلام بین ما دو نفر برقرار گردید متجاوز از
 یکماه مشرف بود مسائل مهمی فلسفی و عرفانی حل شد بعضی را
 مستر فلپس در کتاب خود درج نمود و برخی را خانم بسینه سپرد.
 و اما کتاب مستر فلپس قسمت اول که حاکی از احساسات نگارنده
 بود و مشهودات خود را مجسم مینمود بسیار شیرین و لطیف و
 مؤثر، قسمت اخیر عبارت از شرح مسافرت جمال مبارک جل کبریا و
 وعائله مقدسه و تفصیل سرگونی از طهران تا بغداد و ادرنه و
 اسلامبول الی عکاست آنهم بسیار صحیح و مسلم، آن قسمت را
 این خانم از لسان مبارک حضرت ورقه مقدسه علیا با ترجمانی
 یکی از صبا یا مبارک نوشته بمستر فلپس داده است اما قسمت دیگر

که در او اسط کتاب است اشتباهات بسیار در آن راه یافته و آن موضوع در خصوص رجعت و مطالب دیگر از این قبیل است. نصف این کتاب را این عیدسه چهار مرتبه از انگلیسی بفارسی ترجمه نموده بلحاظ مبارک رسانیده و بعد مجدداً "یا بسه انگلیسی ترجمه کرده یا برای مستر فلپس شرح دادم و هیکل مبارک تصحیح فرمودند معذک اصل مطلب مخالف بیانات مبارک انتشار یافته، سیستر ساناگامیتا شخصاً "مطلب را درک مینمود و لکن مستر فلپس بمیل خود انشاء میکرد. ایام تشریف این خواهر و برادر بخوشی به انتهای رسید مرخص شدند و تا مدتی بعد هم عرایض مخلصانه این خواهر با ذکر خدمات خالصانه با رضای اقدس واصل میشد.

مسیو دریفوس و میس سن درسن

تقریباً " در او آخر ایام توقف سیستر ساناگامیتا که در عکاسی^ت نسبتاً مختصر سکون و آرامش برقرار بود جناب مسیو هیپولیت دریفوس و سپس سن درسن مشرف شدند در همان بیت مبارک که این دو مسافر امریکایی بودند وارد شدند اطلاعات امری دریفوس با اینکه تازه اقبال نموده بود قابل تمجید بود و اوقات تشریف خود را صرف اخذ تعلیمات الهی مینمود در هنگام ناهار و شام مباحث حکمتی و مسائل روحانی در بین بود

مذاکرات طبعاً به لسان فرانسه واقع میشد و مطالب را گاهی یادداشت مینمود در آن ایام مسأله‌ی مراغه‌ی دریفوس معروف که تفصیل آن در مدت سنوات عدیده جراید فرانسه را کا ملاحظه اشغال نموده بود هنوز با نتهاء نرسیده بود بلکه در تمام جرائد غرب ذکر آن دریفوس در میان بود، یکروز هیکل مبارک از هیپولیت دریفوس پرسیدند که شما با آن دریفوس نسبت و قرابت دارید؟ عرض کرد خیر من از آن عاقله نیستم. فرمودند و در عالم سیاسات مشهور آفاق شد، امیدوارم تو در عالم امر از او معروف تر شوی، این جوان نورانی در سنه‌ی ۱۹۰۱ مسیحی در سفر اول مشرف بود سی و یکسال از دوره حیات شریف خود را طی نموده بود و در حدود خود بسیار مشتعل و منجذب گردید آرزوی توفیق خدمت داشت و تمنای فوز بمقام شهادت نمود، این مقام را معناً با و عنایت فرمودند، در مسائل حکمت و عقل بحث مینمود تقریباً " مدت سه هفته مشرف بود و بر حسب امر مبارک بنده هم بیشتر اوقات خود را با ایشان میگذرانیدم. یکروز در سفره عرض کردم من امروز فهمیدم که آدم هستم و بسیار خجالت کشیدم. بنده هم حقیقت واقعاً را نفهمیده ترجمه کردم فرمودند: با و بگو خجالت ندارد من چون تو را خیلی دوست دارم میخواستم سراپای وجود تو را ببینم. بعد از او پرسیدم تفصیل از چه قرار است گفت هیچ مگو، تازه آدم شدم. دوباره پرسیدم گفت مپرس -

میتراسم از بهشت بیرونم کنند زیرا همه روزه که استحمام
مینمودم در اطاق رامی بستم این دفعه غفلت کردم و ندانستم
که نبسته‌ام و قتی که سرکار آقا فدق الباب فرمودند و مرا
صدا زدند بی اختیار لبیک گفتم، دربار زشد و عریان بودم
معلوم گردید خجالت کشیدم، دیدم کار آدم را کرده‌ام. مسیو
دریفوس قبل از تشریف خود با مرتبلیغ اشتغال داشت
من جمله با یک خانم ایتالیایی صحبت کرده بود مسماة به
مادام دوسانتوا مینی یک صفحه مناجات بسیار مؤثر سوزناکی
اثر قلم او بزبان ایتالیایی داشت آن را بفرانسه ترجمه
نموده، اینک این عبد به فارسی ترجمه کردم و بحضور مبارک
تقدیم نمود، بسیار طرف توجه و عنایت واقع شد. مسیو دریفوس
در آن زمان هیچ اطلاعی از شرق نداشت به برکت ایمان
خود و شوق و خواندن آیات و الواح فارسی و عربی آموخت
و یک مستشرق معروف گردید. یک یا دو سفر دیگر هم بعدها
مشرف شد، بایران و چین برای تبلیغ مسافرت کرد و بعد از
ازدواج با مسترالها میس بارنی با اسم دریفوس بارنی معروف
گردید و مسافرتها ی تبلیغی به معالک شرق را با خانم خود
انجام داد و اما میس سن درسن دختری بود بسیار با
حجب و با حیا، جوهر خلوص و تقوی اصلاً امریکایی و در مدت
تشریف خود غالباً در خدمت صبا یی مبارک بخدمت امر و
بتدریس مشغول بود و با کمال روحانیت و انجذاب با تفاق

همسفر خود بیاریس مراجعت نمود، او هم در تحصیل زبان فارسی جهد بلیغ مبذول داشت .

مرحوم دکتر ارسطوخان

این ایام رونق مسافرخانه برقرار است، بها ثیان ثابت مستقیم از هر طرف میآیند، روح محبت و اتحاد کل را به وجد و طرب آورده محنت و آلام تجدیدسجن فراموش شد، آثار نشاط و خرمی از چهره ها نمودار گشت گاهی مسافرین شرق و غرب با هم آمیزش میکنند عرایضی که از امریکا میآید بشارت های جانپور در بردارد و بسیاری از آنها حسب الامر در مسافرخانه خوانده میشود هیکل مبارک گاهی بدیدن مسافرین تشریف میآورند جناب حاج میرزا حیدر علی لنگر مسافرخانه بانصایح مشفقانه ی پدران و اردین مبتدی را بمقام حق الیقین دلالت مینمایند، حضرت زین المقربین روح مسافرخانه، است حضرت مشکین الهی نفوس را بوجد و سرور میآورند، در چنین ایامی مرحوم دکتر ارسطوخان انیس و جلیس قدیمی من آمدند و در این ایام شور و نشور و بهجت و سرور شرکت جستند با مسافرین غربی هم مانوس شدند و در امور ترجمه ی عرایض کمک و مساعدت من بودند و بواسطه ی اخلاق رحمانی خود محبوب القلوب جمیع ثابتین بودند و در

مخضرمبارک بسیار مقبول و محبوب واقع گشتند و تقریباً " مدت یکسال با هم همراز و همداستان بودیم و بعد مرخص شده بایران مراجعه کردند .

میس لواکت سینگر

در آن سنوات عدیده که مشرف بودم نفوس مقدسه‌ی منجذبه از ممالک بعیده بسیار طالب لقاء بودند و اگر سجن اعظم مانع نبود و اذن تشرف عنایت میشد یقیناً جنبش عظیمی از اقبال و توجه غربیها در عالم ظاهر میگشت و لکن بعلت حکومت استبدادی و تفتین ناقضین و شدت اغراض منافقین معدود قلیلی که میتوانستند با آن محیط سجن و ضیق مکان و با احتیاطهای لازمه سازگار باشند و بصورت و لباس ساکنین عکا در آیند فقط بآنها اذن حضور داده میشد، از جمله کسانی که در چنین محیطی از فرط شوق لقاء میتوانستند توقف نمایند و بمقتضیات حکمت آن زمان عمل کنند امة الله میسیس لواکت سینگر بود، این خانم در سنوات قبل و زمان بالنسبه آزادی با شوهر خود در حیفاً چندی مشرف بوده است و یادگار خوبی از مراتب شور و اشتعال و انجذاب خود در افکار ثابتین طائفین گذاشته است، در این ایام با حال تضرع و ابتهال بحضور طلعت مولی الانام

مشرف شد و با لباس ساده که مسیحیان عکاً عموماً "در بردارند" مدت یکسال یا بیشتر در زمره‌ی طائفین حول محسوب گردید و خدمات لایق ذکری از قبیل تدریس لسان انگلیسی در عاقله‌ی مبارک مینمود و شدت انجذاب و وحدت عواطف و احساساتش در امر چنان بود که جمیع رفتار و کردار و گفتارش هر کس را - منقلب میساخت، شور غریبی در سر داشت دقیقه‌ای آرام نمیگرفت در جمیع خدمات امری دخالت میکرد، مکاتبه و مراسله بخارج و ترجمه‌ی آیات و مبادرت به نشریات مشغولیت دائمی او بود از اینها گذشته فکر غریبی در دماغش رسوخ نموده بود که جمیع وسائل متمسک شود تا شربت شهادت بچشد، شب و روز گریان و نالان بود، دیوانه وار بهر یک از احباء متوسل میشد و استمداد مینمود که در حقش دعا نمایند تا باین مقام فائز شود، بکرات و مراتب با چشم اشکبار بیای مبارک افتاد و رجای فوز باین مقام نمود اغلب شبها تا صبح مشغول مناجات بود و هر قدر تضرع و زاری نمود که اذن عنایت شود به ایران بیاید تا در صوامع و مساجد در بالای منا برمانند حضرت ظاهر ندای امر را بمسامع ایرانیان برساند، تا در سبیل امر مقبول گردد قبول فرمودند، او را در اذکار از حضرت نقطه‌ی اولی روح ما سوا هفده برای طلب حاجات بدست آورد، همه را تلاوت نمود و جمیع مراسم آن اذکار را بجا آورد نتیجه‌ی مطلوبه حاصل نشد، وقتیکه ضوضاء یزد و اصفهان بر

باشد و احبای این بلاد صد نفر صد نفر بقربانگاه عشق شتافتند این اخبار که بعکاسید آتش عشقش چنان شعله ور شد که اختیا را زدست رفت با هر یک از احبای ثابتین که جالس میشد آه و ناله و گریه و زاری آغاز میکرده همگی را رقصت دست میداد بدرجای ناله و استغاثه اش در قلوب مستمعین تأثیر مینمود که همگی در حقیقت دعا میکردند آخر الامر چنانکه نفری را بگریه و زاری وادار نمود که آن ادعیه و اذکار را به نیت او بخوانند و رجای فوز بمقام شهادت نمایند با میدانکه گفته اند:

از هر کرانه تیر دعا کرده ام روان

شاید که ز این میانه یکی کارگر شود

من جمله مرحوم دکتر اسطوخان این عبد قبول نمودیم

هنگام سحر برخاسته بعدد قدیر این آیه را بخوانیم:

"قل الله یكفی عن كل شیئی ولا یكفی عن الله ربك من شیئی لافی السموات و لافی الارض و لاما بینهما انه كان علاماً کافیاً" قدیراً " و همچنین در موقع دیگر ما دونفر این آیه را در سحرها برخاسته تکرار نمودیم " هل من مفرج غیر الله قل سبحان الله هو الله کل عباد له و کل با مره قائمون " خلاصه آنکه ناله ها و استغاثه های جانسوز او بقدری ماسجمعی را متأثر نموده بود که بطیب خاطر سحر خیز شده در حقیقت دعا میکردیم با زهم باینها قانع نشد، بمرحوم

حاجی میرزا حیدرعلی و این عبد چند مرتبه متوسل شد که بحضور مبارک به تضرع و ابتهال درخواست نمایم که او در سبیل امر کشته شود ما هم چند مرتبه عرض کردیم و در هر بار جوابی عنایت فرمودند تقریباً باین مضامین: به ست لوا بگویند، کشته شدن شأن و مقامی ندارد چه بسا نفوسی که ظاهر است شهید نشده اند اما مستشهد فی سبیل الله محسوب اند چه بسا کشته شده اند بحقیقت مقام شهادت فائز نگشته اند شهادت مقام منیع ارجمندی است که جمال مبارک بهر کس خواست عنایت میفرماید، انسان ممکن است مقتول نشود اما باین مقام فائز گردد و من در حق تودعا میکنم که بمقام شهادت نائل شوی، اصل شهادت خدمت است تو الحمد لله بخدمت قائم، من در حق تودعا میکنم و این مقام را میطلبم مطمئن باش و بعد اسامی بعضی از مستشهدین فی سبیل الله را ذکر میفرمودند، اما همینکه پیغام مبارک را با و میرسانیدم آتش عشقش شدیدتر میشد شعله محبتش زبانه میکشید و ما را با ردیگر بحضور میفرستاد، بالجمله در اثر این حالت انجذاب تأثیر غریبی در کلامش بود هر وقت یکنفر مبتدی یا مسافر یا سیاح خارجی یا منکر عنود کج بحثی پیدا میشد بر حسب امر مبارک میبایستی با ست لوا ملاقات نماید و این عبد مترجم او واقع میشدم و در هر صحبتی تموجات مغناطیس ایمانش چنان ارتعاش براندام مستمعین میافکنده بی

اختیار با چشم اشکبارسا جد میشدند کما اینکه بسیا ربحسب تقاضای خودش با یکنفر ازناقضین معروف بمبئی با ترجمانی این عبدر و بروشد و دفعه" با یک حمله‌ی شجاعانه‌ی دلیرانه چنان مغلوب و منکوبش کرد که با چشم گریان اظهار خجلت و ندامت کرد و در مقابل دلیل و برهانش بر کفر خود اذعان نمود؛ این حکایت را در فصل دیگر بسمع قارئین محترم میرسانم.

خلاصه آنکه ست لوا مدت یکسال با این منوال با حال تضرع و ابتهال مشرف بود و آرزوی کشته شدن در دماغ خود می پروراند تا اینکه نصایح مشفقانه مولایش اثر بخشید و در مقابل اراد الله تفویض شد، رضای خود را برضای او تسلیم کرد و بمعنی شهادت نائل گردید و بسر منزل فنای فی الله فائز، منجذبا" مبتهلا مرخص شد. یکی از عجائب مشاهدها تم در عالم امر که تا ابد فرا موش نخواهم نمود و بهیچ زبانی آن احساسات را بیان نمیتوانم کرد این است که ست لوا وقتی که بعنوان تودیع نزد این عبد آمد قیافه‌ی او را بقدری نورانی و روحانی دیدم و بقدری و تغتیر حال، تغتیر صورت حاصل نموده بود که گویی یک فرشته‌ی آسمانی بصورت بشری تجسم یافته است و با حالتی با این عبد خدا حافظی و وداع نمود که من حیران خلق و خوی او شدم و متحیر بودم که این چه قیافه بود که من هرگز در هیکل بشری ندیده بودم. روز بعد سرکار آقا پرسیدند ست لوا را وقت

رفتن دیدی ؟ دیدی چه قیافه و چه حالتی پیدا کرده بود ؟
 عرض کردم بلی دیدم و بسیار متحیر شدم فرمودند که افسوس
 در این حال باقی نمی ماند یعنی ممکن نیست در این حال
 بماند، ما نفوس را از کجا می آوریم، چه نحو تربیت میکنیم ؟
 حضرات (یعنی ناقضین) هم اگر میتوانند انطور تربیت
 کنند انتهی . ستلوا در دو سال اول که مرخص شده
 بود جمعی را تبلیغ وعده ای را مشتعل و منجذب ساخت
 ستلوا هر چند طبعاً شاعر نبود اما از فرط شوق اشعاری
 در عالم امر میسرود؛ چند فردا شعار ذیل را در کشتی بین
 حیفا و اسکندریه نوشته بود، فرستاد، مضمون انگلیسی موجود
 و ترجمه آن از این قرار است :

با من بیا در این سفر ای کردگار من

تا نشکنند ز غصه دل بیقرار من

ترک جهان بگفته ام اندر رضای تو

گر جان کنی قبول زهی افتخار من

تنها اگر چه میروم این راه را ولیک

خواهم ببینم آنکه تویی در کنار من

در این جهان که کان گناهست و خوان غم

غیرا ز تو نیست کس که شود غمگسار من

ترک من از وفا مکن ای دوست گوببین

تنها چگونه میگذرد روزگار من

جان و روان گذاشتم و بی تو میروم

مقصود من توهستی و یاد تو یار من

آب حیات و منبع رحمت کلام تست

هر دم برای این دل زار و نزار من

دوری مکن ز بنده‌ی درگاه خویشتن

بشنو رجای من ز تو پروردگار من؛

من لایق تو نیستم اما هر آنچه هست

من بنده‌ی تو و تو خداوندگار من

بنگر بعین رحمت و زلف خود ببین

جان گناهکار من و حال زار من

از راه مکرمت بشنوی ملک من

این عجز و این تضرع لیل و نهار من

تو ملجاء و ملاذ منی هر کجا روم

در انزوا و عزلت و در اضطراب من

عبد نالایق تو لوا

* * * *

* * *

* *

*

مشرف شدن یکی از ناقضین بمبئی موسوم بمیرزا حسینعلی جهرمی متخلص به فطرت

بعضی از ناقضین دور از مرکز در آن ایام اعراض و انکار ناقض اکبر را امر سطحی یا مرض علاج پذیری تصور نموده و مفتريات و اخبار کذب آنها را باور کرده بودند و بخیال باطل خود بمکاتبه و مراسله تقاضای اصلاح ذات-بین مینمودند و اینگونه عرایض که بحضور مبارک میرسید بی نهایت سبب حزن خاطر میگردد. برخی دیگر تجاهل و ورزیده سوءالات از حضور مبارک مینمودند و با گفتار ناقض اکبر مقایسه میکردند آخر الامر میگفتند مطلب را نفهمیدیم، یکی از آن نفهمها جهرمی نام بود که بعد از سوءال و جوابهای بسیار بعکاس آمد بخیال آنکه بقول خود بیطرفانه با چشم خود ببیند و بعقل خود قضاوت نماید، برای اثبات بیطرفی خود نزد همکیشان خود وارد نشد و بمسافر خانه هم نیامد در یک مهمانخانه ای عکاس منزل گرفت و رجای اذن حضور نمود، سرکار آقا مرحوم حاج میرزا حیدرعلی و این عبد را احضار فرموده دستور دادند که یکی بعد از دیگری با او ملاقات کنیم و مقدمات را عنوان نماییم و مطالب را بحضور مبارک معروض داریم، ابتدا این عبد بدیدن او رفتم و بعد از بنده حضرت حاجی تشریف بردند.

این شخص مردی بود بلند قامت با صدای خشن و چشمهای دریده و قیافه‌ی وحشتناک مثل کسی که قتل نفس یا جنایتی مرتکب شده و از دست حبس فرار کرده است. با چنین اضطرابی با من صحبت کرد، برای اثبات حقانیت مرکز میثاق ادله و براهین نمی خواست و نسبت بناقض اکبر هم اظهار علاقه نمی نمود میگفت مطالبی را باید شخصاً از حضور مبارک دریا بم. بعد از بنده حضرت حاجی با آن - حالت روحانی طبیعی با ایشان ملاقات مینمودند و بیش از بنده نتیجه نبردند آخر الامر بحضور مبارک مشرف شد دیگر نمی دانم چه عرض کرد و چه شنید اما ستلوا، که از این صحبتها اطلاع یافت با صرار و ابرام تمام از حضور مبارک تمنی نمود که یک مجلس با او ملاقات نماید، از آن ایام که زمان رونق بازار ناقضین بود با حدی اجازه نمیدادند که بقدر یک کلمه با آنها صحبت کند حتی اگر کسی از آنها عبوراً^۱ سوء الی میکرد یا هتاکی و فحاشی مینمود احباء حق هیچگونه تکلم نداشتند. اما ستلوا بالاخره اجازه گرفت که با جهرمی ملاقات نماید و باین عباد مرفر نمودند که در این ملاقات مترجم او باشم، در اطاق بیرونی عمارت بالا این ملاقات واقع شد، ستلوا با حالت خشم در اطاق وارد و بعد از مختصر تعارفات سطحی صحبت شروع شد، دلیل و برهان نتیجه نداد زیرا فطرت مبلغ رسمی ناقض

اکبر بود و مقصودش فهم مطلب نه، یک مرتبه ست لوا پرسید
 میرزا محمدعلی بهائی هست یا نیست؟ چه رمی گفت مگر
 نمیدانید چه نسبت نزدیکی با جمال قدم و چه مقام ارجمندی
 در امر الهی دارد و همه گفتگوها برای حفظ مقام اوست.
 ست لوا گفت با نسبت کار ندارم مقام او را هم نمیخواهم
 بر بایم میخواهم بدانم موه من به جمال مبارک هست یا نیست
 گفت از او موه من ترکیست؟ ست لوا گفت پس چرا هیچ اثری
 برایمانش مترتب نیست حضرت مسیح میفرماید: هر داری را از
 بارش بشناسید - آثار ایمان او کجاست تا بحال چند نفر
 را تبلیغ کرده است؟ این چه ایمانی است که روایح عنبرینش
 بمشام احدی نرسیده است؟ من یک زن امریکایی بی اطلاعی
 هستم و از وقتیکه این ندا را شنیده ام تا کنون متجاوز از
 پنجاه نفر را تبلیغ کرده ام؛ زنها از من بهتر هزارها در امریکا
 هستند که هر یک نفحات ایمان و ایقان نشان مشام عالمی را
 معطر کرده است میرزا محمدعلی تا کنون چه کرده است
 جز اینکه کمره مت براغوی موه منین امریکا بسته است، بهائی
 باید انصاف داشته باشد این است نتیجه ایمان؟ این است
 ثمر این غصن که باعث اختلال موه منین گردد؟ این است مقام
 ارجمندش در عالم امر؟ چنین کسی توقع دارد که موه منین باو
 توجه کنند همچو کسی؟ خلاصه از این قبیل ایرادات
 بقدری وارد نمود که جهرمی مبهوت و متحیر گردید کم کم

سربزیرا فکند، قامت بلندش سرنگون شد، چشمهای دریده‌اش را فرو بست، آجازه‌ی مرخصی طلبید. ست‌لوا گفت باید یک مناجات بخوانم، فوراً "یک مناجات فارسی کوچکی با چشم اشکبار با کمال تضرع و ابتهال تلاوت نمود. آقای جهرمی گریه‌کنان افتان و خیزان از در اطاق بیرون رفت چنان رفتنی که هنوز هم می‌رود.

تاسیس اطاق درس انگلیسی

دو سه روز بعد از آنکه از حیفا بعکا آمدم حسب الامر، جناب آقای میرزا نورالدین و آقای میرزا منیر نزد بنده مشغول تحصیل انگلیسی شدند هفته‌ای سه روز یک ساعت صبح یا این خدمت می‌پرداختم اما سیل عرایض از آمریکا چنان بود که به زحمت هفته‌ای سه ساعت فراغت حاصل میشد تا این خدمت به خوبی انجام گیرد و لکن الواحی که در جواب این عرایض نازل میشد مستقیماً با آمریکا میرفت و جناب علیقلی‌خان ترجمه می‌نمودند مگر الواح اروپا که این عبدگاهی بفرانسه و گاهی به انگلیسی ترجمه می‌کردم، هر قدر کار ترجمه و تحریر زیادتر میشد همان قدر بر نشاط و شور این عبدمیا افزود. بقسمی که بسیاری از عرایض منظومه و مدایح و نعوت این مرقومه را بسرعت تمام می‌آید یا خوب به نظم و شعر ترجمه

مینمودم و تمام اینها مورد قبول و باعث اطهار رعنایت میگردد
و حسب الامر بایران برای انتشار رسال میگشت؛ یکروز که در
اطاق دفتر خود سرگرم تحریر و در بحر ترجمه غوطه ور بودم
ناگهان سربلند کرده هیکل مبارک را در مقابل میز خود -
ایستاده دیدم، برخاسته تعظیم کردم، فرمودند: جناب خان
یک خواهش از تو دارم باید قبول کنی چاره‌منداری باید
پذیری. البته جواب اینگونه فرمایش غیر از تعظیم و تبسم و
اظهار سرور چیز دیگری نبود بعد فرمودند: این اطفال احباب
را با یدروزی یکساعت درس انگلیسی بدهی، آقا میرزا نورالدین
یکساعت فارسی درس میدهند تو هم باید انگلیسی درس
بدهی... از فردا لوازم یک کلاس درس در سرای مسافر خانه
فراهم شد میز و نیمکت مهیا و این خدمت با کمال شعف و
مسرت نصیب این عبد گردید، عده‌ی تلامیذ تقریباً بیست نفر
بودند و بدو قسمت منقسم و دروس شروع شد و بخوبی و سرعت
پیشرفت مینمودم مزایای بسیاری در تربیت اطفال عکا فراهم
بود که با سجن اعظم و عسرت زندگانی آن زمان بسیار -
مناسب و موافق، تمام اطفال علاوه بر تحصیل فارسی و انگلیسی
و مختصر حساب و غیره میبایستی یک حرفه یا صنعتی تحصیل
نمایند و با فقدان وسائل یک میزی هم داشته باشند، کفش
دوزی، نجاری، خیاطی زودتر و بهتر فراهم میشد لهذا
اغلب آنها بشاگردی این حرف اشتغال داشتند و سرکار آقا

توجه و دقت کا ملی در جمع شون ترتیتی این اطفال میفرمودند، فرد فرد آنها اسماً و رسماً جزء "وکلاد" در جمع شون زندگانی خود تحت تربیت مبارک بودند، جوانان آن ایام که بعضی ثابت و برخی ناقص بودند آنها هم از این تربیت محروم نمائنده بودند اگر تحصیل زبان خارجه در زمان طفولیت ایشان ممکن نبوده است عربیت و ادبیت و تحصیل خط و خوشنویسی و لوازم تربیت سنوات قبل فراهم بوده است. مرحوم مشکین الہی مأمور مشق خط آنها بودند حتی حضرت زین المقربین معلم عربی و تعلیم آیات والواح سابقاً مشغول بوده اند. آفتاب عنایت بر کل تابیده و باران رحمت بر همه باریده است اما در این اوقات بعضی ثابت و برخی قائم و برخی ناقص و بشرارت و فساد مشغول. در آن اوقات که این عبداً مورتعلیم زبان بودم مشاهده مینمودم که توجه خاطر مبارک برای تربیت این اطفال بدرجہای شدید بود که با وجود آنهمه مشاغل عظیمه و مشاکل مهمه با ندازه ای صرف وقت و بذل دقت میفرمودند که انسان متحیر میشد علاوه بر اینکه هر چند هفته یکمرتبه شخصاً سرکشی میفرمودند و دروس یک یک را میپرسیدند، علاوه بر آنکه در امتحانات سه ماهی آنها دقت کامل و تشریفات مکمل مبذول میداشتند، هفته یکبار هم روزهای آمعه بیانات بلیغ و مؤثر برای تربیت آنها میفرمودند و تفصیل آن در فصل دیگر

مذکور و این ترتیب دروس تا زمانیکه مرخص شدم برقرار بود تا مدتی بعد از این عبدهم گویا جناب آقا میرزا نورالدین تعقیب مینمودند و اطفال مهاجرین و طائفین در این سجن اعظم در آن تنگنای معیشت از تحصیل محروم نماندند.

خبر ضوضاء یزد و اصفهان

حسن جریان امور مرد در آن ساحت و پیشرفت امر الله در اطراف عالم و همچنین وصول اخبار مسرت آثار از جمیع جهات و تشرف احبای شرق و غرب همواره دلها را شاد و جانها را مستبشر میداشت بحدیکه هموم و غموم سجن اعظم کم کم فرا موش شد و تدا بیرنا قضین در تخریب بنیان امر الهی بی تأثیر ماند و دلهای طائفین شاد و خرم گشت چندی ماهی بدین منوال میگذشت که ناگاه " فزادت فی الطنبورة نعمة اخرى " فتنه‌ی اصفهان و یزد شروع شد و اخبار جگر خراش حزن انگیز پی در پی رسید و خاطر خطیر مـولای روف و مهربان راقرین احزان و آلام نمود این خبرها از یکطرف و دوطرف نبود بلکه روزی نبود که یک مشت عرایض جانگداز از اغلب نقاط ایران نرسد، عرایضی که مستقیماً بحضور مبارک میرسید کافی نبود بلکه مکاتیبی که فرد فرد مجاورین و مسافرین از اطراف داشتند همسه را تقدیم

میداشتند و غمی بر غمها میافزودند، اگر سابق بر این هر گونه بلایا و رزایا که بر وجود مبارک نازل میشد و احبای ثابتین را محزون و دلخون مینموده یکل مبارک با بیانات شیرین و کلمات دلنشین همه را تسلیت میدادند و شخصاً " در ابتلائی به بلا هل من مزید میفرمودند و آرزوی ابتلا بیش از این میفرمودند و خاطر حزین احباء را تسکین میدادند و روح نشاط و شور را با احباء تلقین مینمودند اما بدبختانه در این فاجعه‌ی عظمی و رزیه‌ی کبری که بر وجود احبای ایران وارد شده بود دیگر تسلی دهنده‌ای در کار نبود جز اینکه احباء بدعا و مناجات رجای استخلاص نمایند بر حسب امر مبارک مرحوم حاجی میرزا حیدر علی مأمور جمع آوری و استنساخ این عرایض و مکاتیب شدند و تا مدت مدیدی در مسافرخانه و در دربارخانه مبارک ذکر شهداء در میان بود و گاهی ناله‌ی اهل سرادق عظمت بگوش میرسید و گاهی پیغامها از طرف اوراق مقدسه برای ما میآمد که بوسائل ممکنه متمسک شویم شاید خاطر مولای حنون را از این افکار مؤلمه‌ی جانگذا ز منصرف نماییم؛ هیئات هیئات هیچ کس دارای این قدرت نبود و این موهبت شامل حال احدی نگردید قریب سیصد نفر مخلص‌ترین مؤمنین در این فتنه باشد عقوبات شربت شهادت چشیدند و شرح احوال هر فردی از آنها بصد قسم و صد مضمون و صد گونه روایت

و عبارت بساحت قدس رسید هر کس در هر شهری هر چه شنیده بود مینوشت و هر کس هر چه دیده بود اطلاع میداد و تمام این اخبار از نظر مبارک میگذشت و زواید آن حذف میشد و خلاصه همه را بمرحوم حاجی میدادند بنام خود ترتیب دهد تا اینکه از تکرار و مبالغه محفوظ و مصون ماند تا اینکه این جزوه تدوین و حسب الامر با انگلیسی ترجمه شد و در مالک غرب انتشار یافت. آیا ناقضین در این هنگامه چه میکردند؟ اینها هر قدر که بوصول اخبار نصرت امرالله و ارتفاع کلمة الله آتش بغض و حسدشان شعله ور میشد و مکر و محزون می شدند و مانند مخالفین امروز آن اخبار را - تکذیب مینمودند و منتشر میساختند بهمان اندازه در این هنگامه مشعوف و شادمان گشتند و شهرتهای عجیب و - غریب در بین اغیار و کفار میدادند و میگفتند بهینید اتباع عباس افندی در ایران چه اندازه ذلیل و مردود و منفورند که صد نفر صد نفر آنها را هلاک میکنند و این وقایع را وسیلهی تحریک بغض و عداوت همدستان اغیار خود قرار دادند. کارهای ثابتین طائفین بجایی رسیده بود که شماتت اغیار ناگوارتر از اخبار این بلیه کبری بود خلاصه آنکه یکی از سخت ترین ایامی که طائفین حول با آن مواجه شدند در این اوقات بود حتی وقتی که ضوآء مختصر تسکین یافته بود هنوز خاطر مبارک محزون بود اگر قبل از قلعه

بندی و زمان آزادی برای تلاوت مناجات هنگام سحرگامی در حیفاً به صحرا توجه میفرمودند و یا در عکساً بروضه مبارکه میرفتند در این ایام مسجونیت که آنهم میسر نبود اطاق چوبی محقری در بالای اطاق اندرون ترتیب داده بودند در بالای این عمارت که مشرف بروضه مبارکه بود، سحرها بلکه از نیمه شب تا صبح در آنجا بتضرع و ابتهال می پرداختند، بلی آن روز ناقضین شادمانی کردند حال باید دید امروز چه میکنند فردا چه خواهند کرد.

ظهور مصداق یکی از وعیدهای مبارک بقیه قصه آقا میرزا بدیع الله

هرمؤ من موقنی که از روی فکرت و بصیرت یک نظر قهقرائی در عالم امر که امروز ۹۱ سال از دوره آن میگذرد نموده باشد به یقین مبین میدانند که مصادیق جمیع وعده‌ها و وعیدهای مبارک طابق النعل بالنعل واقع شده و هیچ شأنی از شئون مردم ربوتهی اجمال نمانده و نخواهد ماند و این نظر کافی است که آینده امر را در آیینهی گذشته بنگرد و زمان حال را با مستقبل مقایسه نماید و وعده‌های نصرت که به ثابتهین می دادند و وعیدهای ذلت که به ناقضین میفرمودند در زمانی بود که قدرت و غلبه ظاهره

در دست آنها بود و نفوذ آنها در خارج و داخل مسلم بود. مکرر از لسان مبارک شنیدم که می فرمودند: وقتی که مجدالدین را نصیحت میکردم و بلسان شفقت دلالت مینمودم اینطور نکنید پشیمان میشوید، بقدری با حرارت صحبت کردم که اشک از چشم جاری شد یکمرتبه دیدم مجدالدین میخندد و در دل میگوید خوب مغلوبش کردم، یکمرتبه پر خاش کردم ای بدبخت من بحال تو گریه میکردم، تو تصور کردی من زبون و ناتوان شده ام انتهی. و همچنین در موقعیکه بمرحوم میرزا ضیاء الله فرموده بودند: وراق ناریه را نوشتید و فرستادید ما به میرزا محمد علی بگو عنقریب خواهی آمد گفت ای کاش انگشتهای من قلم میشد و برضدا مر قلم بر نمیداشتم انتهی. تمام این وعیدها ظهور مصداقش در مخیلهی انسان در آن زمان گنجایش داشت و تصور آن ممکن بود اما آن وعده که بچند نفر از مسافرین راجع به ظهور نکبت و ذلت میرزا بدیع الله فرموده بودند در مخیلهی من جا نمیگرفت ناچار به تعبیر و تأویل قائل شده بودم و در مدت چهار سال بجهت مختلف ناظر بودم که مصداق آن بیان مبارک را پیدا کنم تا اینکه یک روز پیدا کردم، اما چه پیدا کردنی که یاد آنرا هرگز از دست نخواهم داد. بطوریکه قبلاً "عرض شد مشغولیت صبح تا شام این عبد غالباً سنگین و مستمر بود لهذا همه روزه نزدیک غروب برای رفع خستگی و تفریح

از دروازه‌ی عکا بیرون میرفتیم و غالباً جنا با ن میرزا نورالدین و میرزا منیر برای تمرین تکلم به انگلیسی همراهی میکردند و در مراجعت یک ساعت بعد از غروب در بیرونی مبارک با مسافرین و مجاورین همگی در محضر مشرف میشدیم اما خروج از شهر مدتی بود که بسیا ر صعب و ناگوار بود زیرا یک برزخی را میبایستی طی نمود تا بفضای وسیع معطر خوشبو، به هوای صحرا رسید و در مراجعت هم بایستی از همین برزخ ناگوارتر از دوزخ عبور نمود تا در داخل شهر بدر بانه‌ی مبارک وارد شد. این برزخ چه بود؟ بلافاصله بیرون دروازه‌ی عکا در کنار دریا در جوار قراول خانه‌ی عسکریه در جنب دو باب قهوه‌خانه، خرابه‌ای بود مشرف بدریا که مملو از توده‌های زباله و کثافات دیگر بود، این توده‌ها در زیر باران و بعد در مقابل آفتاب گرم چنان عفونتی منتشر میساخت که مشام انسان را مانند روایح کریهه‌ی اوراق ناقضین منجز و مکدر مینمود خصوصا وقتیکه باران شیره این کثافات را در معبر عام جاری میکرد و حرارت آفتاب تبخیر مینمود عبور از این برزخ گاهی با ندازه‌ای دشوار بود که میبایستی مسافتی را حبس نفس نموده دوان دوان افتان و خیزان خود را نجات داد بهمین سبب و علت گاهی از تفریح و تفرج در صحرا و کنار دریا صرف نظر مینمودیم و گاهی لاعلاج در هنگام عبور زحمت و مشقت این برزخ را تحمل میکردیم. یکروز که با چنین

ذلت و افتضاح با آن دونفر آقایان از این برزخ میگذشتیم
مکدرانه و غضب آلوده بهمراهان خود گفتم عجب مردمان بی
حس و بی مدرکی هستند اهل این شهر و ساکنین این
اطراف، اگر این شهر بلدیۀ نداد لاقلاً باید مستأجرین
این قهوه‌خانه‌ها چند بشلیک مایه بگذارند این کثافات
را بدریا بریزند و جان خود را آزاد کنند، سبحان الله بی
حسی تا چه اندازه دیدم این دونفر همراهان بمن
میخندیدند پرسیدم شما چرا میخندید؟ گفتند ببخشید
اینها کثافت نیست ثروت است، سرمایه شرکت است، مایه‌ی
معیشت است تصور کردم شوخی میکنند گفتم بلی مایه‌ی معیشت
عربها گفتند خیر معیشت جناب آقا میرزا بدیع الله، باز تصور
کردم توهین از او میکنند گفتم این چه کار دارد بمیرزا بدیع
الله گفتند بلی ایشان با چند نفر دیگر شرکتی تشکیل داده
از صحرای حوران کو جمع آوری نموده در این کنار دریای
میریزند بعد با قایق به کشتی میبرند و از آنجا این مال
التجاره را به ماری حمل میکنند و منافع بسیار میبرند و
اینک نزاعی در بین شرکاء واقع شده است و موضوع در
عدلیه مطرح و در تحت محاکمه و تعقیب است و این مال
التجاره در توقیف آن اداره است تا محاکمه بانتهاء برسد
گفتم سبحان الله بهائیان این شهر از صحرای حوران
جو و گندم ابتیاع نموده بماری حمل میکنند پس چه سبب

دارد که جناب آقا میرزا بدیع الله فضولات و کثافات و مدفوعات آن جو و گندم را مال التجاره قرار داده اند و بخارج میفرستند آنهم با چنین شرکتی که در توقیف عدلیه بماند، بلی برای این است که تحقق یابد آنچه را که چهار سال قبل سرکار آقا فرمودند: عنقریب خواهید دید که میرزا بدیع الله در میانهی بهجی و عکابکودکشی راضی میشود و میسر نمیگردد.

حکایت تائب شدن جناب آقا میرزا بدیع الله

چندی بود زمزمه‌ی قصد تائب شدن جناب آقا میرزا بدیع الله بگوش میرسید، این شهرت را بعضی با قید تردید و برخی بطور یقین قبول مینمودند، گروه اول اظهار نگرانی و گروه ثانی ابراز شادمانی میکردند، نگرانی از ناحیه‌ی ثابتین بود که مبادا حيله و ریای تازه‌ای در کار باشد، شادمانی از طرب مذبذبین و طرفداران ایشان بود که همیشه طالب رخنه و نفوذ مردمان پیمان شکن بودند اما این نیت بصورت ظاهر هم خالی از منفعت نبود زیرا ایشان مردی بودند بذال و خراج و تمام دارایی خود را در راه نقض بمصرف رسانیده بودند و بعد از برای کسب معیشت بوسائیل عدیده متوسل شدند و نتیجه نبردند، شرکت و تجارت سودی

نبخشید، زراعت و فلاحت ثمری نیا ورد، همینکه فاقدهمه چیز شدند از طرف ناقض اکبر هم مساعدتی بعمل نیا مد، ناچار با خود گفتند روی بکدام سوی آورم جز آنکه متوسل بذیل اطهر مرکز میثاق شوم زیرا که گفته اند:

دست حاجت چو بری پیش خدا وندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

خلاصه آنکه در انتشار این خبر تعبیر و تفسیر متعدد

بود حتی کسانی که با کتب آسمانی آشنا بودند این قضیه را

بحکایت فرزند ناخلف مذکور در انجیل تأویل نمودند که

سهم میراثی خود را بمصرف لهو و لعب رسانید عاقبت محتاج

و پیریشان شد و به نیت خدمتگزاری باستان پدر با زگشت نمود

و مسوئله مستجاب گردید. مدتی این گفتگوها در میان بود

تا اینکه حقیقت مطلب معلوم شد، جناب آقا میرزا بدیع الله

بشرایط توبه تسلیم شدند و بیانیهای انشاء نموده از همگان

بدکردار خود بریدند و بخیرخواهان حقیقی خود پیوستند

و بنا بر شفاعت بعضی در ساحت مقدس مرکز میثاق قبول شدند

و مقرر شد روز معینی در بیرونی مبارک حاضر شده توبه نامه

خود را قرائت نموده در حضور جمیع احبای الهی مراسم توبه

و انابه را بعمل آورند، فی الحقیقه یکی از روزهای تاریخی

همان روز بود که هر کس دید فرا موش نکرد و هر کس ندید از

تماشای این روز تاریخی محروم ماند، آنجا که مبنای عقیده‌ی

ناقضین بر اصول اتحاد سه گانه و غصب خلافت و خانه نشینی نمودن حضرت امیرالمؤمنین بود این توبه نامه را در زمینه بیعت نامه تدوین نموده بودند و ما مرکز میثاق الهی که زمان حال و ماضی و استقبال را کاملاً نگاه بودند و بقول قدوسی حسنه‌ی عارفین که میفرماید:

آنچه در ایشان بود مکر و رموز

پیش حق پیدا و رسوا همچو روز

همه را میدانستند و این توبه نامه را بر سبیل اتمام حجت بر جمیع من علی الارض قبول فرموده بودند همین که روز - معهود فرارسید همه احباء در بیرونی مبارک طرف عصر جمع شدند جناب آقا میرزا بدیع الله وارد شدند مراسم عبودیت و خضوع را بجا آورده توبه نامه را قرائت نمودند و بی پای مبارک افتاده طلب عفو و مغفرت کردند، مراحم مبارک شام، حال ایشان گردید و اظهار ملاحظت فرمودند تمام کیفیات آن روز در طرز قرائت توبه نامه و اسلوب انشاء آن بود که با مهارت تمام تدوین شده بود، تمام تقصیرات و خطایا و معاصی بعهدی ناقض اکبر بود و جناب آقا میرزا بدیع الله خواهی نخواهی شرکت جسته بودند، جمیع رؤس مسائل عصیان و طغیان حتی خیانتها و دزدیها و تحریف کلمات الهی و نشر اوراق مفتریات جعلی با ذکر مدارک مذکور بود، همینکه مراسم توبه کاملاً بعمل آمد و بخوشی خاتمه یافت آنوقت

آداب مصافحه و معانقه و ماچ و بوسه و صحبت و خنده - شروع شد، در این هنگام هریک از حضار عقیده‌های دردل و فکری در سرداشت و این عبد متوجه اخلاق و اطوار و طرز رفتار رضا ربودم که با شخص تائب چه معامله مینمایند. یک مرتبه دیدم یکی از طائفین از فرط شغف بی اختیار زانو بر زمین زده پای جناب میرزا بدیع الله را بوسه داد ایشان هم قدری بر خود بالیده اطراف نگاه کردند و عالم امر را در پیشگاه خود خاضع و خاشع و ساجد و عابد تصور کردند. این حرکت مذموم بنده را بی نهایت مهموم و مغموم ساخت دانستم که مقاصد و نوایای بعضی از قرار است و چه آرزویی دردل و چه فکری را در سر میپرورانند و از آن روز بهریک از ثابتهین این فکر را تلقین کردم که بیش از پیش بیانات مبارک را باید بدقت توجه نمود و هر کلمه را مرکوز ذهن و نصب العین قرار داد و زود تر بر مقاصد ناقضین راه یافت و اما جناب میرزا بدیع الله از هما نزد اول از هر جهد راحت و مستریح شدند، وسائل معیشت و زندگانی بخوشی و فراوانی با کمال راحت و ناز و نعمت مهیا گردید و حسب - الامر محل سکونت مجللی که در مدینه‌ی محقره‌ی عکافراهم میشد آماده گردید، مخارج و مصارف و اسباب آسایش برای خود و کسانی‌شان برقرار شد و خودشان اغلب اوقات مشرف بودند و در ظل مبارک همه جا میرفتند و اما توبه‌نامه‌ی

ایشان که بنحو اعلامیه بود از یکطرف استنساخ شد با یران ارسال گشت و از یکطرف با انگلیسی ترجمه شد در مالک اروپا و امریکا بدست احبای الهی رسید و اما احبای طائفین از رجوع ایشان بعضی خوشبین و برخی بسیار بدبین بودند لهذا در رفتار و کردار ایشان بسیار دقیق شدند و ضمناً " از اصفاء بیانات مبارک تمعن میکردند که بحقیقت احوال پی برند و از منویات خاطر ایشان آگاه شوند فی الحقیقه اینطور هم لازم بود زیرا فرمایشات مبارک همه را آگاه و بر انتباه مینمود. در آن پیام اعمال گذشته‌ی ناقضین که بخط و مهر و امضاء و حتی با قرار خود جناب آقا میرزا بدیع الله کاملاً " اعلان شد حالاً باید افکار و نوایای آئینده‌ی آنها بسمع احبای الهی برسد تا جملگی بیدار و هشیار باشند. از همان روزیکه مسأله‌ی توبه و رجوع ایشان اعلان شد دیگر ذکرا حوالات ناقضین چندان لزومی نداشت زیرا نمونه‌ی آنها در بین دوستان حاضر بود و روش مطالب بخط و مهر و امضای ایشان منتشر، حالاً در باب آئینده‌ی امر همه روزه در بیانات مبارک لزوم تأسیس بیت العدل و اهمیت آنرا گوشزد میفرمایند و با تلویحات ابلغ من التصریح میفهمانیدند که احباء گمان نکنند که بعد از غروب شمس طلعت میثاق امر الهی دستخوش بوالهوسان بدکردار خواهد بود و در این خصوص تأکید شدید مسی فرمودند حتی یک شب فرمودند آنچه را که من میگویم -

یا دداشت کنید و به اطراف مخابره نمایید و بذهن خود -
 بسپارید و بهر کس رسیدید بگویید تا بدانید که بعد از من
 امر در دست بیت العدل الهی است. چون بسیار تأکید
 فرمودند که بیانات مبارک یا دداشت شود آن شب در -
 مسافرخانه هر کس بخیال خود هر چه در خاطر داشت نوشت
 و یا دداشت این عبد از این قرار است :

شب دوشنبه شانزدهم جمادی الاولی ۱۳۱۹ هجری
 مشرف بودیم بیانات چندی در خصوص بیت العدل فرمودند
 چون امر فرمودند که یا دداشت شود لهذا آنچه از
 فرمایشات مبارک در نظر است نوشته میشود :

" فرمودند هیچ چیز خاطر مرا پریشان نمیکند مگر
 اختلاف و چاره‌ی آن این است که جمیع احباء باید با مرتبت
 العدل اطاعت نمایند حتی قبل از بیت العدل هم باید
 مطیع محافل روحانی که هست باشند و لوائینکه بدانند
 مخطی است تا اینطور نشود حصن حصین امر الله محفوظ
 نمیماند، بیت العدل عمومی را باید کمال اطاعت کنند، اطاعت
 او اطاعت با مرتب است و مخالفت او مخالفت بجمال مبارک ،
 اعراض از مرتبت العدل اعراض از حق است، هر یک کلمه
 را که رد کنند مثل آن است که بقدر آن یک کلمه از کتاب
 اقدس اعراض کرده اند. بعد میفرمودند: ببینید چقدر
 اهمیت دارد که جمال مبارک بیت العدل را شارع قرار

داده است، اگر آراء بیت العدل متفاوت و دراین بین
 اختلاف آراء حاصل شد، اغلبيت آراء، رأی جمال مبارک
 است. فرمودند مثلاً "حالا نيست؟ اگر مجلس بیت العدل دائر
 باشد والله الذی لا اله الا هو اول کسی که اطاعت امر او را
 بکند منم ولو اینکه برضد خود من باشد، بلی معصوم نيست
 ولكن در ظل حمايت وصون جمال مبارک است، امر او امر
 مبارکست. این مطلب را مذاکره کنید که فراموش نشود حتی
 بیکدیگر بگویید و در یک جایی هم یادداشت کنید." انتهی
 البته آنچه در این صفحه نگاه داشته شد عین بیانات مبارک
 نيست ولكن مطالب زائدند اردو این ورقه در اوراق این عبد
 تاکنون محفوظ مانده است و اما آنچه راجع به محفل روحانی
 طهران بخاطر دارم این است که محفل روحانی طهران
 در آن ایام هنوز با انتخابات عمومی صورت نمیگرفت بلکه
 اجتماع آقایان ایادی بانضمام چند نفر دیگر محفل را تشکیل
 میداد و همیشه دو یا سه نفر از ایشان در طهران حاضر بودند.
 مقصود این است که در آن ایام از بیانات مبارک معلوم بود
 که توبه‌ی جناب آقا میرزا بدیع الله چه هوسهای شیطانی
 در برداشته است اما همه احباب مطالب را میفهمیدند و
 بملاحظه‌ی نص کتاب عهد که میفرماید قوله تعالی: "احترام
 اغصان بر کل لازم لاعزاز امر" لهذا احترامات لازمه
 نسبت به جناب آقا میرزا بدیع الله که رجوع نموده بودند

بعمل میآوردند اما ایشان به احترامات فائده قانع نبودند بلکه توقع تعظیم و تکریم فوق العاده داشته حتی طمع دست بوسی و پا بوسی در دل میپرورانیدند و این طمع باعث انزجار خاطر بسیاری از ثابتهین بود و اما حضرت - مولی الوری در آن ایام میفرمودند: اِحباء که پیش من میآیند بمن تعظیم نکنند و به تکبیر الله قناعت کنند که باعث سرور خاطر من است و با زیبشتر بیانات مبارک در خصوص اهمیت بیت العدل بود یک شب دیگر که در این خصوص فرمایش میفرمودند فرمودند: اگر امروز بیت العدل دائرو برقرار باشد و حکم اعدام مرا صادر کند همه باید اطاعت کنند، از این فرمایش مرحوم آقا محمد رضا قناد بر آشفتگی عرض کرد قربان بیت العدل حق است یا حق نیست؟ فرمودند: البته حق است عرض کرد پس چگونه حق بر علیه حق میتواند حکم کند؟ فرمودند مقصود این است بدانید در آن زمان بیت - العدل نفس حق است چرا که جمال مبارک آنرا شارع قرار داده است. خلاصه این بیانات ریسمان امید جناب آقا میرزا بدیع الله را میبیرید و دندان طمع ایشان را می شکست و از آئینده مأیوس مینمود.

* * *

* *

اخلاق و اطوار و رفتار جناب آقا میرزا بدیع الله

تا وقتی که جناب آقا میرزا بدیع الله را احبای الهی حضوراً ملاقات ننموده بودند بعضی گمان میکردند که ایشان بواسطه ای انتساب بسدره ی مبارکه ی رحمانیه دارای اثما و زهار عرفانیه و کمالات صوری و معنوی و صاحب مزایای اخلاقی و عرفانی هستند چون در ظل این امر تربیت شده و عمر بسر برده اند یقیناً صاحب نطق و بیان و طلاقت لسان میباشد و میدهد چنان بود که چون ثابت شوند برای تلافی مافات چنانکه قلم اعلی میفرماید: "سخرُوا مدائن القلوب بسیوف الحكمة والبیان" بقدرت بیان و تبیان عالمی را به شاطی بحر اعظم عرفان دلالت فرمایند اما افسوس که اینطور نبود بلکه ایشان برخلاف انتظار از جمیع معارف امری عاری و بری بودند و چون نطق و بیانی هم نداشتند عموماً در محضر جمع ساکت می نشستند و اگر بمناسبتی در صحبتی شرکت می جستند الفاظ و عباراتی که حاکی از فقدان معرفت بود اداء میکردند و البته سکوت ایشان مقبول تر و پسندیده تر بود زیرا که گفته اند:

زبان بریده بکنجی نشسته صم و بکم

به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

وقتی طالب تحصیل زبان انگلیسی شدند و مرحومه

مسیس لواکت سینگر بشوق و شغف بسیار این خدمت را بعهده

گرفت با مید آنکه از برکت مصاحبت ایشان اطلاعات امری و فیوضات رحمانی اکتساب نماید چند روزیکه مشغول تعلیم بود سوءالات بسیار نمود تا کمالات معنوی اقتباس نماید بعد ملاحظه نمود که اینجا چشمه‌ی آب نیست بلکه وهـم و سراب و آتش عطش نمی‌نشانند لهذا دوستانه و محرمانه با ایشان اظهار کرد که شما خوب است انگلیسی ندانید و زبان خارجه نخوانید تا احترام شما و عزت امر هر دو برقرار ماند زیرا بعدها که دوستان غربی باین اراضی دسته دسته می‌آیند و از شما سوءالات میکنند که اطلاعات روحانی اخذ نمایند اگر شما انگلیسی ندانید صحبت ننمایید بی اطلاعی شما جلوه نمی‌کند زیرا که گفته‌اند :

تا مرد سخن نگفته باشد

عیب و هنرش نهفته باشد

بہتر آن است که دوستان غربی بتوسط مترجم با شما صحبت کنند تا کمک و مساعدت او و آبروی شما را محفوظ دارد. خلاصه آنکه با این حال وبا وجود آنکه صاحب معلوماتی که جذب قلوب نماید نبودند همواره توقع داشتند که مورد ستایش و پرستش احباب واقع شوند و در مواقعیکه مشاهده مینمودند یا ران جانفشان الهی در حضور مبارک پروانه وارد گردد آن شمع انجمن روحانی با روح نشاط خود را قربانی میکنند ایشان در آتش بغض و حسد میسوختند و از آنجا که

فرموده اند: "قل الحسدياً كل الحسد والفيظ يحرق الكبس" ایشان حسرت میبردند و حسد میورزیدند به نحویکه مزاجاً علیل جسماً ضعیف، روحاً "افسرده"، باطناً پژمرده و دل شکسته بودند و دلتنگی و افسردگی خاطر ایشان باعث عزلت و گوشه نشینی گردید.

توبه شکستن میرزا بدیع الله

وقتی که توبه نامه ی میرزا بدیع الله منتشر شد تا مدتی ناقضین ساکت و صامت و افسرده بودند، چند ماهی نگذشت باز افواج طیور لیل حرکت کرد و اوراق ناریه در جولان آمد و روائح کریهه ی عفینه بمشام یا رواغیا رسید و همه هفته شکایت ایران حاکی از حزن و کدورت یاران بعلت تخدیش اذهان بود، ناقضین در اطراف توبه نامه ی میرزا بدیع الله تعبیرات و توجیها ت عجیب و غریب انتشار دادند و جعلیات چندی با صدق یا کذب بخود میرزا بدیع الله چنانکه از خارج مسموع شد نسبت دادند و بقراری که از یک نفر موء من موثق یعنی مرحوم آقا محمد رضا قناد شنیدم سرکار آقا روح- ما سواه فداء مکرر بمیرزا بدیع الله فرموده بودند چرا مراتب را تکذیب نمیکنی؟ او هم ببعضی عذرهای غیرموجه متوسل شده از تکذیب اخباریکه انتشارش را با و نسبت میدادند

استنکاف مینموده در این خصوص مستقیماً چیزی از لسان مبارک نشنیدم اما در افواه شایع بود که میرزا بدیع الله بنای کج رفتاری و شیطنت را پیش گرفته کم کم قهر کرده خانه نشین شد، دیگر بحضور مبارک نمی آمد، همینقدر میدانم چند ماهی انزواء اختیار نموده بهیچوجه مشرف نمیشد اما هیکل مبارک برای دلجویی و رسیدگی با مورزندگانی او - تشریف میبردند و کلمه‌ی در حقش اظهار نمیفرمودند حتی گاهی بعضی از مسافرین که سابقه آشنایی با او داشتند بعنوان دلجویی و احوالپرسی نزد او میفرستادند گاهی بعضی از مسافرین وارده راهم که وارد میشدند یا مرخص میگشتند بعنوان تودیع و خدا حافظی نزد او میفرستادند. سه چهار ماه در حال انزواء باقی بود تا آنکه قرارداد سوری خود را با همگنان سابق خود تکمیل نموده یک مرتبه رسماً و علناً بآنها ملحق شد و توبه نامه و اعترافیه‌ی اعمال گذشته خود را با مضای خود بیادگار باقی گذاشت .

پیشرفت سریع امرالله در شرق و غرب و مامور فرستادن ناقص اکبر با امریکا

در خلال سنوات ۱۹۰۱ الی ۱۹۰۳ در بحبوحه‌ی

جدیت و فعالیت ناقصین و منکرین و در هنگام کثرت انتشار

اوراق ناریه در او و ارضوضای یزد و اصفهان و انقلابات
 شدید در تمام ایران پیشرفت امر الله بدرجه ای سریع شد که
 باعث تحیر دوست و دشمن گردید، علمای روحانی ایران که
 از صعود جمال مبارک اظها رشا زمانی کرده بودند دینا نست
 بهائی با نتهاء رسید در این سنوات اظها رحیرت و نگرانی
 نمودند و دانستند که دیگر در مقابل این سیل بنیان کن
 مقاومت نمیتوانند. وضای یزد باعث اشتعال احباء و جدیت
 و حرارت مؤمنین گردید، چنانکه فعالیت فنا نا پذیرا زایشان
 بظهور رسید و از طرف دیگر اغیا و غافلین بجنبش در آمدند
 و طالب حقیقت شدند لهذا کار تبلیغ در تمام ایران رونق
 گرفت این اخبار که بعکامیرسید روح جذب و نشاط در
 قالب ثابتین میدمید. توبه ی میرزا بدیع الله یک فائده داشت
 که اعترافیه اش منتشر شد و احبای بی خبر دور افتاده را با سرار
 ناقضین آگاه نمود اما در هنگام توجه ریاکارانه و در موقع
 رجوع پرا ز خدعه و حیل ه اش احبای طائفین را محزون نموده
 بود زیرا کل ملتفت بودند که چه طمع خامی در دل و چه
 هوسی در سر دارد، آخر الامر اعراض و انکارش فواید بسیار
 بخشید و احباء را مسرور و امیدوار نمود که الحمد لله این
 سد عظیم از مقابل سیل امر الله برداشته شد و برکنار افتاد
 و جریان طبیعی امر برقرار گردید و انعکاس این امور و انتشار
 این اخبار را احبای غرب را بحرکت آورد، نصرت امر الله شدیدتر

شد و نفوس مقدسه‌ی مهمه در آمریکا و اروپا در عالم مربوط وجود آمدند، اگر سابق بر این عرایض مقبلین فقط بعنوان عرض اعترافیه و اظهار توجه و اقبال بود حالیه رسائل و کتب استدلالیه طبع و نشر نمیکنند. مرحوم ابوالفضائل معروف به فیلسوف شرقی، علماء و عرفاء و حکمای معروف را تبلیغ میکنند مبلغین و مبلغات از هر کنا ربخدمات امریه مبعوث شده اند جرائد و مجلات از آمریکا دسته دسته بعکس میآید و ترجمه‌ی آنها حسب الامر با یران میرود، در هر اقلیمی نبأ عظیمی ظاهر و نهضت جسیمی برپاست، در هندوستان جمیع دوستان بخدمت قائم و در عشق آباد اولین معبد امری یعنی مشرق الاذکار بهائی برپا شد و در همه جای روسیه نداد ای امر بگوش مردم رسید و در جمیع این احوال قلم مبارک میثاق در جولان است و بقول مبارک: این قلم باید در هر بحری لوء لوء لالا بیرورد و در هر نهری میاه عذبه‌ی روح افزا جاری نماید. خلاصه آنکه عالم امر در جمیع احوال در حال شور و نشاط است و با زبقول مبارک: هذا نور للثابتین و نيران علی المتزلزلین الهائمین فی فیافى الشبهات. اتحاد ثلاثه ناقضین به خسران مبین افتاد و مذبذبین کم کم مخذول و منکوب شدند و رفته رفته مصداق کلمه‌ی مبارکه‌ی "و ضربت علیهم الذل و المسکنه" پدیدار شد تا اینکه اتباع ناقض اکبر بصدا در آمدند و فریاد و اوایلا، و احسرتا بلند کردند

بعضی بخیال توبه و رجوع افتادند و برخی بر مرشد خود اعتراض کردند که تا چند بوعده‌های کذب و وعیده‌های بی‌اساس ما را سرگردان و حیران گذاشته و ما را بذلت انداختی؟ هر روزگفتی این هفته خبر فتح و فیروزی میرسد این ماه علم نصرت بلند میشود سال آینده با زاخلافت رواج میگیرد عمر بسر آمد طاقت ماطاق شد حوصله‌ی ما بسر رسید، پیمان‌های صبر ما لبریز شد تا کی انتظار بکشیم؟ در طهران پیر کفتار از گرسنگی مرد، در آذربایجان خلیل جلیل ذلیل شد، فتنه‌ی میرزا آقا جان ثمری نبخشید، از هندوستان خبری نیامد کار مصر به کجا رسید؟ در آمریکا خیر الله کاری نکرد، انتون حداد در مقابل او ایستاد.

ابوالفضائل بیداد کرد، ماهنوز بوعده‌های تو در وادی حسرت سرگردانیم، خلاصه اینقدر گفتند و دور هم گرد آمدند و چند روزی کنکاش کردند تا چاره‌ی کار را چنان دیدند که دونفر مردان کار آزموده با آمریکا بفرستند با مید آنکه بنام نواده‌ی حضرت بهاء الله در بین دوستان رخنه نمایند و تخم نفاق و شقاق بیفشانند و سد محکمی در مقابل جریان سریع امر الله بیفکنند و این چشمه‌ی زلال را گل آلود کنند و بخیال خود بصید ماهی مشغول شوند. این دونفر یکی میرزا شعاع الله فرزند ناقض اکبر بود، یکی از قرار مسموع غلام الله پسر محمد جواد قزوینی. این دونفر رفتند اما

چنان رفتنی که دیگر لایسمعون عنهم صوتاً ولا همسا .

شدت مصائب و آلام و کثرت مشاغل مبارک

ضوضای یزد و اصفهان کم کم خاتمه یافت اما مصائب و آلام وارده بر هیکل میثاق خفت حاصل ننمود. در تمام شهرهای ایران جفاها و ستمهای گوناگون بر احوال الهی وارد و هر کس هر درد و آلامی داشت درمانش را از حضور مولای حنون میطلبید، روزی نبود که مکاتیب پر از شکوه و آه و ناله بدست مبارک نرسد و شبی نبود که هیکل مبارک با ناله‌ی سحرگاهی در آن اطاق چوبی محقر فوقانی در مقابل روضه مبارک به استغاثه مشغول نباشند. تائب شدن میرزا بدیع الله در حقیقت باری از دوش مبارک بر نداشت بلکه زحمات مبارک بیشتر شد و توبه شکستنش غمهای تازه بر غمهای وارده افزود، بحدیکه جسم مبارک روز بروز روبه ضعف و انحطاط نهاد در چنین حالتی زحمات و مشاغل یوماً فیوماً" تزاید مییافت، عکس العمل این ظلمها و ستمهای ایران نهضت جدیدی ایجاد نمود و جنبش غریبی در بین یار و اغیار پیدا شد و دامنه‌ی امر وسعت یافت و مشاغل بیشتر شد و مسائل لاینحل روی کار آمد و مبین کتاب و منصوص عهد و حلال مشکلات باید جواب همه

را مرقوم فرماید. مسائلی علمی، مسائل روحانی، مطالب عرفانی از تمام نقاط ایران و عالم میآید و اجوبه‌های مفصل مشروح - عنایت میشد بسیاری را بقلم مبارک مرقوم و بعضی را بـه جناب نورالدین زین و برخی را بمرحوم میرزا منیر فرزند مرحوم میرزا محمدقلی القاء میفرمودند و بعد از اینها اشخاص دیگری هم‌گانه گاهی باین عنایت مخصص نائل میشدند. جناب میرزا منیر زین و این عبد بعد از همه باین خدمت موفق میشدیم اما با وجود تعدد کتاب زحمت وجود مبارک کاسته نمیشد زیرا یکبار با یتی القاء کنند و یکبار تصحیح فرمایند و بار دیگر پاک‌نویس شده را بقلم مبارک اصلاح فرمایند. همیشه عاده^۱ رفع خستگی مبارک این بود که زحمتی را بزحمت دیگر تبدیل نمایند مثلاً چون از تحریر خستگی حاصل میشد این زحمت را به زحمت دیگر که عبارت از القاء لوح باشد تبدیل میفرمودند و همینکه از اینکار خستگی حاصل میشد مسافری را احضار نموده بنصایح میپرداختند همینکه از القاء و بیان، تحریر و تقریر خستگی دست میداد در کوچه‌های تنگ و تاریک سجن اعظم قدم میزدند و در این ضمن به کس از یار و اغیار و دوست و دشمن میرسیدند چند دقیقه مکث فرموده بمناسبت حال هر کس بیانی میفرمودند باین معنی که کار مهمی انجام میدادند و در هنگام این عبور و مرور بر تق و فتق امور مشغول بودند و همینکه خستگی حاصل

میشد بعیادت مرضی و کلبه‌ی فقراء تشریف میبردند، مرضی را
 بدعای شفاء و فقراء را با عطای تنخواه خشنود میگرداند همینکه
 کیسه‌ی کذایی از جیب مبارک بیرون میآید مداخله خانها و تمام
 عائله مانند پروانه، شمع انجمن رحمانی را احاطه میکردند
 بزرگها با خذ مجیدی و بشلیک و کوچکها بدریافت چند متلیک نائل
 میشدند همینکه کیسه مبارک خالی میشد فوراً مراجعت نموده اگر
 روز بود دوره‌ی زحمات را از سر میگرفتند و آقا میرزا نورالدین
 را احضار میفرمودند اگر اول شب بود قاری قرآن در بیرونی
 حاضر، با استماع قرآن مشغول وعده‌ای یا رواغیا را میپذیرفتند
 اگر شب دیر شده بود چون وعده‌ای از مسافرین و مجاورین
 در بیرونی مجتمع و منتظر بودند با ظهار ملاطفت جمیع را
 سرافراز فرموده یکنفر را به قرائت مناجات امر میفرمودند بعد
 باندرون تشریف برده به تنظیم و تمشیت امور بیت مبارک
 و تربیت افراد عائله‌ی مقدسه میپرداختند بعد از مختصر
 راحتی در بستر، قبل از طلوع فجر مشغول مناجات و نزول
 آیات بودند تا اول آفتاب که دوره‌ی زحمات را از سر شروع
 کنند پس راحت و آسایش موقت خاطر مبارک فقط آن بود که
 چند دقیقه در سر سفره و هنگام صرف طعام بگذرانند اما
 آنهم بسوءالات و مباحات مسافرین غربی که مستلزم اجوبه‌ی
 حکمتی و اتیان دلائل و براهین عقلی و نقلی و عرفانی بود
 منتهی میگشت چنانکه کتاب مستر فیلیپس و کتاب مفاوضات

عبدالبهاء و غیره غیره که تماماً در سفره نازل میشد گواه این گفتار است خوشا بحال آن کسی که آن کتابها را قرائت کند و در بحر حیرت مستغرق شود و ببیند که اوقات شب و روز عبدالبهاء چگونه میگذشت، چه مناسب گفته است شاعر: روزم به تعب میگذرد شب بمرارت

دور از تو عجب روز و شبی میگذرانم

مصائب و آلام وارده بروجود مبارک چه تاثیری داشت

هر چند احزان و آلام وارده بروجود جسمانی آن ذات مقدس ملکوتی تأیید شدید میبخشید و باعث کسالت و ملالت میگردید و لکن از آنجا که مظاهر مقدسه‌ی الهیه مانند شمس نورانیه‌ی سماویه همواره نافذ و فائق و موثر در جمیع موجودات ارضیه بودند و از هرگونه فساد و ماجرای عالم ترابی متأثر و متألم نمیگردند بلکه لازماً مؤثرند و متأثر مغیرند نه متغیر لهذا حقیقت وجود حضرت عبدالبهاء در بحبوحه‌ی آتش نمرودی و بغضای اعداء پیوسته چون گل متبسم و خندان بودند و نزول هرگونه بلا را اهل من مزید میفرمودند چنانکه جمیع آیات جذبیه و الواح شوقیه که هر نفس افسرده و پژمرده را بحرکت و انشعاش آورد، در

چنین ایامی نازل می‌شود، هرگاه آه و آه و این آن محبوب نازنین بلند بود البته بمقتضای وقت قلب مبارک در مقام دلسوزی بحال ضعفا بود که اینک به میرزا مجدالدین فرمودند: بدبخت! من بحال تو گریه می‌کنم نه اینک از دست تو زبون و ناتوانم. همینطور مکرر به ناقص اکبر پیغام فرمودند: نه تو آن عمر هستی که امر باین عظمت را بلند کنی و نه من آن علی هستم که از دست تو در نخلستان گریه کنم. دلائل و براهین و امثله بی شمار دارم که احزان وارده با آنکه جسم مبارک را ضعیف مینمود در قوای باطنی ملکوتی تأثیری نداشت بلکه در آن زمان رشحات قلم میثاق روح جدید در قالب نفوس مشتاق می‌دید، در هر لوح و هر مناجاتی که در اوقات اینگونه آلام و محن نازل می‌شد شنونده را بوجد و طرب می‌آورد و هر فرمایش که از لسان مبارک جاری می‌گشت حزار را مهتز مینمود و اگر در الواحیکه با فتخار نفوس بصرافت طبع از قبل نازل شده بدقت ملاحظه شود معلوم می‌گردد که هر یک در چه عوالمی شرف صدور یبافته است مثلاً "در فتنه میرزا آقا جان که صهبای بلایا با صلاح مبارک همواره سرشار بود کلمات مبارک نشئه‌ی صبحی می‌بخشید و روح انسان را بملاء اعلی می‌رسانید و در ضوضای یزد و اصفهان که چشم‌های مبارک همواره اشک آلود بود هر کلمه که از فم اطهریا از قلم انور نازل می‌شد روح امید و نشئه‌ی جدید

میبخشید و اگر احبای ثابتین بذیل اطهر متوسل شده رجای تخفیف شدت بلا و ظهور آسایش و رخاء مینمودند بیک اشاره و یک کلمه نوعی انسانرا منقلب میساختند که هر کس مشتاق بلا و شایق ظهور ابتلاء میگردد مثلادر هنگام همان ضوآء چندین بار عرایضی در کمال عجز و انکسار عرض کردم و جواب مقنع شنیدم معذک دست از فضولی بر نداشتیم تا اینکه یکروز در کوچه های خلوت عکا در ظل مبارک میرفتم وقت را غنیمت شمرده با حال پر ملال مطالبی چند عرض کردم با میدآنکه اراده ی مبارک تعلق گیرد و نیتی بفرمایند یا از هویت فوآء خود بطلبند تا این کأس بلا بانتهاء رسد و خاطر حزین مولای حنون قرین سرور و حبور شود هر چه عرض کردم جوابی دادند که من قانع شوم البته مجاب شدم اما ساکت نشدم و آنچه کلمات مؤثر در دیباچه ی فکرم درج کرده بودم با قطرات اشک حسرت در مقدم - مبارکش نثار کردم و یقین داشتم که عرایض مؤثر و تیردعایم کارگرشدا ما بشنوید که در جواب چه شنیدم: وجه مبارک را متوجه بمن نموده با حالت تبسم فرمودند: جناب خان این طور مصلحت است، اگر اینطور نباشد احبآء سرد میشوند امر الله پیش نمیرود حال توجه میگویی میخواهی من دعا کنم جام بلالبریز نشود... و بعد فرمایشاتی فرمودند که مرا سرمست و دلشاد نمودند و آرزو کردم که اکنون در یزد

باشم و یک جرعه از آن شربت بلاچشم؛ بعد بمسافرخانه آمده تفصیل را خدمت حضرت حاج میرزا حیدرعلی عرض کردم ایشان تعهد کردند که درموقعی دیگر بازبانی مؤثر تر مطالبی عرض کنند تا رأی مبارک چنان تعلق گیرد که تخفیفی در مصائب و بلاهای وارده حاصل شود تا اینکه یکروز که باران طولانی طوفانی شدیدی باریده بود ایشانرا احضار فرمودند و در هنگام گردش در کوچه های عکا وقت را مقتضی دانسته آغاز مطلب نموده بودند و مدتی باعجز و الحاح تقاضای مشروحه خود را بعرض رسانیده بودند همینکه نوبت جواب میرسد میفرمایند:

جناب میرزا! دیدی چه باران شدیدی آمد؟ عرض میکنند بلی قربان دیدم میفرمایند: دیدی زمین را چقدر آب گرفت و مرطوب کرد؟ بعد میفرمایند با اینهمه طوفان اگر یک بند انگشت زمین را بشکافند می بینید باران با آنجا نرسیده است پس ما هم همین طور هستیم این باران بلاد را وجود حقیقی ما تأثیری ندارد. جناب حاجی هم مثل بنده مجاب شده دیگر از اینگونه مسائل عرض نکردند فی الحقیقه علاوه بر اینکه تمام این بلاها و رزایا در وجود حقیقی حضرت عبدالبهاء تاء ثیری نداشت همینکه احباء را در این موارد مهموم و مغموم مشاهده می نمودند بعضی بیانات مسرت انگیز و مزاحهای فرح بخش میفرمودند بطوریکه افکار احباء بکلی

تغییر میکرد زیرا مزاحهای روحانی آن ذات مقدس رحمانی
مصدق لوح مبارک اقدس ابهی بود که بدایتش بسه المزاح
ونهایتش صدور را باعث بهجت و انشراح و حکایت ذیل را بر
سبیل مثال بیادگار بقارئین محترم تقدیم مینمایم :

حکایت

وقتی از اوقات که احجار انواع و اقسام مفتریات از
منجنیق حیل و تزویر اعداء مبارید و فتنه و فساد شدیدی در
جریان بودند میدانم چه نوع تیرتهدمت دو شعبه بصدرمنیر
آن جوهر مظلومیت کبری پرتاب کرده بودند که چندیومسی
اوقات مبارک مستغرق و خاطر مبارک بی نهایت محزون ،
بحدی که کمتر در اطاق بیرونی جلوس میفرمودند و جمعیت
کثیر مسافرین کمتر مشرف میشدند و احبای طائفین از-
معمرین آنانکه قضیه را میدانستند بکسی ابراز نمیکردند زیرا
آن واقعه بی نهایت حزن انگیز بود این عبدهم موضوع
را از کسی نشنیدم چون ملتفت اهمیت قضیه بودم از کسی
نپرسیدم خلاصه آنکه همه احباء غمزده و در منتهای سکوت
بودند، مثل این بود که عزادار شده اند صورت ظاهر قضیه
شبهت تامی بزمان فتنه‌ی میرزا آقا جان داشت یعنی آن
زمانی که اوقات مبارک مستغرق و احباء محروم از لقاء تا اینکه

این عبد چند فرد شعر عرض کردم و خاطر مبارک با حیا ،
متوجه گردید خلاصه چند روز باین منوال میگذشت یک
شب که در اطاق بیرونی جلوس فرموده بودند همه احبباء
ساکت ، شرمنده و سربزیرا فکنده منتظر بیاناتی از لسان مبارک
بودند تا غبار تیره صمت و سکوت و تحیر متلاشی گردد ، جناب
آقا رضای قناد که یکی از پیر مردان کار آزموده و از اسراء
و مهاجرین بود و قضیه را میدانست غفلةً^{۱۱} سد سکوت را -
شکست و پردهی تحیر و تفکر را درید ، ماده دردش منفجر شد ،
جسورانه و بی پروا عرض کرد : قربان ما دیگر بیش از این -
طاقت نداریم صبر تا کی تحمل تا چند ؟ دریای غضب الهی
چرا بجوش نیامد شمشیر انتقام چرا از نیام کشیده نشد ؟
سرکار آقا چرا تا این درجه صبر و تحمل میفرمایند ؟ این
دیگر چه رنگی بود ؟ خلاصه اینقدر گفت گفت ، آتش درونش
شعله کشید تا اینکه سیلاب دیده اش جاری شد و شدت
التها بش فرونشست اما سرکار آقا که با کمال سکون و وقار
تمام عرایض را استماع فرمودند بایک نگاه مستانه و تبسم
جانانه فرمودند : بلی صهبای بلا در سبیل جمال اقدس ابهی
باید رنگا رنگ باشد تا نشئهی کامل ببخشد یکنوع بلا و یکنوع
ابتلاء کیفیتی ندارد ، دیگر سگری نمی بخشد با ده های گوناگون
در این بزم الهی باید چشید تا کما ملاسر مست شد . خلاصه
این بیانات را بایک حال سرور و جذبیه و شوری میفرمودند

که ذرات وجود مستمعین بوجد و طرب میآمد بعد فرمودند:
 آخر شما در مجلس با ده خواران ننشسته‌اید اینها برای آنکه
 مستی کامل آنها را اخذ کند و بکلی از خود بی خود شوند
 مشروبات رنگا رنگ میخورند مثلاً یک دور شراب میخورند
 یک دور عرق میخورند یک دور کنیاک میخورند یک دور رام
 میخورند یک دور ویسکی میخورند یک دور شامپانسی میخورند
 تا بکلی مست لایعقل شوند ما هم باید صهبای بیلا را
 رنگا رنگ بنوشیم، یکمرتبه بصوت بلند فرمودند: جناب خان
 اینطور نیست؟

همه حاضرین نگاه کردند منم بقول ایرانیها از رونرفتم
 بقول لوطیها نا مردی نکردم و موهبت حاضر جوابی را از
 دست ندادم فوراً عرض کردم بلی قربان اینطور است یک
 چیز دیگر هم میخورند فرمودند آن دیگر کدام است؟ عرض
 کردم شراب را با عرق مخلوط میکنند میگویند شرق میخوریم.
 یکمرتبه صدای خنده‌ی مبارک بلند شد چشمهای اشکبار
 بعالم بالا متوجه با حال تبسم فرمودند: ما هم بقول خان
 شرق میخوریم، شرق میخوریم.

خلاصه آن شب تا مدتی بشا رت‌های روحپرور برای -
 آینده امر و عزت موء منین و ذلت ناقضین ناکشین فرمودند
 بطوریکه روح انسان در طیران بود و تاکنون بسیاری
 از آن وعده‌ها و حتی همه آن وعیدها تحقق یافته است.

و بالجمله این بودشماه ای از احوالات مبارک و نمونه‌ای از بیانات شیرین در هنگام شربت بلا. اینک بایده شنیدنشانه‌ای از آثار قلم که در مقام تشویق و ترغیب بافتخار عباد که در بحبوحه فتنه و فسادنازل میشود.

هو الله

ای بنده‌ی حق همتی بنما و دامنی بکمر زن و قصد مقامی بلندتر از افلاک نما. ای بنده‌ی حق رخس سریع حاضر، میدان وسیع موجود، گوی سعادت در پیش و چوگان عنایت در دست؛ وقت جولان است و ره‌بودن گوی از میدان. من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم، بشتاب بشتاب که وقت تنگ است و آهنگ مطرب نزدیک با نتهاء. اگر در این بزم کف نرنی، دف نرنی، آواز نخوانی و شهناز بلند نکنی، دیگر در چه زمان مخمور و مست گردی؟ والبهاء علیک ع

لایشغله شان عن شان

انسان هر قدر قوی الا راده و صاحب نفس مطمئننه و دارای قدرت و غلبه و مالک اسباب ظاهره باشد همینکه حوادث مختلفی مکانیه پیش آید و در معرض قضا یا یگوناگون و بلا یا و رزایای غیر مترقبه واقع شد و مشاغل مختلفی متضاده را عهده دار گشت و مشکلات عظیمه در مقابل

اجرای مقاصد خیریه مشاهده نمود طبعاً بواسطه کوششهای بیحساب کشش اعصاب حاصل و بالنتیجه حالت عجله و اضطراب مستولی و با اختلال حواس، اعتدال خیال مستحیل و محال، لهذا گاهی افراط و تفریط، گهی قصور و فتور در امور و هنگامی تشدد و تغییر در اجرای مقصود و منظور، و این عبد در مدت توقف چندین ساله‌ی خود در آن ساحت همواره متحیر و متفکر بودم که آن وجود مبارک در هنگام هجوم این بلاها و محن و مشکلات کمر شکن کوه افکن با چه اسبابی (نه میگویم با چه قوه) این مشکلات را بر طرف نموده و در هر امری از امور چه جزئی و چه کلی که اقدام میفرمودند با کمال متانت و خونسردی و حواس جمعی مثل کسی که هیچ کار دیگری نداشته باشد بایک مهارتی که گویبی متخصص در آن فن باشد بخوبی انجام میدادند، در حالیکه سیلاب قضا، حائل، طوفان بلا در مقابل، و سفینه‌ی امرالله در غرقاب چهاروجهی دریا مضطرب و متزلزل و حتی در هر آنسی احتمال مخاطرات جانی برای آن محبوب روحانی مهیا بود، مدت‌ها در بحر این فکر غوطه‌ور بودم و میخواستم بدانم که علاوه بر قوت و قدرت ملکوتی چه رویه و چه اسلوبی در رفتار مبارک موجود که حلال مشکلات بود تا اینکه وقتی، با احلی بیان مبارک این نکته را تبیان فرمودند و این مطلب در نظر این عبد که سالها متحیر و طالب فهم آن بودم بقدری با

اهمیت و ذیقیمت است که اگر صد کتاب از فرمایشات مبارک
 بنگارم جلوه‌ی این یک نکته بنظر بنده از تمام مطالب مشهود
 تر و مطلوب تر است و بهمان رزانی که بمن اعطاء فرمودند
 بقارئین محترم تقدیم مینمایم. یک شب تاریک که در جلوخان
 دراز بیرونی مبارک مشی می فرمودند و برای رفع خستگی
 مشاغل روزانه قدم میزدند این عبد تنها مشرف بودم و بقدر
 یکساعت با صغاء بیانات رحمانیه فائز و در ضمن آن بیانات
 میفرمودند: میدانی من این امر را چه قسم اداره میکنم؟
 (باطناً عرض کردم منم همین را میخواهم) فرمودند:
 من شرع کشتی را محکم میکشم و طناب‌ها را خوب میبندم و
 نقطه‌ی مقصود را در نظر میگیرم آنوقت سکان کشتی را با اراده‌ی
 قوی محکم نگاه میدارم و براه میافتم، دیگر طوفان هر قدر شدید
 باشد و سنگلاخ و کوهستان مخاطره هر قدر در مقابل باشد
 من خط مشی خود را تغییر نمیدهم و مضطرب نمیشوم تا
 بمقصد برسم و اگر بنا بود در مقابل هر مخاطره خط مشی
 خود را تغییر دهم سفینه‌ی امرالله غرق میشد و بمنزل نمیرسید
 انتهی. از وقتیکه این بیان را شنیدم حقیقت تازه را کشف
 کردم و روش و اسلوب مبارک را بدست آوردم دانستم شرع
 سفینه‌ی امرالله محکم و سکان کشتی درید قدرت موجود و در
 دل بزبان شیخ گفتم :

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان

چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان
 و مصمم شدم که با آن سابقه که در فصل ما قبل عرض کردم
 دیگر غم بیجا نخورم، دل را بدلدار بسپارم و قضا یا و -
 حوادث را که بالمال نصرت امر است از ابتداء مایه‌ی شغف
 و خرسندی بپندارم زیرا سگان کشتی درید قدرت است
 و هر چه نیست و هست در قبضه‌ی قدرت اوست معذک هر
 وقت هیکل مبارک را محزون و دلشکسته یا مکدر مشاهده
 مینمودم آن روح نشاط دائمی من افسرده میشد اگر در حضور
 بودم مجسمه‌ی بیروح و اگر در منزل بودم مهموم و مغموم، تا
 وقتی که آثار بشارت را با ردیگر در شما یل مبارک مشاهده
 نمایم تا اینکه یکروز عصر جمعی مسافر و مجاور در همان
 جلو خان بیرونی مشرف بودند و آن روز یکی از همان
 روزهای سخت بود که بواسطه‌ی حوادث مختلفه هیکل مبارک
 بی نهایت افسرده و دل آزرده بودند و فرمایشات مبارک
 بسیار شدید *الحن و جمیع حضار دلشکسته و سربزیرا فکنده*،
خجل و منفعل بودند زیرا اظهار حزن و دلتنگی تنها از
مخالفین و ناقضین نبود بلکه سوء رفتار و کردار مؤمنین
ثابتین هم مدخلیت داشت، در این اثناء یکی از محترم‌ترین
رجال امر که طرف توجه و مورد احترام کل بود از میان جمع
که ایستاده بودند، دو قدم پیش نهاد، سوء ال بی معنی

بی مورد، بی تناسبی از حضور مبارک نمود، فوراً جواب شافی موقرانه شنید و با زگشت و درسرجای خود ایستاد این عبود که از همه جوانتروبی تجربه و جسور بودم بسیار برآشفتم و با اصطلاح عصبانی و بی اختیار شدم، در هنگامیکه سکوت محض حکمفرما بود و هیکل میثاق قدم میزدند یواش یواش از پشت سر جمعیت پیش آن آقا رفتم، بی ادبانه و جسورانه اما آهسته آهسته پر خاش کردم، عرض کردم آقا حالا چه موقع این سؤال بود مگر ندیدید خاطر خطیر چه اندازه مکدر و پریشان بود چرا رعایت حال مبارک را نمیکنید؟ خلاصه بعد از همه این فضولیهها با یک کلمه جواب کافی نه تنها مرا قانع کردند بلکه شرمنده و منفعل نمودند و دانستم که ایشان حق را از من بهتر شناخته اند و آن کلمه این بود که یک نگاه محبانه بمن کردند، متبسمانه فرمودند لایشغله شأن عن شأن

کشکول گدائی یا کشکول کدویی

بقرا ریکه در قسمت اول این کتاب مذکور شد یکی از تدا بیر ناقضین بعد از صعود جمال مبارک این بود که از یکطرف تحمل مخارج گزاف بوجود مبارک حضرت عبدالبهاء وارد آورد و از طرف دیگر دعوی فقر و فلاکت و گرسنگی و تنگدستی

و پریشانی نمایند و ضمناً شهرت میدادند که حقوق الله آنچه وارد میشود اطرافیان بسرقت میبرند و مهر مبارک را دزدیده قبوض را مهور میسازند و بقراری که خود هیکل میثاق مکرر میفرمودند مقصودشان از این شایعات این بود که احبای الهی دیگر حقوق الله نفرستند تا امور معیشت در بخانه مختل ماند اما موضوع دعوی فقر و فلاکت خصوصاً از وقتیکه از قبول مخارج روزانه و ماهیانه و اخذ آذوقه امتناع نمودند بقدری اهمیت پیدا کرد که کار بگریه و زاری رسید و بالاخره شیوهی تکدی پیش آمد و تا مدتی دست حاجت پیش هر مرد و نای مردی دراز کردند تا باین وسیله و هن شدیدی با مرالله وارد آورند. حکایت آن گداست که به پسر خود گفت فرزند تا توانی گدایی کن تا محتاج هر مرد و نای مردنشوی. همان ایامی که از قبول مخارج مضایقه نموده بودند گاهی بعناوین مختلفه وجوهی برای ناقضین میفرستادند حتی یک مرتبه بخاطر دارم که مبلغ صد لیره ی فرانسه با اسم اینکه مرحوم میرزا ضیاء الله طلب داشته است فرستادند و بالمال هر چه از این قبیل بخششها میدیدند بیشتر اظهار فقر و فلاکت در نزد اعیان می نمودند و اسباب انزجار خاطر مبارک را فراهم میساختند و از این قبیل اخبار غالباً "بسم مبارک میرسید و بر هموم و غموم میافزود من جمله یکروز عصر که در بیرونی مبارک مسافرین و مجاورین همگی مشرف

بودند، یکی از شیوخ محترم که اسمش را فرا موش کرده ام وارد شد این شخص مورد توجه و عنایت مبارک بود و مقام ارجمندی در جامعه سوریه و فلسطین داشت، یکی از تجار معتبر این صفحات بود و چون بتقدیس و تقوی معروف بود چند سالی از طرف دولت عثمانی مفتی عکا و طرف توجه خاص و عام بود. این شخص وارد شده در صدر مجلس زیر دست مبارک جلوس نمود و بعد از چند کلمه تعارفات رسمی بطور نجوی عرایضی بسمع مبارک رسانید. در این مدت مجلس بصمت و سکوت میگذشت اما جمیع انظار متوجه هنکل مبارک بود زیرا قیافه مبارک در آنوقت گاهی متغیر و گاهی متحیر و گاهی متبسم بنظر میرسید و وقتی که عرایض تمام شد وجه مبارک را بطرف احباء معطوف داشته فرمودند: آقا شیخ حکایت عجیبی نقل میکنند و من میخواهم شما همگی از لسان خود ایشان این حکایت را بشنوید، بعد بخود شیخ فرمودند: این قصه را برای دوستان ما نقل کنید تا به ترکی یا عبری بهر زبانی که میتوانید بگویید حضرات هم بشنوند. عرض کرد بهر زبانی که بخواهید حاضرم. جناب آقا محمد رضا دا و طلب شدند که بیانات شیخ را از عربی بفارسی ترجمه نمایند، جناب شیخ این ترتیب را قبول نموده بشرح ذیل صحبت کردند :

امروز صبح در حجره نشسته مشغول تحریر و محاسبه

بودم فلان شخص آمد (یکی از محترمین) در حجره نشست دیدم خیلی پریشان حال و افسرده خاطر است و قیافه‌ی عبوس برخلاف همیشه نشان میدهد، پرسیدم چرا خاطر گرفته و عبوس کرده‌اید؟ گفت چه عرض کنم؟ تصور کردم از من کدورتی دارد گفتم شما مثل همیشه شاداب نیستید موضوع دل‌تنگی چیست؟ گفت نمیدانم چه بگویم گفتم بچه قصد و نیتی اینجا تشریف آورده‌اید؟ گفت پس کجا بروم انسان از دست این مردم چه کند کجا برود؟ فهمیدم خیلی غمگین است - بیشتر اصرار کردم آ گفتم اگر از من کدورتی دارید بگویید تا تلافی کنم گفت به به شما کی هستید از شما چه توقعی؟ یکنفر را که من امام میدانستم، ولی مطلق و خلیفه‌ی برحق بلکه با پیغمبر برابر امیر مردم امروز فهمیدم که ... خلاصه از این سخن برآشستم، کتاب دفتر را بستم، عینک از چشم برداشتم گفتم: رفیق دیوانه شده‌ای کفر می‌گویی با پیغمبر برابر یعنی چه؟ چرا سربسته حرف می‌زنی؟ گفت مراقبم داده‌اند بکس نگویم، سربک بنده‌ی خدایی را فاش نکنم اما دارم دق میکنم سبحان الله! عجب دنیایی است هیچ کس را نمیتوان شناخت! این را گفت و آهی کشید، منم بیشتر سر جوئی و کنجکاوای کردم، دیدم درد دل خود را اظهار نمیکند گفتم بهر چیزی که توقعم خورده‌ای منم قسم یا دمیکم بکسی نگویم، گفت بگویی یا نگویی این مربوط بایمان تست، امروز نزد محمد

علی افندی بودم، از برادر خود عباس افندی شکایتها کرد
 حکایتها گفت که من مات ومبهوت شدم، گریه و زاری کرد بعد
 مرا به کلام الله قسم داد بکسی نگویم، این بیچاره ها بفلاکت
 افتاده بخاک مذلت نشسته، اما عباس افندی ... کار بجایی
 رسیده است که گفت دیگر از شما چه پنهان کنم احتیاج به
 نان یومیه داریم فراهم نمیشود، امروز صبح بچه ها گریه
 میکردند نان میخواستند فراهم نبود، نان، نان، تا این درجه
 ما از دست رفته ایم و تا کنون هم نتوانسته ایم در ددل خود
 را بکسی اظهار کنیم ... خلاصه من بقدری پریشان شدم
 خواستم مبلغی تبرعاً^۱ بدهم خجالت کشیدم حال نمیدانم بچه
 وسیله مقداری گندم برای آنها بفرستم که ناگوار نباشد ...
 بعد جناب شیخ اضافه نمود که من همه صحبت را بصبر و
 حوصله تمام گوش میدادم به کلمه ی نان، نان که رسید خواستم
 صحبتش را قطع کنم دیدم بقدری در هیجان است که ملتفت
 نمیشود باز هم صبر کردم تا صحبت بانتهاء رسید گفتم پس -
 لازم نیست شما گندم بفرستید، الساعة بروید با و بگویید
 که شیخ میگوید شما از یک لیره الی هزار لیره هر وقت پول
 لازم دارید حواله بدهید من حاضرم، دیگر نخواستم برخلاف
 مراسم صرافی بگویم با من حساب جاری دارد و پولش در
 صندوق من است همینقدر گفتم حواله بدهید من پول میدهم،
 دیدم این شخص ملتفت حرف من نشد گفت یا شیخ این مرد

آبرو دارد و نمیتواند بدون محل پول قرض کند گفتم ببخشید آبرو ندارد، پول دارد، دیدم سری تکان داد گفتم: خوب است صحبت دیگر بکنیم گفتم پس شما یک کار دیگر بکنید الساعه بروید با و بگویید که شیخ میگوید از آن شصت لیره که دو روز قبل از من حواله داده گرفته اید یک لیره اش را خرد کنید نان برای اطفال بخیرید. گفت اینها چه صحبتی است اگر این شخص قوت لایموت داشت باین ذلت وانکسار با من صحبت نمیکرد. خلاصه شیخ گفت دیدم چاره ندارم جز آنکه پرده از روی کار بردارم فوراً صندوق را باز کرده ورقه چک را که روز قبل حواله داده پول گرفته بود در آورده نشان دادم، گفتم این خط و این امضاء را ببین برو به محمد علی بگو خجالت بکش، دست تکدی دراز مکن که کسی بتو اعتناء نمیکند. این شخص از دیدن ورقه ی چک منندک شد، آه از نهادش برخاست، رنگش تغییر کرد، چند دقیقه سکوت نموده گفت سبحان الله عجب خطائی کردم، گول این شیطان را خوردم و نسبت بمولای خود ناسزا گفتم؛ حالا چه خاکی بسر بریزم این را گفت و اشک ندا متش سرا زیر شد بمن گفتم شما بروید اول از طرف من بیک زبانی عذر خواهی بکنید تا من موقع دیگر بروم دامنش را ببوسم (بترکی: تا من گدیم اتک لیرتدن اویم) پس از آن شیخ اضافه نمود من آمدم عذر آن شخص را بخوام تا خود او بعدها شرفیاب شود

اما شاهم بدانیدیا مولای که شما در عالم هیچ دشمنی غیر از برادر خود ندارد انتهی. خلاصه شیخ قهوه شیرینی نوش جان نموده مرخص شد. حضرت مولی الوری در خصوص اینکسه ناقضین تا چه اندازه کمر همت بر اضمحلال امر بسته اند بیاناتی فرمودند و بعد همینکه مشاهده فرمودند احبای محزون و مغموم شدند بیاناتی دیگر و بشاراتی جانپروور برای آینده ای امر فرمودند چنانکه فرمودند: عنقریب این غیوم مرتفع و بساط ناقضین برچیده خواهد شد مطمئن باشید، امر الله معلبه ی صیان نخواهد شد بعد فرمودند: این بدبختیها برای دشمنی با من تا چه اندازه باید تحمل ذلت و انکسار نمایند. اینهمه میکوشند و جاهه ی تکدی میپوشند و کشکول گدایی پیش هر کس دراز میکنند تا کنون چه نتیجه برده اند جز آنکه: "فصربت علیهم الذلته و المسکنه." خوب است که یک کشکول گدایی حسابی هم هریک بدست گیرند و در اطراف گردش کنند و بعد متبسمانه و بطریق مزاح فرمودند: اگر یک کشکول پیدا میشد برای میرزا محمد علی تعارف میفرستادیم تا رسماً و علناً پرسه ی درویشی زند و در اطراف گدایی کند. بنده عرض کردم قربان کشکول حیف است زیرا اولاً کشکول شیئی نفیس کمیابی است که در اویش منقطع دست میگیرند و با کشکول سوء ال نمیکنند فقط پرسه میزنند و مداحی میکنند هر کس خواست با راده و میل خود

چیزی در آن میافکند و بی مورد آنرا کشکول گدایی نام نهاده اند زیرا درویش رسمی که صاحب خرجه و کشکول است سوءال نمیکنند و سماجت بخرج نمیدهدا مادر مقابل کشکول گدایی یک کشکول کدویی هست که مساکین سائل بکف دست میگیرند فرمودند آن چه جور است؟ عرض کردم پوست کدوی خشکیده را ریسمانی بدو طرف آن نصب نموده ببازوی خود میآویزند و در کوچه و بازار با برام و اصرار در هم و دینار جمع میکنند، فرمودند: به به کشکول کدویی سپس تبسمی فرموده برخاستند تشریف بردند و بعد از آن احباب یکدیگر مکرر میگفتند به به کشکول گدایی یعنی کشکول کدویی.

زیارت سرکار آقا چه تاثیری در وجود زائرین میبخشید

قابلیت و استعداد و ظرفیت هر انسانی که در شاطی این بحرا عظم قدم میگذاشت البته متفاوت و مختلف بود و هر کس بقدر ظرفیت خود بهره میبرد.

مثلا یکی بآدمه بتماشای این فضای بسی منتی قناعت میکرد و مستفیض میشد و دیگری با ظرف محقری نصیب و قسمت مختصری برمیداشت و یکی دیگر ظرفی بزرگ مهیا نموده مظروف بیشتر و بهتر اخذ مینمود اما سعادت و منقبت حقیقی از آن کسی بود که قدم را پیشتر نهاده در

عمق این بحرا عظم غوص نموده لوء لوء لالا و گوهرهای
 گرانبها میربود. پس معلوم شد که استعداد و قابلیت
 و اقدام و همت شرط اول است. این بود احوالات طالبان
 فیض رحمانی، اما فیضان این بحر اعظم هم بمقتضای طبیعت
 خود پیوسته یکرنگ و یک آهنگ نبود این دریای بی پایان
 گاهی ساکن، گاهی موج و گهی متلاطم مشاهده میشود و
 باین سبب تاءثیرات مختلف در وجود ناس می بخشید،
 هنگام سکون و آرامش هربیننده را مسرت جان و وجدان
 می بخشید و روح ایمان میدمید و عوالم روحانی مبذول
 میداشت و در مواقع دیگر انسان را مبهوت و متحیر میساخت
 گاهی از صهای محبت الله چنان سرمست و سرشار میشد
 که از خود بیخبر و سرا پای وجود ناظر بمنظر اکبر میگشت
 مخصوصاً عوالم تجرد و انقطاع نفوس در هنگام تشرف از
 خصائص حتمیهی دائمیهی هرموئ منی بود که جز رضای الهی
 تمنائی نداشت چنانکه گفته اند عارفی را پرسیدند: از خدا
 چه خواهی؟ گفت آنرا خواهم که هیچ نخواهم. و هنگامی که
 به اُثر بیانات و عنایات مبارک هر شنونده پروبال شوق می
 گشود و در هوای قدس رحمانی پرواز میکرد، چه بسیار -
 حاجات حاضرین بر آورده میشد و چه بسیار نیتهای باطنی
 و مافی الضمیر ایشان در ضمن صحبت جوابش داده میشد
 و مسائل غامضه حل میگشت اما جوهر سعادت و منقبت

نصیب کسی بود که بفنای صرف و محویت خالص واصل میشد
و بمصداق آیهی مبارکه که میفرماید: «قَطْرَاتِیمِ وُلِیِّ دَرْمُوجِ یمِ
تَوْشَاتِیمِ». قطره وارد دریای وحدت داخل و بحقیقت
انا لله وانا الیه راجعون فائز میگشت.

ترتیب نزول آیات

ترتیب نزول آیات را زائرین و مسافرین ساحت قدس
به اشکال مختلف ذکر کرده اند یکی گوید که حین نزول آیات
ارکان مرتعش میشد دیگری گوید که روح پرواز میکرد یا
خود را در عالم دیگر مشاهده مینمودم یکی گوید بچشم خود
دیدم که سرکار آقا در آن واحد پذیرایی یار و اغیار نموده
در حالیکه به ترکی فرمایش میفرمودند آیات عربی نازل
میشد و کاتب حضور مینوشت دیگری گوید دیدم که بادیست
مبارک آیات عربی مینوشتند و بالسان ترکی فرمایش می
فرمودند دیگری گوید دیدم که بادیست، فارسی مینوشتند
و آیات عربی را بکاتب القاء مینمودند. خلاصه آنکه یکی در
سرعت قلم دم میزند و یکی از هیمنه‌ی تقریر حکایت میکند و جمیع
این شئون اگرچه در ظاهر مبالغه آمیز بنظر میرسد اما در
حقیقت بیان واقع است منتهی آنکه مطلب را هر کس باند از ه
فهم خود بیان نموده و راه اغراق و مبالغه هم ننپیموده است
مثلاً آن کسی که ارکانش مرتعش یا روحش پرواز مینمود و یا خود

را در عالم دیگر مشاهده میکرد البته در تحت تأثیر وحی الهی چنانکه در فصل ما قبل ذکر شد واقع شده و اما آنکس که شوءات مختلفه و اجرای مشاغل متعدده را در آن - واحد مشاهده نموده است آنهم یکی از شوءن رحمانی آن هیکل نورانی بود که تفصیلش را در تحت عنوان لایشغله شأن عن شأن بعرض رسانیدم البته بسیاری از مطالب را هرکس نمیتواند بیان نماید چنانکه حکایت ذیل را بر سبیل مثال بعرض میرسانم و بعد بشرح ترتیب نزول آیات باندازه‌ی توانایی خود میپردازم. چهار سال قبل دو نفر مسافر از ساحت قدس بطهران آمدند یکی صاحب نطق و بیان بود دیگری محروم از آن، ولی را ملاقات نمودیم و تأکیدات مبارک را راجع با اجرای احصائیه کاملاً بیان نمود تا باینجا رسید که حضرت ولی امر الله فرمودند: مقید به کثرت جمعیت نباشید و هرکس که مایل با ظهار ایمان نباشد ثبت ننماید زیرا یکنفر موء من موفق باشاه مت بهتر از ده نفر است عنصر بی حرکت است. و قس علی ذلک بعد، بزیا رت شخص ثانی رفتیم از احوالات ساحت قدس پرسیدیم، بعد از سکوت اظهار نمود همینقدر فرمودند: صد نفر بیش از هزار نفر، ده نفر بیش از صد نفر، یکنفر بیش از ده نفر است. حال معلوم میشود که این شخص مبالغه ننموده بلکه مفهوم خود را بطور ناقص بیان کرده است و اما نزول آیات که تأثیرش در وجود -

مستمعین بیش از تأثیر ملاقات بودا زاینقراراست؛ همینکه از مشاغل متعددهی مختلفه‌ی یومیه فراغت حاصل میشد جناب آقا میرزا نورالدین را احضار فرموده مشغول القاء آیات میشدند و در این ضمن گاهی هم اتفاق میافتاد که الواح پاکنویس شده‌ی سابق همان دم تقدیم حضور میشد بانظر اجمالی به تصحیح و امضای آنها میپرداختند؛ اینجابود که بادت مینوشتند وبالسان القاء میفرمودند زیرا حقیقت لایشغله شأن عن شأن بودند و تشتت حواس در آن ساحت راه نداشت اما در این ساعت مسافرین غریب بیچاره که در مسافرخانه یا در اطاق پایین یا در کوچه و بازار عکساً پراکنده و پریشان و در اشتیاق لقاء آه میکشیدند لازم نبود مشرف شوند هم بلقائ محبوب فائز و هم از اصغاء کلمات که در جواب مسائل معضله نازل میشد مستفیض گردند. بلی آنها هم احضار شده میآمدند می نشستند و بعد از اظهار ملاحظت نسبت به ایشان باز نزول آیات شروع میشد گاهی با تلفظ ساده و صدای غرا و شمرده و گاهی با همان لحن ملیح روح پروری که زیارتنامه جمال ابهی را تلاوت می فرمودند نازل میشد حاضرین در بحر حیرت مستغرق بودند و ضمناً و تلویحاً بعضی جواب مسائل باطنی خود را می شنیدند و برخی درس عبرت میگرفتند. مجلس گرم میشد، ارواح بملکوت ابهی متوجه میگشت اما افسوس که این

مجلس انس و خلوتگاه محبت خالی از اغیار نمیماند در خانه‌ی مبارک بروجه کل مفتوح بود حاجب و دربان در این درگاه نیست - ناگاه یک یا دو یا چندین نفر وارد میشوند اگر اینها بسیار مبغض نبودند ولیاقت اصغاء این بیانات را داشتند بکلمات مرحبا مرحبا اهلاً و سهلاً پذیرایی میشدند و بعد از چند کلمه اظهار ملاحظت نسبت بفرد فرد دوره‌ی نزول آیات شروع میشد و مجلس رونق می‌گرفت و اگر لایق این مقام نبودند یا عده‌ی آنها زیاده برگنجایش اطباق بود به یک کلمه‌ی فی‌ما‌ن‌الله‌احباء را مرخص نموده با انجام کار خود بمقتضای وقت می‌پرداختند. این بود ترتیب نزول در وقتیکه بیک نفر کاتب‌القاء میشد. اما بیشتر اوقات - نوشتجات بقلم مبارک نازل و بهمین ترتیب و با همان پیش آمد انجام می‌گرفت یعنی در هنگام فراغت و بتنها بی قلم را دست‌گرفته مشغول میشدند اما سزاوار نمیدانستند که مسافرین خمیازه بکشند و منتظرو محتضر همانند لهذا وقتیکه دسته‌های عرایض از جیب مبارک بیرون آورده ملاحظه مینمودند و او را دهی‌عدور جواب می‌فرمودند و قلم دست‌گرفته مشغول تحریر میشدند، بیاد مسافرین هم بودند شاید بعضی صاحبان آن عرایض و برخی حامل آنها از اطراف مشرق زمین بودند. در هر صورت حال که قلم در گردش و اطلاق مبارک خلوت خوب است آنها هم بیایند بنشینند و -

درک فیض کنند. بر حسب احضار همگسی مشرف میشدند و
مرحبا مرحبا، خوش آمدید، میشنیدندا ما قلم در گردش بود
ولسان با ظها رشفت و رأفت در حرکت گاهی کلمات منزله
را تلفظ میفرمودند گاهی مجلس بسکوت میگذشت و گاهی
سکوت را خود میشکستند و میفرمودند: صحبت کنید من
میشنوم. البته آنها که محو و مات جمال بيمثال بودند زبان
بتکلم نمی گشودند و لکن غالباً ورود مهمانهای ناخوانده
سد سکوت را میشکست یا از مشایخ عرب یا از محترمی—
عثمانی کسی یا کسانی وارد میشدند، در این هنگام قعود
وقیام بمقتضای رتبه و مقام ایشان بعمل میآمد بعد از
تعارفات رسمی باز قلم بجولان میافتاد و لسان در حرکت،
اگر کسی صحبت نمیکرد بعربها میفرمودند: یا شیخ اکلسی
کیف حالک؟... و اگر واردین ترک بودند و بمقتضای ادب
ساکت می نشستند مکرر با آن قیافه‌ی منیر و تبسمهای دلپذیر
به ترکی میفرمودند: سوزن بیریر یرندن آچ— یعنی صحبت را
از یکطرف باز کن. باز هم اگر سکوت حکم فرما بود و غیرا ز صریو
صدای دیگر بسمع نمیرسید باز مکرر میفرمودند: بیریر یرندن
آچ، بیریر یرندن آچ— یعنی فتح باب سخن کن تا اینکه یکنفر
بصحبت مبادرت نماید و سایرین بشنوند و هیکل مبارک در
آن صحبت شرکت کنند اما انعقاد و اختتام مجلس تا این
درجه هم به سکون و آرامش نمیگذشت گاهی اشخاصی

دیگر در هنگام مشغولیت خاطر مبارک سرزده داخل میشدند و صحبت‌های مختلف پیش می‌آمد گاهی قیل و قال و گاهی گفتگو و جنجال بود و در این هنگامه‌ها قلم مبارک از حرکت باز نمی‌ماند، مثلاً وقتیکه لواء پاشا در حیات بیرونی داخل میشد بفریادهای: هی هی اسمعیل آقا بیرط اتلی، قهوه ییپ ورود خود را اعلان مینمود (اسمعیل آقا یک قهوه‌ی شیرین (خوشمزه حاضرکن) و با صدای درق و پورق چکمه و مهمیز عسکری از پله‌ها بچابکی بالا می‌جست فوراً در اطاق داخل شده در پیشگاه هیکل مبارک قامت چون علم را خم میکرد و دست مبارک را به نیت بوسیدن بدست می‌گرفت چون نائل نمیشد نوک انگشتان خود را با تواضع می‌بوسید، فوراً " مینشست صدای قهقهه خنده‌اش بلند میشد، بدون مقدمه عنوان مطلبی را آغاز مینمود یا با دیگران بمشاجره و مباحثه می‌پرداخت و از حضور مبارک تصدیق می‌خواست، در تمام این مدت نزول وحی الهی منقطع نمیشد تا وقتیکه مطلب تمام شود و قهوه شیرین اسمعیل آقا در مجلس بدور افتد. ای خواننده عزیز من مقصود از این طول کلام این است بدانیم اینهمه آثار و الواح و مناجات‌های روحپرور که تلاوتش انسان را به ملکوت ابهی نزدیک میکند بیشتر در چه مواقعی نازل شده و با چه مواعنی مواجه گردیده - است عجب تر آنکه تأثیر استماع نزول آیات نه تنها

مؤمنین موقنین را مهتزمین نمود بلکه منکرین و مفسدین را خاضع و متواضع میساخت حکایت ذیل را برسبیل مثال بعرض می رسانم: وقتی دونفر از علمای اسلام در هنگام مراجعت از مکه بقصد سیاحت بعکا آمدند ظاهراً مسلمان، باطنشاً متمایل به مسلک یحیی یا متوقف در میان بودند؛ مانند سایر مسافرین موءننین در مسافر خانه پذیرفته شدند و همه روزه بدون فرق و امتیاز متفقاً احضار میشدند و با هم مرخص میگشتند و زیارت روضه مبارکه نیز بهمین ترتیب مجری میشد مگر اینکه یکروز به بنده و مرحوم حاج میرزا حیدر علی فرمودند: مقصود اینها تحری حقیقت نیست با آنها گرم بگیرد بلکه کارهای دیگر را کنار بگذارید چند روزی به ملاطفت پذیرایی نمایید تا از اینجا خشنود برگردند. ما هم حسب الامر چندی مشاغل خود را بتعویق انداخته شب و روز با این دونفر مأنوس شدیم مخصوصاً "روزها بتفرج و تفریح در بیرون عکا پرداختیم تا اینکه زمزمه‌ی مرخصی ایشان بمیان آمد که فلان روز با فلان کشتی بطرف اسلامبول رهسپار گردند یک شب با همه مسافرین مشرف بودیم و هیکل میثاق مشغول تحریر و از واردین یا رواغیا را پذیرایی میفرمودند چندان ساعتی از شب گذشت اغیا مرخص شدند و بیانات مبارک تنها متوجه به احباب گردید کم کم آثار خستگی از چهره‌ی مبارک نمودار شد، فرمودند: فی امان الله. وقتیکه همه برخاستند

جناب شیخ خاضعانه عرض کرد: رجا دارم یک لوح به افتخار حاج شیخ هادی عنایت شود که برای ایشان ببرم (آقا - شیخ هادی مرحوم یکی از اعلم علمای صاحب مسند ایران بود که مسلک مخصوصی داشت بعضی او را سراً بهائی و برخی باطناً بابی میدانستند و جمعی هم مرده‌ی بخصوص او بودند) فرمودند: من بتازگی برای ایشان نوشته‌ام کفایت میکند. عرض کردم من میخواهم باین افتخار نائل شوم که ارمغانی همراه ببرم. چون خیلی اصرار ورزید فرمودند: بسیار خوب مینویسم. همینکه از در اطاق خارج شدیم فرمودند: چون من خیلی کار دارم ممکن است بتعویق بیفتد حالاً اگر نوشته‌م نوشتم و الا دیگر فرصت نمی‌کنم پس بیا بید بنشینید من دو کلمه مینویسم. فوراً آقا میرزا نورالدین حاضر، قلم بدست گرفت، لحن روح پرور بلند شد و کلمات الهی با فصیح بیان مسلسل عبری چون غیث‌هاطل جاری گشت. سبحان الله چه عالمی بحضار دست داد؛ هیمنه‌ی این لوح عبری مفصل غرا چنان ارکان وجود را احاطه نمود که قلم و لسان از ذکرش عاجز و قاصر است.

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر

من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

خلاصه لوح تمام شد بیک کلمه دیگری امان الله ما

همه بیرون آمدیم همه از خود و از یکدیگر بیخبر مستغرق

ومتشنت عازم مسافرخانه گشتیم اتفاقاً در تاریکی شب عبور
 من از کوچه‌ی باریک بسیار تاریکی که معبر عمومی نبود واقع
 شد شنیدم دونفر فارسی صحبت میکنند یکی گفت: عجب
 حکایت غریبی بود... مرا خیلی منقلب کرد... یکی
 دیگر گفت: بلی اینها از خودش نبود آنکس که میگفت درست
 میگفت، خلاصه کلمات دیگر از این قبیل ادا میکرد مشعر بر
 اینکه این کلمات وحی الهی بود و از علم غیب نازل میشود.
 این دونفر همان طالبان لوح آقا شیخ هادی بودند و در
 مسافرخانه هم که وارد شدند آن شب در سفره بکلی مغموم
 مانند کسیکه از خواب هیپنوتیزم بیدار شده باشد در نشئه
 بودند و روز دیگر با یک حال مخصوصی مرخص شده آن
 لوح را همراه بردند، پس معلوم شد که جدا بیت مغناطیسی
 کلمات الهی نه تنها ارواح مؤمنین را مهتز میکند بلکه
 دل‌های آهنین منکرین را هم می‌رباید.

روزهای جمعه

صبح جمعه یوم شادمانی فقرای عکا و هنگام کامرانی
 شاکرادان مدرسه و موقع سیروتماشای وحیرانی مسافرین
 ارض مقصود است یک قسمت از این جشن عجزه و مساکین را که
 شباهت تامی به میهمان نوازی و اطعام مساکین حضرت

مسیح را داردمستر فلپس مسبق الذکرا زبالای پنجره، یک
 صبح جمعه مشاهده نموده و در کتاب خود بعضا مین شیوایی
 با انگلیسی مرقوم داشته است قسمت های دیگر که مقدمه و
 مکمل این روز فیروز است در خاطر موه منین آن زمان مستور
 و مرموز است صبح جمعه در جلو خان بیرونی مبارک غوغائی
 است، فقرا و عجز می بسیاری از قراء اطراف با میدواری بشهر
 آمده در فضای جلو خان هیاهویی برپا کرده اند، پیر -
 جوان - کوچک - بزرگ - مرد - زن، بالباسهای مختلف
 مندرس همه علیل ورنجور، مفلوک، بیچاره، فلک زده با آه و ناله
 انتظار و ورود صاحب خانه را دارند مسافرین هم یک یک بعد
 از صرف لقمه الصبح باین تماشاگاه توجه نموده در اطراف
 ایستاده تماشا میکنند نوبا و گان و خردسالان که شاگردان
 مدرسه محقر عکا هستند هر یک با یک کتابچه در دست، صفحه
 مشق، قلم و ذوات در این فضا وارد شده بسرعت بسمت حیات
 بیرونی میشتابند خدام درب خانه آب پاشی و جاروب را تمام
 کرده بکار دیگر مشغولند اما همگی منتظرند که سرکار آقا از
 بیرون تشریف بیاورند، معلوم نیست صبح بسیار زود هنگام
 طلوع آفتاب کجا تشریف برده اند. قلعه عکا مانند حیفا
 فضای صحرا و کنار دریا ندارد که در آن خلوتگاه برای
 تلاوت مناجات رفته باشند لابد بخانه ضعفایی رفته اند که
 نماز خوان و سحر خیز و منتظر ورود مهمان کریم الطبع

عزیزند. هرکس برسبیل اتفاق در چنین روزی در ظل مبارک بکلبه‌های فقیرانه این گروه از مساکین رفته باشد میداند که اینها فقرائی هستند از بالا به پایین آمده، چون هرگز دست تکدی دراز نکرده‌اند، مورد عطف و مروت مخصوص عبدالبهاء گشته چنانکه: گفته‌اند: گفت پیغمبر که رحم آرید بر حال: من کان غنیاً فافتقر - حالا سرکار آقا در آن کلبه‌ها مشغول نوازش فقراء هستند یکی را نصیحت میکنند یکی را دعا میکنند یکی را برکت میدهند یکی را دستور صحیحی عنایت میفرمایند یکی را بتأیید روح القدس بشارت میدهند. خلاصه در وقت بیرون آمدن مبلغی که رفع احتیاج هفتگی نماید با چهره‌ی گشاده تسلیم، و اینک مراجعت نموده از دروازه‌ی جلوخان وارد شدند گروه فقراء بسمت ایشان هجوم آورده دست حاجت دراز کرده هرکس بمقتضای عقیده‌ی خود زبانی بدعا گویی و ثنا خوانی مشغول، این فقراء که غالباً متجاوز از شصت هفتاد نفرند تنها پول نمی‌خواهند یکی دعا می‌خواهد یکی شفاء می‌خواهد یکی برکت می‌طلبد خلاصه هرکس هر درد بی‌درمانی دارد علاج آنرا می‌خواهد و میجوید هنگامی غریبی برپا شده و این هجوم باعث زحمت است و به لسان شفقت همه را تسکین میدهند و در وقت عطای وجوه چون نظم و نسق درکار نیست بعضی دوهنگام عرض اندام میکنند، برخی بیش از سهم خود بعنف میربایند

لهذا صوت مبارک غیورانه بلند: بنشینید همه بنشینید هر کس ننشیند محروم است هرکس برخیزد مغبون است. بالجمله مختصر انتظامی برقرار شد فقراء در دو صف چمباتمه نشستند معبر باریکی در وسط پیدا شد و بر ترتیب معینی از یکطرف شروع با عطای وجه میفرمایند بعد از وصول هم هیچ یک حق جنبش و حرکت ندارند تا با واردین جدید دیگر مشتبه نشود، اشخاص قوی هیکل تنبل را رد میکنند، بدست اطفال چیزی نمیدهند تا بدعادت نشوند، اشخاص معیل را که می شناسند بیشتر کرامت میکنند، در این هنگامها مسافرین در گوشه و کنار بدیوار تکیه داده دست بر سینه ایستاده، انگشت حیرت بدنشان میگزند، درس عبرت میگیرند و معنی رأفت و شفقت میآموزند.

بلی سرانگشت تحیر بگزد عقل بدنشان

چون تأمل کند آن قامت انگشت نما را

آرزو میکشدم شمع صفت پیش وجودش

که سراپای بسوزند من بیسروپا را

گرمخیر بکنندم بقیامت که چه خواهی

دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را

باری مجلس جشن فقراء با نتهاء رسید احباء در ظل

مبارک بحیاط بیرونی وارد شدند محفلی دیگر دلچسب تر

در اینجا مهیاست، جشن فقرا تمام شد، هنگام شادکامی

اطفال اهل بها فرار سید ما فرصت رفع خستگی برای هیکل مبارک باقی نماند شاگردان مدرسه به ترتیب قد صاف بسته کتابچه‌ی درس صفحه‌ی مشق با قلم و دوات ایستاده منتظر قدم مبارک اند که بانوازشهای دلپذیر بنوبه‌ی خود مورد انعام و اکرام گردند و تعلیمات روحانی بیا بندهیکل مبارک اول به طرف محل دستشویی میشتابند تا خراشیدگیها که از اثر عجله و شتاب فقراء به دستهای مبارک وارد آمده بشویند و بعد آ ماده‌ی پذیرایی اطفال مؤمنین گردند.

در اینجا بیست و دو سه نفر در یک صف ایستاده اند اینک بعضی کلمات مهر و محبت نسبت با ایشان ادا نموده اول از معلم مدرسه چگونگی اخلاق و اطوار تلامیذ را میپرسند سپس از شاگرد بزرگتر صفحه‌ی مشق را گرفته ملاحظه میفرمایند قلم فارسی تراشیده در دست شاگرد حاضر است تقدیم میکنند این و او را اینطور باید نوشت، این عین را با لاتر باید نوشت، این سطر بندی درست نیست خلاصه یک یک ملاحظه فرموده بعضی را تشویق و برخی را نصیحت میفرمایند این دفعه بهتر نوشته‌ای یا آنکه خط تو عقب رفته است. همینکه بشاگردان کوچک رسیدند ملاطفت مخصوص اظهار میدارند یا دوسه کلمه مزاح دلچسب میفرمایند بعد کتابچه‌ی درس انگلیسی را میگیرند دوسه سوءال متفرقه از دوسه نفر مختلف میفرمایند دوسه مرتبه پایین و بالا میروند و دقت کامل در جزئیات دروس

میفرمایند، حتی پاکیزگی دستها را هم طرف توجه قرار میدهند
 بالاخره زبان بنصایح میگشایند و در کلیات آداب و اخلاق
 بعد درباره‌ی توجه بحق و کیفیت دیانت فرمایش میفرمایند.
 کم‌کم بیانات اوج میگیرد در این موقع مسافری و مجاورین
 که دورتر ایستاده‌اند نزدیک میشوند هیکل مبارک مشی
 میفرمایند و در هنگام قدم زدن و رفتن و باز آمدن فرمایشات
 بقدری مؤثر میشود که انسان بعالم دیگر می‌رود بدرجه‌ای که
 در عالم روح خطای گذشته و آینده‌ی خود را در لوحی
 وجود خویش می‌خواند، هر کس بمقتضای فهم و ادراک خود
 حقیقتی را که مقدس و مبرا از ذکر و بیان است مشهود می
 بیند از یک طرف دنیا و مافیها را فراموش میکند از یک طرف نا
 دیده‌های بیند و ناشناخته‌ها می‌شناسد حتی بعالمی به
 پر روح پرواز میکند که عالم وجود را به پرکاهی نمی‌خرد.
 سبحان الله برای خاطر این اطفال میدان صحبت چقدر
 وسعت یافت و مستمعین را بچه‌عوالمی‌کشانید! خلاصه آنکه
 با صغری و کبرای نطق مبارک نتیجه‌ی مطلوبه چنان است که
 مستمع ناسوتی بجان و دل روحانی و ملکوتی می‌گردد، همینکه
 صحبت تمام شد کیسه‌ی پول بیرون می‌آید ربیع مجیدی و دو-
 قروشی فراوان است از شاگرد اول شروع می‌فرمایند تا
 با اطفال کوچک میرسد عجیبت آنکه در هنگام اعطای تنخواه
 مزاحهای دلفریب هم می‌فرمایند و بعد از اتمام عمل در

اطلاق بیرونی جلوس فرموده یکدورقهوه‌ی شیرین با جمیع حاضرین بمصرف میرسد چند دقیقه دیگر با ظهار ملاطفت نسبت بمسافرین میپردازند یکوقت متوجه آن میشوند که جیبهای مبارک سنگین است، عرایض دوستان الهی بلاجواب مانده فوراً برخاسته یکنفر از کتاب را احضار و باطاق بالا تشریف میبرند؛ اما روز جمعه که تعطیل عمومی است اغیار فرصت نمیدهند دسته دسته میآیند در این ضمن هرچه از قلم و لسان صادر شد البته وجود با زیافتی و غنیمت است تا وقت عصر که مسافرین و مجاورین کلاً و طراً بیایند دیداری تازه کنند بدستور مبارک پیاده یا با کروسه به ترتیب معین بزیارت بهجی بروند، این بود ترتیب یوم جمعه و اما روز یکشنبه که تعطیل نما راست، واردین بیشتر مسیحی هستند صبح یکشنبه فقط بدیدن فقرای عیسوی میروند و طرف عصر محترمین ایشان مشرف میگرددند.

ای خواننده عزیز من! در قسمت سوم این کتاب عنان قلم از دست رفت صحبت قدری بطول انجامید اما هزار هزار حسرت و افسوس که با وجود این طول کلام هنوز قطره‌ی از دریای منویات خاطر و مشاهدات مؤثر متواتر برشته‌ی تحریر در نیامد زیرا آنچه من در آن ساحت مشاهده نمودم یکنفر غیر از من و قلمی غیر از قلم ناتوان من باید بنظر قارئین محترم برساند. لهذا برای تنویر افکار و روشنی خاطر

یا ران الهی یکی از مناجاتهای مختصر که در بحبوحه‌ی
 اینگونه زحمات و مشقات نازل شده به نیت :- لیکن ختامه
 مسک - بنظر شما اولیای الهی میرسانم و به برکت این کلمات
 عالی متعالی برای شما و برای خود تأیید آسمانی میطلبم

هو الابهی

ای پاک یزدان من و خداوند مهربان من! قوتی ده
 که تا مقامت غوائل بسیط زمین نمائیم و قدرتی بخش که
 چون بحر محیط موج بر ساحل شرق و غرب زنیم . ع ع

قسمت رابع
هو البهی الابهی
یکسال بعد از تجدید قلعه بندی

در ایامی که متجا وزا زیکسال از تجد سجن اعظم
میگذشت مسافرین شرق گاهی با افراد گاهی با اجتماع چند
نفری آمده مشرف میشدند و رونق مسافر خانه برقرار بود.
احبای طائفین تصور میکردند فتنه ها خوابیده دیگر موقوع
آن رسیده است که حکم قلعه بندی کم کم ملغی شود زیرا
متصرف عکا و سایر افسرها اینگونه قلعه بندی را برای وجود
مبارکی که مروج روحانیت و معلم عوالم محبت و انسانیت -
است بسیار رنگین می دانستند کما اینکه شخص متصرف
گاهی حضوراً استدعای نمود که هیکل مبارک برای تفریح
و تفرج از شهر خارج شوند، قبول نمی فرمودند و همچنین
احباء تصور می نمودند که ناقضین از اعمال گذشته خود چون
شمی ندیدند ناچار مایوس بلکه مرعوب شده اند و علاوه
بر اینها آزادی خود را مرهون شفاعت مبارک میدانند زیرا
آنها قلعه بندی مقصود عالمیان را بجان خریداری نموده اند

و آزادی خود را ببرکت راء فت و دلسوزی ایشان دریافته اند
 بدی کردند خوبی دیدند جفا کردند درعوض مهر و وفا
 مشاهده نمودند آزاد شدند و درقصر بهجی بخوشگذرانی
 پرداختند شاید پیش نفس خود شرمنده اند و از فساد دست
 کشیده خاموش نشسته اند، اما افسوس افسوس که مطلب
 بکلی برعکس بود زیرا از کرده خود پشیمان که نشدند سهل
 است روز بروز بر ظلم و جفا افزودند و مافی الضمیر خود را
 بیشتر بروز دادند درست گفته اند :

مه فشانند نورو سگ عوعو کنند

هر کسی بر فطرت خود میتنند

بلی از آزادی سوء استفاده نموده مفسدین با طراف
 فرستاده اند اقدامات مفسدات انگیز دیگر بعمل آوردند با
 والی های ولایات مخا بره نمودند و با آن اقدامات تضییقات
 شدید وارد آوردند و بالنتیجه ابواب تشریف و ملاقات بر
 وجه احباب مجددا مسدود شد مسافر خانه خلوت شد و از
 همه بالاتر مرکز ارسال و مرسل که حیفا بود موقوف گشت
 زیرا از طرف دولت مفتشین مفسد سری برای اخذ مکاتیب
 مقرر شد و عراقی که بتوسط مرحوم حاجی سید تقی
 منشادی بحیفا میآمد و جواب توسط ایشان ارسال میگشت،
 این ترتیب ارسال مراسلات هم در معرض خطر افتاد لهذا
 مرکز ارسال و مرسل حسد الامر به پرت سعید انتقال

یافت، حضرت آقا احمد یزدی مأمور وصول مکاتیب شرق و غرب شدند و عرایض را وصول نموده بوسائل مختلفه بعکا بفرستند و بهمان ترتیب الواح را گرفته بصاحبانش برسانند، تا اینکه از دستبرد مأمورین عثمانی محفوظ ماند و از تطاول ناقضین ایمن باشد در این اوان پیشرفت ساختمان مقام اعلی بسیار بطی بود اما الحمد لله وقفه‌ی قطعی بهیچوجه حاصل نشد فقط مدت مدیدی اذن تشریف برای مسافرین صادر نمی‌گشت و بعبارة آخری سنه‌ی دوم تجدید سجن مدینه‌ی عکا از بابت ورود مسافرین ساکت بود و چندی هم جناب حاج میرزا حیدر علی را برای تبلیغ باطراف فرستاده، دیگر کسی در مسافرخانه نماند اما مکاتیب و عرایض از شرق و غرب عالم مانند سیل بطرف عکا جاری بود اوقات مبارک بینهایت مستغرق و هر کس از هر جا اجازة تشریف میخواست جو اب یاءس می‌شنید و باطناً بروح ناقضین لعنت میکرد اما این تجدید سجن و شدت تضییقات وارده امر الهی را در اطراف عالم رونقی دیگر بخشید مدینه‌ی عکا ساکت و صامت بود اما ولوله در ارکان عالم افتاد، احبای همه‌جای دنیا به جنبش درآمدند عرایض جانسوز به عکا میرسید چند فقره عرایض احبای غرب با امضای هفتصد هشتصد نفر واصل شد مبنی بر اینکه اشتیاق جانفشانی دارند تا قلعه‌بندی مرتفع گردد. مختصر این است که هرچه تضییقات بیشتر میشد اشتعال

احباب در اطراف عالم شدیدتر میگردید هر قدر در مرکز
 بیشتر فشار وارد آمد، انفجار شعله‌ی ربانی از گوشه و کنار
 قوی تر گردید در حقیقت مانند قوه‌ی بخاری که در مرکز مسدود
 کنند و از اطراف جستن نماید این قوه از گوشه و کنار دنیا
 فوران نمود، جریان این سیل منهدر را خواستند مسدود کنند
 فیضانش عالم را احاطه کرد و قتی که عرایض اهل غرب میرسید و
 نصرت امرالله را مشاهده مینمودم بیاد بیانات مبارک آن
 روز میافتم که خبر وحشت اثر قلعه بندی را بتوسط این
 عبد بحیفا فرستادند و فرمودند این سخن خیر امرالله و
 مایه‌ی راحت قلب من است. بالجمله در هنگام این تضییقات
 عکا جمیع احبای طائفین اگر از جهتی افسرده و پژمرده بودند
 در عوض بسرور خاطر مبارک مرکز میثاق مسرور و مستبشر و از
 این سرعت پیشرفت امرالله مبهور و متحیر گشتند و مخصوصاً
 این عبد که بترجمه‌ی عرایض اشتغال داشتم از بشارت وارده
 بقدری سرمست و سرشار بودم که غالباً اوقات سرازپانمی
 شناختم گاهی عرایض منظومه‌ی عاشقانه میرسید گاهی مطالب
 حکیمانه و عارفانه میآمد و ترجمه میشد گاهی هم سوءالات
 علمی مینمودند که من از فهم آنها عاجز بودم و ناچار تحت
 اللفظ ترجمه میکردم و لکن از تلاوت جواب آنها مستفیض
 میگشتم، بسیاری از ترجمه‌ی آن عرایض را حسب الامر بطهران
 میفرستادم که جناب آقا میرزا علی اکبر خان روحانی منشی

محفل طبع و نشر نماید مخصوصاً " عرایض منظومه گاهی بسه
سبک غزل و گاهی بطرز قصیده میرسید و ترجمه شعر بشعر
بینهایت مقبول واقع میشد گاهی تاء کید میفرمودند که بنظم
ترجمه شود و البته هر چه را که تاء کید میفرمودند تاء یید از
دنبالش بود و بطراز قبول فائز میگشت .

اینک چند قطعه منظومه بطور نمونه بنظر قارئین
محترم میرسانم . این است ترجمه ی هشت فرد اول غزلی که
جناب والتر جرج از نیویورک سروده :

ستاره عکا

نجم بیت اللحم کاخ حضرت پروردگار
گشت طالع بار دیگر بر سر غبرای تا ر
معنی صلح و صفا و اتحاد آمد پدید
قحطی و سختی شد و فیروزی آمد آشکار
مرکز قطبی انوار نفوس مردمی
از جبال ملک ایران کرد رحلت اختیار
آمد و بر عرش عکا مستقر گشت و هنوز
مردم روی زمین در اضطراب و انتظار
جمله ی احزان جان گردد مبدل بر سرور
چونکه گیرد ز امر او نور محبت انتشار

گربفرما یدجها نرا صلح گیر آرام باش

اضطراب قلب عالم گیرد آرام و قرار

لمعنی نوری بوجدانم ده ای مولای من

تا نماید ظلمت نفسانی از جانم فرار

از عطا بر دیده ام دست کرامت برفشان

تا بصیرت آیدم بر چشم نابینای زار

هشت فردا شعاروا لترجرج را در ترجمه

موبمو بنو شتم واستادی آوردم بکار

شعر آخری محض تکمیل عدد نه مرقوم گشت .

هو الابهی

ترجمه‌ی اشعار ما رگارت کرن که در کتاب استدلالیه اش

خطاب بحضرت عبدالبهاء عرض نموده است که بعضی ابیات

جانسوز دارد :

ای پادشه سریر عزت

مسجود منی و من بخدمت

خواهم که کنم نثار راحت

جان و دل و صبر و عمر و طاقت

دانم که سفینه‌ی نجاتی

بر دست ضعیف من نظر کن

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

تاء یید مرا تو بیشتر کن

توفیق به بخش و مفتخر کن

از قید جهان مرا بدر کن

تو قادر جمله ممکناتی

در محضر حضرت تو آرام

این قلب ضعیف و بی قرارم

بنگر که چه ناتوان و زارم

محتاج به عشق آن نگارم

تو شعلی آن صفات ذاتی

در ظل حمایت خود آور

ای طلعت آفتاب منظر

سرد است زمین و من در آن در

از عشق تو می شوم چو آذر

تو مایه ای این تشعشعاتی

در عرصه ای این جهان تیره

چشم بجمال تو است خیره

اشک است چو بحر و من جزیره

من بنده ام و گدای چیره

تو خسرو کشور نجاتی

در سینه خود مرا مقرر ده

زین جرعه مرا تو بیشتر ده

از راحتی جهان خبر ده

عشق تو زهرچه در جهان به

ای راحت دوستان جانی

در عشق تو ای نگار دلیند

افتاده ام واسیرو هر چند

ای دوست تو را بدوست سوگند

آزاد مکن مرا از این بند

تو شاه زمین و آسمانی

در تیرگی جهان دویدم

تا بر سر کوی تو رسیدم

از بادهی عشق تو چشیدم

هم شعله‌ی طور در تو دیدم

تو سدره‌ی نور در جهانی

در آرزوی جمال جانان

شمشیرم از آتش است در جان

از حضرت دوست گشته خواهان

یا طاقت درد یاکه در میان

در جسم جهانیان تو جانی

ترجمه‌ی اشعار ذاتی خانم امریکایی

جان من و هدیه‌ی قربان تو

دست من و خواهش قربان تو

هرچه بود آن من آن، آن تو

و آنچه مرا بوده ز احسان تو

جمله بقربان تو مولای من

پای من و وسعت میدان تو

صوت من و مدحت سلطان تو

هرچه بود آن من آن، آن تو

و آنچه مرا بوده از احسان تو

جمله بقربان تو مولای من

لب نگشایم بجز اقرار تو

سیم و زر من همه ایثار تو

هرچه بود آن من آن، آن تو

و آنچه مرا بوده ز احسان تو

جمله بقربان تو مولای من

بهر تو خواهم همه اوقات خویش

مدح تو گویم همه ساعات خویش

عقل و دل و هوش و درایات خویش

قدرت و تاب و همه آیات خویش

جمله بقربان تو مولای من

جمله ارادات من از من بگیر

هرچه نزیبید بمن از من بگیر

وین دل پر آه من از من بگیر

تا که شوی در دل من جای گیر

جمله بقربان تو مولای من

جوهر عشقم بفدایت خد ا

در قدم تو برضایت خد ا

دا من جان کنز و فایست خدا

آنچه مرا هست برایت خد ا

جمله بقربان تو مولای من

از جمله شعرای نامی ام الله میس لوئیزاس پنسر بود

که غزل سرایی و سرود نویسی بسیار مینمود و قصاید غرائبی

مینوشت اینک دو قطعه از ابیات ایشان موجود است که

بطور نمونه بعرض میرسانم :

ترتیل بهائی

طلوع کرده در این دور آفتاب ظهور

غروب می نکند دیگر از مرور دهور

صدای حمد و ثنا پیش بلند گشته چنان

که از کران بکران نغمه اش نموده عبور

شکست لشکر ظلمت همی بتا بش خویش

نمود راه هدایت همی به پرتو نور

طلوع کرده کنون صبح بخت میلی نال (۱)

درآمد از افق آفتاب یوم نشور

یکی بشارت بهجت اثر به گیتی ده

که مالک ملکوت آمده بملک ظهور

گذشت موسم ظن و قیاس و محنت و رنج

رسید وقت یقین و گه نشاط و سرور

بگو باهل جهان کافتاب عالم جان

کنون که سرزده از ما و رای کوه ظهور

هرآنکه در ملکوتش قدم نهد گردد

دلش بصلح و صفا مملوا ز سرور و حبور

ببین که آمد و با اهل ارض ساکن شد

کسیکه بود از انظار طالبان مستور

عنایتش همه آفاق را فرا بگرفت

چه از گیاه و ریاحین چه از وحوش و طیور

سزد بنام تو سلطان کشور ملکوت

همی بخوانیم این شکر نعمت موفور

که آفتاب جمالت چنان طلوع نمود

که تا ابد نپذیرد بنور خویش فتور

(۱) میلی نال طایفه ایست که منتظر ظهور مسیح است که

هزار سال در عالم سلطنت نماید.

ایضا از ابیات مسیس لوئیزاس پنسرکه به نت موسیقی در
آورده و طبع نموده است :

اگر مرا جوئید

اگر بدیده دل طلعت مرا جوئید

غمام تیره ز انظار تان شود زائل

وجودتان به ضیاء بها شود پرنور

چنانکه در وسط روز روشن کامل

اگر ندای مرا هم بگوش جان شنوید

وگر مرا بحقیقت طلب کنید از دل

حقیقت همه اشیا چو در وجود من است

مراد قلب شما میشود زمن حاصل

فرا گرفته شمارا غمام تیره‌ی وهم

که آفتاب جمال مرا شود حائل

چو منحرف شدی از روشنی بتاریکی

فرو نشست تورا پای کوشش اندر گل

ولیک نور من افزون تراست روز بروز

که شمس طلعت من طالع است نه آفل

بشرط آنکه مرا از صمیم دل جوئید

منم سبیل نجات و منم حیات دل

منم حیات و منم حق و من دلیل نجات

منم کسیکه تو را میرهانم از مشکل

از این قبیل ابیات و اشعار آرد بسیار بود که با
 تاء پیدات الهی بسرعت ترجمه و حسب الامر در حضور
 احباب قرائت می گشت یا بایران ارسال میشد از اینها
 گذشته بعضی عرایضی بود که کیفیت مخصوصی داشت مثلاً "
 بعضی عرایض بود که عرفاً و اهل تصوف چیزهایی مینوشتند
 که استعارات و رموز مخصوصی داشت هیچکس غیر از وجود
 مبارک بحقیقت آنها پی نمیبرد اما وقتیکه جواب آنها را
 ترجمه مینمودم مطالب کشف میشد یکی از آن استعاره -
 نویس ها که پیوسته در عالم خلسه بود و در حال مکاشفه
 و رؤیا عریضه عرض میکردا مة الله میسار افا رمر، بود که مرکز
 گرین عکا را ایجاد نمود و بسیاری از پیش گوئیهایش تحقق
 یافت و بعرضه شهوداً مد، تحقیقات و استدالات ایشان
 شباهت تامی به بیانات موء منین دوره‌ی اول حضرت نقطه‌ی ولی
 روح ماسوا ه فدا ه میداشت که اسرار و رموز بسیاری از گفته
 های متقدمین کشف مینمود از این قبیل موء منین و موء منات
 در آن ایام بسیار بود و بعضی هم مطالب بسیار موء ثر عرض
 میکردند و جواب های شافی عنایت میشد و این عبد بسیاری
 از آنها را با ترجمه بایران میفرستادم من جمله معتقدین میلی
 نال که منتظر ظهور حضرت مسیح بودند هزار سال در عالم
 سلطنت نماید اقبال نموده عرایض مخصوصی مینوشتند. خلاصه
 گذشته از عرایض موء منین مقالات جرائد مطالب بسیار مفید

داشت که انتشارش در ایران سبب تذکرو تنبه غافلین میگردید
 و انتشار این قبیل آثار در ایران بعهده‌ی جناب میرزا علی
 اکبرخان روحانی بود و همچنین بسیاری از مؤمنان امریکا
 بواسطه مسدود شدن ابواب لقاء پیوسته به راز و نیاز مشغول ،
 و عرایض پر سوز و گداز مینوشتند و رجای افتتاح ابواب لقاء
 مینمودند ؛ خلاصه آنکه درس‌های دوم قلعه بندی بیش از همه
 وقت آه و انین مؤمنان مغرب زمین بلند بود .

تشریف بعضی از مؤمنین غرب با کلاه فینه عثمانی

با این اشتیاق مفرطی که احباء برای تشریف داشتند
 البته حاضر بودند که مثل زمان قشله از ممالک بعیده آمده
 از بیرون مدینه فقط دیوار قلعه و گوشه و کنا ر پنجره‌ی اطاق
 جمال مبارک را که مشرف ب صحرا و بالای خندق عکا بود از دور
 زیارت نموده مراجعت نمایند . اما الحمد لله سختی بس آن
 درجه نرسیده بود ، عزت و جلال صاحب امر برقرار بود دروازه‌ی
 عکا ب روجه کل مفتوح و نسبت با صاحب حضرت عباس افندی
 بی احترامی نمیشد مگر آنکه خارجی باشد و امور دروازه‌ی
 سجن او را نشناسد و راپورت دهد و یا آنکه ناقضین اطلاع
 یا بند و بمقامات ولایت بیروت یا بمرکز اسلامبول مخا بره کنند

پس اگر ندر "کسی از دوستان غرب با کلاه فینه میآمد و بلا درنگ مراجعت مینمود وقت تنگ بود و تفتین ناقضین بجایی نمی رسید لهذا گاهی احبای پرشور و انجذاب بعهد از استغاثه های بیحد و حساب ماء ذون میشدند و در پرت سعید از اوضاع عکا اطلاع می یافتند و با کلاه فینه بحیفا وارد شده بدون مراجعه به میهمان خانه های خارجی آهسته، حکیمانانه بعکامی آمدند یک یا دو شبانه روز مشرف بودند و ابداً با کسی محشور نمیشدند تا آنکه با کمال حزم و احتیاط خود را به پرت سعید برسانند و با یکدنیا مسرت بشارت صحت و سلامتی وجود مبارک را به معالک، غرب ارمغان ببرند و اما الحمد لله مسافرت حضرات اماء الرحمن آسان بود زیرا اولاً ملبس به لباس نصاری حیفا و عکا بودند ثانیاً از بیت مبارک ابداً بیرون نمی رفتند مگر با ورقات مقدسه بزیارت روضه مبارکه ثالثاً - اگر هم کسی آنها را میشناخت سمست معلمی درب خانه مبارکه از هر عنوانی موجه تر و پسندید ه تر بود کما اینکه مسیس لواکت سینگرو مسیس جاکسن و امة البهائیس با رنی و غیره و غیره در آن سنوات شدیداً اخیره مکرر آمده مدتهای مدیده در بیت مبارک توقف نموده مراجعت کردند. ما رجال باین طریق و باین منوال پذیرفته نمیشدند و بتحریک ناقضین مورد سوء ظن واقع میگشتند، تهمتها ی جاسوسی و افتراهای ماء موریت سیاسی بآنها میبستند حتی

بدرجه‌ای که بنای مقام اعلیٰ را محل قورخانه و مرکز مهمات
عسکریه در پیشگاه سیاستمداران جیون عثمانی قلمداد
کرده بودند.

مستر و میس وین تربرن

دونفر از زائرین مطاف ملاً اعلیٰ در آن زمان پر آشوب
و پرابتلاء و شدت امتحان و افتتان مستر و میس وین تربرن
بودند. این زن و شوهر یکسال بود که اذن تشریف حاصل
نموده از وطن خود ترتیب زندگانی را برهم زده بقصد
زیارت عزیمت نموده بودند. بمجرد ورود به پاریس بواسطه‌ی
بحران و شدائد تلگرافاً امریه‌ی توقف دریافت کردند. چند
ماهی بعجز و نیاز گذرانیدند مجدداً رجای اذن نمودند
بسمت پرت سعید حرکت کردند با زهم فتنه‌ی دیگر برپا شد و
اریاح امتحان و افتتان وزید چندی هم حسب الامر در مصر
متوقف، نالان و سرگردان ماندند تا اینکه بعد از یکسال
تمام اذن توجه بشطر اقدس صادر با کمال حزم و احتیاط
بعکاء وارد و در بیت مبارک مشرف شدند موقعی بود که
مسافر خانه بکلی خلوت و خالی بود حتی جناب حاج میرزا
حیدر علی راهم بعشق آباد فرستاده بودند فقط یکنفر پیر
مرد، از احبای زرتشی ساکن بمبئی با طفل دهساله بعلمتسی
مسافرتشان فراهم نیا مده بود. آن ایام سختی بدرجه‌ای بود

که ذهاب و ایاب احبام در شهر مورد ملاحظه و احتیاط بود حتی در بیرونی مبارک شبها احباب مجتمع نمیشدند و رود این دونفر بطوری محرمانه بود که احبای طائفین هم مستحضر نشدند، سپس وین تربرن در خدمت و رقات مبارکه بودند مستر وین تربرن در اطاق کوچکی منزل داشت، البته مسافریکه با این مشقت و مرارت بزیارت آمده بود قدر نعمت بهتر میدانست، از اطاق خلوت بیرون نمیآمد و دقیقه ای از دعاء و مناجات غفلت نمی ورزید پیوسته برآز و نیاز ماء نوس و دم سازه بود مشهودات را بدل میسپرد و مسموعات را مینوشت در هنگام تشریفات و مبهوت جمال بيمثال بود و چون در مدت یکسال سرگردانی در اروپا و مصر رنج و تعب بسیار چشیده بود بی نهایت مورد تلافی و عنایت بود یکروز از بنده پرسید آیا ممکن میشود من اقلًا یک نفر از برادران ایرانی خود را زیارت کنم؟ این عبد بسیار متاءثر شدم یک وعده تقریبی با و دادم و اتفاقاً همین اظهار اشتیاق را نسبت به وین تربرن، آن مؤمن زردشتی نمود آنرا هم موکول باذن مبارک نمودم خوشبختانه روز بعد استیذان با رعایت شرایط حکمت و احتیاط حاصل شد و این ملاقات پدر و پسر با آن دونفر فراهم آمد بمجرد اینکه این پیرمرد با آن قبای بلند قدک رنگ پریده و ریش ابلق ژولیده و کلاه گنبدی شکل با طفل خود نزدیک در اطاق رسید و حضرات -

با استقبال آمدن دهنگامه ی غریبی برپا شد فریادش آمدانی بلند شد آقای وین تربرن دوید پیرمرد را در آغوش کشید و خانمش طفل را بغل گرفت و صدای گریه از چهار طرف بلند و سرشک شوق سرازیر شد و مصداق شرق و غرب دست در آغوش یکدیگر به تمام معنی تحقق یافت دیگر در این محضر آداب مردمی و مراسم معرفی حکمی نداشت زیرا علاوه بر کیفیت مصافحه و معانقه و ماچ و بوسه ارواح چنان با هم درآمیخته و قلوب چنان منجذب یکدیگر بود که زبان معرف و مترجم در این زمینه بیگانه بود جای گفتن نبود، ترجمانی لازم نشد، این یک بزبان پارسی و لهجه ی گبری، جانم بقربانت میگفت، آن یک بزبان انگلیسی و لهجه ی امریکایی الفاظ عشق و محبت بر زبان میراند من هم کاری نداشتم ایستادم و با ایشان هم آواز شدم تا وقتیکه اشکهای یکدیگر را از صورت خود پاک کردند و نشستند من از آقای وین تربرن پرسیدم سبب این همه گریه و زاری چه بود؟ گفت پا رسیها برادران گمشده ی مذکور در کتب آسمانی بودند اینک پیدا شدند این را گفت یک نگاه دیگر بصورت برادر کرد، مجدداً "برخاست خندان خندان یک مصافحه ی دیگر بجا آورد همگی نشستیم دیگر حرفی نمانده بود، آنچه لازم بود با آن زبانی که مقدس از تقریر و بیان است گفته بودند! خلاصه بعد از چند دقیقه تعارفات رسمی مجلس خاتمه یافت اما خاطراتش تا ابد در ذهن من

باقی است و اثراتش بصورالفاظ در این سطور برقرار و چه بسیار دلها را بپا در روزگار گذشته باهتزاز خواهد آورد.

مستر فرانک فرانک

یکی دیگر از زائرین مطاف ملاً اعلی در بحبوحه‌ی شدت و ابتلاء مستر فرانک فرانک از ممالک متحده‌ی امریکا بود که با آن نام شخص و نام کنیتش مراتب صدق و صفای باطنیش اسمی با مسمی داشت راستی گفتار و سادگی کردارش مشار بالبنان بود چندی بعد از تصدیق امر مبارک عاشقانه بارض اقدس توجه نمود در پرت سعید خبر ممنوعیت تشریف داشتند احبای آن سامان بعجز و التماس رجای اذن نمودند و مقرر شد که با رعایت حکمت و احتیاط بیایند، هنگام ورود بحیفا یکنفر از مغرضین مفسدین نصارا که شغل ترجمانی و راهنمایی مسافرین و سواح خارجی را داشت با ایشان مزورانه و ریبا کارانه ملاقات نمود دعوی ایمان و ثبوت و رسوخ برپیمان کرد و در خدمت ایشان بسمت مترجمی و راهنمایی از حیفا به عکا آمد در موقعیکه با جناب آقا میرزا نورالدین مشرف بودیم خبر آوردند که یک مسافر امریکایی موسوم به مستر فرانک با آن مفسد جاسوس آمده‌اند خاطر مبارک مکدر شد بمن فرمودند: برو آن مسافر را در اطاق پایین پذیرایی کن و آن

مفسد را بحضور بفرست فوراً بخدمت مستر فرانک آمده و -
آداب پذیرایی مشفقانه بعمل آورده از ایشان پرسیدم که
در پرت سعید دستوری برای رعایت حکمت و ترتیب حرکت
از حیفا به عکا را بشما دادند؟ گفتند بلی با کمال حکمت و
احتیاط خود را باینجا رسانیدم؛ پرسیدم پس این شخص
نکره را از کجا شناختید؟ گفتند این شخص آمد پیش من
الله ابهی گفت، از اوضاع امر خبر داد و احوال بسیاری
از مؤمنین امریکارا اسماً و رسماً پرسیدحتی گفت مدتی در
انتظار شما بودم سپس نسبت بحضرت عبدالبهاء اظهار -
اطاعت و انقیاد نمود و تشکر کرد که اولاد مرا بمدارس خارجه
فرستاده اند و هستی ما همه منوط بمراحم ایشان است و
منهم پرسیدم غیر از ترجمانی سواح چه شغل دیگری داری
گفت در اینجا که آزادی مطبوعات نیست بهمت و شفاعت
حضرت عبدالبهاء مطبعه‌ی دستی کوچکی راه انداخته ام
کارت ویزیت چاپ میکنم لهذا منم وعده‌ی ملاطفتی با و دادم
و همراه خود آوردم، من گفتم تمام مطلبی که عرض کرده صحیح
است فقط یک مطلب را از قلم انداخته و نگفته است که از
زمره‌ی مذذبین همدست ناقضین و همداستان مخالفین
است بالاخره از اوضاع عرض مقدس ایشانرا آگاه کردم و در
معنی - لاتصدقوا کل قائلٍ ولا تطمئنوا لکل وارد - صحبت
کردم و تلویحاً بایشان فهماندم که گفته اند :

پس بهر دستی نشاید داد دست
جناب مستر فرآنک همینکه مطلب را فهمیدند ظاهراً چیزی
نگفتند اما باطنا برآشفتنند و در صدد تنبیه او برآمدند در
اینجا صحبت با نتهاء رسید ما را احضار فرمودند و راهنمای
مضل را مرخص فرمودند، هنگام تشریف مراسم عبودیت و فنا
بعمل آمد ولیکن بنده متحیر و متفکر بودم که آن شخص محیل
را با چه تدا بیر ملکوتی با اصطلاح دست بسر و با چه مهارت
رحمانی دفع شر کردند همینکه از محضر مبارک بیرون آمدیم
مورا از جناب نورالدین پرسیدم آقای راهنما بچه ترتیب
آواره شد گفت هر چه بود که تدا بیر ملکوتی بکار رفت
چنانکه توبه نمود دیگر پیرامون احبای الهی نگردد و
تفصیل آن از این قرار است: که احضارش فرمودند همینکه از
دور وارد شد غیورانه فرمودند: این چه حيله و تزویری است
که در موردیانتی خود بکار میبری؟ تو مردی هستی عیسوی
وظیفه خوا ر مجمع پرتستانی، بردیانت خود خیانت میکنی
امریکاییها را نزد من دلالت مینمای بی که من آنها را به
بهاثیت دعوت کنم، در نزد آنها از من بد میگوئی و حقوق
مبلغی دریافت میداری و مرتکب خیانت بوجدان خود
میشوی، میخواهی بنویسم تو را نابود کنند، خلاصه از این
فرمایشات مبارک مندک شد، لرزه بر اندامش افتاد، دامان

مبارک را گرفت عرض کرد: دخیلک یا سیدی، توبه کردم، غلط کردم، مرا از نان خوردن میندازید. فرمودند: بسیار خوب حالاتورا عفو میکنم اگر بار دیگر مرتکب اینگونه خیانت شدی تو را در مجمع عیسویان معرفی میکنم آخر الامر قسم یاد کرد که دیگر با امریکایی ملاقات ننماید و صحبت نکند، مرخص شد دوان دوان بسمت حیفا شتافت. و اما خود مستر فرانک در اطاق کوچک بالاخانه منزل گرفت شب را درسفر سه مبارک حاضر شد و تصور نمی نمود که بطور میمهان پذیرایی شود و مورد اینهمه عنایات واقع گردد و بمن محرمانه میگفت من تصور میکردم باید مانند تشرف بحضور پاپ از دور بسجده افتاد، با زانو حرکت کرد و بعد از یک مختصر دیدار مرخص شد اما الحال می بینم در سربیک سفره باید غذا خورد، من که هرگز خود را لایق این مقام نمیدانستم حال بر من بسیار ناگوار است، مرخصی مرا بطلبیدم مطلب را عرض کردم تلافی خاطر مبارک بیشتر شد و نوازشهای دلفریب بیشتر فرمودند، علاوه بر سر سفره که معمولاً هنگام ملاقات بود فوق العاده احضار می فرمودند او هم در مقام سادگی و بدون هیچگونه آرایش عرایض عجیب و غریب عرض میکرد، خواهشهای غریب و عجیبی مینمود مثلاً "یک عدد قالیچه‌ی بریشمی مصری برای تقدیم خریده بود عرض کرد این قالیچه را تقدیم میکنم بشرط آنکه بهر کس عنایت میفرماید

بهائی باشد، من راضی نیستم غیربهائی پاروی آن بگذارد
 بسیار تبسم فرمودند و شرایط را پذیرفتند حتی فرمودند:
 مطمئن باش محل خوبی برای آن معین میکنم که پای اغیار
 بآن نرسد. بنده تصور کردم تقدیم روضه مبارکه خواهد شد
 بعد دیدم محل این قالیچه از هر چه تصور شود بالاتر بود
 یعنی مقام این سجاده بجایی رسید که سجده گاه هزاران
 مؤء من مخلصین واقع شد باین معنی که این سجاده را روی
 نیمکتی که دو یاسه شمایل مبارک جمال اقدس ابهتی و
 حضرت نقطه‌ی اولی روح ما سواه فداه قرار داد انداختند.
 از آن پس سالیان دراز که دسته‌دسته احباب بزیارت شمایل
 نائل میشدند در هنگام سجود این سجاده را می بوسیدند
 شایدهنوز هم ببوسند خلاصه آنکه سادگی و صفای باطن
 این مرد مؤء من باعث سرور خاطر مبارک بود هر مطلبی
 که عرض میکرد یک بشاشت مخصوصی حاصل میشد بعد از
 دو شبانه روز مرخص شد، تا مدتی ذکر خیرش در افواه
 طائفین حول باقی بود یک شب که حضرت مولی الوری سادگی
 و صفای باطن او را تعریف میفرمودند مرحوم آقا رضای قناد
 عرض کرد می بینم که احبای امریکا از ما ایرانیها پیش افتاده اند
 و در هر کاری سبقت جسته اند، فرمودند: من از امریکا منتظر
 ظهور چند نفر هستم، عنقریب ظاهر میشوند آنوقت است که
 می بینید نصرت امرالله تا چه حد است بعد یک مطلبی را

که چند بار فرموده بودند تکرار کردند، فرمودند: احبای ایران
 ممتحن اند تمکن حاصل کرده اند جاهای دیگر اینطور
 نمیشود احبای ایران امتحاناتی دیده اند که دیگر، آن -
 امتحانات در عالم دیده نمیشود. فرمودند: من نمیگویم احبای
 غرب در معرض امتحان واقع نمیشوند شاید مورد سخت ترین
 امتحانات واقع شوند و در مقام فداکاری و جانبازی بقدر
 ایرانیها تحمل شدايد و بلايا نمايند البته ايمان بدون
 امتحان نمیشود و لکن امتحاناتی که احبای ایران دیده اند
 دیگر آن قسم امتحان در عالم واقع نخواهد شد تا شما
 بدانید از امتحان بیرون میآیند یا خیر، امتحانات یکنوع دو
 نوع نیست اما نظیر امتحانات گذشته که احبای ایران دیده اند
 دیگر دیده نخواهد شد مثلاً "بطور مثال میگویم یکی از آن
 امتحانات فتنه‌ی میرزا یحیی بود دیگر یک میرزا یحیی دیگر
 در مقابل امر قیام نخواهد کرد تا شما بدانید که در مقابل
 امتحان چه خواهند نمود، این است که میگویم احبای ایران
 تمکن دارند با زفر موند: مثلاً فتنه‌ی ناقضین کم فتنه بود؟ دیگر
 چنین فتنه در عالم پیدا نخواهد شد. بلی احبای ایران در
 معرض اینگونه امتحان واقع شده اند، این است که متمکن
 شده اند البته احبای غرب هم در معرض امتحانات شدید
 واقع خواهند شد اما امتحانات احبای ایران چیز دیگری بود
 با زفر موندند: من منتظر ظهور آن چند نفر هستم، عنقریب ظاهر

خواهند شد انتهی. البته کلمات والفاظ این روایات بعد از سی و دو سال عین الفاظ مبارک نخواهد بود اما مطلب همان مطلب است که فرمودند مخصوصاً "چند بار این بیانات را قبلاً" هم بمناسبتی فرموده بودند و سبقت تمکن احبای ایران را مدلل داشته بودند بقسمی که فراموش شدنی نیست و بعد از آن باز هم چند کلمه تعریف و توصیف از صفای باطن مسترفرانک فرمودند.

بازهم پیشرفت سریع امرالله در شرق بنای مشرق الاذکار عشق آباد

در خلال سنوات ۱۹۰۲ و ۱۹۰۳ میلادی پیشرفت امرالله در ایران و هندوستان و روسیه نیز بسیار سریع بود هرچه تضییقات در عکاشدیدتر میشد میدان انتشار امر در خارج وسیعتر میگشت هر قدر که اعمال ناقضین باعث انزجار طبع و انقباض فکرموئ منین بود بهمان اندازه وسائل انبساط خاطر و انشراح صدر از خارج میآمد بشارت متتابع بود تشکیلات امری کم کم شروع شد محافل روحانی در بلاد مهمه رونق گرفت، اساس امرالله بیشتر استحکام یافت، هموم و غموم در مرکز بود سرور و حبور از خارج می رسید ماهه چشم بر راه بودیم که بشارت نصرتی از بلادبعیده

برسد و آلام و اسقام را مرهمی بنهد الحمد لله محروم و ماء یوس
 نمی ماندیم با اینکه پست عکا در تحت نظرا عدا بود هر هفته
 مژده های جان بخش از طرف مشرق روح نشاط در قالب یاران
 میدمید، فتنه ی یزدخوا بید نتیجه ی منتظره را بخشید خونهای
 ریخته ازها روا ثما را آبدار ربا آورد، اجتماعات و محافل ملاقات
 که سر بسته و پنهان بود آشکار و علنی شد، حکومت ها راه مسالمت
 پیش گرفتند، دست تعدی علماء کوتاه شد، ناقضین از القاء
 شبهات مأیوس شدند هر چه با یاران نوشتند، خود را بیشتر
 مفتضح کردند، بعبارة آخری، مصدق و عده های نصرت کیه
بنای مشرق الادکار عشق آباد

در خلال سنوات ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳ میلادی پیشرفت
 امر الله در ایران و هندوستان در وسیه نیز بسیار سریع بود
 هر چه تضییقات در عکاشدیدتر میشد میدان انتشار امر
 در خارج وسیعتر میگشت هر قدر که اعمال ناقضین باعث
 عار طبع و انقباضی فکر میوه منین بود بهمان اندازه وسائل
 خاطر و انشراح صدر از خارج میآمد بشارت انبساط
 تشکیلات امری کم کم شروع شد محافل روحانی محتاج بود
 گرفت، اساس امر الله بیشتر استحکام در بلاد مهمت رونق
 گزید بود سرور و حضور از خارج می یافت، هموم و غموم در بر
 بشارت نصرتی از بلاد بعیده رسید ما همه چشم بر راه بودیم که

و خاک‌کشی مشغول شده اند و من بایشان نوشتم که در اینگونه موءسات امریه جمیع احباء باید شرکت کنند و بعد اظهار عنایت بسیاری نسبت بایشان فرموده پس از آن لزوم عمومی بودن اینگونه موءسات امریه را شرح دادند که یکنفر نباید شخصا "بانی بناهای عظیمه باشد ولو هر قدر هم خفیف و ناقابل باشد معانت عمومی واجب و لازم است آخر الامر فرمودند: چون تمام احباء در این عمل مبرور شرکت خواهند جست خوب است که طائفین حول در این ساحه مقدسه نوراء تیمناً و تبرکاً مبلغی جمع آوری نموده بفرستند مجدداً فرمودند: احبای این ساحه معلوم است که بضاعتی ندارند و لکن هر قدر هم ظاهر "کمک و مساعدتشان ناقابل باشد با زهمتاء ثیرات عمیق در ارتفاع این موءسه مقدسه خواهد داشت من خود مبلغی فرستادم و هر کس هر مبلغی که تقبل نماید بجناب آقا رضا تسلیم کند همینکه جمع شد فرستاده شود. اما این بیانات را با چنان روح بشاشت و مسرتی ادا فرمودند که ارواح باهتزاز آمد و این بسی معلوم و واضح است که نفوس مظلوم و مقهور و مسجون و محصور قلعه‌ی عکا که سالیان در اجز رنج و بلا و تهمت و افتراء از خارج و داخل چیزی نشنیده‌اند یکمرتبه از لسان محبوب عالمیان مژده‌ی فتح و فیروزی را علناً بشنوند و بدانند که اولین سنگ معبد الهی در قطب امکان استقرار

یافت چه اندازه بود و طرب خواهند آمد اول کسی که از
رحیق بیانات مبارک سرمست و سرشاروبی اختیار شد جناب
آقا حبیب مسگر یکنفر از مهاجرین بی بضاعت بود، برخاست
یکقدم بطرف هیكل مبارک نزدیک شد زانو زمین زده سجده‌ی
شکر بجا آورد، عرض کرد: قربان نه لیره رجا دارم با اسم من
بنویسند فرمودند: مرد حسابی تو استطاعت نه لیره دادن
نداری، تا چنین فرمودند صدای گریه‌ی آقا حبیب بلند شد
فرمودند: بسیار خوب، بسیار خوب هر طور می‌خواهی، مقصودم
این است که از سجن اعظم جزئی مساعدتی هم شده باشد
تا جالب خیر و برکتی باشد این را فرموده برخاستند احباب
یک یک هر کس بقدر قوه تقبلی خود را بجناب آقا رضا ابلاغ
نمود تا هفته دیگر مبلغی جمع و ارسال گشت سپس جناب
آقا رضا خواستند که حساب اخذ و عطای خود را با احباب
عکا و حیفاً روشن نموده باشند تا صحبت سهو و نسیان
بمیان نیاید و مذبذبین بین ذلک سخن چینی ننمایند بر
آن شدند که قبوض وجوه ماء خوزه را بمهر و امضای -
مبارک برسانند اما همینکه این عمل انجام گرفت و این خبر
بسمع احباب عشق آباد رسید آنها هم (غیر از بانی شخص
اول) همگی تقاضای مهر و امضای مبارک نمودند و این خبر
بتمام بلاد قفقازسرایت نمود، آنها هم از این عنایت مستثنی
نشوند و قبض مهور طلبیدند، خلاصه آنکه چون زحمات

و مشقات جمیع امور امریه بایستی کلاو "طرا" بعهده‌ی شخص
 شیخ حضرت عبدالبهاء بوده باشد لهذا بنای مشرق -
 الاذکار زحمت بسیاری برای وجود مبارک تولید نمود، تمام
 احبای ایران که در این امر شرکت جستند از این قاعده
 مستثنی نگشتند تمام اهالی قراء و قصبات رجال و نساء "صغارا"
 و کباراً که همه فقرای بالله و اغنیای از ماسوی الله بودند در
 مقابل یک شاهی، نه شاهی، ده شاهی، برای جلب فیض و
 برکت، قبوض مهور لازم داشتند و تا مدت دو سال زحمتی
 بر زحمات طاقت فرسای مبارک افزوده شد هر هفته چند دسته
 قبوض از گوشه و کنار ایران برای امضاء میرسید همه را
 بروح و ریحان یک یک مزین میفرمودند. یکروز عصر از پله‌ها
 بالا رفتم که مشرف شوم وقتی بود که از اطاق بیرونی خارج
 میشدند در همان درگاه ایستاده بودند و بدیوار تکیه
 داده فرمودند: جناب خان خیلی خسته شدم میخواهم قدری
 راه بروم چند دسته قبوض مشرق الاذکار را فرستاده بودند
 مهر کنم همه را تمام کردم اما خیلی خسته شدم اینهمه قبوض
 را مهر کردم مبلغ قابل نبود، یک مطلبی را که مکرراً "عشق آباد"
 بمن نوشته بودند امروز مصداقش را دیدم نوشته بودند بنای
 مشرق الاذکار را متحان غریبی شده است اشخاصیکه از آنها
 نهایت امیدواری بود در این بنا هیچ مساعدتی نکردند یا
 خیلی کم کمک کردند و بالعکس اشخاصیکه هیچ امیدی از

آنها نبود حقیقهٔ جانفشانی کردند مخصوصاً "فقرا و ضعفاء" خیلی همت کردند، حتی فقرائی چندشاهی یا چند قران داده اند، من قبوض آنها را با اشتیاق مهر میکنم... بالجمله چون آثار خستگی از چهره‌ی مبارک هویدا بود مطلبی که داشتم عرض نکردم مبادا خستگی بر خستگی بیفزاید، در مقام تصدیق فرمایش مبارک قصه‌سراییی کردم پر حرفی پیش گرفتم عرض کردم بلی قربان در کتاب تاریخ انجیل حکایتی را با تصویر دیدم که: حضرت مسیح نشسته بدیوار کنیسه تکیه داده با اصحاب تماشا میکند صندوقی برای اخذ اعانه بدیوار نصب کرده اند هر کس در آن صندوق وجهی میاندازد یکنفر یهودی متمول قوی هیکل با کمال تبختر یک مشت طلای مسکوک در صندوق ریخت یک یهودی دیگر یک مشت مسکوک نقره نثار کرد و بالاخره یک پیرزن عجوزه‌ی مفلوک مندرس با دست و پای مرتعش لرزان لرزان یک عدد نحاس یعنی سه توت در صندوق افکند حضرت فرمود: این زن از همه بیشتر داد یکی از اصحاب عرض کرد خیر قربان شما ملتفت نشدید من دیدم آن مرد قطور گردن گفت یک مشت لیره ریخت، حضرت فرمود: این زن از همه بیشتر داد یکنفر دیگر عرض کرد قربان این زن یک سه توت سیاه انداخت اما من دیدم آن جوان یک مشت زرد و سفید نثار کرد، حضرت فرمود: این زن بیش از همه تقدیم کرد زیرا آن یهودی متمول متفرعن که یک مشت

لیره داد چندین هزار یک مال خود را نثار کرد و آن کس که یک مشت زرد و سفید ریخت همینطور هزار یک دارایی خود را بخشید اما این زن بیچاره هر چه داشت داد. چنین است مقبولیت او در ملکوت الهی. خلاصه آنکه عرایض بنده را تصدیق فرمودند. بلی همیشه اینطور بوده است مقصود آنکه این مشرق الاذکا موجود در ارض عشق که در بحبوحه‌ی شاد و بلا، انشاء شده باید دانست چه زحماتی برای وجود مبارک ایجاد کرده است، خوشحال کسیکه در اسحار با این مشرق الاذکا ربشتابد.

پیشرفت سریع امرالله در غرب

عموماً هر وقت که فتنه‌ای تازه برپا میشد و تضییقات شدید تربظهور میرسید وعده‌های نصرت را صریح ترمی فرمودند و طولی نمی کشید مصادیق مواعید ظاهر میگشت مخصوصاً " حکایت جنگ خندق را مکرر مثل میزدند که اصحاب سست عنصر حضرت رسول با ورنکردند که بزودی بفتوحات عظیم نائل شوند اما همینکه بایران آمدند بنعمت‌های غیر مترقبه رسیدند همگی گفتند: هذا ما وعدنا رسول الله ودر اینجا هم از وقتیکه مفتشین سری عثمانی بتحریک ناقضین مشغول عملیات مفسدت آ میز بودند و با این جهت مسافر خانه خلوت

و ذهاب و ایاب موقوف گشت مکاتیب وارده تحت تفتیش سری در آمدتاء ثیراین تضییقات چنان شد که احبای ایران به جنبش درآمدند بیشتر به تبلیغ پرداختند امر الهی تعمیم یافت، علماء مرعوب شدند حکومت بمسالمت برخاست و- همچنین دوستان هندوستان به نهضت عظیم قیام کردند و ریشهی نقض را از بمبئی بکلی کردند و بذرمحبت الله افشاندند و با مرتبلیغ مبادرت کردند و همچنین احبای قفقاز با هتزاز آمدند مشرق الاذکار تأسیس شد، امر الهی در روسیه استقرار کامل حاصل نمود. این بود اجمالی از اوضاع شرق اما در غرب همه خبرها آنجا بود و سرکار این عبد با آنها از سیل عراقی که میآمد معلوم بود، از یکطرف پیشرفت تبلیغ، از یکطرف رقت اهل بهاء بر مظلومیت سرکار آقا، مثلاً یکی از مبلغات آن زمان امه الله مسیس بری تینگ ها م- بود و وقتیکه در بحبوحه ی گرفتاریها آمد، چند روزی مشرف شد مظلومیت مبارک را مشاهده نمود، همینکه برگشت چنان منقلب و منجذب شد که در امریکا دسته دسته بشریعت الهی دلالت کرد همه هفته عریضه های اعترافیه ی چندین نفر را میفرستاد، اشخاص برگزیده ی تبلیغ او یکی از آنها امه الاعلی دکترودی بود که صیت خدمتگزاری و جانفشانی آفاق را گرفت، با ری بقدری زیاد تبلیغ میکرد که یکروز وقتیکه ترجمه ی عریضه او و اعترافیه تلامیذش را تقدیم کردم فرمودند جمال مبارک شیخ سلمان

را با بی تراش نا میده بودند، زیرا هر وقت از ایران میآمد عده‌ی کثیری اسامی مقبلین را تقدیم مینمود و رجای نزول میکرد، حالامیسیس بری نینگ‌ها م هم‌بهای تراش ماست هیچکس اینقدر تبلیغ نکرده است.

بالجمله این بود ترتیب پیشرفت تبلیغ اما تبلیغ شده‌ها چه حالی داشتند: شهرت مظلومیت مبارک همه را بجنبش در آورد عواطف رحمانی بهیجان آمد، بعضی بخیال استخلاص مبارک افتادند، عریضه‌ها عرض کردند دعاها و مناجات‌ها نمودند رقعه‌های دعوت هزار نفر امضاء فرستادند که ما "جانا و مالا فدائیان طالب استخلاص وجود مبارکیم منجمله مادام جا کسن با تفاق مرحوم هپولیت دریفوس و دونفر دیگر مبالغ هنگفتی فراهم نموده قصد عزیمت با سلامبول نمودند که اقدامات لازمه برای برانداختن سجن اعظم بنمایند و از این اقدام و فداکاری مبالغ گزافی نصیب کاظم پاشا والی بیروت میشد که در این عمل مساعدت لازمه بنماید این خبر بسمع مبارک رسید تلگرافاً ایشانرا منع شدید نمودند اینهم یک بهانه‌ی دیگر بدست ناقضین افتاد که تحریک بغض و عدوان ما مورین عثمانی بنمایند که اینک یکروز بخود این عبد میفرمودند: آزادی من در ید قدرت الهی است هیچگونه اقدامی جائزه اما همینکه بپاریس تلگراف کردم که اقدامی برای استخلاص من ننمایند و آنها را شدیداً منع

کردم نا قضین بها نه دیگر بدست آوردند بکاظم پاشا نوشتند
 اگر آفندی این قسم ممانعت از اقدام آنها ننموده بود اقلًا
 هزار لیره عاید شما میشد این عمل را محض دشمنی با شما نمودند.
 کاظم پاشا بضدیت و مخالفت قیام کرد خلاصه آنکه در نقاط مختلفه
 غرب در هر جا یک نهضت غریبی برپا شد از گوشه و کنا ر مخالفت
 اغیار احماء را بی اختیار بخدمت قیام داد، روحانیون
 زمزمه‌ی مخالفت نموده و مؤمنین هم میدان مبارزت و
 مجاهدت در آمدند، صیت امر الله بگوش عالمیان رسید
 جرائد قلم فرسائی کردند، تصاویر عجیب و غریب انتشار
 دادند حضرت ابوالفضائل را موصوف به فیلسوف شرقی همه
 جا معرفی کردند، حکماء و فضلاء به مبارزه قیام کردند میدان
 تبلیغ چنان وسعتی پیدا نمود که ولوله و آشوبی برپا شد.
 تمام این اخبار در عرایض و مجلات و جرائد بعکا میرسید سرعت
 تمام ترجمه میشد و بعضی از آنها با پیران ارسال می-
 گشت، همین اخبار بود که طائفین حول را بوجد و طرب
 می آورد و روح نشاط مبذول میداشت والا این مسجونیت و
 شدت مظلومیت محبوب آفاق دلها را قرین احزان و آلام نموده
 بود. وقتیکه عصرها در اوایل بهار برای رفع خستگی از شغل
 یومیه ساعتی بیرون شهر رفته مراجعت مینمودیم گاهی
 سوءال میفرمودند صحرا سبز شده بود؟ چمنهای تل فخرار
 روئیده بود شقایق بقعة الحمراء خوب شکفته بود؟ خلاصه

آنکه این مسجونیت بقدری مؤثر بود که طاغفین آزاد هم تفرج باغ و بساتین را بر خود حرام کرده بودند اما وجود مبارک همیشه در فکر طاغفین بودند. هفته‌ای دو بار به زیارت روضه مبارکه رفتن را از واجبات زندگانی آنها قرار داده بودند گاهی که مختصر آزادی و آسایش فراهم میشد ضیافتها را به باغ رضوان محول میفرمودند که احباء خود را از گردش باغ و صحرا محروم ننمایند، پژمرده و افسرده نگردند روح - فرح و نشاط را بذكر بشارات بر وجود آنها میدمیدند، بسیاری از عرایض و مجلات که ترجمه میشد امر بقرائت در بیرونی میفرمودند و ضمناً الواح برای امریکا مثل باران نازل میشد و بقدری آنها را تشویق و تحریک و ترغیب میفرمودند که آنها هم از این سجن اعظم و ممنوعیت تشرف آزرده خاطر نگردند در سایه‌ی این تشویقات حضرات قیام بر تشکیلات نمودند اما ببرکت آزادی مملکت و حریت وجدان بقدری بسرعت دویدند و درجات را دوپله یکی، سه پله یکی طی کردند، کارهایی رسید که با صلاح دهاقین - غوره نشده مویزشدند - جوجه نشده سیمرغ شدند - دست به تشکیلات بزرگ زدند در خلال سنه ۱۹۰۲ هیئتی انتخاب نمودند در شیکاگو بیت العدل الهی نامیدند همه هفته را پسورت جامع خود را فرستادند، تا مدتی بنام بیت العدل الهی کارهای مهمی انجام دادند همینکه امر در آن سامان

تمکن یافت و احباء با اصول امری کا ملا آشنا شدند اسم بیست
العدل را تغییر داده محفل روحانی نا میدند. حاصل کلام
آنکه این تضییقات باعث چنین نصرتی در امر شد و این نور
مبین در خلف حجابات مفتریات ناقضین مستور نما شد اشعه‌ی
ساطع‌ه‌اش آفاق را منور نمود این بود حال دیروز ما، این
است حال امروز ما خوشحال کسیکه ببیند فردای ما را

اجمالی از احوال ناقضین

بقرار یکه قبلاً مذکور شد و قتیکه میرزا بدیع الله پیمان
الهی را با توبه خود در هم شکست مدتی در خانه بیکسار
نشست، سپس با برادر با جان برابرش بهم پیوست و ضمناً عقد
اتحاد با جمیع معرضین و مغرضین محکم بست جملگی دست
بدست دادند تا کاری از پیش ببرند میرزا شعاع الله
بمساعدت ابراهیم خیر الله در مقابل ابوالفضائل با مریکا
رفت، میرزا غلام الله اُمورا روپا شد، لوازم فتنه و فساد از هر
طرف فراهم کرد، همینکه موجبات القاء شبها تا زهر جهست
مهیاشد یکمرتبه همه ناقضین از داخل و خارج مشغول
عملیات شدند رفته رفته منکر بدیهیات شدند و در چنیین
ایامی که تضییقات شدید عواطف مومنین شرق و غرب را
بجوش آورده بود و احساسات یاران الهی با علی درجه

رسیده بود هرچه بود زیرش زدند به غربیها گفتند در شرق خبری نیست به شرقیها گفتند در غرب از اثری نیست بکروز گفتند مشرق الاذکار عشق آباد موهوم است، صدق و کذب این خبر از کجا معلوم است؟ بعضی را گفتند اهل امریکا متفرعن اند تصدیق نمی کنند برخی را گفتند اهل ایران متشتت اند تبلیغ نمی کنند، گاهی گفتند سرکار آقا ادعا کردند و اهل بهاء را از ما جدا کردند گاهی گفتند آیهی - من یدعی امرأ را بخوان، راییت قدا صطفینا را ببین گاهی معترض به محکومات شدند و گاهی متوسل به متشابها ت گشتند، خلاصه چند صباحی از این مهملات یافتند و ظنین ذباب بسممع احباب رسانیدند تا این جواب شنیدند که گفتند: ای مگس عرصی سیمرغ نه جولانگه تست - آخر الامر از هر طرف مجاب شدند کم کم دامنه ی تبلیغات و القاء شبها ت خود را کوتاه کردند در طهران پیرکفتار بذلت ابدی گرفتار شد دو نفر که در تبریز مشغول فساد بودند، یکی مرد و یکی به مجمع پروتستانی پناه برد جهرمی هم از بمبئی خیری ندید و اما ناقضین عکا بعضی تائب و برخی خاسر و خائب سرگشته و پریشان شدند مذبذبین معروف که طائفین حول وساکنین حیف و عکا بودند متشتت و سرگردان ماندند. مقارن یک هزار و نهصد و چهار (۱۹۰۴) مرکز نقض بادوسه نفر از اعوانش ناچار مانند عنکبوت در حفره ی خمول خزیدند و تار اوها م

و خرافات و متشابها ت در گرد خود تنیدند و در انتظا رطعمه
 عمری بسر بردند شاید وقتی آشفته و گمراهی بدام افکنند
 و شبها تی تلقین کنند و اشخاصی را مانند آن صاحب منصب
 ساده لوح مأ مور عثمانی که با شیخ صراف مذکور در حکایت
 کشکول گدایی بفریبند و لکن این انزوا و گوشه نشینی با زهم
 دوره‌ی عملیات ایشانرا خاتمه نداد بلکه مانند میکربهای
 امراض موضعی عفونی از قبیل سیاه زخم و دیفتری درکنجی
 پنهان شده سموم مشوء م مترشحه‌ی خود را در دوران دم
 انداختند تا هیکل زیبای امر را علیل و رنجور نمایند
 مدت مدیدی خودشان پنهان و سموشان در جریان بود
 تا در خلال ۱۹۰۶ میلادی بورود هیئت تفتیشیه و لجنه‌ی
 مفسدت انگیز منتهی گشت . در آن زمان یکبار دیگر از حفره
 انزوا بیرون جسته عرض اندام نمودند و مانند میکربهای
 امراض ساریه خود را در دوران دم ریختند اما در این
 هنگام با اصطلاح مبارک توپ تاء پید بدر رفت تفصیل آن را
 در قسمت آخری ملاحظه خواهید فرمود .

مشرف شدن غریبهای غریبهای

در زمانیکه احبای غرب تازه در جوش و خروش افتاده
 بودند وصیت امر را بسمع دور و نزدیک بوسائل عدیده -

میرسانیدند بسیاری از دانشمندان اروپا و آمریکا در صدد تحقیق و تجسس برآمده با افکار و نظریات مختلفه بطرف عکس میشتافتند بعضی به نیت زیارت یکنفر پیغمبر ایرانی که از آینده خبر میدهد میآمدند و پیغمبر را بمعنی غیبدان و پیشگوهای مذکور در کتب تورات تصور مینمودند برخسب بقصد ملاقات فیلسوف دانشمندی که ارکان مذاهب و ادیان عالم را متزلزل ساخته توجه مینمودند و از طریق کنجکاو و سرجویی سوء الاتی داشتند چون زمان جنگ روس و ژاپن بود جملگی تقاضا داشتند که خاتمه ی جنگ را بدانند به نفع کدامیک از دول تمام میشود اما این اشخاص کلیسه بسهولت و با زادی پذیرفته نمیشدند، زیرا همان تضییقاتی که مانع از تشرف موء منین بود ممکن بود بهانه بدست مفرضین داده فساد تازه ایجاد کنند و ظن غالب این عیب چنان بود که بعضی بطریق مفتش و جاسوس از طرف باب عالی عثمانی مأور و مبعوث بوده باشند در هر حال همیشه میفرمودند: ما یک مسجون دولت هستیم و مأذون بملاقات همه کس نیستیم اگر مقصود تحری حقیقت و کشف اصول دیانت است، در آمریکا مراکز مخصوص هست با نجا رجوع کنید. اما بسیاری از واردین با این سهولت صرف نظر نمیگردند و با صرار و ابرام مشرف شده سوء الاتی چند مینمودند گاهی دیده میشد با کلاه فینه ی عثمانی مشرف میشدند با اینکه اروپایی

امریکایی بودند و بعضی هم با افکار مغرضانه میآمدند و معلوم نبود چه خیالی در سر و چه نیتی در دل داشتند حتی برای ترجمانی هم با اشخاصی مانند راهنمایی که مستر فرانک مذکور قبل همراه آورده بود میآمدند و تعجب در اینجا است که هر کس هر قدر به غیظ و غرض مجهز بود و هر اندازه مغلظه کار و کج بحث بود آخر الامر راضی و قانع مینامیدند و متشکر بل خاضع و خاشع مرخص میشدند؛ منجمله یکروز که در اطاق پذیرایی بالا مشرف بودیم خبر آوردند چند نفر مرد وزن اروپایی رجای تشریف دارند، فرمودند: بگویید که ما مسجون و در تحت نظرتفتیش دولت عثمانی هستیم ملاقات میسر نیست. مجدداً آمده عرض کردند که میگویند ما از امریکا از آن طرف دنیا بقدر دو هزار میل راه پیموده آرزوی پنجم دقیقه ملاقات داریم. خلاصه آنکه با هزار ماجری آمده مشرف شدند و از قضاء یک نفر مترجم غرب عیسوی از نوع همان مترجمی که در خدمت مستر فرانک آمده بود همراه داشتند بعد از چند کلمه تعارفات سطحی زبانی عاری از محبت باطنی، آن جوان که زبان حال سه نفر دیگر بود عرض کرد مقصود ما این است سوءال کنیم شما برای چه منظوری بعالم آمده چه مطالبی تعلیم میفرمایید؟ فرمودند: اولاً من مترجم مخصوص دارم حاضر است صحبتها بواسطه این مترجم باید باشد. عرض کرد ما هم مترجم مخصوص آورده ایم برای صحبت خودمان

فرمودند من میل ندارم مترجم شما را بطن ما باشد مترجم من هم انگلیسی میدانم و هم فرانسه. عرض کرد حالاکه ما را پذیرفته‌اید چرا دارم مترجم ما را هم اجازه بدهید - واسطه‌ی صحبت باشد فرمودند: خیلی خوب پس من مترجم خود را میگویم در صحبت ما دقیق باشد هر وقت مترجم شما خطا رفت بمن اطلاع دهد سپس بخود این عبد فرمودند درست گوش بده هر جا خوب ترجمه نکرد بمن بگو، پس از آن با همان ترجمان غرب صحبت شروع شد مجدداً عرض کرد شما چه ماء موریتی وجه منظوری دارید؟ فرمودند: جز ترویج محبت و یگانگی عالم انسانیت و اجرای صلح کل مقصودی ندارم. عرض کرد در تحت چه عنوانی تعلیم میفرمایید؟ فرمودند من هیچ عنوانی جز بندگی آستان جمال مبارک ندارم عرض کرد جمال مبارک کیست؟ فرمودند: مظهر کلی الهی حضرت بهاء الله موعود جمیع کتب و صحف. در این جا صحبت کم کم اوج گرفت، براهین دیانتی بمیان آمد، مترجم طاقت شنیدن نداشت متزلزل شد، عمداً یا سهواً غلط ترجمه کرد مستمع توضیح خواست مترجم از پیش خود بخطا مشغول تفسیر شد که نگاه بنده صحبت او را قطع نموده تفصیل را بعرض رسانیدم بفارسی فرمودند: بگو دیدم مترجم شما لایق مذاکرات ما نیست. مترجم بعذری بدتراز گناه متعذر شد در عوض مستمع معذرت خواست و تسلیم شد و بنده

مشغول شدم صحبت بگریان طبیعی درآمد در این اثنا باغبان رضوان دسته‌گلی آورد که بدست مبارک تقدیم نماید با اشاره فرمودند: بدست آن پیرزن تسلیم نما، همینکه دسته گل بدست خانم رسید این چهار نفر نگاه مخصوص بهم نموده مثل اینکه با اسرارنهانی تبانی مخصوص نموده جوان را به میدان مبارزه درآوردند. اینک مقصود حاصل شده راه ایراد و تعرض باقی نمانده است. ورق برگشت حالت خضوع پیش آمده‌گی سربزیرا فکنده فرمایشات مبارک را تصدیق نمودند من نفهمیدم کدام قسمت صحبت مؤثر واقع شد بیاد آن میرزا حسن مصری مذکور در قسمت اول این کتاب افتادم در دل گفتم جای مرحوم حاجی صدر خالی است. خلاصه کم‌کم حالت خضوع و خشوع باظهار عبودیت منتهی شد بعد متذکر شدند که پنج دقیقه وقت خواسته قریب بدو ساعت مزاحم گشته‌اند در ضمن عذرخواهی معلوم شد شخص - ناطق فرانسوی و یک مرد و دوزن دیگر امریکایی بودند و بقرار اظهار خودشان از زمره‌ی پیشوایان حزبی هستند که عقل را فرمانفرمای عالم وجود میدانند و در هنگام وداع عرض کرد ما در هنگام ورود با فکر و خیالی که منافی مقام ما منع شما بود آمدیم و اینک دیدیم که عقل کل در لسان شما ناطق است با این کشتی حیفا فردا عازم امریکا هستیم آدرس مراکز بهائی آنجا را طلبیدند مقرر شد که در پورت سعید از

جناب آقا احمد یزدی بطلبند. در هنگام مرخصی رجای دست بوسی نمودند همینکه امتناع فرمودند آن دو نفر خانم بی اختیار زانو بر زمین زده دامن مبارک را بوسیدند و همگی مرخص شدند. بالجمله از این قبیل اشخاص بسیار مشرف می شدند و با نذازهی لیاقت و ظرفیت خود فیض میبردند و بیشتر آنها نتیجهی جنگ روس و ژاپون را سوءال میگردند و از محاربهی عالمگیر استفسار مینمودند حتی عاقبت روزگار ارض فلسطین را میخواستند بدانند که حقیقهٔ روزی میشود که سلطه و اقتدار یهود در این ارض استوار و برقرار گردد یا خیر مخصوصاً بخاطر دارم چند بار مؤمنین امریکایی هم سوءال کردند آیا در مستقبل ایام اراضی فلسطین به دست کلیمیها خواهد افتاد؟ صراحتاً فرمودند: بلی. عرض کردند آیا استیلای آنها مشروط بایمان آنهاست یعنی بعد از اقبال با مر مبارک باین اراضی میآیند فرمودند: خیر تصرف آنها مشروط بایمان نیست این اراضی بتصرف همین یهودیهها خواهد آمد. اما این فرمایش مبارک وقتی بود که دولت عثمانی در نهایت اقتدار بود حتی جنگ بین المللی هم در مخیلهی احدی گنجایش نداشت مقصود این است که این سوءالات مخصوصاً غیار نبود یکروز هم چند نفر سواح اروپایی بهمان ترتیبی که عرض شد آمدند و با اصرار و ابرام مشرف شدند ابتداء از سیاست سوءال کردند، در جواب اظهار امتناع

شنیدند، فرمودند: ما با سیاست دنیاکاری نداریم ناچار از دردیانت داخل شده کم کم بجاده‌ی مدنیت افتاده دور نمای سیاست را خواستند مشاهده کنند، استیلای بنی - اسرائیل را پرسیدند جواب مثبت شنیدند، بعد عرض کردند تمام سیاسیون معتقدند جنگ عالمگیری دنیا را منقلب خواهد ساخت آیا بهائیان چنین تصور میکنند؟ فرمودند: بلی عرض کردند آن جنگ چه وقت خواهد بود؟ فرمودند: نزدیک است دوباره پرسیدند چه وقت خواهد بود با ز فرمودند نزدیک است، یکی از آنها که جوان تربود عرض کرد آیا منم می بینم فرمودند همه خواهید دید بعد از آن عرض کردند بسیاری از سیاستمداران برآنند که این جنگ روس و ژاپون منتهی به جنگ عمومی خواهد شد فرمودند: خیر، عرض کردند غلبه با کدام خواهد بود چون هیچ در جواب نفرمودند حضرات ملتفت شدند که از طراز ادب خارج شده اند لهذا جنبه‌ی سیاسی را رها کرده صورت اخلاقی اختیار نموده عرض کردند البته میدانید که ژاپون مهاجم و متعدی بود آیا روس میتواند جنگ نکند فرمودند: بلی میتواندست چون اعلان صلح کل را او سبب شده بود و اقدامات دول دیگر و تاء سیس مجلس لاهه در اثر سبقت و تقدم او بوجود آمده بود خوب بود به محاربه اقدام نکند فقط از طریق مدافعه ... و ضمنا با شهادت دول دیگر تمام حجت نماید

آنوقت ... در این مقام بیانات غریبی فرمودند چنانکه حضرات مبہوت و متحیر شدند، نقشہی جغرافیایا و حدود و ثغور روسیہ را برای آنها حتی عدد کشتیهای جنگی، کہ ہر دستہ چہ وظیفہای دارا باشد معین فرمودند، طرز مدافعہ و عقب نشینی را تصریح فرمودند و ضمناً ترتیب مخاہرہ و اتمام حجت را با دول اجانب تشریح فرمودند کم کم نقشہی اجرای صلح کل را بطور وضوح طرح فرمودند بطوریکہ حضرات با ہتزاز آمدند یکی از آنها عرض کردای کاش ہمہ سیاستمداران عالم این نکات را میدانستند، خلاصہ آنکہ چون گوش استماعشان قابل اخذ مطالب روحانی صرفہی خالصہ گردید چند کلمہ ہم با اصطلاحات امری خود با ایشان تکلم فرمودند و در ہنگام مرخصی حال مخصوصی داشتند با افکاریکہ کا ملا" مخالف افکار ہنگام ورودشان بود بیرون رفتند، در ابتداء تصور میکردند کہ زیارت یکنفر غیب دان یا منجم یا ستارہ شناس یا اقلان" یکنفر نبی بنی اسرائیل آمدہ اند تا پیشگویی ایشان را برای آیندہ عوالم سیاست بدانند اما الحال کہ شہای از نغمات رحمانی بہ مشامشان رسید روحیاتشان تغییر کرد، افکارشان عوض شد، دانستند کہ مربی عالم انسانیت و خیر خواہ عالم بشریت را زیارت کردہ اند این بود کہ در ہنگام مرخصی بعد از اظہار عجز از عرض تشکر رجای تاء یید و توفیق برای خود و امثال

شرح اقبال يك خانم امريكائى در حضور مبارك

يکى ديگر از اشخاصيکه با افکار مخالف ديانت در بيت
مبارک قدم نهاد و منتهى درجهى ضديت را در مقابل روحانيت
ابراز مينمود و آخر الامر تصديق کرد يک خانم امريكايى بود
که بغتة " وارد، وهيچ عذرى نپذيرفت به اصرار و ابرام در
اطاق بيرونى فوقانى وارد شد يک سگ بد رنگ بدپوزى در
بغل داشت و دمبدم بنوازش آن حيوان ميپرداخت اول -
سوءالها از حضور مبارک اين بود که من صيت بزرگواري شما را
در امريکا شنيده ام، حکايتها از شما نقل کرده اند حقيقت
مطلب را نفهميدم ميخواهم بدانم مطلب چيست البته مقدمه
سوءال و جواب اينک در نظر من نيست همينقدر ميدانم کم کم
چند کلمه در توحيد و در اثبات الوهيت با همان اصطلاحات
امري با طلاقت لسان بيان فرمودند، يک مرتبه خانم با دهان
گشاده بخنده در آمده عرض کرد بسيار متحيرم که با اين
فصاحت و بلاغت چنين اشعار حکيماننه اى در اثبات شئى
موهومی بالبداهه مي سراييد خدا يعنى چه؟ حيف نيست!
بنده ملتفت نکات عرايضا و شدم که مقصودش از فصاحت و

بلاغت و اشعار حکیمانۀ این بود که چون در مقام ایمن زن بزبان قوم و اصطلاح ساده‌ی عامیانه فرمایش فرموده بلکه بلسان اصلی امری خودشان تکلم فرمودند و بنده هم بی‌ش از یک طوطی بی فکر در ترجمه‌ی الفاظ، هنری بخرج نداده‌ام زیرا با خود گفته‌ام :-

در پس آینه طوطی صفت داشته‌اند

آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم

لذا این زن که با این اصطلاحات آشنا نیست این بیانات فصیح را اشعار بدیهه‌پنداشته است . مطلب را بعرض رسانیدم قدری تبسم فرموده هیچ تغییری در طرز فرمایشات نداد ، ادله و براهین دیگر اقامه فرمودند . این دفعه عرض کردم لایق فهم اینهمه مطالب نیستم و آزادی خود را هم هرگز از دست نمیدهم دل‌بستگی بشیئی موهوم ندارم اما متحیرم که شما اینهمه علم و حکمت و فلسفه را در چه راهی بمصرف میرسانید اگر بدانید چه علماء و فضلاء عالیمقامی در رد این افکار کتابها نوشته‌اند : حالا اصحاب شما در امریکا در این خط سیمر میکنند اگر شما در امریکا بشهرما بستون تشریف بیاورید ملاحظه می‌فرمایید که این صحبتها "ابداً" رواجی ندارد خدا ناشناسان بوستون معروف عالم‌اند . خلاصه با زهم تبسم فرموده چندی بطور نصیحت براه هدایت دعوتش فرمودند سودی نبخشید بازمیخواست بیشتر مصدع اوقات مبارک باشد خوشبختانه آن حیوان منحوس ما نند طفل بی تربیت و لوس

بیقراری مینمود، ناچار برخاست و قصد عزیمت نمود عرض کرد پس اگر خدای شما برحق است از او بخواهید مرا مثل اصحاب شما هدایت نماید و الا من ... سپس در هنگام مرخص شدن عرض کرد من فردا صبح از حیفا بشهرهای اطراف - میروم پنج روز دیگر مراجعت میکنم ببینم خدای شما در حق من چه کرده است همینکه از در اطاق خارج شد یکمرتبه برگشت عرض کرد اما شما خدایی دارید که برای - هدایت من با توجه میکنید پس من بکجا توجه کنم که دسترسی بجایی ندارم؟ در جواب فرمودند: بسیار خوب آنهم با من است، فی‌المان الله، اما تعجب در اینجا است که با اینهمه فضولیهای خارج از ادب خاطر مبارک بهیچوجه آزرده نشد بلکه با منتهای ملاحظت و شفقت رفتار کردند باز فردا بعد از ظهر مجدداً از حیفا بیخبر و بدون اجازه حاضر شد عرض کرد من دیشب راحت نبودم امروز صبح نتوانستم حرکت کنم قبلاً "عقیده ثابتی داشتم اینک مضرب و متزلزلم یا مرا هدایت کنید یا عقیده‌ا‌لم را بمن بدهید این دفعه موه‌دبانه حرکت میکرد بقدر یک ساعت فرمایشات را به دقت گوش میداد گاهی ایراد و احتجاج و گاهی تصدیق مینمود آخر الامر عرض کرد حالا فهمیدم که خبری هست و - حقایقی وجود دارد که من از ادراک آنها عاجز و قاصرم در هنگام مرخصی رجای تاء‌یید نمود فردا از او خبری نرسید

تصور کردیم از حیفاً خارج شده است روز بعد مجدداً " با حال پرملال آمد مشرف شد سوء الاتی چند نمود بالاخره اعتراف کرد که روزنه‌ی آمیدی حاصل نموده است و با مسرت تمام مرخص شد تا چهار پنج روز خبری از او نیامد یکبار شنیدم که از حیفاً آمده مستقیماً با ندرون پناهنده شده و عرض کرده است تا اطمینان قلب حاصل نکنم از این خانه بیرون نمیروم و قتیکه این عبد را برای ترجمانی احضار فرمودند دیدم این خانم با حالت خضوع و خشوع از اندرون بیرون آمد انیس و جلیس و هم نشین دائمی خود را همراه نیامورد با کمال روحانیت با اذن مبارک موء دبانه جالس شد بیانات مبارک را اصفاء نمود با حالت عجز و انکسار اظهار اطاعت و انقیاد کرد خلاصه آنکه چند روزی با ورقات مقدسه مشغول بود و با کمال شور و انجذاب به امریکا مراجعت کرد و رواقع طیبه‌ی ایمان و ایقان از ایشان در آنسامان منتشر شد.

عبودیت

از روزیکه کتاب عهد زیارت شد و آیات والواح دیگر از اشرقلم اعلی در ستایش طلعت من طاف حوله الاسماء از زوایای کتب و صحف استخراج گشت احبای الهی آنانکه هوای نفسانی و آرزوی پیشوایی در امر نداشتند با ستناد

آن آیات بینات و باعتبار تجربیات و مشاهدات مقام حضرت عبدالبهاء را با مقام طلعتابهی و حضرت نقطه‌ی اولی در مقامی هم‌ردیف دانسته و اشراق این شمس حقیقت را منتقل از برج اولی به برج آخری تعبیر نمودند و دلیل محکم و متینشان این بود که آنچه از ظهور مظهر کلی الهی دیده ایمان آورده بودند، همان را بدون کم و زیاد از مرکز عهد و میثاق مشاهده نمودند و در مقام دیگر باعتبار زمان و مکان و ظهور و بروز آثار و اثمار، اول را مبشر دوم را ظهور کلی الهی و سوم را مبین و فرع منشعب از اصل قدیم میدانستند این بود مراتب عرفانی کلیه مؤمنین ثابتین به طوریکه در ظاهر مشاهده میشد اما البته از این مقام کلیات گذشته هر نفسی عرفان خود را به مناسبت ادراکات خود تشکیل میدهد که اینک هر نفسی چهره و قیافه‌ی خود را بمناسبت اخلاق و اطوار و افکار خود جلوه‌گر میسازد و هرگز دو نفر بیک صورت و معنی ظاهر نمی‌شوند و اما غصن اکبر را بموجب صورت ظاهر آیه‌ی مبارکه‌ی قدا صطفینا الاکبر بعد الاعظم جانشین مستقبل غصن اعظم دانسته کلمه بعد را بمعنی بعد زمانی گرفته از حکمت‌های بالغه‌ی مکنونه‌ی مستوره و از آیه‌ی امر بکلی بیخبر بودند و جمیع اغصان را مانند ائمه‌ی اطهار یکی را بعد از دیگری فرمان‌فرمای امر الهی پنداشتند و در مقام اطاعت و انقیاد جملگی متفقین فی الرأی والنوایا بخدمت

امر مشغول شدند اما آنانکه هوای پیشوایی امر در سرداشتنند
 غروب شمس حقیقت را طلوع ظلمت ضلالت پنداشته و مانعند
 خفاش به جنبش در آمدند، محکمت کتاب را کان لم یکن
 انگاشتند متوسل به متشابها شدند و بالقاء شبهات -
 پرداختند بنحویکه در قسمت اول این کتاب مذکور است
 دست اتحاد بیکدیگر داده بر مخالفت امر الهی قیام کردند
 و تهمت‌ها وارد آوردند اما مرکز میثاق امر الهی تا مدت چهار
 سال بموعظه و نصیحت پرداختند و پرده از روی کار احدی
 برنداشتند تا وقتی که ناقضین اعلان مخالفت خود را بمهر
 و امضای خود منتشر نمودند اینهم ناگفته نماند که ستر و
 کتمان نفاق ایشان در این مدت چهار سال خالی از اشکال
 نبود زیرا مسافرین و مجاورین و مهاجرین در آن زمان مایل
 بودند که آنچه از منافقین مشاهده مینمایند بایران بنویسند،
 احبای الهی را متذکر سازند و ضمناً از فرط عشق و محبت
 سرکار آقا را بهمان عباراتی که طلعت ابهی را میستودند
 با همان الفاظ و عبارات ستایش و نیایش مولای خود
 مینمودند و این هردو مخالف رضای مبارک بود، لهذا در
 مدت چهار سال هر کس از آن ساحت مکتوبی بایران مسمی
 نوشت میبایستی بلحاظ مبارک رسیده اصلاح شود بمهر
 مبارک مزین گردد تا کسی از نفاق و نفاق اغصان اشاره ای بر
 قلم نراند و در حق مولای خود با صلاح آن زمان غلو

نماید و تفصیل این مراتب در جمیع الواح آن زمان مذکور
 و مسطور است اما وقتیکه اوراق ناریه منتشر شد کار از پرده
 بیرون افتاد احبای الهی منکرین و مخالفین آیین مبین را
 شناختند و مسافرین هم که ظلم و اعتساف ناعقین را دیدند
 و حسب الامر دم در کشیده بودند اینک بی اختیار گفتندی
 ها را گفتندیکی از آن مسافرین خود این عبد بودم که فتنه‌ی
 میرزا آقا جان و امثال آنرا برای العین در سال پنجم
 صعود جمال قدم مشاهده نموده بودم همینکه بایران مراجعت
 کردم از گفتن خود داری ننمودم حتی بقراریکه در قسمت
 اول این کتاب مذکور شد در هنگام رجوع از عکابطهران
 بقدری عرصه را برو خود مبارک تنگ نموده بودند که بایسن
 عبد فرمودند: می بینی با من چه میکنند: برو در ایران هر
 چه دیدی بگوهر چه را که من نگفتم تو بگوهر چه را که
 من نتوانسته‌ام بگویم تو بگو. بلی در نتیجه این تاکید بگو بگو
 آن زمان گفتم و اینک تکرار آنرا جایز میدانم خلاصه آنکه
 شدت اعراض و اعتراض معترضین در آن سنین باعث اشتعال
 نار محبت الله شده‌یجان غریبی بظهور رسید اگر ناقضین
 آیه‌ی مبارکه‌ی توجها را بباب تعبیر و تأویل انتقال دادند و
 مانند دوره‌ی اول اسلام، یکفینا کتاب الله - گفتند و بمسلك
 تسنن درآمدند بعضی از ثابترین هم از شدت خلوص و -
 محبت نصیری شدند، با علی مراتب کلمه‌ی توجها قائل شدند

و در معنی کلمه‌ی بعد که راجع به غصن اکبر بود گفتند: وما بعد الحق الا للذلال المبين و اما کلمه‌ی نصیری که علی الهی باشد کلمه‌ی است که مکرراً زلسان مبارک شنیده‌ام و غالباً می‌فرمودند همه احباء میدانند که مقام عبودیت و رقیبت خود را قلباً و لساناً، ظاهراً و باطناً تا چه اندازه تأکید کرده‌ام حال اگر کسی از احباء در حق من برخلاف رضای من غلو نماید چه تقصیری بر من وارد است حتی یوسف خان وجدانی که در عکا بود شنیدم یک مرتبه بطرف درب خانه ایستاده نماز کرده است، با و اعتراض کردم خواست بکلمه‌ی توجها متمسک شود گفتم قبله‌ی منصوص کجاست؟ همینکه خواست بگوید: اینما تو کو افتم وجه الله - گفتم خطا کردی نمیدانی قبله‌ی من کجاست فوراً متنبه شد و توبه کرد انتهی. خلاصه آنکه هر چه ناقضین مراتب اذیت و ایذاء را بالابردند و هر چه در حق سرکار آقا دنو کردند بسیاری از ثابتهین هم بهمان نسبت از فرط عشق و محبت غلو نمودند و لکن در عالم عبودیت کار بجایی رسید که اگر کسی در عبودیت سرکار آقا غزلی میسرود مورد عنایت واقع میشد و اگر بالعکس اشاره به علوم مقام مبارک کلمه‌ای می نوشت بهیچوجه مقبول واقع نمیگشت حتی میفرمودند: توبه کن و استغفار کن تنها مقامی که برای خود محفوظ داشتند همان مبین کتاب بود آنهم برای اینکه اگر کسی به بیانات و کلمات والواح الهی که در حق فرع منشعب از اصل قدیم

است استدلال میجست و دلیل بر علو مقام عبدالبهاء میدانست میفرمودند: من مبین کتابم همه اینها یعنی عبدالبهاء اگر کسی اشاره بمعنی - العبودیة جوهره کنهها الربوبیة - مینمود میفرمودند این تعبیر و تفسیر خطاست عبودیت من از این شؤ و ن مقدس و مبراست حتی در وقتیکه به بهانه‌ی کلمه‌ی الله ابهی و الله اعظم غوغاء و جنجالی برپا نمودند. هزاران الواح و مناجات در مقام عبودیت نازل منجمله این مناجات رسید که در بالای آن میفرمایند:

"هر کس این مناجات را بکمال تضرع و ابتهال بخواند سبب سرور قلب این عبد گردد و حکم ملاقات دارد" و الحان همان مناجات حسب الامر زیارت نامه‌ی آن محبوب عالمیان است که ما بهائیان ایران از سی و هفت سال قبل هر صبح بعد از نماز میخوانیم و در اینجا مقام عبودیت و فنا را بجایی رسانیده که میفرمایند: "ای رب اسقنی کأس الفناء و البسنی ثوب الفناء و اغرقنی فی بحر الفناء و اجعلنی غباراً فی ممر الاحباء و اجعلنی فداء الارض التي وطئتها اقدام الاصفیاء فی سبیلک یا رب العزة و العلی - الی آخر"

ای خواننده عزیز من: چون اغلب دوستان این مناجات را از بر میدانند و هر صبح از حفظ میخوانند لهذا این عبد بدرج آن اقدام ننمودم و لکن رجاء دارم اگر شما هم

محفوظ دارید الحال یکبار بخوانید بعد از آن داستانی
ذیل را در تحت عنوان سرگذشت تلخ و شیرین ملاحظه نمایید

سرگذشت تلخ و شیرین

در آن زمان که دوستان ایران در آتش عشق می -
گداختند و در نارحسد و بغضای مفرضین و تهمت و افترای
ناقضین می سوختند و میساختند شعراء و ادباء در نعت و ثنای
عبدالبهاء غزلها و قصائد غرامی سرودند و در عظمت
مقامشان درهای گرانبها میسفتند و ابدا "استغفرالله هم
نمیگفتند در چنین ایامی ما ساکنین عکا و طائفین مطاف
ملاء اعلی دست از پا خطاء نمیگردیم ادنی کلمه ای در ذکر
الوهیت و ربوبیت آنحضرت بر زبان نمی راندیم میدانستیم
که اغلب مدیحه سرا یا ن را نصیحت فرمودند تا بتوانند با ذکر
عبودیت و رقییت مولای خود را بستانند در چنین ایامی یکنفر
از اماء الرحمن، طاهره خانم عریضه ای منظومه بتوسط این عبد
فرستادند که صورت مناجات بساحت قدس احدیت داشت
این ابیات را در موقعیکه بقول خود مناسب یافتم تقدیم
کردم درحینی که از پله های عمارت کنار دریا پایین می
آمدند همینکه یک یا دو بیت آنرا ملاحظه فرمودند دفعه
وجه مبارک را برگردانیده با منتهای حزن و کدورت فرمودند:

توهم این جورکا غذا بدست من میدهی نمیدانی من
 چقدر از این عناوین محزون میشوم مگر توهم مرانشناخته‌ای
 اگر توندانسته باشی پس کی باید بدانند؟ ... نمی بینی
 شب و روز چه میکنم و چه مینویسم ... والله الذی لاله
 الاهو من خودم را از تمام احبای جمال مبارک کوچتر میدانم
 این عقیده من است ... اگر بد فهمیده‌ام بگو بد
 فهمیده‌ای این آرزوی من است این راهم ادعا نمیکنم چه
 که از هر ادعایی بیزارم. سپس اشاره بسمت قبله فرموده -
 فرمودند: یا جمال مبارک مرا باین مقام فائز کن ... این
 بیانات را به قدری غیورانه و متغیرانه فرمودند که گویی قلبم
 ایستاد، نفسم قطع شد و جودا ز حرکت بازماند حقیقهٔ مثل
 اینکه حیا تم قطع شد، طاقت تکلم که نداشتم سهل است قدرت
 تنفس هم سلب شد آرزو داشتم زمین مرا بلع کند دیگر مولای
 نازنین را باین درجه حزین مشاهده نکنم، لحظه‌ای در این
 عالم نبودم و وقتی که راه افتاده از پله‌ها سرازیر شدند ملتفت
 نبودم صدای لغزش گالش پوتین مبارک در روی پله‌های
 مرمر در زیر باران مرا بیدار کرد فوراً سرازیر شدم دنباله‌ی
 فرمایشات را شنیدم که میفرمودند: من بناقضین گفتم که شما
 هرچه بیشتر مرا اذیت می کنید احباء بی اختیار در حق من
 غلومیکنند ... در اینجا که تقصیر از گردن احباب مرتفع
 و بگردن ناقضین افتاد قدری بهوش آمدم جانی گرفتم و

بدقت گوش دادم اما فکرو هوشم جای دیگر بود فهمیدم که عکس العمل ظلم و اعتساف ناقضین بی انصاف عنان اختیار را از دست احباب ربوده است، لهذا دوره‌ی سرگذشت تلخ من بسرآمد فرمایشات راجع بناقضین است کلمات مبارک را بازمی شنیدم که در این سرسرای وسیع قدم میزنند و بیانات میفرمایند اما قدرت تعقل و تمعن نداشتم با خود میگفتم چه خاکی بر سر بریزم که باعث کدورت واقع شده ام فکرم بی اندازه مغشوش بود، یکمرتبه شنیدم میفرمایند: هیچ ایرادی بر احباء نیست زیرا از فرط محبت و استقامت و ثبوت و رسوخ چنین میگویند ... باز هوش و حواسم جای دیگر رفت مجدداً این کلمه را شنیدم که میفرمایند تو که پیش من اینقدر عزیز هستی ... الخ. این کلمه مرا باین نکته متذکر ساخت که روش و سلوک مبارک همواره چنان بوده که فرموده اند: زنها رزنهار قلبی را از خود مرجانید و اینک موقع تسلی و دلجویی است لهذا عقده‌ی قلبم گشوده شد ماده‌ی مستعد من فجر گردید و سرشک دیده سرازیر شد قدری بهتر گوش دادم دیدم الفاظ دلنواز و سخنان دلفریب از مقام دلجویی بسی بالاتر رفته چندانکه اگر با مراتب عدم لیاقت و استعداد خود مقایسه نمایم طاقت شنیدن اینهمه الطاف ندارم لهذا آن کلمات را بخاطر نسپر دم اما از فرط وجد و سرور حالت جذبه و شور غریبی

پیدا کردم میخوام ، دریچه‌ی آسمان با زشودتا بملکوت لقاء
 پروا زکنم خلاصه آنکه وقتیکه مرخص شده بطرف مسافرخانه
 روانه شدم چنان سرمست و سرشایر بودم که کوچه‌های عکا
 را بغلط میرفتم و راه بیهوده می پیمودم . حال ای خواننده‌ی
 عزیز من ملاحظه کنید که ما برای سرگذشت تلخ من چگونه
 شیرین شد و عاقبت بکجا رسید . نه زمینی گشوده شد و
 مرا بلعید و نه آسمانی مرا بعالم بالا کشید تا یاد روزگار
 گذشته خود را بنظر شما برسانم و بیاد آن جمال نورانی
 صمدانی بشما بگویم ، الله ابهی .

طبابت

در موضوع طبابت با رها از لسان مبارک مطالبی
 شنیده بودم مبنی بر اینکه جناب کلیم طب قدیم را خوب می
 دانستند و مرضی می پذیرفتند و خود حضرت عبدالبهاء ؑ
 هم در زمان قدیم هر کس که رجای شفا مینمود دستور میدادند
 ولکن جمال مبارک فرموده بودند طبابت نکنند تا احبا ؑ
 با مراجعه بغیرا طباء عادت ننمایند و از کسانیکه حرفه‌ی
 طبابت ندارند استعلاج نکنند تا مصداق آیه‌ی مبارکه‌ی : اِذَا
 مَرَضْتُمْ فَارْجِعُوا الی حِذَاقٍ مِّنَ الْاَطْبَاءِ - تحقق یابد . با
 اینکه همه میدانستیم که آن شفا دهنده‌ی علل روحانی البته

در امراض جسمانی بسبب همین آیهی رحمانی مداخله نمیفرمایند معذالک هر وقت هرکس مریض میشد و زهمه‌ی - حذاق من اللطباء - مایوس میگشت در مقام استشفاء دست طلب بذیل اطهر دراز نموده عرض میکرد: - ای دوائی دردبیدرمان ما - ای شفای هر علت و نقصان ما - از آنجا که درقا موس رأفت و شفقت آن جوهر عنایت و محبت کلمه‌ی مضایقه و مسامحه هیچگاه درج نشده بود و هرگز سائل را محروم ننموده بودند ناچار - متمسکاً بحبل الاسباب بیک وسیله‌ی علاجیه حاجت مریض را برآورده شفاء عنایت میفرمودند، عجیتر آنکه اغیار که واقف بر اسرار امر نبودند بیش از احباء در مقام استشفاء رجاء و تمنا مینمودند و هرگز مایوس نمیگشتند و از جمله وسائل علاجیه که در دسترس مبارک بود و بسهولت بهرکس عنایت میشد یک مائده‌ی بهشتی بود که برای ذائقه‌ی هر بیماری لذیذ و گوارا بود و آن عبارت از مطبوخ آب انار دست افشار باغ رضوان بود و بهرکس از اغیار و یار که می دادند میفرمودند: این رب انار از اشجار باغ رضوان که به نظر فیض منظر جمال مبارک جل کبریاء و رسیده است. و اما کیفیت شفاء آیا در وجود خود مریض بود یا در هویت دواء یا در نیت حضرت عبدالبهاء این را بنده نمیدانم اینقدر میدانم که با رها بتجربه رسیده که این مائده‌ی خوشگوار داروی هرگونه بیمار زار است. این موضوع غالباً در مسافرخانه مطرح گفتگو و نقل مجلس شده بود. یک طریقه‌ی

دیگر از معالجات مبارک پرهیز و امساک بود که با معلومات
 طبی این یوم البته بسیار موافق و مناسب، و اما طریقه‌ی ثالث
 از معالجات آن طبیب قلوب و افئده طریقه‌ی خاصی بود که
 هیچ دانشمند روان‌شناسی به حقیقت آن پی نخواهد برد مگر
 مؤمنین مخلصین که معتقد بقوه‌ی ما وراء الطبیعه و صاحبان
 قلوب و افئده‌ی صافیه‌ی منیره باشند. اینک دو نفر را بر سبیل
 مثال ذکر میکنم، یکی مؤمن دیگری غیر مؤمن یکی را با تمسک
 با سباب ظاهره و یکی را بدون تمسک به اسباب معالجه فرمودند و
 اما آن مؤمن که بدون اسباب ظاهره معالجه شد بنده بسودم و
 تفصیل آن از این قرار است :

ایامی که هنوز مرحوم دکتر اسطوخان در مسافرخانه
 بودند این عید سه‌الی چهار هفته مبتلی بمرض فورن کلز که
 عبارت از بثورات متعدده‌ی دملی باشد شده بود هر قدر مرض
 طول کشید و دردهای طاقت فرسا عارض شد، تا توانستم خودداری
 کردم و از حضور مبارک استعلاج ننمودم مرحوم دکتر آنچه
 با اصطلاح از پیر استاد یاد داشت بکاربرد نتیجه نبخشید
 پیران قوم هم بکمک ایشان آمدند دستوری هم دادند
 تسکین حاصل نشد یک شب شدت اوجاع بقدری غلبه نمود
 که همه مسافرین از ناله‌ی من بفرغان آمدند و راضی شدیم
 که آقا محمد حسن خادم مسافرخانه ساعت دو بعد از نیمه
 شب بدربخانه‌ی مبارک رفته برای من ملتجی گردد

هیکل مبارک در آن هنگام خواب بودند بیدار من خبر ندا رَم وقتیکه مراجعت نمود بنده را خواب راحت و غفلت ر بوده بود، فردا نزدیک ظهر که بیدار شدم تنها دردی که داشتم درد بیدردی بود یعنی وقت عصر دیدم میتوانم حرکت کنم در حالیکه در مدت بیست و پنج شش روز که مریض و تا چند روز اخیر بستری بودم مشرف نشده بودم لهذا آهسته آهسته بدر بانه رفتم، از معبر جلو خان عبور را - مشرف شدم، از احوال پرسیدند و مورد الطاف گشتم دیدم خوب موقعی است رجای شفای قطعی نمودم فرمودند: بسیار خوب، اما باید یا حجامت یا قصد کنی. از کلمه‌ی حجامت ترسیدم و مانند اطفال لوس و نرسیده بالاکشیدم، تمجیح کردم یعنی من طاقت تیغ و حجامت ندارم فرمودند: به به مرد که من تو را میخوام جلوی شمشیر بفرستم تو از حجامت میترسی؟ خلاصه در اینجا هم عادت فضولی و پرحرفی را از دست ندادم عرض کردم تا آنوقت خدا کریم است اما اگر میخواستم با حجامت معالجه شوم چرا بحضور مبارک ملتجی میشدم. خلاصه تبسمی فرموده راه افتادند و بیانات دیگر فرمودند این بود آخرین علاج من که هیچ اسباب ظاهره در کار نبود و اما معالجه با اسباب ظاهره از این قرار است: شیخ صالح نام از مشایخ معتبر و متمول در روز بسن هشتاد و یک سال در عکا قونسل ایران بود

و فرزندش شیخ محمود بسن تقریباً شست سال از علماء و خواص دروزیها، در محل خود که دور از عکا بود بمرض سیاتیک (عرق النساء) مبتلا گردید و او را بعکا آوردند و اطبای حیف و عکا از معالجه اش عاجز ماندند و اوجاع عصب روز بروز اشتداد یافت از قرار مسموع شیخ صالح یکی دو مرتبه حضور مبارک استشفاء نموده جوابی نشینده بسود این دفعه دامن مبارک را گرفت گریه کنان عرض کردم من سلامتی پسر مرا از شما میخواهم. اینقدر تضرع و زاری کرد تا اینکه با واطمینان داده بنده را احضار فرمودند: در آنوقت هیچ ذکری و هیچ فکری در میان نبود که این عبد و وقتی تحصیل طب نمایم یا روزی طبیب شوم همینکه مشرف شدم فرمودند: شیخ محمود پسر شیخ صالح سخت مریض است تو بایستد معالجه نمایی یا در بانا را افتادم عرض کردم چه کنم فرمودند: یک قطعه مشمع خردل بگیر کمی روح الافیون روی او بریز و بموضع وجع بچسبان ... کلمه روح الافیون را ندانستم چیست تصور کردم دوا خانه ها میدانند معجلاً" به سمت دوا خانه ای آقا حسین اشچی روانه شدم جناب شیخ هم دعا کنان لنگان لنگان از دنبال من آمدند مشمع خردل معلوم بود گرفتم روح الافیون مجهول و لاینحل بود معطل ماندم سپس با شور و مشورت بمعایع لدانم متوسل شدم متوکلاً" علی الله نوزده قطره روی آن چکانیدم معجلاً" بخواه ای مریض

رفته بموضع وجع چسبانیدم، چون دستور دیگر نداشتم دیگر توقف ننموده منتظر نتیجه هم نشدم فردا صبح شنیدم مریض شب را براحت خوابیده و صبح هم غذای کامل خورده بود دو روز بعد دیدم در حضور مبارک بعنوان استیجازه‌ی مرخصی مشرف بود و اظهار تشکر مینمود و با و میفرمودند عرق النساء که مصطلح اطباء است غلط و در اصل عرق النساء است و شرحی هم در این باب فرمودند که من فراموش کردم.

سپردن راه بدست راهزن

هر کس از اهل بهاء که سالها در خدمت حضرت - عبدالبهاء بسر برده و با سبک مبارک آشنا شده میدانند که آن مشرق حکمت صمدانی بسیاری از امور را از مجرائی که ظاهراً مخالف منظور و مباین با عقل و شعور انسان عالم ترابی است انجام میدادند و همواره فرشته‌ی تاء یید و نصرت همراه بود و هیچگاه عفریت عدم موفقیت در آن بساط راه نداشت مثلاً بزغاله را به حراست گرگ سپردن و گوساله را بچنگال پلنگ پروردن و گریه را بحمایت گنجشک گماشتن و شیشه را در بغل سنگ نگهداشتن که از علائم یوم ظهور است از اعمال معمولی آن وجود نازنین بود چه بسیار - رموز و اسرار که در محفظه‌ی افکار جاسوسان و خفیه نویسان

عثمانی و مفتشین سری ناقضین ناکثین با مرمبارک مستورو محفوظ ماند که اگر افشا میشد فتنه‌ها برپا میگشت زیرا قوه‌ی اراده‌ی مبارک بقدری غلبه داشت که اگر راهی را بهر راهزن قطاع الطریق میسپردند بجان و دل نگهبانی و پاسبانی مینمود و این یکی از آثار نفوذ کلمه‌ی مبارک بود که من نظایر آنرا مکرر دیده‌ام و الحال یکی را بر سبیل مثال مینگارم: یکی از بهائی زادگان آن ساحت شخصی بود که در صباوت لالی و در زمان شباب بتحریک ناقضین بله و لعب مشغول و سروسری با آنان پیدا کرد، شیفته‌ی هوسرانی آنها شد و از احباب ثابتین دور افتاد و از مرکناره جست کم‌کم الت دست ناقضین گردید، این شخص بواسطه‌ی انتصاب نزدیک که با اعزاء و اخلاء مؤمنین ثابتین داشت رسماً مردود و مطرود نبود اما جوانها راحتی الامکان از معاشرت با او نهی میفرمودند زیرا با اصطلاح اعراب قبادای و با اصطلاح ما ایرانیها بیعار و بابا ماما و لوطی سرگذر بود، حمل اسلحه مینمود خنجر بکممر می بست بر ملا عربده میکشید و در خلأ لب پیاله میبوسید هر وقت ضوئانی برپا میشد خدمتگزار - ناقضین بودا خبا ردا خلی را که از منسوبین خود می شنید با آنها میرسانید، در زمانیکه هیئت تفتیشیه‌ی با با علی از دولت عثمانی آمده تزییقات شدیده از قبیل تصرف پست و تلگراف و غیره بعمل آورده و مفتشین سری و علنی در اطراف در

درب خانه‌ی مبارک گماشته شد که تفصیل آن در این قسمت رابع
 اجمالاً و در قسمت خامس مفصلاً ذکر خواهد شد در چنین ایامی
 جمیع احبای طائفین از شرارت این شخص در خوف و هراس
 بودند مبادا الواحی بر بایدمکاتیبی به دست آورد و بناقضین
 برساند تا بهانه‌جویان دست‌آویز کنند و مفتریات خود را
 به ثبوت رسانند هر چند ابواب لقاء بر وجه کل مسدود بود
 اما اگر مسافری از غرب بفته^۱ میرسد محافظت او از دست
 این شخص مشکل بود زیرا در حوزه‌ی ثابتین راه داشت ،
 ورود مسافرین را به مخالفین ابلاغ مینمود آنوقت خدا
 میداند که چه فتنه‌ای بر فتن دیگر افزوده میشد اتفاقاً
 آنچه را که همه طائفین از آن خائف بودند دفعه^۲ بظهور
 رسید یعنی یکنفر مسافر غربی تازه تصدیق و از همه جا
 بیخبر با فینه‌ی عثمانی وارد شد در هنگا میکه خفیه نویسان
 هیئت تفتیشیه مشغول تجسس و عملیات مفسدات انگیز بودند
 این شخص مؤمن با اجاز، یا بی اجاز در بیرونی مشرف
 شد اگر ما نهد مستروین تر برن سابقه‌ی امری داشت شاید
 ممکن بود با کمال حزم و احتیاط چند روز در بیت مبارک
 میماند و بعد مرخص میشد اما رجاء و تمنای او این بود که
 در ظرف یکروز هم از صهبای لقاء مرزوق ، وهم تمام امکانه
 مبارکه را زیارت نموده تا اوایل شب مراجعت نماید لهذا
 بعد از یکساعت پذیرایی فوراً^۳ یکنفر را فرستاده آن شخص

مفسد با غرض را احضار فرمودند بمجرد ورود فرمودند: فلانی!
این شخص از دوستان ما و از اهل امریکا است اسمش فلان
و رسمش فلان و امشب با فلان واپور باید حرکت کند تو باید
الساعة و رابا کروسه بتمام مراکز مقدسه همراهی کنی اول
روضی مبارکه بعد بقعة الحمراء بعد باغ فردوس و سپس باغ
رضوان و هر نقطه را با اسم و رسم باید معرفی کنی تا مراسم
زیارت بعمل آورد اما میدانی که مفتشین در کمین اندخیلی
احتیاط کن کسی مسبوق نشود حتی بهیچیک از احباء هم
اظهار ننما که چنین مسافری وارد شده است مبادا مبادا -
کسی ملتفت شود قبل از غروب آفتاب باین جا برسان تا
ملاقات دیگر بعمل آید فی امان الله . بالجمله این خدمت
کا ملا انجام گرفت و بفاصله دوسه ساعت آقای مفسد بیغرض
آمد تعظیم نموده میهمان عزیز را تسلیم کرد و به کلمه فی امان
الله مرخص شد و آن شب آن مسافر روانه یحیفا و از آنجا به
سمت اروپا حامداً شاکراً عزیمت نمود و بعداً هم از هیچ
گوشه و کناری صدائی برنخاست . این بود تأثیر کلمه ی مبارک
در وجود حاضرین اما این تاء ثیرتها در بیانات شفاهی
نبود بلکه این قدرت در اثر قلم حتی در پیغامهای مبارک
به اعلی درجه موجود بود چنانکه مکرر دیده شد که احباء هر -
گاه شکایتی از مخالفین و اعداء مینمودند گاهی دستور
مبارک صادر میشد که از خود مخالفین طلب مساعدت نمایند .

اینک حکایت ذیل را برسبیل مثال بعرض میرسانم :

جناب آقا میرزا موسی ملقب بحرف بقا که ذکر خیرشان در قسمت اول این کتاب بمیان آمد ثروت گزاف و املاک و مستغلات بسیاری بعنوان قاضی بغداد از ایشان منتزع و بدست اعداء منتقل گردید سالهای دراز این مرافعه و این کشمکش در بین بود و نتیجه نبخشید جناب آقا میرزا موسی که در تمام دوره ی حیات خود هیچگاه برای امور مادی دنیوی کلمه ای بحضور مبارک عرض نکرده بودند ناچار همینکه سن مبارکشان از هشتاد گذشت و عمر شریف بمرحله ی انتهای رسید و نسیم ملکوت بقاء بمشام حرف بقاء وزید مشاهده نمودند که قروض بیحسابی باقی مانده و املاک بتصرف در دنیا مده است لهذا دو کلمه بعنوان استغاثه عرض نمودند. جواب آمد که اصلاح امور خود را از همان قاضی بغداد که اخلاص و فساد مینمود بخواید. ایشانهم بمجرد وصول لوح با کمال رشادت معجلاً نزد قاضی رفته آمرانه مطالبه ی حقوق خود نمودند قاضی که چنین انتظاری نداشت بسیار متحیر شد پرسید این چه تقاضایی است که از من دارید فرمودند امر مولای من است. قاضی از استماع این کلمه متزلزل شد، امر نامه را طلبید و بمجرد زیارت لوح نادم شد و خاضعانه قلم برداشت و حکم استرداد جمیع املاک را بنگاشت و والی بغداد را با اجرای فتوای خود بگماشت و در مدت قلیل تمام

املاک بتصرف درآمد و بمصرف فروش رسید و به لیره عثمانی تبدیل شد و برحسب تقاضای خود حرف بقا تمام وجوه در محکمه‌ی دارالحکومه ذخیره شد و با اعلان عمومی، مدعیان طلب احضار شدند و هر کس هر قدر اصلاً و فرعاً " مطالبه نمود بدون مطالعه از ایشان امضاء گرفت و لیره‌ی طلا نقداً دریافت داشت چند روز بعد از تصفیه‌ی حساب و ادای قروض جناب حرف بقا به ملکوت ابهی صعود نمود و تشییع جنازه‌ی بسیار باشکوه و مجلی بعمل آمد. رحمت الله علیه و علیه بهاء الله الابهی .

هو الابهی قسمت خامس

وقایع مختلفه متفرقه ارتفاع امر در دست اوست

اولین واقعه‌ی مذکوره در این قسمت حاوی بشارت ظهور اعظم موهبت الهی است که در بحبوحه‌ی بلایا و محن در آن ساحت از لسان مبارک بسمع این عید رسید یعنی در موقعی که غیوم غلیظه‌ی انقلاب و فساد آسمان امر را تیره و تاریک نموده بود ناگاه مکتوبی از آمریکا بعنوان این عبد و اصل که نویسنده تمنی دارد مطلبی از حضور مبارک استفسار نموده جواب بنگارم هر چند این مطلب بر حسب ظاهر ساده و آسان بود اما تصویر آن در محفظه‌ی محقره‌ی مخیله‌ی یکنفر بهائیی ایرانی مثل بنده گنجایش نداشت و چنین سوء الی خالی از اشکال نبود چرا که نمیتوان روز روشن را شب انگاشت و یا آنکه روز پسین را روشنتر از روز پیشین پنداشت و از اینها گذشته پدر مهربانی که روزی امروز را بخوشی و فیروزی به

فرزندان گرامی بفرایوانی ارزانی میداشت چگونه میتوان از او پرسید که در هنگام درگذشتن شما از این جهان ناپایداری روزگار ما چسان خواهد بود و روزی ما بدست که خواهد افتاد باری از آنجا که هرپرسی را پاسخی باید و چنین سفارشی را نگارشی شاید ناچار دل بدریا زدم و سختی را بر خود هموار کردم هنگامیکه در جلو خان بیرونی خوش خوش میخرا میدند آهسته آهسته نزدیک شدم با آهنگ شکسته و گسسته عرض کردم قربانت کردم فلان کس از امریکا مینویسد که در اینجا شنیده ام سرکار آقا فرموده اند: ظهور بعد از من بتا زگی متولد شده در این عالم موجود است اگر چنین است مقصود حاصل و اگر غیر از این است پس

جواب این سوءال را پس از توقف و تاءمل چند ثانیه با یک نگاه مستانه و جانانه بیک کلمه فرمودند: بلی صحیح است از استماع این بشارت پرمسرت جان و روانم باهتزاز آمد یقین دانستم که بساط نقض برچیده شد امر الهی عالمگیر و عالم ترابی مرآت جنت الهی گردید اما مفهوم کلمه ظهور چنانکه در اذهان اهل بهاء منظور و مذکور است در این مقام مرموز و مستور ماند، دوباره بنحو استفهام عرض کردم یعنی ظهور است؟ و البته اگر جواب مثبت یا منفی هر یک عنایت میشد یحتمل اشکال دیگر ایجاد سوءال دیگر ایجاب مینمود اما خوشبختانه جواب قاطع که هر کس و هر سائیل

متبصر و متفکری را قانع نماید از لسان مبارک نازل و با زبیک کلمه و احترام فرمودند: ارتقا عا مر در دست اوست .

خلاصه جواب آمریکا را باین طریق نوشتم و مطلب را در عکات امتی با حدی اظهار نمودم حتی این دغدغه را در خاطر راه ندادم که این طفل در عکاست یا در جای دیگر دنیا است تا مگر بعد از پنج سال که بعضی معجزات اخلاقی و کرامات ظاهری و باطنی در ایام طفولیت و اول صباوت - حضرت ولی امر الله مشاهده میشد؛ روزی محرمانه بمرحوم حاج میرزا حیدر علی سر بسته ابراز مطلب نمودم اما جهد کردم که توجه خاطر خود را جز بساحت مقدس من طاف - حوله الاسماء بجای دیگر معطوف ننمایم و پس از چند سال در محفل روحانی طهران بمناسبت لوحی که از ساحت اقدس رسیده بود شمه‌ای از این حکایت از زبانم جست، خوشبختانه طرف توجه واقع نشد تا اینکه میعاد مولود موعود فرار رسید و همینکه صعود مبارک واقع شد و کتاب وصایا در محفل روحانی تلاوت گردید در خاتمه مرحوم با قبراف در مقابل اقبال و اقرار و اعتراف بی اختیار گفت الحمد لله امر جوان شد و بنده هم بیاد آن شاعر افتادم که در مقام ارتحال یک پادشاهی و انتقال سریر سلطنت بپادشاه دیگر مراتب عزاداری و سوگواری خود را از طرفی و عوالم وجد و سرور قلبی خود را از طرف دیگر بیک فرد شعر تمام کرد و بالبداهه این مضمون

را بسرود :

چرا خون نگریم چرا خوش نخدم

که دریا فرو رفت و گوهر برآمد

بالجمله مصادیق مواعید ظاهر شد و بیان مبارک که فرمودند

ارتقاع امر در دست اوست کا مlahویدا گشت و رسمیت امر

تحقق یافت محافل ملی روحانی تشکیل گردید و همه اینها

صورت گرفت اما یک مسأله برای این عبدالینحل بود و همواره

در تحقیق و تجسس بودم که آن مکتوب امریکا مشعر بر اینک

حضرت عبدالبهاء فرموده اند ظهور بعد از من متولد

شده و حی و حاضر است بر روی چه اساس مبتنی و چه

مدارکی در دست است همواره در این فکر بودم تا وقتی که

هنگام مسافرت به اروپا در اسکندریه با جناب حاجی محمد

یزدی ملاقات و بر سبیل حکایت از گذشته ها روایت مینمودم

فرمودند بلی این موضوع در اینجا مطرح مذاکره بود و

لوح مبارکی که بافتخاریکنفرا مریکایی نازل شده بود رسید

سوادش موجود است فوراً یک نسخه از ایشان گرفته بایران

فرستادم و اینک به نیت : لیکون ختامه مسک - ذیلاً مینگارم :

"نیورک - میس اف ورتیسن"

هو الله

یا امة الله ان ذلک الطفل مولود و موجود و سیکون لـه

من امره عجب تسمیعین به فی الاستقبال و تشاهدینه باکمل

صویر و اعظم موهبه و اتم کمال و اعظم قو و اشد قدر یتلاً له
 وجه تلاً لوء یتنور به الافاق فلاتنس هذه کیفیة مادمت
 حیالان له آثار علی ممر الدهور و الاعصار و علیک التحیة
 و الثناء ع

تاریخ انقراض قطعی دوره نقض

از اول ظهور امر و در تمام دوره نشو و ارتقاء که
 موء منین همواره دچا رحمت و بلا بوده اند تا یومنا هذ ا -
 یکی از لذائذ روحانی و بهجت و مسرت وجدانی همانا
 ظهور مصادیق و وعده و وعیدی بود که پیوسته بآن امید وار
 بوده و هستیم و الحمد لله در هیچیک از مواعید الهی بداء
 حاصل نشده حتی موضوع عزت موء منین و ذلت ناقضین و
 مفسدین گاهی با ذکر تاریخ و تعیین روز در معرض ظهور
 و بروز در آمده است و اگر در بیانات حضرت عبدالبهاء -
 درست تعمق کرده و با فکر صائب موضوعی را تعقیب
 نموده باشیم می بینیم که هیچیک از کلمات خالی از مصداق
 نبوده و نیست چنانکه در مورد قصه میرزا بدیع الله و
 تجارت غیر رایحه ای و میزان کلی است که مظاهر آن مکرر واقع
 شده است و در قسمت اول و ثالث این کتاب مذکور گشت -
 من جمله یکروز در سفره ای مبارک که دونفر از مومنان غربی

هم مشرف بودند مدتی شکایت از ظلم و اعتساف و بی رحمی ناقضین و اغلال آنها در پیشرفت امرالله میفرمودند آنچه را که ما خبرداشتیم و میدانستیم بجای خود باقی بود و آنچه را که کتمان نموده اظهارنفرموده بودند یک بیک شرح می دادند بقسمی که قلب را میگذاخت و رقت حاصل میشد. بنده بی اختیار و بی پروا یک مرتبه عرض کردم قربان یعنی اینها در عالم باقی میمانند؟

بایک نگاه مخصوص فرمودند :

چه میگوی خان؟ اینها چهار رسال دیگر تمام میشوند اینها تمام میشوند اما اثری از امت یحیی در عالم میماند و از نقض اثری نمی ماند چنانکه خود میرزا بدیع الله بمن گفت آقا! ما تمام شدیم . انتهى

کلمه‌ی چهار رسال بطوری در ذهنم قرار گرفت که خواستم در ده یا در صد ضرب نمایم و نتوانستم به باب تاء و یل ببرم و یا کمتر تصور کنم مستقیماً چهار رسال شمسی را در نظر گرفتیم تا وقتی که توپ تأیید در اسلامبول شلیک کرد و علم نقض یکباره سرنگون شد و دوره‌ی چهار رسال به انتها رسید، تفصیل شلیک را در قسمت هفتم ملاحظه خواهید فرمود .



دکتر یونس افروخته

سرنگون شدن گنبدها

علمای روحانی در آغاز مشروطیت مملکت بعضی مخالفت و برخی موافقت نموده بر اضمحلال یکدیگر قیام کردند و یکدیگر را تکفیر نمودند تا آنکه آخر امر قرار بر آن گذاشتند که به اصطلاح آخوندی خود، مشروطیت مشوء مه را به مشروطیت مشروعه بالهجه^۱ غلیظ حرف عین مبدل نمایند یعنی قوانین موضوعه مجلس را به اختیار دو گنبد سفید و نیلگون بگذارند و آن را قانون اساسی دائمی مملکت دانند.

اما در سال دوم یا سوم دوره تقنینیه چون این دو گنبد بزرگ بحکم طبیعت سرنگون شدند گنبدهای دیگر طبعاً^۲ واژگون گشتند و چند صباحی مملکت طریق ترقی و سعادت بیپیمود و مردم را خشنود نمود اما غافل از این که این قبیل مفت خواران عمومی در زوایای مجلس مقدس ملی حتی در خفایای هر نقطه و هر محللی مانند حشرات موذی طفیلی تخم افشانی

کرده بودند و آخرین پادشاه سلسله قاچاریه با عطاء شهریه
 وبذل حقوق مقرری و مستمری این جانوران را پرورش میداد
 لهذا طولی نکشید که از هرسوراخی عما مه بیرون آمد و بر
 جسم اهالی هجوم نمود و عزت و سعادت را دوباره بذلت
 و نکبت مبتلی ساخت و صحت جامعه را بعلتهای مختلفه
 تبدیل نمود دوباره احبای الهی دچار ظلم و اعتساف -
 ملاهای بی انصاف شدند و چند سال باین منوال گذشت
 تا اینکه زمان ظهور مصداق وعدهی مبارک رسید این دفعه
 ید غیبی الهی از جیب قدرت بیرون آمد اول ریشهی قاچاریه
 را که آخوند پرور و دانه پاش و دام گستر بودند از بیخ
 و بن بر کند و در آتش افکند سپس جا رویی بدست کارکنان
 آسمانی داد تا گوشه و کنار کنگاشستان را بروبند و با آبهای
 کشندهی تخم جانور آب پاشی کنند و پس از آن بفرمان یکسان
 بودن کلاه، سرها را آزاد و دلها را شاد کرد در این هنگامه ها
 چه بسیار گنبدها فرو ریخت و چند دانه برج ماند: پس
 از چهار سال فرمان دیگر همه کلاهها را دوباره از سر
 برداشت و جامه ی خاوری را از تنها بدر کرد و پوشاک
 باختری پوشانید و در این گیر و دارها چنان لرزه بر اندام
 مردمان بد کردار افتاد که گنبدهای دیگر یک سراز ریشه بر آمد
 و همه کارها چنین انجام گرفت تا راستی گفتار پیشین آن
 پیشوای آییننا زنین آشکار گردد که فرموده بود این گنبدهای

سبز و سفید و نیلگون سرنگون خواهد شد.

یکبار من بورشدم

عموماً "یکقسمت از فرمایشات مبارک بعنوان تحذیر از خطر فساد اخلاق ناقضین این بود که میفرمودند: ظهور نقض در عوالم اخلاق عمومی تاء ثیر سوئی دارد و این تخم فساد که در عالم وجود کشته شد تاء ثیرش چنان است که عالم بشریت را به عوالم کفر و زندقه سوق میدهد لهذا احباء باید چنان بخلق و خوی رحمانی مبعوث شوند که رائجی کریهه‌ی آنرا از عالم وجود مرتفع سازند و ضمناً بیدار و هشیار باشند که اینها رخنه در افکار عمومی ننمایند زیرا هر جا که انفس کریهه‌ی ایشان سرایت کرد و مشام روحانی ناس را مزکوم نمود و ابصار را تیره و تاریگردانید دیگر از استشمام روائح طیبه محروم و از مشاهده‌ی انوار الهی ممنوع میگردند و مثلها‌ی چندی در این مقام بیان میفرمودند و آیات قرآنی استدلال مینمودند پس از آن خاطر نشان یاران میفرمودند که یکی از وظایف حتمیه‌ی احبای الهی این است بکوشند راه رخنه و نفوذ ناقضین را در بین جامعه مسدود نمایند حتی بعضی مثلها که جمال مبارک راجع به امت یحیی فرموده بودند بیان میکردند که اینک فرموده بودند در شهری که یکنفر یحیایی

زندگانی نماید تا مدت مدیدی از رایحه‌ی کریهه‌ی او متأثر و ندای امر در اینجا بتاء خیر میافتد و ضمناً شهر کرمان را بر سبیل مثال عنوان میفرمودند و مدلل میداشتند که نفثات ناقضین مانند همسات شیاطین از امت یحیی بمراتب بدتر است و البته حقیقت تمام این بیانات مشهود و مسلم بود کما اینکه دیده بودیم اگرناقضین افکار عمومی اهالی سوریه و فلسطین را مشتت و پیریشان ننموده بودند یقیناً سه ربع آنها بدون زحمت تبلیغ آنها، در این اواخر تصدیق کرده بودند. بالجمله یکروز صبح که در بیرونی مبارک این قبیل بیانات میفرمودند و غیر از این عبد دونفر دیگر فقط مشرف، و توجه بیانات نسبت با این عبد بود مطلبی بخاطر آمد که در مقام تصدیق قول مبارک خواستم ضمناً "خدمتگزاری خود و چند نفر دیگر را در این موضوع بعرض برسانم عرض کردم در طهران بتازگی مدرسه‌ای تأسیس شده بود و حب الله پسر پیر گفتار را بمعلمی آن مدرسه نامزد نمود بودند همین که این خبر رسید آقایان ایادی و دونفر دیگر با این عبد محفلی تشکیل داده شور و مشورت کردیم که بوسائل ممکنه ممانعت از پذیرفته شدن حب الله در این مدرسه بنماییم آخر الامر قرار بر این شد که فلان کس (اسمش را متعمداً کتمان میکنم) مؤسسین مدرسه را ملاقات نموده نگذارند حب الله را با این سمت بپذیرند... هنوز عرض

بنده تمام نشده بود در موقعیکه منتظراظهار عنایت بشود م
 که چنین خدمتی را انجام داده ایم یکمرتبه فرمودند: چطور؟
 چطور؟ نشستید مشورت کردید که یکنفر ناقض را از نمان
 خوردن بیندازید؟ این طریقه‌ی خدمت با مرئیست در امور
 معیشت ناقض یا غیر ناقض فرقی ندارد احباء با ید آیت رحمت
 الهی باشند، مثل آفتاب بتا بند و مانند ابر بهاری ببارند
 ناظر به استعداد و قابلیت نباشند ... خلاصه مدتی از
 این قبیل فرمایشات فرمودند بطوریکه بنده از کردار و گفتار
 خود شرمنده شدم سربزیرا فکندم دیدم بعنوان حسن -
 خدمت فضولی کردم و یکبار من بورشدم .

رائحه طیبه بعضی عرایض

بسیار واقع میشد وقتیکه بسته‌های عرایض را برای -
 ترجمه عنایت میفرمودند یکی دوتا را انتخاب نموده می
 فرمودند اول اینها را ترجمه کن و از قرار معلوم خصائصی در
 آنها بود که موجب تقدم میگردد و در ظاهر معلوم نبود
 یک روز که بطرف دربخانه میرفتم از دور مشاهده نمودم که
 مرحوم حاجی سید تقی منشادی یک دسته عرایض عبورا "
 تقدیم نمود همینکه نزدیک شده تعظیم کردم یکی از آن
 پاکتها را از بین یکدسته عرایض انتخاب نموده فرمودند: این

مکتوب رائجی خوشی دارد ببین چه نوشته است؟ چون -
 فرمودند رائجی خوشی دارد بلا اراده و بی اختیار پاکت
 را نزدیک مشام خود برده است شما نمودم! ما چیزی نفهمیدم
 یکبار فرمودند: زود باش بخوان فوراً "پاکت را باز کرده از
 پشت سرمبارک روانه شدم یک ورق کاغذ آبی و یک ورق سفید در
 جوف بود بعجله و اضطراب صفحه آبی را نگاه کردم باز
 فرمودند: بخوان ببین چه نوشته است چون از عجله و شتاب
 مبارک مضطرب بودم از این صفحه آبی چیزی نفهمیدم همین
 قدر از فحوی کلمات و هیمنه اش تصور کردم ترجمه‌ی لوحی از
 الواح جمال مبارک است لهذا آنرا پیچیدم، ورقه سفید را باز
 کردم دیدم عریضه‌ی مرحوم مستر هورمیبا شد که شرح تشرف
 ایشان در قسمت ثانی این کتاب مذکور شد و در بیین راه -
 سطر بسطر قرائت نموده ترجمه اش را بعرض رسانیدم.

مفهوم آنکه مرحوم مظفرالدین شاه که در اروپا سست
 عریضه‌ای مشعر بر محبت و جانفشانی بهائیان غرب نیست بخاک
 مقدس ایران بایشان نوشته و سواد آن در جوف است و تقاضای
 عدالت پروری اعلیحضرت سلطان را نسبت به بهائیان ایران
 مینمود، پس از آنکه مطلب معلوم شد مجدداً "ورقه آبی را که
 سواد عریضه‌ی شاه بود در وهله‌ی اول نفهمیده بودم باز
 کرده قرائت و ترجمه نمودم و بعد پاکت‌های دیگر را هم عنایت
 فرموده مرخص فرمودند بروم بمسافرخانه این دو ورقه را -

بسرعت ترجمه و به حضور مبارک برسانم مضمون مکتوب کسه
 بشاه نوشته بود بقدری فصیح و بلیغ و مهیمن بود که بنده
 درابتداء ترجمه‌ای از اثر قلم اعلی تصور نموده بودم و روز بعد
 فهمیدم که این اشتباه بکلی بیموقع و بیجا نبوده است زیرا
 وقتی که روز بعد جواب مستر هور نازل میشد مشرف بودم
 و از لسان مبارک شنیدم که توصیف بسیاری از اقدام ایشان
 نموده و مضمون مکتوب بدرجه‌ای مطلوب و محبوب واقع شده
 بود که این کلمه در لوح ایشان نازل :

" تالله کانی القیت وانت کتبت " پس معلوم شد که
 حقیقه^۱ الهام بوده است و در این حین بیاد عریضه‌ی پدر
 مرحوم بریک ویل مذکور در قسمت ثانی این کتاب افتاده
 که آن عریضه را هم بازنکرده فرمودند در آنحی خوشی دارد
 و امر به تعجیل در ترجمه‌ی آن میفرمودند پس مسلم شد که
 خلوص و انجذاب مؤمنین سبب الهامات روحانی است و
 این است علت رائجی طیبه‌ی بعضی عرایض .

که هنوز من نبودم که تودر دلم نشستی

در تمام ایام تشریف خود در آن ساحت مقدس نوراء
 عجائب و غرائب بسیار در عرایض مخلصین غرب میدیدم و
 اظهار هیچیک از مطالب را جایز نمیدانستم مگر آنهایی

که اجازت انتشارش را از حضور میطلبیدم و احوال مدرآن زمان چنان بود که همواره جذبات شوق و محبت دوستان مشتاق و مهجور که هزارها فرسنگ از باب لقا، دور بودند و در عرایض خود اظها ربیقراری مینمودند تموجات مغناطیس وجودم را چنان بحرکت و انتعاش میآورد که گاهی بی اختیار بحال آنها تضرع و زاری میکردم و رجای تأیید نموده به صرافت طبع خود نایب الزیاره‌ی ایشا نمیشدم و از حق میطلبیدم که کل را از صهبای لقا، مرزوق و سرشار فرماید و - شاد این گفتار ترجمه‌ی اشعار آبداری است که از بعضی ادباء در این کتاب بیادگار باقی مانده من جمله عریضه‌ی یک نفر مؤمن امریکایی رسید که در سن یکصد و هشت سالگی تصدیق نموده بود این مرد سالخورده کهن سال مانند طفل خرد سال چنان بوجد و طرب آمده و جنبش و اهتزاز یافته بود که دور می‌نشوونما را از سر میگرفت با آن رعشه‌ی دست و ضعف بصر که پنج کلمه کوچک را در یک صفحه بزرگ نوشته و نوایای باطنی را در مقداری یا چهل ورق جا داده بود بقدری بیانات شورانگیز داشت که خواننده را متأسر مینمود بقراریکه مرقوم رفته بود این شخص از حزب میسل رایت بوده که لیلی تولد حضرت عبدالبهاء و اظهار امر حضرت نقطه‌ی اولی را که در بامهای خانه‌ها در انتظار مسیح موعود بسر برده، انقلابات فلکی را مشاهده نمود.

و بقول خود طلوع کوکب جدید را دیده بودند و لعممان
 نجوم دیگر را بنحویکه موافق عقیده‌ی آنها بوده همگی مشاهده
 نموده بودند، اما نزول اجلال مسیح را در قالب بشری ادراک
 و احساس نموده بودند، این شخص از عقیده و اعتقاد خود -
 منحرف نشده بود و با خود گفته بودا مشب حضرت مسیح
 یقیناً "از آسمان نازل شد هر چند که بر دیده‌ی جسمانی من
 ظاهر نگشت اما بر سریر قلب و فؤاد روحانی من استقرار -
 یافت و در حقیقت آن شبی که در سنه ۱۸۴۴ مسیحی
 انقلابات فلکی و سقوط کواکب واقع شد و به چشم طایفه‌ی میل
 رایت دیده شد و کل مشاهده نمودند تماماً " مقارن است با
 یوم پنجم جمادی ۱۲۶۰ هجری و در همان لیله در افق
 اصفهان نیز بقول ... کوکب جدیدی پدیدار شد و اما
 این تازه تصدیق یکصد و هشت ساله بزبان اشتیاق و
 عرفان خود مدلل میداشت که من در همان یوم بطلوع
 شمس حقیقت مطمئن شدم و اگر احساسات بشری من از -
 ادراک انوار الهی محروم و مهجور بود عواطف روحانی من
 آنی غفلت ننمود بدلیل آنکه بمجرد اصفاء این نداء از لسان
 یکنفر اهل بهاء فوراً سجن اعظم عکاد در نظر مجسم شد
 و با چشم روح دیدم آنچه را که در گنجینه‌ی قلب و فؤادم
 استقرار داشت پس رجاء تمنا آنکه ایمان و ایقان مرا از
 همان یوم عرفا نم‌پذیرید، مرا از زمان جوانی موء من محسوب

دارید تا روح و روان جوانی این جسم علیل را خرم و خرسند و شاداب نماید. خلاصه از این قبیل بیانات جذبه و انجذابات وجدانیه بقدری بفصاحت و بلاغت نوشته بود که قرائتش انسان را منقلب مینمود و مفهوم کلامش این بود که پنجاه و هشت سال قبل از اینکه بروح ایمانی زنده شوم سریر قلبم محل نزول اجلال مسیح موعود بود و الحال که حیات تازه یافته ام از بادهی سرور سرمست و مخمورم و رجاء دارم که ایمانم از آن زمان محسوب و مقبول گردد خلاصه اینکه این عریضه را مفصل بزحمت خواندم و بدقت تمام ترجمه کردم اما چون خلاصه‌ی هر عریضه‌ی مفصلی را معمولاً بدو کلمه در بالای صفحه بخط قرمز و بطور اختصار مینوشتم که در هنگام صدور جواب مجدداً "بلحاظ مبارک فائز شود در این عریضه متحیر بودم که آن دو کلمه مختصر را چه نویسم تا اینکه از برکت حسن نیت آن نوجوان میدان ایمان و عرفان مطلع غزل بلبل شیراز که وقتی در انجمن شعرای طهران استقبال نموده بودیم بخاطر آمدن و نوشتنم:

همه عمر برندارم سرا ز این خمار و مستی

که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستنی

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

نام اول مومن ژاپونی یا ماموتو بود

همچنانکه شناسایی اول من آمن در هر ظهوری باعث تشویق مؤمنین دیگر بوده است شناسایی اولین مؤمن هر کشوری طبعاً مورد توجه همه مؤمنین آتیه‌ی آن کشور بوده و خواهد بود اما خوشا بر سعادت آن کسی که باعث هدایت اولین مؤمن من یک مملکت گردد و در باره‌ی شرق اقصی این منقبت نصیب ام‌الله هلن گودال از اهل کالیفرنیا گردید که یکنفر مستخدم ژاپنی خود را تبلیغ نمود و در عریضه‌ی خود عرض کرد که این کمیّه - یا ماموتو ژاپنی - نوکر خود را تبلیغ کرده ام و رجاء دارم تا یی‌دالهی شامل شود که این اولین مؤمن من شرق اقصی وسیله‌ی نشر نفعات در اقلیم خود گردد - الحمد لله این رجاء و تمنا با جابت مقرون و جناب یا ماموتو بعدها بخدمت امر قیام نمود و تفصیل آن از این قرار است: وقتیکه عریضه‌ی این تازه تصدیق در جوف عریضه‌ی مبلغه‌ی خود برای ترجمه و اصل شد تنها کلمه‌ای که توانستم بخوانم فقط امضای انگلیسی بود لهذا عین عریضه را با ترجمه عریضه هلن گودال تقدیم کردم فرمودند: خوب تو حالا زبان ژاپونی نمیدانی؟ عرض کردم خیر قربان زبان انگلیسی را زورکی میدانم تبسمی فرموده فرمودند: پس ما با این مکتوب چه بکنیم؟ تعظیم کردم قلباً عرض کردم هر کاری که با سایر عرایض میکردید.

فرمودند: بسیار خوب ما هم توجه به جمال مبارک میکنیم
 جواب مینویسیم. فردا صبح دو طغرا لوح مبارک در جواب
 نازل شد ترجمه نموده فرستادم چندی بعد عرایض دیگری
 بعنوان عرض تشکر واصل و قیام جناب یا ما موتو بخدمت
 امر مسلم گردید. اینک سواد آن لوح مبارک ذیلاً درج میشود
 بواسطه ایمة الله المنجذبه هلن گودال علیها بهاء الله

کالیفرنیا - کووانی چی یا ما موتو جایانی

هو الله

ای فرید جاپان و وحید شرق اقصی! آن اقلیم تا
 بحال از نفعه‌ی رحمان محروم بود حال الحمد لله تو محرم
 اسرار شدی و واقف بر حقایق انور، زمینی بودی، امیدوارم
 که آسمانی گردی، ظلمانی بودی آرزویم چنان است که نورانی
 شوی گم‌گشته بودی بسر منزل جانان پی بردی ماهی
 لب تشنه بودی به بحر بی پایان رسیدی، مرغ آواره بودی
 بگلستان الهی پی بردی علیل روحانی بودی شفای حقیقی یافتی،
 حال وقت آن است که بکلی از راحت و آسایش و خوشی و -
 آرایش و زندگانی این جهان فانی بگذری بکلی قیام بر
 هدایت اهل جاپان نمایی رخها را منور کنی و مشامها را
 معطر نمایی بجنود آسمانی و تأییدات الهی قلوب اهل
 آن دیار را مسخر فرمایی از فضل و موهبت پروردگار -
 تعجب منما چه بسیار که قطره‌ای بفضل حق مانند بحر متموج

گشت و ذره‌ای بمثابه آفتاب درخشید، آفتاب حقیقی جهان الهی را روشن نمود و عالم امکان را نورانی فرمود پرتو فیض بر شرق و غرب زده و حرارتش در جمیع اقالیم انبات فرموده و چون پرتو و حرارت شمس حقیقت معین و ظهیر است دیگر چه خواهی باید مانند بلبل معانی در این گلشن گلبنگی زنی که جمیع مرغان چمن را بنغمه و آواز در آری و علیک التحیه والثناء . ع

مشی و رفتار مبارك گفتنی نیست

بهترین اوقات و سعیدترین ساعات برای کسیکه مدت سی سال از ساحت لقاء دور و مهجور مانده باشد همان است که یادگار ایام گذشته را بخاطر آورد و محبوب آفاق و مطلع اشراق را در نظر مجسم نموده بذکر اخلاق و اطوار و مشی و رفتار او و همدم و دمساز گردد در این مقام این عبد نالایق خود را سعادت مند ترین اهل بهاء میداند زیرا با وجود فقدان قوه‌ی حافظه و نداشتن یادداشتهای لازم هر هنگام که قلم دست گرفته بذکر خاطرات گذشته میپردازد آن جمال نورانی صمدانی و آن هیكل سبحانی چنان جلوه و تجلی در خاطر مینماید که صفحهی ضمیر ظلمانی مرآت تجلیات آن نور ربانی و جلوه‌گاه عرش رحمانی میگردد چه بسیار مطالب را که ندانسته و بخاطر هم نسپرده بودم در نظر تجلی مینماید.

البتة زعهدهى شكر این مواهب الهی هرگز بر نمی آیم اما از عدم قدرت و توانایی خود در اظهار ما فی الضمیر بسیار خجل و منفعلم زیرا چه بسیار از اخلاق و اطوار حضرت مولی الوری که در نظر جلوه گر میگردد اما به هیچ لسانی نمیتوان بیان نمود و قلم را یا رای تحریر نیست مثلاً کثرت مشاغل - مبارک را بهر نحوی بود مختصری نوشتم و تاثیر نزول بیانات والواح را تا اندازه ای که ممکن بود متذکر شدم و امیدوارم که خواننده را قطره ای از دریای آنچه دیده و احساس نمود هام نصیب و قسمت داده باشم و لکن اصل مشی و رفتار مبارک طوری نبود که قلم و لسان از عهده تشریح بدر آید مثلاً " راه رفتن مبارک که ساده ترین حرکات جسمانی آن هیکل آسمانی بوده هیچ ربطی و هیچ شباهتی براه رفتن عباد - نداشت کما اینکه جمیع احبای طائفین از لسان مبارک طلعت قدم شنیده و شهادت میدادند که فرموده بودند راه رفتن آقا را ببینند، هیچکس در عالم باین خوبی قدم بر نمیدارد و بقراری که احبای آن ایام ذکر میکردند وقتی که جمال مبارک در قصر تشریف داشتند و از بالای عمارت صحرا را تماشا میفرمودند همینکه هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء از دور نمایان میشد هر کس که مشرف بود میفرمودند بیا بید راه رفتن آقا را تماشا کنید. خلاصه همین طور بود ترتیب اکل و شرب و قعود و قیام مبارک که در مقام خود -

بینظیر و مشاربنا بود و البتہ ہر آیتی از آیات کہ طرف توجہ و عنایت حضرت رب البینات باشد بقوہی تحریر و تقریر عباد تشریح آن معتنع و محال، گذشتہ از طرز فرمایش مبارک کہ چہ اندازہ بی نظیر و دلچسب و دلپذیر بود امان از وقتی کہ کلماتی برسبیل مزاح میفرمودند بلی مزاحہای مبارک چنان تاء ثیری در قلب و فواء ادمینمود کہ مستمعین از شوق و شغف مدهوش میشدند خصوصا "وقتیکہ حکایتی برسبیل مثال میفرمودند این مثل و حکایت ہر قدر عادی و سادہ بود طرز بیان مبارک چنان جلوہ میداد کہ گویی لوح مقدس فصیح و غرائی نازل میشد این است کہ حکایتها و مثلها کہ از لسان مبارک شنیدہ میشد بہیچ زبانی نمیتوان تکرار نمود اینک بہ زبان سادہ دوسہ حکایت از حکایتها کہ از لسان مبارک شنیدہ ام بعرض میرسانم :

یک حکایت برسبیل مثال

بقراریکہ در قسمت ثالث و فصل شدت مصائب و آلام مذکور شد کثرت مشاغل بقدری بود کہ نہ در سفر ہ مجال اکل و شرب ونہ فرصت معینی برای استحمام فراہم میشد در اینگونہ موارد حضرت حاج میرزا حیدر علی با این عبدتشریک مساعی می نمودیم کہ وسائلی برای آسایش مبارک فراہم کنیم و مقرر شد

که هیکل مبارک را یکروز ایشان بحمام دعوت کنند، الحمدلله این دعوت با جابت مقرون گردید و فرمودند مادونفرهم در این مهمانی حاضر باشیم و این معلوم است که بوسائلی چند متوسل شدیم که در هنگامیکه درحمام تشریف داشتند ما بیرون نشستیم تا وقتیکه ازحمام خارج شدند در اینجا هم بوجود مبارک خوش نگذشت زیرا خدمات اطاق لباس پوشیدن را غرض ورزی نموده خوب انجام ندادند و درحالیکه این حمام معروف بحمام بزرگ مرتب ترین و نظیفترین حمام ترکی آن ایام بود و در این سنوات اخیر که چهارسال قبل دیدم مفلوک و مندرس و متروک گردیده است بالجمله این یکروز دعوت نوعی واقع نشد که بتوان هفتای یکبار یا ماهی دوبار تکرار نمود لهذا با مرحوم حاجی مشورت و تبانی کردیم و قرار شد که جناب استاد آقا بالای معمار قفقازی که مشرف بود رجاء و استدعاء کند یکدستگاه حمام مختصر محقری در بیت مبارک بنا نماید لهذا عریضه عرض نموده این توفیق را تمنی نمود، چون این شخص از مخلصین مؤمنین بود حاجتش برآورده و نذرش قبول شد. آقای معمار باشی فوراً مصالحی آماده کرده و در زیرپله های بیرونی مشغول بنائی گردید و مکتوبی با حباب بیروت نوشت که یکدستگاه حمام فلزی با مقش و لوازم دیگر ابتیاع نموده معجلاً بفرستند، سه روز از این مقدمه گذشت هنوز بنائی

تازه شروع شده بود یک شب احباب همگی مشرف بودند. یکمرتبه فرمودند: جناب استاد آقا بالا حمام تمام شد؟ استاد آقا بالا مضطربانه عرض کرد خیر قربان مشغولم از بیروت هم هنوز جواب نیا مده است با ز فرمودند: پس کی تمام میشود استاد آقا بالا نمیدانم چه جواب عرض کرد که ناگهان تبسم فرموده فرمودند: حکایت من و شما حکایت آن عربی است که سه سال سرش بی کلاه بود و در کوچه و بازار در معرض گرمای و سرما و بوران و باران سربرهنه میگشت یک شخص کریمی پیدا شد برا و رحم آورد خواست عمامه ای برای او تدارک کند عرب را نزد بزاز برد و پارچه عمامه فرمایش داد بمجربا اینکه بزاز سرتوپ چلوار را با ز کرد تا ذرع و پیمان نماید عرب سربرهنه فوراً یک سرپارچه را گرفت هنوز نبریده معجزاً دور سر خود پیچید بزاز گفت صبر کن ذرع و پیمان کنم عرب گفت تا کی صبر کنم سرم میچا دسرما میخورم.

حفظ الصحه مبارك

بیانات مبارک راجع به حفظ الصحه مکرر شنیده میشود و جنبه علمی آنرا در آن زمان که طبیب نبودم کمتر با طر می سپردم اما جنبه عملی که وجود مبارک عامل بودند می فهمیدم. معایب گوشتخوارگی و فواید گیاه خوارگی با دلائل

طبیعی و مزاجی و همچنین براهین عقلی بطور وضوح بیان می‌فرمودند که چگونه جسم انسان استعداد مصرف میوه‌جات و حبوبات و سایر نباتات را دارد و همچنین می‌فرمودند چون بمرور زمان اعتیاد و گوشت‌خواری حاصل شده و احتیاج طبیعت به اکل مواد حیوانی پیدا شده لهذا نهی آن - جاری نشده است. هیکل مبارک شخصاً مواد حیوانی کمتر مصرف می‌نمودند و کنفرانس‌های انگلستان راجع بحزب گیاه خوار را زبنده خواسته بود که مطلبی بعرض برسانم و - جواب مبارک را بنویسم فرمودند حقیقتش این است که خوردن حیوانی شایسته نیست اما انسان خود را بی جهت مبتلی کرده و عادی شده است این است که نهی آن عجالتاً ممکن نیست. ترتیب اکل و شرب مبارک هر چند اگر میهمان نبود نظم و ترتیب معینی نداشت اما شستن دست قبل از غذا و شستن دهان و دندان بعد از غذا حتمی بود و تقلیل غذا و تغیر مائده در مواقع لازمه معمول بود مثلاً " اکتفاء به نان و پنیر یا نان و زیتون یا نان خالی در بعضی مواقع متداول بود گاهی فقط مقدار قلیلی حکیمانانه کباب برای خود تجویز می‌فرمودند و دلیل آن را هم در سرفسره بیان می‌فرمودند. یگانه نعمتی که در سفره مبارک چه در اندرون و چه در حضور مهمان در بیرون همیشه حاضر و مسلم بود بهترین قرص نانی بود که اسمعیل آقا از روی خلوص و -

ارادت تهیه مینمودیک یا دو قرص همیشه مهیا بود آنرا هم اگر مهمانهایی بودند بهمه حضار تقسیم میکردند این نشان خالی بقدری لذیذ بود که از نعمتهای دیگر ممکن نبود صرف نظر نمود هر وقت که در بیرونی در سفر سفره می نشستند فرمایشات مسرت انگیز جریان داشت و اگر مسافرین غربسی مشرف بودند جواب سوءالات آنها را بخوشی و خرسندی میفرمودند و سفره طولانی میشد سفره مبارک در اندرون بینهایت ساده بود و مخارج ناها و شام مبارک اگر مهمان نبود از هر چه تصور نماید کمتر بود لطافت و نظافت با عالی درجه حکم فرما بود با غذا مختصری آب میل میفرمودند. این بود ترتیب اکل و شرب مبارک. پوشاک جسم نازنین هر چه بخواهد لطیف، سبک و آزاد بود با اینکه هوای آزاد عکس مانند شهرهای اروپا دود و کثافات هوا نداشت و نسیم لطیف همیشه در مرور بود معذک روزی دو مرتبه پیراهن عوض میکردند و برای این کار اوقات زیادی مصرف نمی شد زیرا عبا و قبای آزاد بلند و فراخ بدون دکمه های زائد را کندن و پوشیدن زحمت نداشت سفیدی و لطافت پارچهی پیراهن و کلاه مبارک چشم را خیره مینمود بیشتر لباسهای مبارک پنبه و ارزان قیمت بود و بواسطه ی خفت ملبوس جسم نازنین همیشه آزاد بود شالی که بکمر می بستند بسیار شل و نرم بود، رنگ ملبوس عموماً " سفید شکری رنگ یا نیم رنگ

لباس سیاه یا مشکی هرگز نديدم بپوشند، خلاصه آنکه —
 حفظ الصحه مبارک بواسطه تقليل غذا وسادگی و پاکيزگی
 بقدری با طبيعت موافق بود که در هنگام مرخصی خود از
 آن ساحت در وقتیکه طبیب شده و نبض مبارک را بمناسبتی
 حسب الامر لمس نمودم ابتدا " صلبیت شریان مشاهده نکردم
 با اینکه در چشمها و قیافه مبارک آثار شیخوخیت نمودار
 بود و تفصیل آنرا در قسمت آخر این کتاب بعرض میرسانم
 بسیار بندرت مریض میشدند بقراریکه میفرمودند در سنوات
 اول صعود جمال مبارک و در ابتدای نقض ناقضین چند
 روزی بمرض دولاب مبتلا شده بودند و از قرار معلوم —
 دیابت عصبانی بوده که بزودی شفا یافته بودند و در اواخر
 ایام که این عبد مشرف بودم گاهی به زکام مبتلا میشدند و
 گاهی تبهای خفیف بشکل نوبه عارض میشد اما آن قسوهی
 اراده و قدرت لاهوتی باطنی همواره آن جسم لطیف نحیف
 ملکوتی را در کمال اعتدال نگاه میداشت و وقتیکه در سنه
 ۱۹۰۹ میلادی مرخص شده بایران میآدم در سن ۶۵ —
 سالگی قامت مبارک مانند خدنگ مستقیم و موزون و صحت
 مبارک برقرار و حالت مبارک تا بخواهید خرم و سرشار بود

*

*

*

*

*

*

يك حكايت ديگر برسبيل مثال رياضت شش ساله بهدرنرفت

يكنفرا ز اطباى معروف عكا كه نهايت درجه مبغض و
عنود بود، وقتى طرف احتياج و مراجعه در ب خانه مبارك
واقع و خدمات مرجوعه را در كمال اشتياق و جانفشانى
بمرا تب بيش از آنچه تصور ميرفت انجام داد حتى نا طلبيده
روزي دوسه مرتبه در بستر مرضى حاضر و با كمال دقت
رسيدگى مينمودا ما صورت حسابى كه در آخر تقديم نمود
بقدرى گزاف و خارج از حد تصور و احصاء بود كه باعث
حيرت گرديد آن مبلغ را كاملا " عنایت فرمودند و حكايت
ذيل را يك شب برسبيل مثال عنوان كردند :

اول- مي فرمودند از اعمال و افعال و صورت احوال
اين دكتر معلوم بود كه چه اندازه كينه ي مذهبي تمام ارگان
وجودش را احاطه نموده است و از قيا فهاش آثار بغيض و
عناد مشهود بود . اما وقتي كه سه نفر مريض را با و مراجعه
نمودند بنحوى با حسن خلق و قيا فهاش مواظبت مينمود
كه من متحير بودم و با خود مي گفتم من آنرا ميشناسم چه
اندازه مبغض و مغرض است اما اين درجه دقت و حسن
خدمت چگونه ممكن؟ تا وقتي كه كارش تمام شد صورت حساب
فرستاد ديدم ده برابر بيش از آنكه خدمت نموده اجرت

طلبیده است منہم فوراً " پرداختم و مشعوفم از اینکه او را خوب شناختم چنانکه یکنفر طلبہی علم قیافہ از وطن خود ہجرت نموده مدت شش سال در مصر اقامت کرد و علم قیافہ آموخت بعد از شش سال زحمت و مشقت و زندگانی در غربت امتحانات علمی و عملی خود را داد تصدیقات لازمہ را گرفت و قاطر خود را سوار شد با کمال شرف و سرور بسمت وطن خود رہسپا رگرددید در بین راه ہر کس را میدید با نظر دقت در قیافہ اش مطالعہ مینمود و در مقام تمرین، حقایقی کشف میکرد یکروز یکنفر را از دور در بین راه مشاهده نمود کہ آثار بخل و حسد و حرص و طمع و خست و لا مت از چہرہ اش پدیدار بود با خود گفت اللہ اللہ نعوذ باللہ من غضب اللہ این چہ قیافہی غریبی است کہ من ہرگز ندیدہ و نشناختمہ ام یکنفر داری چنین قیافہ مشوہ و صاحب اینہمہ خصائل مذمومہ کاش با او آشنا میشدم و مراتب معلومات و مشہودات خود را در معرض امتحان میآوردم در این خیال بود کہ ناگاہ مرد ناشناس با قیافہی متبسم و بشاش نزدیک شد خاضعانہ سلام کرد ز ما قاطر را گرفت گفت جناب شیخ از کجا میآید کجا تشریف میبرید؟ شیخ گفت از مصر میآیم بفلان شہر میروم و امشب در فلان قریہ توقف میکنم ناشناس گفت ای آقا قریہ دور است وقت دیر است و بندہ منزل نزدیک .

گرخانه محقراست و تار یک

بردیده‌ی روشنست نشا نـم
 فوب است امشب قدم رنجه فرما یید ما را سرا فرا زکنید ساعتی
 حضور مهر ظهور خود قرین فخر و مباحات فرمایید شیخ دید
 گفتا رورفتا رنا شناس مخالفت و مباحات غریبی با فیافه‌ی او
 دارد پس با مقامات علمی خود تردید حاصل نمود و برای
 امتحان معلومات خود این دعوت را اجابت کرد و بخانه‌ی
 ناشناس وارد شد میزبان با کمال سرور و انبساط لـوازم
 پذیرایی شرافتمندانه از هر جهت تدارک کرد چای، قهوه‌ی
 شیرین، شربت، قلیان، پی در پی مهیا کرد و با صرار و التماس
 مهمان عزیز خود را مرزوق و متنعم ساخت و در هر دم که
 میزبان با زبان مهربانی اظهار محبت و شفقت مینمود -
 جناب شیخ آهی میکشید و در دل میگفت: شش سال زحمت
 بیجا کشیدم علمی تحصیل کردم که الحال بطلانش مسلم
 شد همینکه هنگام شام خوردن فرا رسید نظر شیخ به سفره‌ی
 گسترده و مواعد متعدده‌ی آماده افتاده آه از نهادش برخاست
 که ای دادچه اشتباهی کردم مرد کریم را از لثیم تمیز ندادم
 خلاصه شام خورده یا نخورده شب را با حال افسرده و -
 پژمرده بسربرد فردا صبح قبل از طلوع خواست حرکت
 کند میزبان مهربان از صاحبیت این میهمان صرف نظر
 ننمود بهر زبانی بود او را به نهار دیگر دعوت نمود و اسباب

راحت و تجمل از هر جهت فراهم آورد. خلاصه سه شبانه روز باین منوال با صرار و ابرام پذیرایی نمود تا اینکه آخر الامر میهمان فائق آمد تصمیم رفتن قطعی شد میزبان قاطر را تیمار نمود و آماده کرد، با کمال احترام رکاب شیخ را گرفت و بر استر سوار کرد و زمام آنرا محکم نگاهداشت و یک پاکت با و تسلیم نمود میهمان تصور کرد یک تقدیمی بعنوان توشه‌ی راه است گفت دیگر این پاکت برای چیست؟ گفت این صورت حساب شماست پرسید چه حسابی میزبان از غلاف‌ریا بیرون آمد و نقاب تزویر را از رخ برافکند پیشانی را درهم کشید و عبوس کرد و گفت پس اینها که خوردی مفت بود؟ شیخ قدری بهوش آمد پاکت را گشود دید در این ورقه قیمت آنچه خورده و نخورده و بچشم حیرت‌نگریسته صد برابر آنرا به حساب آورده است شیخ همچو پولی نداشت ناچار پیاده شد زمام قاطر را با نضمام خورجین و اسباب بدست میزبان تسلیم کرد پیاده بر راه افتاد دمبدم سجده‌ی شکر بجا آورد که الحمد لله ریاضت شش ساله بهدر نرفت.

نیکوکاری خالی از شائبه‌ریا

درباره‌ی نیکوکاری و خوشرفتاری و ابراز مهربانی و خدمت بنوع انسانی فرمایشات بسیار میفرمودند مخصوصاً

تأکید شدید، این بود که ابراز محبت و اظهار خدمت و وقتی مفید و مقبول و لایق شوی، ایمانی است که مقدس و میرا از شائبه‌ی ریا باشد و الا اگر مقصود و منظوری هم در ضمن ملحوظ شود و لو آن مقصود و منظور هر قدر فی حد ذاته مقبول و مقدس باشد باز هم این نیکوکاری آلوده بریاکاری است و فی سبیل الله محسوب نه و چندان تأثیر در عالم وجود ندارد مثل اینکه سطوع نور و حرارت شمس و ریزش باران رحمت الهی مشروط به هیچ شرطی نیست و منظوری در بین نه و انسان بهائی باید مظهر اینگونه رحمت‌های الهی باشد مانند شمس بر کل بتابد و بر هر سرزمینی فیض خود را نثار نماید می بینید که رحمت و اشعه‌ی الهی شامل حال جمیع ممکنات است و ابداً "تبعیض نمی شناسد اهل بهاء" باید مظهر اینگونه رحمت باشند نه اینکه مشروط بشرط و بمنظور نظری خوبی کنند بلی این رحمت است که عالم وجود را تربیت میکند این رحمت است که طبیعت را سبز و خرم مینماید من میخواهم که شما اهل بهاء بچنین موهبت عظیمی نائل شوید تا از برکت وجود شما این عالم ادنی جنت ابهی گردد اگر نظر را بملکوت ابهی معطوف کنید و فیضان باران رحمت الهی را مشاهده نمایید که چگونه بر عاصی و مطیع یکسان نازل آنوقت میدانید که چگونه باید آیت این رحمت الهی باشید و در هنگام ریزش و عطاء

بهیچ قیدی و بهیچ شرطی قائل نشوید و لولوا اینکه آن قید هم‌لله باشد مثلاً ملاحظه کنید هیچ نیتی و هیچ اقدامی بالاتر از نیت تبلیغ و مقدس‌تر از هدایت نفوس نیست - معذک اگر به کسی خوبی کنید و منظور این باشد که بایک وسیله او را بر بایید و تبلیغ نمایید اینهم ریاست است. اگر بکسی خدمتی مینمایید این‌ریا راهم در دل راه ندهید تا خدمت و ملاطفت شما حقیقه^۱ لله باشد البته تاء ثیر آن - بیشتر خواهد بود شما هر قدر میتوانید بی‌ریا خوبی کنید و منتظر نتیجه هم نباشید آن وقت است که عالم وجود از برکت همت شما آینه^۲ ملکوت ابهی گردد خلاصه آنکه از این قبیل فرمایشات بسیار می‌فرمودند و ادله و براهین بیشمار اقامه می‌فرمودند که نظایر آنرا اهل بهادر هزاران هزار الواح زیارت نموده‌اند اما حکایتها و مثل‌ها که در ضمن این فرمایشات بعنوان تفریح و تفهیم بیان می‌فرمودند آنها مطلبی است که هزاران هزار زبان گویا و نطق‌گرا از عهده‌ی ادای آن بر نمی‌آید تا چه رسد بلسان الکن و انگشتان لرزان و فکر پریشان من که حتی از بیان احوال مثال و اقران خود هم عاجز و قاصرم، یکشب در خصوص انفاق مال و لذت بذل و بخشش بسط مقال دادند و در معنی آنکه طلعت قدم فرموده‌اند: **الکرم والجود من خصالی فهنیا لمن تزیین بخصالی.** "بیانات شتی فرمودند سپس در معایب

حرص و طمع و خست نکته‌های بلیغ ادا کردند در خصوص "ویل
 لكل همزة لمزة الذي جمع مالا وعدده" ... فرمایش مبارک
 با اینجا رسید که فرمودند: هرکس به خست و لامست و قناعت
 بمنظوری غیر مشروع ثروت و مال اندوخته نماید قطعاً موفق
 نمیشود و آخر الامر آن ثروت بمصرفی که مخالف آرزوی اوست
 خواهد رسید و چند نفر از ثروتمندان قدیم عکاسان را که
 طاغین می شناختند مثل زدند که بچه منظوری ثروت جمع
 کردند و عاقبت با چشم حسرت از عالم رفتند و آن ثروت تماماً
 برخلاف میل و منظور آنها بمصرف رسید در این هنگام یکنفر
 از طاغین مطلبی عرض کرد که بمناسبت آن حکایت ذیل را بیان
 فرمودند: در بیا بانی یکنفر عرب مسکین در بالین کلب معلم
 خود گریه و زاری مینمود راهگذری رسید و علت بیقراری از او
 پرسید در جواب گفت این حیوان انیس و مونس من بود در سفر
 و حضریا سبانی مینمود و الحال در این بیابان بی آب و علف
 از گرسنگی میمیرد و منم راه بجایی ندارم مسافر بیچاره هم
 توشه‌ی راهی نداشت و بحال عرب رقت آورد ناچار زبان به
 نصیحت گشود که برای مردن سگ اینهمه زاری و بیقراری -
 سزاوار نیست ، صدای ناله‌ی عرب بیشتر شد که هیات این سگ
 نیست کلب معلم است همسفر و همدم دائمی من است خدمات
 برجسته در عالم وفاداری ابراز نموده و از مخاطرات جانی
 مرا نجات داده است ، خلاصه هنرهای بیشمار برای انیس

و مونس خود شمرد بحدیکه راه گذر را بر قست آورد چنانکه
 بر حال او گریست، ساعتی بدین منوال گذشت سپس راه گذر
 برخاست راه خود را پیش گیرد، در هنگام بلند شدن دست
 خود را بر کوله با عرب تکیه داد همینکه فشاری وارد آورد
 صدای خرد شدن بگوشش رسید پرسید که در این انبان
 چیست عرب گفت این نان خشک زاد را حله من است. راه گذار
 گفت چرا از این نان باین حیوان نمیدهی؟ عرب را از این
 سخن خوش نیامد، براو خیره شد گفت او را اینقدر هم دوست
 ندارم که از نان خود با و بدهم.

رخنه در امر الله

راجعاً تیه‌ی امر بیانات بسیار میفرمودند نصرت امر الله
 را همیشه بطور حتم بشارت میدادند در خصوص استحکام
 مرام بیت العدل الهی در مقام تحذیر از عوارض تشتت و
 تفریق در امر الله تاء کیدات بلیغ میفرمودند علل تشتت و
 تفریق ادیان و مذاهب مختلفه موجوده‌ی عالم را شرح میدادند
 که چگونه بوالهوسانی چند رخنه در امر الله کردند و احزاب
 متفرقه‌ی مختلفه تشکیل دادند و روح دیانت را از بین بردند
 و این اشخاص چگونه هواهای نفسانی خود را بصور رحمانی
 جلوه میدادند و مردمان ساده لوح را با ریاکاری بعنوان

تمسک بیکی از شرایع الهی میفریفتند و تشتت در امر الله فراهم
 مینمودند و ارکان امر را متزلزل میساختند پس استحکام بیت
 العدل الهی مانع از این تشتت و تفریق خواهد بود عجاله
 محافل روحانی کافل امور الهی است تا وقتی که بیت عدل الهی
 تاسیس شود. خلاصه بطوریکه از بیانات مبارک، مستفاد میشود
 هیچ بلائی شدیدتر و مخربتر از بلای تشتت آراء نیست
 هرچند امر الله از این ابتلاء محفوظ و مصون اما احبای الهی
 باید بیدار و هوشیار باشند تا اوضاع و احوال ادیان و -
 شرایع قبل پیش نیاید مبادا کسی مستند بآیهای از آیات الهی
 شود و توجیه و تعبیر بمیل و هوای خود نماید تا جمعی
 بر او بگردند و حزبی بشکل در اویش تشکیل دهند و از جاده
 مستقیم امر الله منحرف گردند مخصوصاً این کلمات و بیانات
 ذیل از لسان مبارک مکرر شنیده میشود :

"هر وقت دیدید کسی بقدر سرسوزنی از جاده
 مستقیم امر الله انحراف جست و بعنوان عبادت یا ریاضت یا
 بهر عنوان دیگر عقیده شخصی خود را بر نفسی دیگر القاء
 نمود بدانید که مقصودش القاء شبهه و منحرف ساختن از
 شاهراه الهی است که جمعی بر او بگردند و حزبی به او
 خودتشکیل دهند انحراف از جاده مستقیم هر قدر در ابتداء
 ضعیف و غیر قابل ذکر باشد همینکه مدتی گذشت فرسنگها
 از راه هدایت دور میافتد و از ابتداء باید از آن انحراف

ممانعت نمود البته هر کس بخواهد مرده و اصحاب فراهم کند و تفرقه در بین احباب اندازد در ابتداء یکی از آیات الهی متمسک میشود و خود را دلسوز امر معرفی میکند و اظهار خلوص و جانفشانی مینماید تا دل‌های ساده را بر باید مثلاً " نه این است که تکبیر اسم اعظم را نود و پنج مرتبه میخوانیم اگر کسی بگوید چه ضرر دارد نود و شش مرتبه یعنی یکی بیشتر تکرار کنیم یا آنکه دو مرتبه نود و پنج بخوانیم بدانید که مقصودش رخنه در امر الله است دیگر در این امر مبارک اسرار و رموزی ناگفته نمانده است جاده امر مستقیم است منهم آنچه در مقام مبین لازم بود گفته و نوشته ام احباء باید بیدار و هشیار باشند از اینگونه ریاکاران پرهیز کنند هر کس را دیدید که هوی خواهان و طرفدارانی چند برای خود - فراهم نموده باید دقت کنید چه آرزویی در دل و چه هوایی در سر دارد زیرا این اشخاص مقصودی ندارند جز رخنه در امر الله .

معنی سخاوت

در عالم اسلام حضرت علی علیه السلام آیت سخاوت و جوهر جود و کرم محسوب و قضیه حاتم بخشی آنحضرت در هنگام عبادت دلیل جلیل بر صدق قول و حسن عقیدت - مسلمین بود و همچنین ذکر سخاوت حاتم طائی ضرب المثل

مردم مشرق زمین است چنانکه هرگونه بذل و بخشش بیحد و حصر را احاطه بخشی مینامند این است منتهی مقام و مراتب سخاوت که در عرصه‌ی وجود بمعرض تمثیل و شهود درآمده است. اما ناصیح و مواعظ حضرت عبدالبهاء نسبت باهل بهاء چنان است که قبلا در فصل نیکوکاری خالی ز شائبه‌ی ریا مذکور شد و اعظم مواهب طبیعت مانند شمس و قمر و باران عنایت و نسیم رحمت را بمثل درآوردند یعنی میل و اراده‌ی مبارک چنان، که بندگان الهی از نفس طبیعت سرمشق گیرند و فیوضات نامتناهی برکل مبذول دارند و بهیچوجه تبعیض بکار نبرند و بلیاقت و استعداد منگردند تا خود آیت رحمت الهی گردند. — این بود تعالیم مبارک اما آنچه عملاً از اعمال و افعال ایشان بمعرض شهود میرسد بساطت یسد و بذل و بخششهای بی حساب بافقدان وسائل مادی و اسباب بهیچ حدی محدود نمیگردید و پایه‌ی طمع هیچ طماعی با ارتفاع بنیان رفیع جود و کرم حضرتش نمیرسید اینک باید فهمید معنی سخاوت چیست؛ اولاً "دستگیری از فقراء و رسیدگی بحال ضعفاء و پذیرایی روزهای جمعه از تمام گداها چنانکه مذکور شد به عقیده‌ی این عبد بهیچیک از اینها کلمه سخاوت اطلاق نمیشود، زیرا اینها اظها رحمت و شفقت و ابـرا زـ محبت در مقابل احتیاج ناس بود حتی اگر چند نفر سائل زمخت گردن کلفتی را از اعطاء تنخواه مضایقه میفرمودند

اینهم عین رحمت و شفقت بود که شاید به غیرت آیند و با تحمل زحمت بکسب معیشت پردا زندگانیا اگر با رها در پیس کوچه های عکا در فصل باران و سرما عبا، یا لباده ی خود را بفقیری عنایت فرموده با قبای ساده بخانه مراجعت مینمودند اینهم اظهار سخاوت نبود بلکه راه فت و شفقت نسبت بفقرا بود زیرا بقراریکه رش فوکو دانشمند فرانسوی میگوید: دیدار روزگار پریشان ضعفاء حس رأفت و حس رقت در وجود ایجاد میکند لهذا انفاق مال را برای تسکین آن حال ایجاب مینماید. و البته اینهم مربوط بسخاوت نیست پس معنی سخاوت چیست؟ بعقیده این عبداصل سخاوت و کرم اعظم صفت رحمانی است مقیم بالذات که منوط و مربوط بحاجات و احتیاجات نفوس دیگر نبوده و نیست و مقام سخاوت حضرت عبدالهاء مصداق آیه ی کریمه ی این مناجات بود که جمال ابهی میفرماید:

" ازا مواج بحر بخشش بحور طلب و طمع ظاهر "

فی الحقیقه از موج بخشش این مظهر سخا و مصدر کرم همواره بحور طلب و طمع ظاهر بود چنانکه هر کس آن وجود نا زنین را میشناخت سراپای وجودش اشتیاق وصول فیض و بخشش بی منتهی بود اعم از اینکه از سلک فقراء یا از رتبه ی اغنیاء بوده باشد عجب تر آنکه بهر کس هر چه کرامت میفرمودند از مقدار بخشش و عطای خود راضی نبودند و هل من مزید می فرمودند تمام اغیار با این نکته برخورد کرده بودند که در دست

با سخاوت آنحضرت موجودات امکانیه را هرچه باشد قدردانی و قیمتی نبوده و نیست لهذا ارباب طمع و توقع خصوصا طمعهای عربی همواره در اطراف مبارک می پلکیدند . شرح حال یکی از آن طماعها را اینک بعرض میرسانم :

یکنفر از شیوخ صور وصیدا که بارها مورد بخشش و عطای حضرت عبدالهاء واقع شده بود یکروز در محضر مبارک حاضر ، و بنده را هم احضار نموده فرمودند: این عبا را بدوش شیخ بینداز و خودشان مشغول تحریر شدند آنهم یکی از عباهای نایینی بسیار خوبی بود که همه ساله مقداری برای بذل و بخشش با پست از ایران میرسید عبا را تا کرده را باز کرده خوب تکان دادم و چینهای بسته پستی را از هم گشودم شیخ هم ایستاد دودستی بدوش قد بلند او انداختم سپس شانه بشانها و ایستادم و منتظر اذن جلوس شدم دیدم شیخ متفکرا ایستاده انگشتان خود را بر کرک عبا تندتند میمالد وزیر لب بلندلند میکند هیکل مبارک سر را بلند کرده فرمودند یا شیخ تفضل ؛ باز شیخ ایستاد و تمجیح کرد فرمودند چه میگوی؟ عرض کرد یا افندی هذا قطن ... یعنی این عبا پنبه است لایق شاه ن من نیست خاطر مبارک بر آشفت ایستادند فرمودند: یا شیخ این پنبه نیست این از عباهای خوب ایران از شهر معروف نایین است، دیروز با پست وارد شد امروز بتو دادم عبا خود من

پنبه، دو مجیدی خریده ام عبای تو در ایران ده مجیدی
 ابتیاع شده است با ضافه‌ی خرج پست و گمرک اما این کلمات
 را با چنان حال عجز و انکسار میفرمودند که من بینهایت
 منقلب شدم باز فرمودند تو میدانی که من کسی نیستم عبای
 خوب را خودم بپوشم و عبای بدر را ببخشم حال بی‌امتحان
 کنیم، اینک از طاق کوچک دفتر بیرون آمده در طاق دیگر
 نزدیک روشنایی پنجره ایستادند یک قوطی کبریت طلبیدند
 با صبر و حوصله‌ی تمام مقداری از کرک عبای شیخ را کردند و
 درهم پیچیدند با کبریت آتش زدند و دودش را در زیر
 بینی منحوس شیخ نگاه داشتند پس از آن پیچیدگی پشم
 سوخته را هم پیش چشمش بردند تا شیخ قانع شد و بعد
 مقداری از کرک عبای خود را کردند و بهمین ترتیب
 سوزانیدند و دودش را بمشام شیخ رسانیدند تا شیخ
 مطمئن شد که عبای مبارک پنبه بوده است اما مادر آخر کار
 کلمه‌ی دیگر فرمودند که من بیشتر منقلب شدم نمیدانم شما که
 این سطور را میخوانید اگر آن کلمه را می شنیدید چه می
 کردید فرمودند: یا شیخ اگر من عبای خوبی پوشیده بودم
 و عبای بدی بتو میدادم حق داشتی اعتراض کنی حالا
 دیدی که من عبای خوب را بتو دادم و عبای دو مجیدی
 پنبه را خودم پوشیدم اما سزاوار این بود ولو اینکه عبای
 پنبه بتو داده باشم مرا نرنجانی خوب بود آنرا قبول میکردی،

یک عباى ديگر هم با زامن ميطلبيدى نه اينكه مرا محزون
 كنى همينكه شيخ سربزير افكند خجلت او را نپسنديدند
 فرمودند محزون مباش قيمت يك عباى ديگر هم نقداً بتو ميدهم
 سپس بمن امر فرمودند بروپايين جناب آقا رضا آنجا است
 پانزده مجيدى فراهم كنند و شيخ بدهد معجلاً از پله ها
 سرازير شده امر مبارك را ابلاغ كرده مراجعت كردم شيخ
 مرخص شد بمن فرمودند مى بينى چه روزگارى دارم ...
 باز فرمودند اينها هم نقلى نيست غصه مى من از اين است كه
 اين خبر بگوش ناقضين ميرسد اين بيچاره را مى طلبند آنقدر
 القاء شبهه ميكنند كه يك زحمت ديگر براى من توليد ميكنند.
 بالجمله قضيه در اينجا خاتمه نيافت آنچه فرموده بودند
 واقع شد شيخ پانزده مجيدى و عبا را دريافت كرد و رفت
 اما ناقضين خبردار شدند او را طلبيدند نميدانم با و چه
 گفتند و چه دادند كه فردا پول و عبا را شيخ نزد آقا رضاي
 قناد پس فرستاد تفصيل را آقا رضا حضور مبارك عرض كرد
 فرمودند نقلى نيست امانت را نگاهداريد شيخ نادم و -
 پشيمان ميشود و ميآيد؛ فى الحقيقه بعد از چندين شيخ
 آمد و اظهار ندامت كرد و امانت را محرمانه از آقا رضا پس
 گرفت و هر وقت ديگر بحضور مبارك مشرف ميشد باز مشمول
 بذل و بخشش ميگرديد اين بود معنى سخاوت.

نان بخور شراب مخور

همه طا ئفین کعبه‌ی مقصودشهادت می‌دهند که هر کس
بسرمنزل جانان رسید و از باده‌ی لقاء نوشید و سرمست جام
لقاء گردید ناچار عنان اختیار از دست داد و آداب و رسوم
مردمی را فراموش کرد و زشت و زیبای جهان را از یکدیگر
تمیز نداد از آن جمله یکی بنده بودم که از صهای عنایت
چنان سرشار بودم که سراز پانمی شناختم و خطارا از صواب
تشخیص نمی‌دادم چرا که مولای حنون خود را اینطور شناخته
بودم که خدمات ناکرده‌ی ضعیف‌ای عبادا مثال این عبد را بعنوان
خدمات انجام داده می پذیرفت و خطایا و معاصی را کسان
لم یکن می‌پنداشت چنانکه گفته اند: آنجا که عنایت تو باشد
باشد - ناکرده‌چو کرده کرده چون ناکرده - دیگر هیچ فکری
و غصه‌ای نداشتم جز آنکه همواره در صدد بودم یا خوب
یا بد جنبشی کرده باشم که را کد نما نم رفتاری کرده باشم که
ساکت ننشینم و با خود می‌گفتم: - در دل دوست بهر حیل -
رهی باید کرد - طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد - هیچگاه
قرار و آرام نداشتم سکوت و سکون را منفور و ملعون میدانستم
حرکت و جنبش را اول شرط نشئه‌ی حیات ایمانی می‌شمردم و
بقرار یکه در فصل تکالیف بنده در قسمت اول این کتاب مذکور
شد با آن نشئه و شور یکه در سر بود میدانستم که فضل و -

رحمت بی حساب مولایم قصورم را میپوشاند گناهم را می
بخشد و خطا را بعهده ما میگذارد از قضا هر کس از مسافری
که در آن ایام مشرف میشد از من عاقلتر نبود خصوصا " آنانکه
از ضوآء یزد نجات یافته یا از فتنه‌ی اصفهان گریخته یا از
طعن و لعن دشمنان فرار کرده اینک در مه‌دامن و امان
در ظل عنایت محبوب عالمیان آرمیده بودند همه آنها سر
مست با دهی عهدالست در جنت لقاء خوش و خرم بودند یکی
از آن مسافرین که چند صباحی توقف نمود جناب علی محمد
خان ملقب بخان بهائی بود که سابقا " ندیم جلال الدوله
حکمران یزد بوده همان حکمرانی که محرک ضوآء و قاتل عده
کثیری از شهدای فی سبیل الله بوده است و اما خان بهائی
تمام آن قضایا و بلایا و رزایا را مشاهده نموده بود همواره
یا دگرا جگر خراش خونریزی یزد را در نظر داشت شخصا "
از اول دوره‌ی ظهور میثاق بقدری مقبول درگاه نیر آفاق
بود که در مدت چند سال هر هفته یا هر ماه یک طغرا
لوح مبارک با افتخارش نازل میشد در هنگام توقف در عکا
پیوسته منظور نظر عنایت بود و در حین تشریف همیشه طرف
توجه واقع و او را هم جناب خان خطاب میفرمودند و از
کثرت مرحمت و عنایت مثل بنده لوس و نربا رآمه بودا ما
بیش از من استحقاق عنایت داشت و ضمنا " مریض و علیل بود
و از سوء هاضمه شکایت مینمود همه روزه یک مشت دواجات

وحبوب و سفوف عجیب و غریب که از اطبای ایران گرفته بود به مصرف میرسانید آن زمان که کمتر از پنجاه و بیش از چهل سال از عمر شریفش گذشته بود آثار کهنولت و شیخوخت از رفتار و کردارش نمودار بود هر چند روحاً "قوی اما جسماً" بسیار ضعیف و ناتوان بود و الحال که بیش از هشتاد سال دارد پیرمردی است که غالباً "پیاده در دشت و کوهسار - دنبال شکار میدود و در خدمات امری هم قصور نمی نماید و یگانه نشانه‌ی پیری همانا ثقل سا معاً است که از زمان جوانی بروز کرده و هنوز باقی است پس باید دانست که این تندرستی و نیروی بازو و قوت زانو را از کجا یافت؟ گویا از آنجا بود که از حضور مبارک استعلاج و استشفاء نمود دستوری که با و عنایت فرمودند نمیدانم چه بود اما راجع بسوء هاضمه این بود که امر فرمودند غیر از شیرخالص تا مدتی هیچ غذایی دیگر بمصرف نرساند و بخادم مسافر خانه دستور دادند که همه روزه مقدار زیادی شیر برایش مهیا کنند روز اول و دوم در خوردن شیر دلیلی بود روز سیم و چهارم به عنف و انزجار مصرف مینمود و در حضور مبارک اظهار تألم کرده شاید از خوردن شیر معاف گردد از قضا مجدداً تاءکید فرمودند روز پنجم و ششم قدرت جنبش و حرکت نداشت از مسافر خانه بیرون نیامد روز هفتم که روز زیارتی روضه مبارکه بود خواستم با تفاق بدرب خانه

رفته بکروسه بنشینیم دیدم قدرت راه رفتن که ندارد سهل است حتی رمق حرف زدن هم ندارد دلم بحالش سوخت گفتم یک لقمه نان با یک پیاله چای ضرر ندارد گفت نان بخورم جواب سرکار آقا را چه بدهم ندیدی چه اندازه نهی فرمودند بخاطرم گذشت که او را محبانه اغواء کنم تا شکایت مرا بحضور مبارک برساند، خواستم بگویم مگر نمیدانی که عصیان مؤمنین این صهورچنان است که ائمه اطهار گفته اند: روحی لعصیان عاصیک الفداء - دیگر عصیان باقی نمی ماند. دیدم اینهمه عرفان باقی را با آن شکم گرسنه خالی نمیتواند فهمید گفتم از عصیان چه پروا داری جواب سرکار آقا زهرچیز آنراست، گفت چکنم؟ گفتم نان بخور خیال کن شراب خوردی فوراً توبه کن. خلاصه این سخن ما ننده آسمانی روحش را تغذیه نمود فوراً برخاست نانی بعجله‌ی تمام تناول نمود نصف پیاله چای نیم گرم سر کشید چاک و چالاک شد با من بر راه افتاد در بین راه خط و نشان می کشید که تورا در حضور مبارک مقصر خواهم کرد آنروز بزیارت رفته در مرا جعت مشرف شدیم جناب خان بهائی مایل بود سوء الی از احوالش بفرما یند تا تقصیر را از خود ساقط نماید از قضا چیزی فرمودند شب را در مسافرخانه آنگوشت کذایی را با اشتهای تمام خورد و خوابید فردا صبح هم از نان لقمه الصبح صرف نظر نکرد.

فورا " بدرب خانه مبارک شتافت ساعتی بعددوان دوان بر گشت خندان خندان نزد بنده آمد فریاد شادمانی بلند کردگفت مایه خوبی برای توگرفتم خوب نانی برای توپختم تا نان خوردن خود را آزاد کردم پرسیدم چه کردی گفت جای شما خالی دربیرونی مشرف شدم و مورد الطاف بی نهایت گشتم، بقدری اظهار عنایت فرمودند که من شرمند ه شدم و بی اختیار گریه کردم سپس سوءال فرمودند نان که نمیخوری عرض کردم بلی قربان نمیخورم فرمودند: من بتوجه گفتم؟ عرض کردم بلی قربان فرمودید اما خیلی گرسنه بودم یونس مرا اغواء کردگفت نان بخور خیال کن شراب خوردی فورا " توبه کن. خلاصه بسیار تبسم فرمودند دست مبارک را بشانه من گذاشته فرمودند بسیار خوب ، بسیار خوب ، نان بخور شراب مخور. خلاصه این را گفتم و یک حمله‌ی دیگر بسفره نان آورد تا نتوانست خورد دمبدم زیر لب میگفت بسیار خوب بسیار خوب نان بخور شراب مخور .

عکاچه جایی بود

قلعه‌ی محصوره‌ی عکاسا بقا مرکز مهمات جنگی و محل ساختن قشون عثمانی بوده است غالباً " مطمح نظر جنگجویان اروپا بوده و در جنگهای ناپلئون بناپارت خونریزیهای

بسیار واقع شده و قشون عثمانی در اینجا فاتح گشته است
 آب و هوای طبیعی این قلعه با اندازه‌ای بد بود که منفای
 قاتلین و طاغین محکوم بموت قرار داده شده بواسطه‌ی
 ایخره‌ی عفته‌حمیات مختلفه و امراض ساریه همیشه در این قلعه
 حکمفرما بوده است حتی وقتیکه جمال قدم را با اسرای دیگر
 با توافق نظرایران و عثمانی از ادرنه باین محل انتقال
 دادند سفیر کبیرایران به ناصرالدین شاه نوشته بود که
 منفای این اسراء یعنی قلعه‌ی عکا محلی است که از شدت
 سختی آب و هوا اگر طیور از آسمانش عبور کنند بپهلاکت
 میرسند در این قلعه‌ی مظموره بناهای قدیمه‌ی چند هزار ساله
 موجود، و اهالی که بعضی از نسل و نژاد اسرای سابقه و
 برخی از اتباع سرکردگان و سرحدداران این قلعه بوده‌اند
 جملگی بطوریکه نقل کرده‌اند ضعیف و علیل و ناتوان بودند
 و بقراریکه زلسان مبارک مکرر شنیده شد و همه طاغیین
 اقرار میکردند آبهای چاه‌های این مدینه شور و ناگوار بوده
 است تنها چاهی که نسبة^۱ آب شیرین داشت چاه عین البقر
 بفاصله دو کیلومتر از شهر دور، و با چرخ گاو بندگی تمام
 اهالی از آن محل سقایه میشدند احادیث بسیار در منقبت
 این قلعه ذکر کرده‌اند من جمله حدیث: "طوبی لمن شرب من
 عین البقر" در شأن این چاه وارد شده است از روزیکه
 منفای محبوب امکان واقع شد بمرور زمان آب و هوا تغییر

کرد، بخره‌ی غفنه موقوف شدتبه‌های اجامی از بین رفت کم‌کم
 هوالطیف شدحتی آب‌چاه‌های عکاهم شیرین شدبحدیکه
 چاه عین البقر متروک افتاد و فقط عنوان تاریخی درافواه
 پیدا کرد که پیرمردان ساکنین عکا برای جوانان آن بلاد
 حکایت میکردند و همچنین امراض عفونی‌ساریه بحدی موقوف
 و منسوخ شد چنانکه مکررا زلسان مبارک شنیدم و یکبار هم
 این عبد مشاهده نمودم در مدت چهل سال دوره‌ی سجن
 اعظم چند مرتبه مرض طاعون و وبا شهرهای عکا را فرا گرفت
 اما از دروازه‌ی این شهر داخل نشد و از آسمان آنهم نازل
 نگردید در حالیکه دو عامل مهم انتشار این دو مرض یعنی
 موش و مگس از حد تصور و احصاء خارج بود در این مدت
 علاوه بر تغییرات فلکی تنظیمات ملکی هم بر حسب تشویق
 و ترغیب جمال قدم‌فراهم گردید مثلا "قنات آب‌گوارا احداث
 شد و در لوله‌ها بخانه‌های عمومی جاری گردید و چون
 اهالی عکاباغ و بستان کمتر دیده بودند از برکت جیب‌با
 فتوت حضرت عبدالبهاء باغی بنام باغ بلدیه در بیرون شهر
 تاء سیس گردید (که در این اواخر متروک مانده بود)
 و همچنین باغ رضوان و باغ فردوس با مرجمال مبارک ساخته
 شد و مورد استفاده‌ی عموم قرار گرفت خلاصه آنکه قلعه مطموره‌ی
 عکا از برکت وجود طلعت ابهی کم‌کم مدینه‌ی معموره شد
 و اطراف آن از حیث باغ و بستان رشک بهشت برین گردید

قراء وقصبات اطراف عکا غیر از خرما ثمر دیگر نداشت مگر در بعضی قسمتها که مرکبات و زیتون بعمل میآمد اما بعد از تغییر آب و هوا میوه جات گرمسیر و سردسیر هر دو مانند خرما و گردو و سیب و انار و انجیر و غیره فراوان شد می گفتند هوای عکا سابقا "راکدو" بی حرکت بود و الحال نسیم دائمی از چهار سمت در مرور است و بعضی بر آنند که سبب ظاهره این جریان هوا افتتاح کانال سوئزمی باشد که از طرف پرت سعید مرور میکند و در فصل تابستان نسیم باران برسات هندوستان را با آنجا میرساند در هر حال این تغییرات معجزآسا را اهالی عکا به یمن قدوم جمال ابهی نسبت میدادند و هیچ شبهه و تردیدی هم نداشتند اما با وجود این همه تغییرات و بهبودی اوضاع جوی و ملکی عکا معذالک بعضی متاعب و مشکلات حیاتی در شهر عکا همواره مهیما بود که بقول احبای طائفین آن متاعب را جمال اقدس ابهی اشراقات سجن اعظم نامیده بودند که بعضی بمرور زمان مرتفع و برخی برقرار بود اینک یکی آن اشراقات را ذیلا "بعرض میرسانم :

یکی از اشراقات سجن روزه سی روزه بود

بقرا ریکه احبای طائفین حکایت میکردند اشراقات -
سجن کلمه ایست که از لسان عظمت دربارهی ممتاعب

مخصوصه‌ی عکانا زل شده، این اصطلاح در افواه احباء باقی بوده
این متاعب مخصوصه در ابتداء بیشمار بوده است و بسیاری
از آنها بواسطه‌ی تغییر طبیعت محل و تبدیل آب و هوا کم‌کم
مرتفع شده بعضی دیگر باقی مانده بود مثلاً حمیات مختلفه‌ی
مهلکه که در زمان سجن قشله‌ها لالی را قتل عام مینمود و همچنین
بعضی بخره‌ی عفن که باعث شیوع امراض ساریه میگردد همه
اینها بکلی مرتفع شده اثری باقی نمانده بود و اما از جمله
اشراقات سجن که مرور زمان و تغییر طبیعت و تبدیل آب
و هوا آنرا محو ننموده بود یکی هجوم حشرات موذی طفیلی
از قبیل کبک و پشه و مگس و مورچه بود و مصداق "طوبی لمن
یلدغه براغیث عکا." را مدلل میداشت یکی هم روزه‌ی سی روزه
بود که بر حسب امر جمال مبارک بایستی تا انقضاء دوره‌ی
سجن اعظم بیادگار این مسجونیت باقی بماند و هر موء من
مخلص صدیقی بطیب خاطر در عکا آنرا مجری و معمول دارد.
این روزه‌ی سی روزه که مطابق با اصول اسلامی در ماه رمضان
معمول بود تا یوم ارتفاع سجن یعنی تا سنه ۱۹۵۹ -
مسیحی امتداد داشت و از برای طائفین مسافرین و مجاورین
که زندگانی ملایم و آرام و آسوده داشتند البته زحمتی
نداشت و لکن برای وجود مبارک مرکز میثاق با آن زندگانی
پر مشغله و تعب چنانچه در قسمت ثالث و در فصل کثرت
مشاغل مذکور شد معلوم است که چه زحمت و مشقتی تولید

مینمود مخصوصاً " در ماه رمضان که مسلمانان عکاحتی تمام
 ماه مورین دولتی روز را به شب تبدیل نموده براحتی میخواست بیدند
 شبها بعد از افطار و ادای نماز دسته دسته به درب خانه
 مبارک برای شب نشینی هجوم مینمودند، تا هنگام سحر
 مزاحم وجود مبارک بودند در حالتیکه فردا صبح قبل از
 طلوع آفتاب آن هیکل نورانی صمدانی بکارهای جاری دائمی
 بطوریکه در فصول قبل ذکر شده میباشد بیباستی پیدا زندلهذا
 در ماه رمضان بهیچوجه راحت میسر نبود علاوه بر اینکه
 آن مقدار اکل و شرب قلیل معمولی گاهی فراهم نمیشد
 و روزه مبارک گاهی بی افطار و گاه بدون سحری انجام
 میگرفت لهذا جسم مبارک بسیار ضعیف و نحیف میشد بطوریکه
 اشراقات سجن اعظم بتمام معنی وجود مبارک را به تحلیل
 و انحطاط میکشاند بارها هیکل مبارک را در ایام صیام
 بقدری ضعیف مشاهده نمودم که رقت حاصل شد تا اینکه
 یک چنین روزی بنده را برای امری در بیرونی احضار
 فرمودند در بیانات مبارک آثار کسالت و ملالت هویدا بود
 آهسته، آهسته میفرمودند کم کم از پله های بیت مبارک
 بتاءنی بالا رفتند و آثار کسالت با ظواهر آنجا را و ملالت
 منجر گردید سپس فرمودند: حالم خوب نیست دیشب سحری
 نخورده ام افطار هم اشتها نداشتم حالا قدری استراحت
 لازم دارم در اینحال چهره مبارک بقدری زرد بود که من

بسیار مشوش گشتم لهذا در مقام جسارت برآ مدّه عرض کردم :
 خوب است افطار بفرمایید فرمودند : خیر شایسته نیست ...
 عرض کردم با این کسالت وجود مبارک روزه هم سزاوار نیست
 ... فرمودند نقلی ندارد قدری راحت میکنم ... عرض
 کردم احبای الهی نمیتوانند وجود مبارک را اینقدر ضعیف
 و نحیف مشاهده کنند ... بعضی فرمایشات مؤثر در
 جواب فرمودند که مراقب باشید، قانع نشدم بلکه بر جسارت
 افزودم، بعد از اصرار و ابرام زیاد کابره گریه و زاری منجر
 گردید با زهم قبول نفرمودند نمیدانم چه کیفیتی در وجود
 من پیدا شد که نتوانستم در مقابل دلائل که برای لزوم ادامه
 صوم خود اقامه میفرمودند ساکت شوم با زهم بیشتر اصرار
 ورزیدم در دل گفتم هر چه با داباد اینقدر التماس و التجاء
 میکنم تا به نیت خود نائل گردم زیرا هیکل مبارک را تا این
 درجه ضعیف نمیتوانستم مشاهده کنم، در حین استدعا و
 تمنا و تضرع و ابتهال افکار عجیب و غریب از خاطر میگذشت
 مثل اینکه خواسته باشم مراتب مقبولیت در عبودیت و رقیبت
 خود را در آستان احدیت سنجیده باشم و این موفقیت را
 بغال نیک پندارم این بود که قلباً " هم به روزه مبارکه التجاء
 بردم تا این عبارت بی اختیار از زبان جاری شد عرض کردم :
 پس بیا بیدیک کار کنید فرمودند : چکنم؟ با چشم اشکبار عرض
 کردم بیا بیدیک روز روزهی خودتانرا بخوردید تا قلب یک مؤمن

گناهکار جمال مبارک را مسرور نما یید .

سبحان الله نمیدانم این کلمه از کجا بر زبان جاری شد که آن جوهر راء فت و شفقت را با هتزاز آورد یکمرتبه بلند بلند فرمودند: بچشم بچشم بچشم . فوراً نصیر را صدا زده فرمودند آن قوری کوچک را آب کن بجوشان بقدر یک فنجان چای حاضر کن و بیاور، سپس دست مبارک را بروی شانه‌ی من گذاشته فرمودند: حالا زمن را ضی شدی؟ حالا اگر میل داری برو مشغول کار خود باش من هم یک پیاله چای میخورم تو را دعاء میکنم. در این هنگام از شدت شعف و مسرت نمیدانم چه حالی از من بروز کرده فرمودند: نمیدانم میخواهی در افطار من حاضر باشی و با چشم خود مشاهده کنی بسیار خوب بیا بنشین. پس از آن کاغذ و قلمدان گرفته در اطاق کوچک اندرونی مشغول تحریر شدند و من تماشا میکردم در این اثناء مرحوم آقا رضا برای انجام امری مشرف شد فرمودند: من امروز حالم خوب نبود بنا بخواهش یکنفر از اولیاء میخواهم افطار کنم. خلاصه همینکه آقا رضا مرخص شد قوری چای با استکان و قند حاضر گردید فرمودند: جناب خان عجب کار خوبی کردی خدا پدرت را بیا مرزداگر حالا افطار نمی‌کردم یقیناً "مریض میشدم و مجبوراً" افطار میکردم. بالجمله هر جرعه که مینوشیدند یک کلمه عنایت آمیز می‌فرمودند پس از آن برخاسته فرمودند: حالا که حالم خوب است می‌روم دنبالت

کاهن‌تورا دعا میکنم. باری از پله‌ها سرازیر شدند در بیرونی
 کسی نبود مگر مرحوم آقاسید احمد افغان (همان -
 افغانی که بعد از صعودشان مقام شهادت بایشان عنایت
 فرمودند) فرمودند: جناب افغان من امروز عالم خوب نبود
 میخواستم راحت کنم و بنا به خواهش یکنفر از اولیای رحمانی
 افطار کردم اما خوب شد که روزه را شکستم والا ناخوش
 میشدم حالا عالم خوب است میروم بکارهای امری میپردازم.
 این را فرمودند و بیرون تشریف بردند؛ جناب افغان از فرط
 مسرت و شغف شعلی غریبی در چشمشان نمود آرشد فرمودند -
 خدایا این اولیای رحمانی کی بوده تا جانم را قربان کنم
 بنده هم از این فتح نمایان بقدری سرمست و سرشار بودم
 که بی اختیار عرض کردم بنده بودم، بنده. خلاصه در عوض
 قربانی یک مصافحه‌ی ربانی و معانقه‌ی رحمانی بعمل آوردیم و
 ضمناً "بخاطر سپردم که حقیقه" یکی از اشراقات سجن اعظم
 روزه‌ی سی‌روزه بود.

صحت و سقم من در دست احب است

در بعضی از فصول این کتاب شمه‌ای از احوالات مبارک
 را در موقع بلایای وارده و احزان و آلام هائله بعرض -
 رسانیدم و همچنین در فصل مخصوص لایشغله شأن عن شأن
 این

مختصری از استقامت وجود مبارک در مقابل امواج حوادث مختلفه شرح دادم اینک میخواهم بدانم که آن حقیقت مقدسه‌ی لایشغله‌شان عن شأن در مقابل کدامیک مصائب و متاعب و اراده‌ی بیشتر متألّم و متأثّر و محزون میشدند و بالعکس از چه وقایعی خاطر خطیر بیشتر قرین بهجت و مسرت میگردید هر چند این مطلب را تا آن اندازه که فکر قاصرنا هموارم وفا مینمود تلویحاً در فصول این کتاب بعرض رسانیدم ولیکن بعنوان تصریح، تفصیل ذیل را میدانم و از حق میطلبم که در این دور بدیع که شمس عهد اعظم ابهی از افق ولایت امرالله طالع است با آنچه که سبب سرور خاطر مبارک است نائل شوم:

در رتبه‌ی اولی اول چیزیکه فی الحقیقه باعث کدورت خاطر مبارک و سبب حزن میگردید اختلاف در امرالله بود بطوریکه نقض ناقضین و فتنه‌ی میرزا آقا جان و شرارت‌های مفدسین و منکرین در مقابل این یک بلا بهیچ شمرده میشد کما اینکه مکرراً زلسان مبارک شنیدم که فرمودند میرزا آقا جان را من عفو کردم و هر ظلمی که در حق من روا داشت بخشیدم ولیکن لطامتی که در امر جمال مبارک باعث شد غفرانش با من نیست . بلی از اعراض معرضین و انکار منکرین و از نقض ناقضین این قدر منقلب و مکدر نمیشدند ما ادنی راحه‌ی اختلاف از هر سمتی که میوزید احوال مبارک منقلب

میشد، کما اینکه بعضی از ناقضین بقدری جسور و بی حیاء بودند که گاهی حضوراً "بی احترامی و هتاک می نمودند و هیچ تأثیری در وجود مبارک نداشت. بارها شنیدم فرمودند: من از محمد جواد قزوینی شکایتی ندارم زیرا رسماً "وعلنا" با من دشمن است من تکلیف خود را با او میدانم اما شکایت من از دست مذبذبین است که تولید اختلاف میکنند پس معلوم و مسلم بود که هیچ بلائی شدیدتر از تولید اختلاف نبود حتی اختلاف الله ابی و الله اعظم که در او آخر قسمت اول این کتاب اشاره شد بی نهایت سبب حزن خاطر مبارک میگردید همینکه آن طوفان مرتفع و غما تیره‌ی اختلاف زائل و نور محبت و ائتلاف طالع شد خاطر مبارک قرین سرور و حبور بی منتهی گردید؛ در رتبه‌ی ثانی چیزی که حقیقه^۱ باعث حزن خاطر مبارک میشد ظلم اعداء و مظلومیت اعیان بود بددی که هر وقت آسیبی بوجود مخلصین ایران وارد میشد تا مدتی آثار حزن از چهره‌ی مبارک نمایان بود. تفصیل ضوفاً یزد و اصفهان که در قسمت ثانی این کتاب مذکور شد شاهد این دعا است و اما در رتبه‌ی ثالث چیزی که فی الحقیقه سبب حزن و الم میگردید سوء اعمال و زشتی کردار نفوس منتسبه با مر بود و بالعکس حسن عمل هر مومنی من مخلص باعث مسرت خاطر مبارک میگردید و اینک حکایت ذیل را بر سبیل مثال بعرض میرسانم :

احوال مزاجی هیکل مبارک در مدت نه سال که این
 عبد اطلاع دارم چنان بود که هیچگاه در هنگام عارضه‌ی
 کسالت بستری نمیشدند و هر وقت تبی عارض میشد بقوه‌ی بردباری
 تحمل میفرمودند و ابداً "بکسی اظهار نمینمودند و بوسیله‌ی
 پرهیزهای مخصوص دفع مرض و رفع علت فراهم میشد فقط
 در سفره در موقعیکه مسافرین غربی مشرف بودند از طرز
 اکل و شرب و پرهیز ماها مسبوق میشدیم که اختلالی در
 صحت وجود مبارک حاصل شده با این احوال یکروز شنیدیم
 که سرکار آقا مریض بستری شده از اندرون بیرون تشریف
 نیاورده اند و چون کسالت مزاجی که هیکل مبارک را -
 بستری نماید سابقه نداشت احبای طائفین جملگی پریشان
 شدند و تا چند روزی هر وقت که استفسار و استمزاج می
 نمودیم بشارت بهبودی میرسید اما هیکل مبارک در بیرونی
 دیده نمیشد کم حوصله‌ی ما بسر آمد طاقت ما طاق شد هر
 صبح هر شام، وقت بیوقت در بیرونی حاضر میشدیم هر یک
 از منتسبین یا از خدام بیت پایین میآمدند از صحت مبارک
 سؤال میکردیم جواب اما میدبخش میدادند اما معلوم بود
 که دستور مبارک این بوده است که همواره مژده‌ی بهبودی -
 بدهند تا احباب دلتنگ و افسرده نگردند خلاصه بعد
 از هشت یا نه یوم یک روز صبح قبل از طلوع آفتاب در
 بیرونی حاضر شدم تا مدتی در اطراف باغچه قدم میزدم و

منتظر بودم تا کسی از خدام بیاید تا از احوال مبارک -
استفسار نماید ناگاه صدای ضربه‌ی انگشت مبارک را بر روی
شیشه‌ی اطاق دفتر شنیدم سر را بلند کرده وجه مبارک را
در پشت شیشه‌ی شباک در مقابل اولین اشعه‌ی آفتاب صبح
زیارت کردم از فرط شوق و شغف بی اختیار شدم با اشاره‌ی
انگشت احضارم فرمودند از پله‌ها با سرعت تمام جستن کردم
هیكل نورانی را بسیار خرم و شاداب مشاهده نمودم -
تعظیم کردم فرمودند: «ها آمده‌ای احوال را بپرسی الحمد لله
حالم بسیار خوب است سپس امر بجلوس فرمودند درحین‌ی
که مشغول تحریر بودند بیاناتی از این قبیل از لسان مبارک
جاری شد فرمودند: هیچ چیز بقدر اعمال و افعال احباء در
وجود من مؤثر نیست این چند روز که من مریض بودم علت
عمده این بود که مکتوبی از ایران رسید سوء اعمال و افعال
یکنفر از احباء را نوشته بودند، از این خبر بقدری متاء لم
ومتاء ترشدم که ناخوش شدم این چند روز بستری بودم تا
اینکه دیشب جناب میرزا حیدر علی مکتوبی از عشق آباد -
پیش من فرستاد حسن اعمال یکنفر از مؤمنین را نوشته
بودند بقدری مشعوف و مسرور شدم که حال خوب شد پس
اگر احباء خوشی مرا طالبند باید به خلق و خوی رحمانی
مبعوث شوند... خلاصه چندی از این قبیل نصایح -
فرمودند تا با اینجا رسید که فرمودند این است که همیشه

گفته ام صحت و سقم من در دست احباء است .

يك مجلس باشكوه

از ابتدای طلوع امرتا امروز تا ام مجالس منعقد شده در عكا و حيفا جلوه و شكوه مخصوصی داشته که در نوع خود بی نظیر بوده است خصوصا " در مجالس ضیا فتی که میزبانش شخص شیخ عبدالبهاء بوده باشد .

اما بقراریکه شنیده میشود یک یا دو سال قبل از تجدید قلعه بندی یعنی مقارن سنووات ۱۸۹۸ و ۱۸۹۹ میلادی باشکوه ترین مجالس در حيفا منعقد میگردید و مسافرین از مذاهب مختلفه و ممالک بعیدهی متفرقهی شرق و غرب با البسهی متنوعه گردآمده بودند اما از وقتیکه سجن اعظم تجدید شد و ابواب اجتماعات مسدود گردید اینگونه مجالس دیگر صورت نمیگرفت و آرزوی دیدن چنین مجالس ضیا فتی که عناصر مختلفه متعدده در آن مجتمع گردند دلهای شیدای بسیاری از ظائفین را میفشرد تا اینکه یکروز در بحبوحهی تضییقات حکومتی و فسادهای طاقت فرسای ناقضین یک چنین مجلس ضیا فتی بخودی خود فراهم شد در حالتی که ابواب آسایش و رفاه از هر طرف مسدود بود میسز جاکسن یکی از موء منات مشهورا مریکا با یک نفر دیگر در بیت مبارک مشرف

بودند و مسافرین شرقی دیگر هم از هر طرف کم کم محرمانه با احتیاط های حکیمانانه در مسافرخانه مجتمع شده بودند و اراده‌ی مبارک چنان تعلق گرفت که این عناصر مختلفه در یک مجلس ضیافت یکدیگر را ملاقات کنند با اینکه هیچیک بزبان دیگری آشنا نبودند میز ناها را در بیت مبارک چیده شد میهمانها در سفره نشسته جملگی حیران جمال بی مثال و شیفته‌ی رفتار مبارک بودند الحمدلله از ادیان سته بصورمذاهب و عقاید مختلفه با البسه‌ی متنوعه از هر جا یکنفر بطور نمونه حاضر بودند؛ مسلمان، عیسوی، کلیمی، زردشتی، هندو، بودایی همه اینها برادرانه بسلسله عاشقان ناظر یکدیگر بودند هر کس لباس ملی خود را در بر و کلاه معمولی کشور خود را بر سر داشت تماشای کلاه ایرانی، فینه‌ی مصری، فوطه و عمامه‌ی هندی، قبای بلند زردشتی با آن لباس و قیافه‌ی امریکایی در یک جاکه تا ایندرجه مختلف الشکل اما متحدالعقیده و متفق القول والنیه بودند کیفیت مخصوصی داشت. قبل از شروع بغذا این عید حسب الامر در یک طرف میز و هیكل مبارک در طرف دیگر ایستاده بقدرده دقیقه مشغول بیانات شدند در هنگام فرمایشات همه چشمها بهیکل مبارک ناظر و ارواح در ملکوت اعلی سائر بودند هر کس معبود و مقصود آیین خود را در قمیص عبودیت مشاهده مینمود بیانات ساده مبارک باندازه‌ای

قلوب را با هتزاز و ارواح را با نتعاش آورد که جملگی عالم
 ناسوت را فرا موش و در عوالم لاهوت سیار شدند فرمایشات
 را این عبد با انگلیسی ترجمه مینمودم اما همه آن بیست نفر
 فارسی یا انگلیسی نمیدانستند یکنفر دکترا انگلیسی دان
 هندی مطالب را برای سایرین یادداشت مینمود موضوع
 بیان مبارک اجمالاً این بود که فرمودند: مجالس جشن و -
 ضیافت که افراد آن از ملل و اقوام مختلفه متضاده باشند در
 عالم دیده شده است اما آن روح محبت و اتحاد که قلوب
 و ارواح را با هم متحد و مرتبط نماید در عالم دیده نشده
 است مگر در این مجلس و در ظل کلمه‌ی الهی. باز فرمودند:
 مجالس جشن بسیار مجلل و باشکوه در عالم بسیار است اما
 در سجن با اینهمه تضییقات موجوده‌ی مسلمه هرگز چنین
 مجلس با روح و ریحانی در عالم دیده نشده و نخواهد شد.

محبت

جميع صفات رحمانیه که منبعث از حقیقت نورانیه‌ی
 حضرت عبدالبهاء بود در مقام خود از حد توصیف خارج
 و در سرحد کمال از میزان وهم و قیاس بیرون بوده هیچیک
 از آن صفات را بمیزان عقل سنجیدن ممکن نه زیرا صفات
 عین ذات و ذات جوهر صفات، خصوصاً صفت محبت که این

شعله ز سدره‌ی وجودا و ظاهراً و سبب اشتعال نثار محبت اللہ
 در آن نفس و آفاق گردید هر چه در عالم امر و خلق مشاهده
 شده و میشود از اثر این محبت بود که عالم وجود را روشن
 و منور ساخت . البته اگر این نور محبت اول از افق قلب
 عبدالبهاء طالع نمیشد هرگز در مریای قلوب صافی‌هی
 مخلصین عباد تجلی نمینمود و هزاران نفوس مشتاق بمشهد
 فدای نمی شتافت شایسته این مقال بیانات شتی است که آذان
 و ابصار و ارواح هزاران نفوس را مملو و مشحون نموده است
 و در صفحات قلوب و در صحیفه‌های اوراق باقی مانده
 است ؛ و قتی که میفرمایند : زنهار زنهار خاطر موری را میازارید
 تا چه رسد بانسان و سرمایه مکتوبید تا چه رسد بمردمان .
 هر صاحب‌دل صاحب‌بصری شهادت میدهد که زاده‌ی این
 محبت که عبارت از زراء فت و شفقت و رحمت است چگونه عالم
 بشریت را از آرایش بغض و عداوت و کینه و شقاوت نجات
 خواهد داد ؛ در یکی از فصول قبل شمه‌ای از مراتب سخاوت
 عبدالبهاء نوشتم و در نظر داشتم که چند کلمه در باره‌ی
 محبت آن مظهر عنایت و مکرمت بنگارم اما قلم را قدرت قدم
 در این ساحت نبود و جرأت جولان در این میدان نسه ،
 لهذا شمه‌ای از آثار انوار این محبت را که از افق رحمت و
 شفقت اشراق نموده بنظر میرسانم : یکنفر از نا قضین قدیم
 اظهارات بغض و عداوت را بمقامی رسانیده بود که قلم از

ذکرش خجل و فؤاد از فکرش منفعّل است همینکه از عناد و فساد نتیجه نبرد وقتی عریضه ای عرض نمود، یکروز هنگام مغرب که در جلو خان بیرونی مشی میفرمودند در ضمن بیانات دیدم اظهار راءفت و دلسوزی در حق آن شخص میفرمودند در حالتی که سابقاً مراتب بی حیائی او در نزدهمه احباب ضرب المثل بود چنانکه او را در شرارت درجه ی اول و محمد جواد قزوینی را درجه ی دوم می شناختم. خلاصه آنکه از این اظهار دلسوزی تصور کردم تا شب شده است و از شدت عجز و نیاز دریای رحمت الهی را بجوش آورده است عرض کردم مگر تا شب شده است فرمودند: نمیدانی چه پروزگار آن بیچاره آمده است و من خیلی دلم بحالش سوخت. باز تصور کردم بیک عذاب الیمی گرفتار شده که احوالش رقت آور است عرض کردم چه واقع شده؟ فرمودند: خیلی بذلت افتاده اظهار ندامت کرده است سپس فرمودند: برویم مکتوبش را بتـــو نشان بدهم. از پله ها بالا رفتیم در اطاق کوچک تاریک طرف اندرون در مقابل چراغ کم نوری ایستاده عریضه را از جیب مبارک بیرون آورده مشغول قرائت شدند هر چه بدقت گوش دادم دیدم کلمه ای برسبیل ندامت و توبه ننوشته بلکه همه تقصیرات را بعهده ی ناقض اکبر انداخته و خود را بی تقصیر قلمداد کرده است و ضمناً "ابتلای خود را بذلت و نکبت شرح داده که در تجارت ضرر کرده و در فلاح است

سودی نبرده است و وعده‌ی نصرت ناقض اکبر که چنین و چنان خواهد شد مصداقش ظاهر نشده است و در مقابل ایمن بدبختی و فلاکت آرزوی نیل با وج سعادت نموده است که تجارتش را بچه و زراعتش نافع گردد. خلاصه در هنگام خواندن عریضه بقدری اظهار دلسوزی بحال او می‌فرمودند که واقعاً رقت انگیز بود و بنده در آن حال بیاد بیداد و ستمکاریهای گذشته‌ی او افتادم و بر مظلومیت مولای عزیزم گریستم در آخر فرمودند: من در حقش دعا میکنم و جواب خوبی هم مینویسم دیگر نفهمیدم جواب چه فرمودند بعد هاشنیدم کارش رونق گرفته معذک عوالم بغض و عناد خود را ترک نکرده است سالهای دراز در فکر او بودم ناگاه بعد از هفت یا هشت سال شنیدم تائب شده است اما مرا تائب خلوص نیت او را باور نکردم تا وقتی که بچشم خود دیدم که تنها بلفظ تو به قناعت ننموده بلکه بتمام جان و وجود ان ظاهراً " و باطناً جاناً و مالاً، فعلاً و عملاً" به تلافی مافات و بر خدمت امر قیام کرده است و دیگری کی از خصائص محبت قلبی آن مولای عزیز این بود که هرگز راضی نمیشدند کسی در حضور مبارک سوء اعمال دیگری را از خاطر بگذرانند و یا کلمه‌ای بر زبان راندند یا شکایت نماید با ما فی سلسبیل محبت آلوده گردد: چه بسیار اتفاق افتاد که عارض و معروض و شاکی و متشکی هر دو به لحاظ شفقت و عطفیت ملحوظ شدند.

یکی دیگر از خصائص محبت آنحضرت این بود که هر کس بیشتر ابرای زعداوت مینمود بیشتر مورد توجه و محبت واقع میشد، یکنفر از مبلغات متعصب پروتستانی پیرزنی بود مسماة بمیس رمزی که در آتش بغض مذهبیهی و تعصب دینی می گداخت ناقضین خبردار شدند آتش کینه او را اینقدر دا من زدند تا یک دشمن دو آتشه فراهم نمودند از قضایا راه عبورش روزی سه چهار مرتبه از بیرونی مبارک بخانه - دکتر پروتستانی امریکایی مذکور در قسمت اول این کتاب بود و هر وقت عبور از "چشمش بهیکل مبارک میافتاد برخود می پیچید پیشانی را گره میکرد و سر را بزیر افکنده می دوید چند بار با حباب فرمودند می بینید میس رمزی چه قدر از من بدش میآید و حال آنکه من او را خیلی دوست دارم یکبار که با این حال پر ملال عبور مینمود او را صد زدند فرمودند: میس رمزی میدانی من چقدر تو را دوست دارم؟ عرض کرد چطور فرمودند: همان قدر که تو از من بدش میآید - زبان خانم به لکنت افتاد و به تعجیل دویید عاقبت کارش را نمیدانم بکجا رسید اما آنقدر میدانم که مغناطیس محبت قلبی حضرت عبدالبهاء با هر آهن دلی مقارن آمد او را مجذوب ساخت حتی چنان جذابیتی بخشید که آهن دلان دیگر را مغناطیسی و جذاب نمود.

این نکته را تلویحاً در تلویح بعضی حکایات این کتاب بعرض
 رسانیده ام. اینک با پیدخا مه را زمین گذاشت و گوش دل و
 جان را بگفتارهای آن بزرگوار فراداشت که سی سال قبل
 بیکی از دوستان امریکا میفرماید :

هو الله

ایها المنجذب بنفحات الله قد وصلنی تحریرک الاخیر
 الذال علی فرط محبتک لعبد البهاء و توکلک علی الله و
 حسن نیتک الصادقة فی خدمة امرالله و نعم البیان ما کتبت
 فی ذلك التحریر الکریم بانکم تحتاجون فی تلك الدیار الی
 المحبة و الالفه بین القلوب و الارواح هذا هو الحق و ما
 بعد الحق الا الضلال. اعلم حق الیقین ان المحبة سر
 البعثت الالهی و المحبة هی التجلی الرحمانی، المحبة
 هی الفیض الروحانی.

المحبة هی النور الملکوتی، المحبة هی نفثات روح القدس
 فی الروح الانسانی، المحبة هی سبب ظهور الحق فی العالم
 الامکانی، المحبة هی الروابط الضرورية المنبعثة من حقائق
 الاشياء بايجاد الالهی.

المحبة هی وسیلة السعاد الکبری فی العالم الروحانی و
 الجسمانی المحبة هی نوریه تندی به فی الغیاب الظلمانی
 المحبة هی الرابط بین الحق و الخلق فی العالم الوجدانی

المحبة هي سبب الترقى لكل انسان نورانى، المحبة هي
 الناموس الاعظم فى هذا الكور العظيم الالهى، المحبة هي
 النظام الوحيد بين الجواهر الفردية بالتركيب والتدبير
 فى التحقق المادى، المحبة هي القوة الكلية المغناطيسية
 بين هذه السيارات والنجوم الساطعة فى الالوان العالسى
 المحبة هي سبب انكشافات الاسرار المودعة فى الكون بفكر
 ثاقب غير متناهى المحبة هي روح الحيات لجسم الكون -
 المتناهى، المحبة هي سبب تمدن الامم فى هذا الحيات
 الفانى، المحبة هي الشرف الاعلى لكل شعب متعالى و اذا
 وفق الله قوماً بها يملن عليهم اهل ملاء الاعلى وملائكة
 السماء واهل ملكوت الابهى و اذا خلت قلوب قوم من هذه
 السنوحات الرحمانية المحبة الالهيه سقطوا فى اسفل درك
 من الهلاك وتاهوا فى بيدااء الضلال و وقعوا فى وحدة الجليته
 فليس لهم خلال، اولئك كالحشرات العائشه فى اسفل الطبقات .
 يا احباء الله كونوا مظاهر محبة الله ومصايح الهدى فى
 الافاق مشرقين بنور المحبة والوفاق ونعم الاشراق
 هذا الاشراق يا عزيزى عليك بان تطبع هذا الكتاب وتنشره
 بين الاحباب فى امريكا حتى يتحدوا ويتفقوا ويحبوا بعضهم
 بعضاً بل يحبوا جميع البشر و يفادوا ارواحهم بعضهم بعضاً
 هذا سبيل. البهاء هذا دين البهاء و هذا شريعة البهاء و من
 ليس له هذا فليس له نصيب من البهاء و عليكم التحية والثناء .

قسمت سادس بازهم کثرت مشاغل و شدت مشاگل

در خلال سنه ۱۹۰۴ میلادی که نصرت امرالله در شرق و غرب روبا زدیادنها دبعض وحسدنا قضین هم بهمان نسبت اشتداد یافت هر چند ظاهرا " درکنج عزلت خزیده بودند اما نقشه های بغض و عناد که قبلا کشیده بودند و تخم فساد که از پیش کشته بودند تدریجا " بثمر رسید تضییقات شدیدتر شد مفتبریات اوج گرفت بعضی اوقات کار بجایی میرسید که در هر آن هجوم اعداء و رجوم اهل بغضاء محتمل الوقوع بود، در کوچه های عکا و حیفا بعضی حکایات ها شنیده میشد اخبار را را جیف بسیار بود گاهی میگفتند کشتی جنگی عثمانی برای سرگونی (نفسی بلد) افندی از اسلامبول حرکت کرده، گاهی میگفتند ماء مورین عسکریه چنین وچنان خواهند کرد، در این هنگامه ها سبیل عرایض از شرق و غرب عالم هجوم مینمود و زحمات هیکل مبارک بمراتب بیش از آن بود که در قسمت ثالث در فصل شدت مصائب و آلام مذکور است راحت و آسایش بکلی سلب شده بود آن راحتی

دوسه ساعتی که سابقاً "فراهم" میشد آن هم میسر نبود بسیاری از شبها تا صبح مشغول تحریر بودند و روزها تا شام بسه محافظت امر و محارست احباء مشغول کار بقدری سخت شده بود که چندین مرتبه این عبد با جناب حاجی میرزا حییدر علی رجای تخفیف زحمات نمودیم و با کمال تضرع تمنی داشتیم که چند روزی راحت نمایند، کمتر زحمت بکشند، پذیرفته نشد. اینک سواد یکی از الواح که در چنین ایامی نازل شده - ذیلاً" درج میشود تا ملاحظه فرمایید که با وجود اینهمه مشاغل و غوائل از تاء خیر جواب عذر خواهی و ضمناً بالسان مزاح و شفقت دلجویی میفرمایند :

هو الله - ط جناب محمد مهدی خان علیسه
بهاء الله الابهی

دل آگاہا! سحرگاہست و اما نا مل و دیده و ظہرو زانو
و ساعد حتی ہر تا رموچنان خستہ و ناتوان، کہ وصف نتوان .
از غروب تا بحال این قلم در جولان است دیگر ملاحظہ
فرما و انصاف دہ کہ قلب عبدالہاء چگونہ مرتبط بحسب
احباء اللہ است پس اگر جواب تاء خیر افتاد و یا خط چون
موی زنگیان، گناہ من نیست این قصور از درازی لیل دیجور
است، مکاتیب اکثر مشاغل مختصر مرقوم شد البتہ معذور
خواہند داشت زیرا ہر کلمہ موجی از دریای اعظم حسب

حقیقی و تعلق روحانی صادر، انشاء الله بقوه‌ی انجذاب،
آنحضرت جمیع مستعدان را کائنات حیات در اقربا و قسبات -
مینوشانند ع

بیانات مبارک در چنین ایامی

در تمام مدت نه سال که این عبدیاً مستقیماً مشرف
یا در جوار عکار و ابط نزدیک با آن مدینه‌ی نوراء داشتم ایام
شدت و رخاء همیشه متناوب بود مثلاً یکروز طوفان شدائد
بقدری سخت که گویی سفینه‌ی امرالله در غرقاب بلاد شرف -
اضمحلال بود روز دیگر سکون و آرامش برقرار مدار. امور
بر وفق دلخواه سیرتکاملی مینمود لهذا اینهمه زمزمه
های مغرضین مانند طنین ذباب تاء ثیری در وجود احباب
نداشت مگر وقتی که از لسان مبارک کلمه‌ای در باب ضوضاء و
انقلاب شنیده میشد متأسفانه در این ایام این قبیل اشارات
بسیار بود مثلاً مکرر میفرمودند: اگر مرا بسرگونی بصحرا
فیزان ببرند و یا به قعر دریا بیفکنند یا برملاً عام بدار
بیاویزند احباء باید مضطرب و متزلزل نشوند متمسک و -
متشبث با صل امر باشند، حضرت مسیح وقتیکه شهید شد
یا زده نفر اصحاب بیشترنداشت اما احبای جمال مبارک
الحمد لله عالم را فرا گرفته چه ترسی چه اضطرابی؟ الحمد لله

امر الهی مقیم بالذات است من آنچه باید بکنم کرده ام مطمئن باشید. این کلمه‌ی من آنچه باید بکنم کرده ام از قرار معلوم اشاره بکتاب وصایا بود که ما نمی فهمیدیم چه که در آن زمان سن مبارک حضرت ولی امر الله از ۷ یا ۸ تجاوز نمی نمود و آثار عظمت و اقتدار فقط در سن یا زده سالگی بمعرض شهود رسید آنهم موهبتی بود که خفياً مورد دقت و توجه معدودی واقع میشد و عموم از این سعادت بی خبر بودند و لکن این فرمایشات سختی اوضاع را خبر میداد و گاهی هم امر به جمع آوری اوراق و نوشتجات امری مینمودند و این علامت آن بود که ماء مورین دولت مبادا غفلة هجومی - بخانه‌هایی که آثار و الواح مبارک هست بیاورند اولاً - اطاق جناب میرزا نورالدین که ماء مور تحریر الواح بسود مطمح نظرو در ثانی اطاق این عبدالله مشغول ترجمه بسود مورد توجه و مایه‌ی توهمات و مفتریات مغرضین بود زیرا بسه قراریکه در فصول قبل مذکور شد اعداء و ناقضین روابط روحانی عالم غرب را با عکاب روابط سیاسی قلمداد و دولت را ظنین و خائف نموده بودند. بالجمله این فرمایشات در آن ایام از یکطرف مبشر نصرت امر الله و از طرفی حاکی از تغییرات کلی بود که نتیجه‌ی آن یکسال بعد مشهود گردید و تفصیل آن در قسمت سابع مذکور خواهد شد.

احوال این عبد درچنین ایامی

در این اوقات آن گونه عوالم شور و نشاط که در سنوات قبل مهیا بود در احباب کمتر دیده میشد. یکنوع صمت و سکوت همه را فرا گرفته بود. مسافرین هم نمی آمدند، بیرونی مبارک شبها بکلی خلوت بود. فقط قاری قرآن برای انجام وظیفه و اخذ شهریه شبها بقدر چند دقیقه بلحن مصوری به تغنی مشغول، هیکل مبارک دیرتر تشریف می آوردند و زودتر تشریف می بردند. کمتر فرمایش می فرمودند و بیشتر بیانات طائف حول این نکات بود: که این ارض منقلب است. ماء مورین خفیه در کمین چنین و چنان میکنند. دولت را از ما ترسانیده اند. البته هر چه واقع شود خیر امرالله است. اما خوب است احباء متفرق شوند در عکانه نندتا من آزادباشم و بحفظ و حراست امرالله پردازم. خلاصه آنکه همان فرمایشات که چندین سال قبل یعنی بعد از فتنه ای میرزا آقا جان می فرمودند و جمالی از آن در قسمت اول در فصل مرخصی مذکور، همان ها در این ایام مذکور میشد و احباء را تشویق و ترغیب بحرکت و مسافرت می فرمودند. اما تفاوت در این بود که آن زمان صیت امرالله تازه با مریکا رسیده بود و عرایض و مکاتیب وارده تا این درجه بیحساب نبود. اما این اوقات زحمات و مشاغل مبارک صدبرابر بیشتر

بود، سیل مکاتیب و عرایض از حد احماء خارج، بقرار یک‌که در لوح محمد مهدیخان در فصل اول این قسمت ملاحظه شد
 قوله الاحلی :

انامل و دیده و ظهور زانوحتی هرتارمو چنان خسته
 و ناتوان که وصف نتوان الخ . این بود کثرت مشاغل و ضمنا "
 عنایت مبارک نسبت باین عبد چنان بود که قطره‌ی کوچکی
 از این دریای بی پایان نصیب من میشد ترجمه‌ی عرایض وارد
 و ترجمه‌ی بعضی از اجوبه‌ها را بایستی انجام دهم و دروس -
 جوانان راهم روز رسیدگی نمایم در حالتی که آن نشئه و
 شور و آن سرور و حبور سابق اسبابش فراهم نبود، نه
 مسافری برای مجالست، نه مجاوری برای موآنست و نه
 فرصتی برای معاشرت تنهایی و مشغله‌ی زیاد خستگی می‌آورد
 و اعصاب را احساس مینمود صدای هیاهوی کاروانسرای -
 مسافرخانه که سابقا " کمتر شنیده میشد اینک پرده‌ی صماخ گوش
 را میخراشید و همچنین میدان پر قیل و قال که در مقابل
 پنجره‌ی غربی اطاق بنده واقع بقدری مهمه و جنجال بود
 که آنی مجال آنکه با فراغت بال بتحریر و ترجمه پردازم میسر
 نمیشد ناچار اطاق مسافرخانه را گاهی اشغال مینمـودم
 و گاهی بباغچه درب خانه که در آن ایام خلوت بود ساعتی
 پناه میبردم اما مان از شبهای این محل که نعره‌ی شترها
 و فریاد ساربانان عرب از اول غروب تا آخر شب گوش فلک

را منزجر مینمود و علت آن بود که در این اواخر غله‌ی بسیاری از صحرای حوران بعکا وارد و از آنجا بهما رسیل حمل میشد و چون کوچه و بازاری در تنگ و تاریک عکا گنجایش عبور و مرور هزاران شترهای حوران را نداشت لهذا شبها را برای ورود جنس و روزها را برای صدور مقرر نموده بودند که از دروازه‌ی ببری وارد و از دروازه‌ی بحری با کشتی خارج میشد؛ خلاصه این صداها و همهمه و جنجال شب و روز علت بیخوابی و باعث ضعف اعصاب گردید. از همه مضحک تر آنکه مؤذن مسجد در این میدان چنان صوت خشن کریه‌ی داشت که صداهای دیگر در مقابل آن فرحبخش و روح افزا بود و در هنگام سحر اولین بانگ اله اکبر، بنده را بهیجان میآورد و مصداق این بیت را در نظر مجسم مینمود.

به تیشه کس نتراشد ز سنگ خا را گل

چنانکه بانگ درشت تو میخراشد دل

خلاصه کار بجایی رسید که در موقع مناسبی که ذکر خشونت صوت مؤذنی را حضرت مولی الوری میفرمودند بنده هم از دست این مؤذنی شکایت کردم، فرمودند؛ او را میگوی بی احوال او را برای تو تعریف کنم سابقاً قونسول فرانسه در مقابل مسجد منزل داشت و از صوت کریه او بستوه آمد و او را طلبید پرسید چند میگیری اذان میگوی گفت ماهی سه مجیدی قونسول گفت چهار مجیدی بگیر اذان مگو پس

تا مدتی که قونسول در آنجا منزل داشت سکوت کرده‌مینکه مسافرت کرد با زصدای او بلند شد. خلاصه چند ماهی با کسالت و ملالت گذرانیدم تا اینکه حسب الامر به مقتضای حکمت دفتر خود را به قونسول خانه ایران انتقال دادم.

قنصلخانه ایران

در آن زمان اغلب قونسولهای ایران نوکرهای بی‌جیره و موجب بودند لهذا در هنگام ابتلای رعایا هیچگونه اقدامی بعمل نمی‌آوردند و در عکس و حیفاهم یک قونسول و یک ویس قونسول وجود داشت، ویس قونسول حیفایکنفرت اجرا ایتالیا بود نماینده‌ی کشتیهای ایتالیا، قونسول عکاهم همان شیخ صالح دروژی بود که فرزندش شیخ محمود بدستور مبارک از اوجاع عرق النس نجات یافت شیخ صالح ملاک بود و بندرت از قراء املاک خود بشهر می‌آمد و قونسول خانه هم که اسمی بی‌مسمی بوده همیشه خالی از سکنه و بیرق آنرا گاهی همسایه‌ها می‌فراشتند پس وجود این قونسولخانه موضوعی نداشت مگر اینکه حسب الامر مبارک چند صاحبی اقامتگاه این عبدگردید و دفتر ترجمه بر حسب ظاهر در زیر بیرق ایران از همسات و لطعات خفیه نویسان محفوظ ماند این خانه‌ی محقر دارای سه اطاق کوچک و یک ایوان و از

هیا هو و داد و فریاد برکنار، هرچند هوای آزاد اطاق
 مسافرخانه را نداشت اما از بابت سکوت و آرامش بینهاست
 مخلاى با لطف، چنانکه این عباد ز صداهاى دلخراش شتسر
 داران عرب نجات یافتم و چون در فصل تابستان با استحمام
 آب دریا پرداختم سستی اعصاب و علت نوراستنى که بواسطه
 کثرت قیل و قال و جنجال عارض شده بود بکلى مرتفع گردید
 استقامت مزاج حاصل شد و مشاغل یومیه بجریان طبیعى افتاد.

میس بارنی و کتاب مفاوضات

میس بارنی که بعدها بواسطه ازدواج با مسیو
 هیپولیت دریفوس، مادام دریفوس بارنی خوانده شد اشتیاق
 تامی برای تحصیل کمالات روحانی و کسب فیوضات معنوی
 داشت و حضرت عبدالبهاء او را به لقب امة البهاء مفتخر و
 سرافراز فرمودند در زمان تشریف این عیدسه مرتبه برای
 کسب فیض مشرف شد، دفعه ای اخیر امة الله میس روزنبرگ اهل
 لندن را بعنوان منشی و کاتب همراه آورد و تقریبا مدت
 یکسال توقف نمود و در بحر اعظم معارف الهی موصوف نمود و
 لالی گرانبها به چنگ آورد از فرط اشتیاق که برای درک
 حقایق و معانی داشت زندگانی مدینه ای مظموره ای عکا و بیت محقر
 سجن محبوب امکان را به جمیع قصور عالیه ممالک غرب ترجیح

میدادبا داشتن ثروت و استطاعت و مال و منال در عنفوان جوانی با این ترتیب زندگی علاقه‌ی مفراطی داشت اوقات خود را در خدمت و رفات مقدسه میگذرانید و برای تمرین زبان انگلیسی ایشان مساعدت مینمود و در بحبوحه‌ی انقلابات عکا در حال انزواء و اعتکاف با کمال روح و ریحان بجمع‌آوری آثار مبارک اشتغال داشت و در عوالم توجه بطور قلب و سینای فؤاد، شعله‌ی انوار ربانی مشاهده میکرد و حقائق و معانی الهی کشف مینمود با این حال تقوائی که داشت منظور نظر عنایت بود و گاهی برسبیل مزاح با و میفرمودند: تو باید در این فصل گرمای تابستان در قصور و عمارات عالیه‌ی بیلاقی سویس و جبال با صفای اروپا زندگانی کنی در این مدینه‌ی خرابه‌ی عکا با ما فقرای مسجون چرا بسرمیبری؟ خلاصه اینگونه اشارات تطف آمیز بسیار میشنید و بر خلوص و اشتیاق میافزود در هنگام توقف یکساله‌ی خود نه تنها شخصاً بر حقائق و رموز امری آشنا شد بلکه وسیله‌ی انتشار فیض الهی در بین خلق گردید یک کتاب بسیار مهمی از بیانات مبارک بیا دگار گذاشت و این فلسفه‌ی دیانتی متین را بلسان فارسی و انگلیسی در تحت عنوان کتاب مفاوضات عبدالبهاء تدوین نمود و ترتیب جمع‌آوری این کتاب از اینقرار است:

این خانم مانند سایر دوستان غربی در سرفسره‌ی درک فیوضات مینمود و بقراریکه در فصول عدیده‌ی این کتاب از کثرت

مشاغل مبارک اشا ره شدتنها وقتیکه برای جواب سـؤالات این خانم مقرر بود همانا در سر میز بود آنهم فقط در هنگام ناهای یعنی ساعت یک بعد از ظهر، زیرا هیکل مبارک در شبانه روز یک وعده بیشتر غذا میل نمیفرمودند و در ایام صیام ناهای روز با فطراشام مبدل میگشت، بالجمله این گفتگو بر سر ناهای رکه نام اصلی این کتاب است هر چند خوب وسیله‌ای بود که هیکل مبارک ساعت معینی را برای صرف غذا جلوس فرموده و غذای ماء کول مسلمی را تناول فرمایند و مثل سایر اوقات بی ترتیب و بساعتهای مختلف بنان و زیتون یا نان و پنیر اکتفا نفرمایند و لکن اوقاتیکه برای تفهیم مطالب و تشریح نکات صرف میشد دیگر فرصت اکل طعام باقی نمیماند چنانکه در عوض حصول غذای جسم با عطای غذای روح می پرداختند. در هر حال خاطر مبارک از این زحمت بهیچوجه آزرده نبود و از این خستگی اظهار ملالت نمیفرمودند مخصوصاً یکروز که از سفره برخاستند مختصر اظهار خستگی نموده سپس باین عبارت اظهار مسرت فرمودند: با خوب است که الحمد لله بعد از اینهمه زحمت مطلب را خوب میفهمد و رفع خستگی میشود اگر با همه این تفصیل مطالب را خوب درک نمیکرد من چه میکردم؟ مقصود این است که هیکل مبارک از زحمات این خانم راضی و مسرور بودند. ترتیب جلوس در سفره بیشتر اوقات چنان

بود که هیکل مبارک در آستان میز و در طرف دست چپ میس با رنی وزیر دست ایشان میس روزنبرگ سپس یکعده ی هشت یا نه نفر دیگر از مسافرین با مجاورین حاضر بودند و این عبد عموماً در زیر دست مبارک روبروی میس با رنی می نشستم

سؤالات ایشان را از انگلیسی بفارسی ترجمه نموده جواب مبارک را مجدداً با انگلیسی ترجمه و ابلاغ می کردم و امه اللسه روزنبرگ سؤال و جواب هر دو را به سرعت مینوشت اما باید دانست که مطلب باین سهولت و سادگی انجام نمی گرفت زیرا میس با رنی ناچار بود مطلب خود را اولاً بترجم بفهماند و مترجم عین مطلب را فهمیده یا درست نفهمیده بسمع مبارک برساند و جواب را سنجیده یا نسنجیده بزبان انگلیسی اما بالحن شرقی و اصطلاح امری ترجمه نماید میس روزنبرگ مسموع خود را برشته ی تحریر در آورده اگر از برای شخص سائل اقناع حاصل نمیشد تکرار مطالب لازم و این تکرار موجب اطالهی کلام و باعث تأخیر و تعطیل اکل طعام میگردد.

خوشبختانه این خانم مانند امه الله مادام دوکانا و ارو، مذکور در فصل ثالث این کتاب تازه تصدیق و عاری از اصطلاحات امری نبود و نسبت بترجم حضور غبطه و حسد نمی ورزید که چرا از برکت دانایی من بفیض عظمی نائل شدی و باینگونه حقائق آشنا گشتی لهذا هیچ اعتراضی نسبت باین عبد وارد دنیا و رد و همچنین کاتب حروف از بهائیان مشهور

و معروف بود و ما نندمستر فلپس افکار فلسفی شخصی خود را بر مطالب نمیافزود لهذا اصطلاحات امری و الفاظ شرقی را به سهولت میفهمید و محاورات بخوبی و خوشی بانتهاء میرسید اما مسأله‌ی کل و شرب غالباً معطل و معوق میمانند زیرا تغذیه‌ی روح بر تغذیه‌ی جسم برتری میجست طرز بیان مبارک در تشریح و توضیح مطالب بقسمی بود که مستمع را مفتون و مدهوش مینمود حتی گاهی اتفاق میافتاد که ایراد و اعتراض سائل را قبلاً تذکر میدادند و جواب آنرا گوشزد مینمودند که اینک یکروز که موضوع (در وجود شرنیست) بیانات میفرمودند یک مرتبه متبسمانه باین عبد تذکر دادند: حالا خواهد پرسید که پس خدا عـقـرب را چرا خلق کرده است؟ دقیقه‌ای طول نکشید که اما البهائـی بی اختیار همین مطلب را سؤال کرد فرمودند: دیدی گفتم پس در جواب بگو: این امر وجودی است، بلی عـقـرب شر است اما بالنسبه بما ولكن بالنسبه بخودش شر نیست بلکه این سم سلاح اوست که با آن نیش محافظه خویش نماید ما چون عنصر این سم با عنصر ما تطابق نمی دهد لهذا شر است . خلاصه آنکه اشارات از این قبیل بسیار شنیده میشود و باعث فرح و انبساط میگردد گاهی نگرانی خاطر مبارک از این بود که چرا این عبد از این سفره گسترده و نعمتهای آماده کمتر استفاده میکنم پی در پی میفرمودند: حالا غذاء

بخور بعد صحبت کن. اما این عبد بقدری در بحر معانی
 مستغرق و از صهای عنایت سرشا ربودم که لقمه های جسمانی
 چندان لذتی نمی بخشید خصوصاً وقتیکه با آن قیافه ای
 متبسم و بشاش که یکی از آداب مهمان نوازی مبارک بود
 کلمه ای برسبیل مزاح می فرمودند و این سفره جسمانی را به
 عشاء ربانی و بماده ای آسمانی تبدیل می فرمودند یکروز که
 اصرار می فرمودند که غذا بخور و بعد صحبت کن و بنده هم
 سرگرم مطالب بودم از میس با رنی پرسیدند مترجم را با انگلیسی
 چه می گویند؟ عرض کرد- اینترپریتر- فرمودند: گرسنه را چه
 می گویند عرض کرد- ها نگری- بعد با انگشت مبارک اشاره نمود
 فرمودند: ها نگری اینترپریتر، ها نگری اینترپریتر، از این
 اشاره من خیلی کیف کردم نمی دانم کسی دیگر بجای من
 بود چه می کرد این لقب شاهانه برای من باقی ماند و مهوری
 با این عنوان تهیه نمودم اما از اصطلاح دائمی مبارک که
 عبارت از جناب خان بود صرف نظر نمودم باری چند ماهی
 صحبت های سفره با این ترتیب جاری بود تا اینکه اهل بیست
 مبارک و منتسبین که این بیانات را شنیدند با این نکته بر
 خوردند که اگر میس با رنی در بحر اعظم الهی غوص ننموده
 بود این لالی گران بها در قعر این دریا تا ابد بی ثمر
 میماند و این جواهر رحمانی در عمق معادن معانی مستور
 بود پس حالا که این لالی مکنونه مکشوف گردید خوب است

عین الفاظ مبارک هم‌بازبان فارسی در اوراق و صفحات روزگار باقی و برقرار بماند لهذا از حضور مبارک تمنی نمودند یک نفر نویسنده در محضر انور حضور یا بدو عین کلمات گوهر بار را داده‌اند نه برچینند و در سلک در شاهوار در آوردند الحمد لله این مسؤل با جابت مقرون و جناب میرزا منیر ابن مرحوم میرزا محمدقلی باین سمت ماء مور گردید و همه روزه در جوار مبارک نشست و کلمات را برشته‌ی تحریر در آورد اما این ترتیب تحریر هم برای هیکل مبارک خالی از زحمت نبود زیرا تصحیح و تنظیم آن با زبانه‌ی مبارک بود و همچنین جمع آوری بیانات گذشته از روی ترجمه‌ی انگلیسی و تنظیم آن بسیار طولانی شد و میس با رنی زحمت بسیار تحمل نمود خلاصه آنکه وقتیکه دوثلث کتاب نوشته شد مسافرت اروپای این عبد پیش آمد و خدمت ترجمه به عهده‌ی صبا یای مبارکه محول گردید و ضمناً "ام‌البهاء" بواسطه‌ی کثرت - ممارست و تمرین و مطالعه‌ی کلمات الهی در زبان فارسی تسلط یافت و این خدمت را در عالم امر بخوبی انجام داد و این یادگار فنا ناپذیر را از خود باقی گذاشت .

تغییر اوضاع - ورود مامورین مغرض

در مدت چند ماه اول که ام‌البهاء میس با رنی مشغول

تدوین کتاب بود مختصرگشایش و رخائی در عکای بظهور -
رسید مسافرینی چند از ایران آمدند من جمله مرحوم ادیب
مشرف شد و در این اواخر خبر صعود مرحوم والد از طهران
رسید، با مرمبارک مجلس تذکر بسیا رمجلی در حضور مرمبارک
منعقد گردید و احبای بسیاری مشرف بودند و این آخرین
اجتماعی بود که در آن سنوات مشاهده شد، طولی نکشید که
زمزمه ها تجدید شد اخبار را را جیف منتشر گردید کم کم
بیانات مرمبارک در اطراف انقلاب جدیدی دور میزد و بروز -
سختی و گرفتاریهای شدیدی را خبر میدادند و مانده همان
سال فتنه میرزا آقا جان احبای طائفین و مجاورین حیف و
عکای را تشویق و ترغیب بمسافرت می فرمودند و مکرر فرمودند: اگر
اطراف من خلوت باشد با مشاغل امور بهتر مقامت میکنم و
احبای مجاورین و مهاجرین در این ایام بسهولت میتوانند
حرکت کنند زیرا مانعی عجلت در پیش نیست و مسؤلیتی
متوجه نخواهد شد ما اگر حوادثی پیش آمد مسافرت
دشوار میشود و مشکلات عظیم تر دست میدهد هر کس جا لا
مهاجرت اختیار نماید هم اورا احتیاج است هم من انتهی .
باری از این قبیل بیانات بسیار میفرمودند و مسافرین
هم همگی مرخص شدند کم کم مثل هفت سال قبل یعنی در
تعقیب فتنه میرزا آقا جان مسافرخانه خلوت شد مکاتیب
وارده تقلیل یافت بلکه موقوف شد یکنوع صمت و سکوت همه

را فرا گرفت ذهاب و ایاب اغیار و احباب موقوف شد اها لسی
 عکا از وضع و شریف اسلام و نصارا از اخبار و انتشارات -
 اراجیف مرعوب شده نزدیک بیت مبارک نمی آمدند و هم
 چنین تغییرات کلی در ادا رات دولتی حاصل آمد و نافر
 افسران ارشدیکی فریق پاشا، یکی لوا پاشا که از چاکران و
 ارا دتمندان حضرت عبدالبهاء بودند به تفتین مفسدین
 به عصیان و طغیان متهم گشتند لهذا از عکا معزول و بعد
 از چندی بجای دیگر ماء مور شدند و در عوض یکنفر لوا
 پاشای مغرض عنود مداهنه و ریاکاری را بجای آن دونفر
 منصوب نمودند، وهم در اظهار بغض و عناد بی اختیار
 بود و همواره برخلاف رفتار پیشینیان خود بتوهین و -
 تفتین مشغول بود و بدربخانه می مبارک بندرت می آمد و اگر
 هیکل مبارک ببازدیدت شریف می بردند با منتهای سرودت
 پذیرایی مینمود که اینک یک مرتبه در حضور مبارک بخانه
 او وارد شدیم طرز پذیرایی او بقدری از آداب انسانیت دور
 بود که هنگام بیرون آمدن بی اختیار عرایضی جسورانه به
 حضور مبارک عرض کردم مبنی بر اینکه این شخص بی ادب
 چگونه باید مورد لطف مبارک واقع شود فرمودند: تونمیدانی
 من بچه زحماتی مبتلی هستم و تا چه اندازه بحفظ و حراست
 احبای این سامان باید پردا زم چون یکی دو سال بعد
 سن بعضی از جوانان احباب بزمان سربازی نزدیک میشود

و دولت عثمانی بجوانان ایرانی تعدی میکند من باید از حالا
 با این اشخاص به محبت و ملامت مدارا کنم تا در آن موقع
 بتوانم حضرات را از آن زحمت نجات دهم انتهی.

خلاصه این قبیل مشکلات هم در آن ساحت بسیار بود
 زیرا قونسل با کفایتی هم دولت ایران در آن زمان نداشت
 و هرگونه تعدی از طرف دولت عثمانی نسبت بر عاری ای ایرانی
 مجری میشد و همچنین در آن زمان یکنفر قاضی به ماء موریست
 عکا آمد که برخلاف قضات سنوات قبل بخشونت و جسارت با
 احباب معامله مینمود این قاضی وقتیکه مشرف میشد با کمال
 تکبر و تبختر و با حرکات ترکی، آلوده برفتار عربی، یکنفر پیش خدمت
 با چپق بلند دوسه ذرعی همراه میآورد دمبدم چپق می
 طلبید یکسر آنرا به نیش میکشید و سردیگر در وسط اطباق
 دودش بلند بود و دودی مانند دود تون حمام از حلقوم
 منحوش بیرون میکرد و برای اظهار فضل و کمال بالهجهی
 ترکی بلسان عربی صحبت میداشت و زیاده از حد اظهار
 زهد و تقوی مینمود مثلادر هنگامی که قاری قرآن در بیرونی
 قرائت مینمود می نشست و فضولی بیجا میکرد و در ختم هر
 آیه میگفت در اینجا سجود لازم است چرا اطاق را باقالیچه
 و سجاده فرش نمی کنید که آداب اسلامی آزاد باشد از
 قرار معلوم آرزوی قالیچهی ایرانی در دل داشت یقیناً ذکر
 سخاوت مبارک را هم شنیده بود و دندان طمع تیز کرده بود

و ضمناً از اسلامبول دستور داشت که با حرکات توهین آمیز
 وهنی وارد آورد اما الحمد لله رفتار با وقار وجود مبارک او
 را غالباً مغلوب و مرعوب مینمود. این بود اوضاع و اطوار
 ماء مورین در آن زمان .

مسافرت این عبد به اروپا

در این هنگام که ماء مورین عنوداً از اسلامبول آمده به
 ضدیت تمام قیام داشتند مسافرین را کلاً و طراً مرخص فرمودند
 و مردانند که عرایض از پرت سعید نفرستند تا بدست
 ماء مورین و مفتشین نرسد و سکوت و آرامش حاصل گردد؛
 لهذا یکبار دیگر عکا مثل او آخر سال پنجم صعود جمال ابهی
 که در قسمت اول مذکور گشت ظاهراً آرام ما آتش فتنه در زیر
 توده‌ی پنبه افسرده بود و منتظر مرور اریاح افتان که ناعری
 نار بغض را با وج اعلی رساند ذهاب و ایاب در بخانه
 هم تقریباً موقوف، شبها قاری قرآن هم مستمع نداشت و به
 تنهایی مجلس آرای میگردا ما هر وقت احباب در هر جا
 مشرف میشدند ذکر فساد اعداء در میان بود و تاء کید
 شدید میفرمودند که هر کس بتواند بزودی از این ورطه‌ی بلا
 خود را نجات دهد البته اسباب آسایش خاطر مبارک خواهد
 شد و ما حضرات طائفین که اغلب آلوده به علائق کسب و

تجارت در عکا و حیفا و متوطن و مستقر شده بودند مسافرت
و جلای وطن بسهولت ممکن نبود لهذا جملگی در عوالیم
خوف و رجاء بخیال امروز و فردا از جای خود نجنبیدند
و اما این عبد که هیچگونه دل بستگی به امور ملکی نداشتم بر
آن شدم که این دستور مبارک را قبل از سایرین بموقع
اجراء گذارم شاید دیگران هم تأسی کنند اما تعیین نقطه‌ی
مقصد بسیار دشوار بود زیرا مراجعت با ایران را مایه‌ی زیان
و خسران میدانستم، دوری از آن ساحت باعث ملالت میگردد
لهذا پس از تفکر بسیار شهر ما را سیل را از تمام شهرهای
دنیا مناسبتر یافتم زیرا هم بعکا چندان مسافت نداشتم و هم
سابقه‌ی حسن روابطی که با بعضی از شعب بانک بین المللی
مسکودا شتم تصور کردم که در شعبه‌ی بانک ما سیل بسهولت
استخدام جویم و در آن شهر رحل اقامت بیفکنم و مثل
طهران بساط تبلیغ راه بیندازم و منتظر وصول آن جنود
تاء ییدالهی باشم که در لوح این عبد وقتیکه در ایران
بودم فرموده بودند: "باری اگر تأیید پیاپی خواهی صف
تبلیغی بیارای و جنود تحقیقی سوق نمای و بر جیوش جهل
و عماء هجوم کن خلاصه از این طمعهای خام افکار
بسیاری در دماغ پخته کردم و در موقع مناسبی بحضور
مبارک معروض داشتم جمیع مراتب بحسن قبول و رضای مبارک
فائز شد سپس فرمودند: و لوهو قدر هم مختصر باشد مسافرت

شمالاً لازم است. پس از آن فرمایشات بسیاری راجع به پاریس فرمودند و لزوم ملاقات احبای آنجا و تبلیغ نفوس را تأکید و نزول جنود حتمی تأیید را بشارت دادند چون در باره پاریس بیانات بسیار فرمودند اهمیت آنجا در نظر من بیشتر جلوه کرد و ملتفت شدم که تصور توقف مارسیل شاید خیال بافی من بوده است و پاریس را باید در نظر بگیرم پس از آن فرمودند - خودت نمیروی بلکه من تو را میفرستم و هر ساعت که مراجعت کردی اینجا خانه خود تست. خلاصه فرمایشات مبارک روح امید در قالب بناتوانم دمید اسباب سفر آماده کردم روز بعد احضار فرمودند و از احوال مالی و اقتصادی بنده سؤال نمودند هر چه داشتم و نداشتم عرضه داشتم فوراً مبلغ بیست و هفت لیره ی طلا عنایت فرمودند و این وجه را با منتهای خجالت و خوف و رجا گرفتم و روز بعد که یوم حرکت کشتی بسمت پرت سعید بود مرخص شدم و وضع و احوال روحی هنگام مرخصی آن یوم شباهت تامی به کیفیات ساعت مرخصی چند سال قبل داشت که با ایران رفتم البته سفارشهای مخصوص و امور پرت سعید مختصر برای پرت سعید عنایت فرمودند، با روحی طافح بسرور و حبور حرکت کردم تا وقتی که ساعتی از ساحل حیفا دور شدم دنیا را طور دیگری مشاهده کردم و زندگانی چهار ساله ی گذشته عکس را عوالم خواب و رویا تصور کردم تمام دقائق ایام و ساعات سنوات گذشته زایک

یک مثل برق از نظر گذرانیدم اما هر قدر که با دوربین
 عقل ضعیف و سقیم خود در افق آینده نظر کردم چیزی -
 ندیدم، افق روشن ایام گذشته را با افق تاریک آینده مقایسه
 کردم و از کرده‌ی خود پشیمان شدم با خود گفتم خدا یا این
 چه کاری بود من کردم همه طاغفین آسوده نشسته و من
 خودنمایی کردم و پیشقدم شدم و از محبوبان مکان دوری
 جستم خلاصه آنکه چون مغلوب اینگونه افکار و از زندگی
 بیزار شدم چاره جز گریه‌ی بی اختیار ندیدم تا نفس داشتم
 گریستم تا عاقبت بمصداق :

گریه بر هر درد بی درمان دواست

چشم‌گریبان چشمه‌ی فیض خداست

فرشته‌ی تأیید از بالای سرم پرواز کرد و عبارات ذیل
 را که از لسان مبارک نازل شده بود بگوش هوشم رسانید .
 " ۱- ولو هر قدر مختصر باشد مسافرت شما لازم است ؛
 ۲- تو خودت نمیروی بلکه من تو را میفرستم ۳- هر
 ساعت که مراجعت کردی این خانه‌ی تست " . همینکه این
 مضامین بگوش هوشم رسید از جای برخاستم و از ذوقم یک
 جست و خیز کودکانه بعمل آوردم و بر نادانی خود خندیدم
 تا وقتی که به پرت سعید رسیدم و در این شهر یک شبانه
 روز در خدمت جناب آقا احمد یزدی بسر بردم روز بعد
 عازم ما رسیل گردیدم .

ورود به مارسیل

دربین راه مارسیل یکنفر هلندی را نیمه‌کاره تبلیغ کردم هنگام ورود بشهر مدت دو روز با هم بسربردیم بعد از مفارقت او دیگر کسی را نیافتم که با مذاکرات امری خود را مشغول سازم روز دوم ورود، اول کاریکه کردم معجزاً بسراغ بانک رفتم معلوم شد که این شعبه را برچیده‌اند فوراً مکتوبی با داره‌ی مرکزی مسکوکه‌ها بقیه‌ی خوبی داشتم نوشتم جواب آمد که بانک بین المللی اسماً بکلی منحل و رسماً بانک دیگر مبدل گشته است لهذا روه‌سای مرکز و شعب با نضمام دفاتر و غیره بکلی تغییر یافته است بالجمله پنج یا شش روز که در این شهر ماندم روزگار بسیار تیره و تاری بسربردم تماشای در و دیوار این شهر و دیدار مردمان منهمک در هواهای نفسانی و محروم از نفثات رحمانی با اندازه‌ای مرا بهیجان می‌آورد که با رها خواستم در ملاء عام هرچه با داباد فریاد و احسرتا علی العباد بسر آورم و همواره بیا دحواریون حضرت مسیح بودم که آنها چه مشقاتی تحمل نموده و چگونه در غربت پرکربت علم مسیحایی برافراشتند اما چون لیاقت این خدمت را در

خود ندیدم ناچار برای تسکین خاطر پریشانم به تحریر یک مقاله‌ی بلندبالایی بعنوان روزنامه‌ی ما نن پرداختم در این مقاله هرچه در دل داشتم نوشتم و از این بار سنگین که بر دوش جان و وجدانم بود آزاد شدم هرچند نظیر این مقاله را چند سال قبل به روزنامه‌ی «دبا» که در موضوع قتل ناصرالدین شاه اخبار کذب به نسبت باهل بهاء انتشار داده بود نوشته بودم و از گذشته خود چندان ثمری نچیده بودم — معذک بعلت ترا کم افکار مرابی اختیار و ادا نمود که آنچه را که از گفتارش عاجزم ناچار برشته‌ی تحریر در آوردم همینکه گفتنی‌ها را نوشتم و بدفتر ادا ره‌ی جریده رسانیدم قدری آسوده و سبکبار شدم و از این مدینه فرار کرده بسمت پاریس رهسپار گردیدم.

ورود به پاریس

هر مقدار که افق ما سیل در نظرم تیره و تار بود و بهر اندازه که از دیدار آن دیار زرده و بیزار بودم بهمان میزان افق پاریس در نظرم روشن و منور گردید چرا که احبای آن سامان در آن زمان هرچه تصور کنید بنا بر محبت الله مشتعل و منجذب بودند و از صهبای محبت ایشان سرمست و سرشار گشتم در آن ایام نار محبت الهی تازه مشتعل و نور

ایمان افاق قلوب جمعی را منور داشت سرمایهی این اشتعال
 و انجذاب شخص شخیص مرحوم هیپولیت دریفوس بود که
 شرح تشریف در قسمت دوم این کتاب مذکور گشت چند نفر
 از کسان و خویشاوندان خود را که یکی از آنها عاقله می‌رمی
 بود تبلیغ نموده بود و برسبیل اتفاق در آن ایام جمعی از
 احبای تازه تصدیق امریکا در پاریس ساکن بودند و جمعیت
 تمام بهائیان تقریباً به پنجاه شصت نفر بالغ میشد و علاوه بر
 آنها ده یا بیست نفر دیگر در صد تحقیق برآمده بعضی
 محب برخی معترض و معدودی متحیر و سرگردان بودند
 خلاصه آنکه اوضاع پاریس چنان بود که گویی در عالم طبیعت
 منتظر ورود یکنفر مثل این عبد بودند که بشارت روح پرور
 عکا را بسمع ایشان برساند و در اینجا معلوم شد که تأکید
 مبارک برای مسافرت این عبد چه حکمتی داشت که فرمودند
 ولو هر قدر هم مختصر باشد مسافرت شما لازم است و بعد
 از آن احبای پاریس را سفارش فرمودند در حالیکه این عبد
 بقصد مارسیل حرکت میکردم و بر حسب ظاهر هم خبری از
 اوضاع و استعداد نفوس پاریس بعکا نرسیده بود باری پاریس
 بعد از مارسیل برای من بهشت برین بود و اوقات شب و
 روزم بحساب شماره‌ی ساعات تقسیم میشد صبح، ظهر، عصر و
 شب در هر هنگام مجلسی فراهم و در هر مجلس جمعیتی
 مستمع که با کمال اشتیاق منتظر استماع بشارت ساحت قدس

بودند چون اغلب احبای امریکایی زبان فرانسه نمیدانستند
 و با فرانسویها در یک جا مجتمع بودند قرار این بود که دو
 دسته می نشستند هر کس بزبان خود بشارات رحمانی را
 اصفاء مینمود و در این میان هر کس که دارای دو زبان بود
 دوبار بشارات ملکوت اسرار را می شنید و با ارتحسین مینمود
 و هزار بار بیشتر مشعوف و مستبشر میشد چند نفر مبتدی را
 در اواخر شب ملاقات کردم و اقبال و تصدیقشان حیرت انگیز
 بود یکی از آنها مسیوانگل من بود که قصیده‌ی غرائی در امر
 بسرود و ترجمه‌ی منظومه‌ی آنرا فوراً^۱ بعکافرستادم و در کتاب
 ارتباط شرق و غرب درج نموده ام یک خانم دیگر که ثقل
 سامعه داشت اعتراضات شدید مینمود همین که تبلیغ شد
 تقلیب شد و به تلافی مافات قیام نمود، مرحوم میرزا حبیب -
 ملقب به عین الملک فرزند مرحوم آقا رضا قناد که در اواخر
 ایام جاه طلب شد و با شتیاق لقب و منصب از خدمات امیری
 محروم ماند در آن ایام دقیقه‌ای آرام نداشت شب و روز بخدمت
 امر مشغول و بمساعدت مرحوم در یفوس ندای امر را بگوش
 اهل پاریس میرسانید خلاصه آنکه با مساعدت ایشان این عبد
 هم بملاقات و صحبت با چند نفر از اشخاص مهم نائل
 شدم و تقریباً مدت یکماه بروح و ریحان بسر بردم اما -
 یادگار روزگار زندگانی عکا و حوادث ناگوار آن دیار همواره
 در نظر مجسم بود وقتی بخيال افتادم که در یکی از مدارس

شبان که اعلان آنرا در کوچه و بازار مکرر دیده بودم بتحصیل فلسفه مشغول شوم تا شغل مترجمی الواح را با دانستن اصطلاح بسهولت انجام دهم اما وسائل مالی کاملاً فراهم نبود زیرا تنخواه موجودی عبارت از یک فقره بلیط بانک دولتی روسیه بود که میبایستی در مسکو بتوسط بانک فرانسه بمصرف فروش رسد لهذا چند روزی تاخیر در تصمیم قطعی لازم میگشت و اشتغال بتحصیل طب هم مشکلات دیگر داشت خلاصه با بودن این موانع و مشاکل تصمیم قطعی به مراجعت مسلم شد.

مراجعت از پاریس بعکا

توقف پاریس هر چند خالی از شور و انجذاب نبود و ملاقات دوستان باعث ازدیاد روح و ریحان، ولکن دوری و بی خبری از ساحت قدس بقدری باعث پریشانی خاطر و دغدغهی افکار گردید که بعداً زینج یاش هفته بمراجعت مصمم شدم و با وجود آنهمه اصرار و ابرام دوستان از پاریس بیرون آمدم و بعد از هفت روز بعکا رسیدم و در هنگام ورود مستقیماً بدربخانه رفته فوراً بحضور مبارک مشرف شدم و پس از حصول عنایات آن دلبر یکتا بمسافر خانه وارد شدم در اینجا غیر از مرحوم حاج میرزا حیدرعلی

یک مسافر بیشتر نبود یعنی مرحوم آقا شیخ محمد علی نبیلی که آنهم روز بعد مرخص شد صمت و سکوت و آرا را مش دائمی در همه جا حکم فرما بود با زهم شبها تنها صوت قاری قرآن در بیرونی بلند بود مجاورین و طائفین به ندرت می آمدند و فرمایشات مبارک هم مانند یکی دوسه ماه قبل حکایت از نزدیکی فساد و انقلاب مینمود کسی را اجازه ی مسافرت بعکا نمی دادند و امة البهائمیس بارنی هم از بیت مبارک بندرت و با احتیاط تمام بزیارت بهجی مشرف میشد در غیاب بنده ترجمانی سر سفره بعده ی صبا یای مبارک محول شده بود هنگام ورود بنده اظها رعنا یت و خوش آمد بسیار فرمودند و در وقت مغرب دوباره احضارم فرمودند، در موقعی که در جلو خان بیرونی مشی میفرمودند مفصلاً " مشرف بودم، گزارشات مسافرت را بتفصیل تمام بعرض رسانیدم عرض عبودیت و نیستی و التماس و دعا های دوستان پاریس را تقدیم کردم با اینکه در منتهی درجه ی ایام سختی عکا بود خاطر مبارک بسیار مشعوف مشاهده میشد و اظهارات عنایت مبارک نسبت باین عبد از حد احصاء خارج، از فرط شوق و شغف نمیدانستم چه عرض میکردم یکبار هم در مقام عرض تشکرو اظها ر قدردانی از توقیعات و تأییدات غیر منتظره ی آسمانی که در این سفر مشاهده نموده بودم عرض کردم نمیدانم چه تأییدی شامل حال شده بود که در موقع

صحبته احبای الهی چه انگلیسی و چه فرانسوی بقصد ری
 اظهار اشتیاق مینمودند و چیزها یسی میگفتند که من شرمنده
 میشدم... یکمرتبه ایستاده و چه مبارک را باین عید متوجه
 نموده پرسیدند چند سال است تو با ما هستی؟ عرض کردم
 چهار سال فرمودند: این چهار سال تو نمیدانی من بتو
 چه داده‌ام و نمیدانی از من چه گرفته‌ای؟ باشد تا در موقعش
 ... این کلمات مبارک در تمام عمرم در گوش هوشم صدا
 میکند و در بعضی موارد مصداق آنرا بچشم دیده و در دل
 یافته‌ام، صدقت یا عبدالبهاء، خلاصه آنکه یوم بعد در سفر
 سفره‌ی مبارک برای ترجمانی احضارم فرمودند تا چند بار دیگر
 هنگام غروب مشرف میشدم و احوالات احبای پاریس را جز
 بجزء شرح میدادم که تا چه اندازه مخلص و با اشتیاق -
 بوده‌اند حتی یکروز عرض کردم از محبت‌های بی‌که نسبت بخودم
 ابراز نموده‌اند بی نهایت شرمنده و خجلم فرمودند: بلای
 این است نتیجه‌ی خدمت به عبدالبهاء باری چند روزی باین
 منوال گذرانیدم در حالتیکه ابواب ارسال و مرسول بکلی
 مسدود بود هیچگونه عرایضی نمیرسید و هیچ جوابی نازل
 نمیشد زیرا مفتشین سری و جهری در اطراف می‌پلکیدند
 اخبار و اراجیف مختلف در اطراف شنیده میشد و هیکن
 مبارک همواره بصبر و سکون و وقار حرکت میکردند و ضمناً
 وقوع بعضی حوادث ناگوار را خبر میدادند تا اینکه یکروز

صبح زود احضارم فرمودند پس از اظهار ملاطفت بسیار فرمودند :
 من دیشب در فکر تو بودم . . . فکر خوبی برای تو کرده ام . . .
 تو بیا یاد درس بخوانی . تا این کلمه را فرمودند تصور کردم
 مقصورت مبارک تحصیل فلسفه است که در پارسی در نظر
 گرفته تفصیلش را بحضور عرض نموده بودم ، عرض کردم
 چه درسی بخوانم ؟ فرمودند : هر چه که نافع باشد عرض کردم
 در کجا ؟ فرمودند : در بیروت ، میروی در بیروت تحقیقاتی در
 این باب میکنی میآیی تا بتو بگویم . عرض کردم آیا در بیروت
 کلاسهای مخصوص برای ادبیات و فلسفه موجود هست ؟ فرمودند :
 چیز دیگری مفیدتر باشد . . . هر چه فکر کردم مفید کدام است
 عاقل بجایی نرسید عرض کردم درس طب بخوانم ؟ فرمودند : هاها
 آن خیلی خوب است یک مدرسه طب پارسها در آنجا دارند
 (پارس یعنی کشیشهای یسوعیه یا کاتولیک) که بسیار خوب
 است ، یکی هم امریکایی ها دارند برو ببین کدام مصلحت
 است سپس بعضی فرمایشات دیگر را جمع به فتنه‌ی ناقضین
 و انقلابات عکا فرمودند که احبای طائفین هر چه زود تر
 متفرق شوند بهتر است . بالجمله این امریه مبارک و
 این دستور که هرگز تصور نکرده و پیش بینی ننموده بودم -
 تأثیر غریبی در وجودم بخشید تمام روز در خیال و در بحر
 افکار مستغرق بودم موانع کوه پیکر در مقابل چشم جلوه گر
 میشد که چگونه ممکن است در تحصیل طب موفقیت حاصل

کنم و از کجا لوازم تحصیل فراهم نمایم و با این روح افسرده و پژمرده که از عکا دور و از حضور مهجور میمانم چگونه میتوانم تحصیل خود را به انتها رسانم و از همه اینها گذشته از کجا وسائل مالی بدست آورم خلاصه آن روز و آن شب را با افکار پریشان بسر بردم گاهی روزنه‌ی امید در محوطه‌ی مخیله‌ی تیره و تاریم تجلی میکرد و تاریکی نادانی را بروشنایی بینایی مبدل میساخت و با خود میگفتم که این پیش آمد چون بصرف اراده‌ی آن محبوب مشهود شده یقیناً با تأییدات الهی هم‌عنان خواهد بود باری با این احوال خوف و رجا شیب را بدعاء و مناجات گذرانیدم فردا صبح مجدداً حاضر فرمودند و در هنگامیکه در کوچه‌های تنگ و تاریک عکا برای رسیدگی بحال فقراء قدم میزدند نبالهی فرمایشات روز گذشته را از سر گرفتند لزوم مهاجرت طائفین را مجدداً بیان فرمودند سپس لزوم تحصیل را و رموز موفقیت آنرا جملگی شرح دادند و ضمناً پیشرفت‌های را «اولاً بتأیید الهی ثانیاً باستقامت کامل منوط و مربوط فرمودند و همچنین در خصوص قسوت و قدرتی که از تمرکز قوی به نقطه‌ی واحده حاصل میشود مثل‌های حیرت‌انگیز بمیان آوردند مثلاً تمرکز نور بیک نقطه چه قوه‌ی حرارتی تولید میکند و تمرکز بخار در مرکزی چه قدرتی ظاهر مینماید از این قبیل فرمایشات بسیار فرمودند با زهم از این بیانات مبارک نور امید در افق قلب طالع شد و به یقین

دانستم که چون موفقیت هر امری اولاً منوط به توفیق الهی است یقیناً شامل احوال این عبد نیز خواهد گردید چرا که بصرف اراده‌ی مبارک این پیش‌آمد واقع می‌شود و البته اراده‌ی حق تاء یید مسلم دربر دارد همینکه از این جهت مطمئن شدم. عرض کردم چه وقتی بسمت بیروت حرکت کنم؟ از این قبول و حسن استقبال بنده اظهار بشاشت فرمودند و چون یوم ورود کشتی به سه روز دیگر معین شده بود فرمودند: فلان روز حرکت کن دوسه روز در بیروت بمان تحقیقات نموده بعکا مراجعت کن باین ترتیب دو روز منتظر ورود کشتی شدم و در این مدت با همه اعماد و اطمینانی که برای موفقیت خود در تحصیل طب داشتم معذک شبها از خیال راحت نبودم و از مفارقت عکا بسیار نگران بودم.

مسافرت موقتی به بیروت

وقتیکه وارد بیروت شدم احبای این بلد را بسیار مشوش و پریشان دیدم زیرا همان اخباریکه احبای عکا و حیفا را پریشان ساخته بود در اینجا صد برابر بیشتر از ناحیه‌ی ما مورین دولت انتشار داشت بعضی دوستان غیربهاثی حضرت عبدالبهاء نزد احباب آمده تحقیقات مینمودند و این مسأله بیشتر علت اضطراب خاطر احباب میشد، درجرائد

بیروت و مصر هم بعضی اشارات و کنایات منتشر میشد هرچند خالی از حقیقت بود اما خاطر دوستان را قرین حزن و اندوه مینمود الحمدلله از توقف چهار یا پنج روزهی این عبد مختصر تسکینی حاصل شد و در این چند روز مطالعات کافسی در خصوص مدارس بعمل آورده بعکا مراجعت نمودم و هفت روز - امة البهاء دروس سر سفره‌ی مبارک خود را مداومت مینمود.

تعلیمات مبارک برای حصول تایید

اینک بعکا مراجعت نموده مطالعات خود را بعرض - رسانیدم تصمیم مبارک قطعی شد و رفتن بنده محقق و مسلم اما برای توشه‌ی راه این حرکت و غذای روح در این مهاجرت نعم الهیه لازم و تعلیمات روحانیه واجب، زیرا با وجود همه‌ی آن نصایح و مواعید مبارک که مبشر حصول تأیید بود هنوز با رقه‌ی شعله‌ی لیطمئن قلبی در افق قلب کمالاً اشراق ننموده بود هر چند گاهی روزنه‌ی امید تجلی مینمود ولیکن هر دم که نظری بعدم لیاقت خود میافتاد آن روزنه نابود و تیرگی ناامیدی ارکان وجود را احاطه مینمود و هرگز تصور نمیرفت که در آن زمان از عمر با وجود آن همه آلام و محنت و دوری و مهجوری از ساحت محبوب دیگر قدرت و توانایی شروع و تکمیل علوم که از آن بکلی محروم بود میسر گردد لهذا سه

یا چها روز دیگر در عکا بودم و همه روزه بشرف لقاء فائزو
 با صفاء بیانات تشویق آمیز مفتخرو سرافراز میشدم هر
 روزی را روزی ای بود و هر ساعتی را نعمتی مبذول میگشت
 آنچه در آن ایام برای اطمینان خاطر مشوش و مکدر این
 عبد میفرمودند هر یک کلمه از آن در گرانبهایی بود که
 از کثرت فراوانی قدر و قیمتش مجهول و لکن بعضی از آن
 لالی چون در شاهوار حلقه‌ی گوش این عبد گردید که تا ابد
 فراموش نخواهد شد من جمله یکروز در هنگام گردش در کوچه‌های
 عکا مخصوصاً فرمودند: نظر را از خود دور کن و به
 ملکوت ابهی ناظر باش تا تاء ییدات متتابع شود توجه
 کامل و استقامت تام در امر تحصیل لازم است تا جالب
 تاء ییدات الهی گردد لیاقت و استعداد خود را میزان
 عنایت الهی بدان و به سماء فضل و کرم توجه کن مطمئن
 باش مطمئن . خلاصه هنگامیکه این بیانات از لسان شفقت
 جاری بود افکار متشتت و خیالات عجیب و غریب در صفحات
 خاطر نمودار میشد بغتةً حکایت حضرت ابراهیم که در
 زمان بعثت خود با خدا مکالمه میکرد از خاطر گذشته
 که آنحضرت در وعده‌های الهی مبنی بر اینکه سلاله‌ی او
 از ستاره‌های آسمانی بیشتر خواهد شد تردید حاصل
 نمود و مورد عتاب واقع گشت تا اینکه آخر الامر اطمینان
 قلب حاصل نمود. بمجرد اینکه خاطره‌ی این واقعه بنسده را

متذکر ساخت یکمرتبه وجه مبارک را برگردانیده فرمودند: حالا مطمئن شدی؟ اما در جواب این سؤال بعد از این تذکرو تنبیه روحانی دیگری رای تکلم ندا شتم جز آنکه سرفرو و آوردم و ندای قلب و فؤاد خود را بسمع روح شنیدم که با صدای بلند عرض کرد بلی مطمئن شدم مطمئن همینکه این ندا از اعماق قلب بیرون آمد و انقلاب فکری مرتفع گشت و اضطراب خاطر به اطمینان و استقامت مبدل گردید بیقین مبین دانستم که در تحصیل طب موفقیت حاصل شد و طبیب حاذق و دکتر مسلم گردیدم دیگر دغدغهی خاطر از هیچ جهتی باقی نماند جز آنکه با خود میگفتم چه روزی بسمت بیروت حرکت نمایم، بلی در این موقع تشنت خاطر بکلی خاتمه یافت اما فرمایشات مبارک تمام نشد با زدر کوچکهای عکاسی و حرکت می فرمودند و اسلوب صحبت را تغییر داده و دستورات مخصوصی که مایه‌ی جلب تأیید و باعث استقامت باشد می فرمودند. در باره‌ی تمرکز قوی بنقطه‌ی واحد و انحصار فکر بکروا حـد مثلشهای لطیف ایراد فرمودند که الحال از ذکر آنها عاجز و قاصر مخصوصاً راجع باستقامت در اقدام بهرامری بیانی را که مکرراً زلسان مبارک شنیده بودم در این موقع باز گوشزد فرمودند که بنده را زنده و بیدار کرد و آن کلمه این بود که مکرراً فرموده بودند: درهرامری از امورتاً پید طائف حول اقدام است اقدام کنید و استقامت نماید تا جنودتاً یبـد

شما را نصرت کند حتی بخاطر دارم یکروز در ضمن فرمایشات مبارک قسم یاد کردند که جنود تأیید در پشت این شباک (پنجره) منتظر آن است که شما اقدام کنید اگر شما قدم در میدان خدمت نگذارید جنود نصرت بچه کار آید اگر سردار لشکر مهمل و معطل بماند جنود نصرت چه توانند؟ خلاصه از این قبیل فرمایشات بسیار فرمودند که من فراموش کردم فقط یک نکته را بخاطر سپردم و در احیان تحصیل بکار بردم و آن این بود که فرمودند تأیید طائف حول اقدام است باری همینکه ملاحظه فرمودند که از صهبای عنایت سرمست و سرشار شدم بیک کلمه ای فی امان الله مرخص و فرود در همان ساعت اخذ فرمودند.

مسافرت قطعی به بیروت

این دفعه که مشرف شدم اطمینان خاطر بدرجهای محکم بود که میخواستم روز مرخصی خود را سوال نموده معین نمایم اما بیانات مبارک سبقت گرفت و دستورات دیگر لازم که باعث استحکام مرام گردد، مختصری از آن بیانات را در نظر دارم من جمله شرح مبسوطی راجع به فضیلت تقوی و منافع خشية الله فرمودند سپس لزوم استقامت در امر تحصیل را جزء بجزء شرح دادند که بعلمت موانع هائله نبایستی ماء یوس

شد در این ضمن بیاناتی فرمودند که من مندرک شدم بطوریکه طاقت شنیدن آنرا نداشتم غافل از اینکه روزی این پیشگویی بنده را از خطر عظیمی نجات خواهد داد و تفصیلاً آن از اینقرار است .

در آن ایام که زمزمه‌ی ورود هیئت تفتیشیه‌ی دولت عثمانی اذنان دوست و دشمن را فرا گرفته بود ناقضین بعضی ایرانیان بیروت را اغواء نموده افکارشانرا مشوش ساخته بودند از اینها گذشته یکنفر ازلی یموتی راهم با خود هم‌راه نموده رفته رفته در اذنان عموم محصلین مدارس نموده بودند بنحویکه همه ایرانیان آن صفحات شامات که سابقاً با اسم مبارک تعظیم مینمودند در این ایام بسیار بدبین و فتنه جو و مفسدت انگیز گشته بودند بطوریکه اغلب آنها مثل خود ناقضین منتظر بروز فساد بودند چون در چنین ایامی مقرر بود که عازم بیروت شوم و جوانان بهائی هم معذور بود که در مدارس آنجا مشغول تحصیل بودند لهذا لازم بود که دستورات مخصوصی برای حفظ خود و محافظت آنان عنایت فرمایند همینکه راجع به استقامت بیاناتی فرمودند کم‌کم در باره‌ی لزوم صبر و بردباری اشاراتی فرمودند تا حدیکه فرمودند: محبت ایرانیان آنمدینه را در دل قرار داده و هیچگاه کدورت و انزجار نسبت با حدی اظهار ننمائید هر چه بیشتر دشمنی کردند بیشتر مهربانی کن لازم نیست آنها را رسماً

تبلیغ کنی بلکه کاری بکن که محب خالص امرالله باشی اگر
میخواهی درکار خودمویه باشی این دستور را فراموش
نکن دوست داشتن دوستان فضیلتی نیست تو باید در این
سفر دشمن دوست باشی و به محبت خالصه جذب قلوب
نمایی خلاصه در موقعیکه در کوچه های تنگ و تاریک عاقد م
میزدند و این نصایح از لسان مبارک جاری بود کم کم بیان
مبارک اوج گرفت کار بجایی رسید که فرمودند: از دشمنی
ایرانیهای آنجا ابداً افسرده مشو بلکه با قیافه ی بشاش با آنها
ملاقات کن حتی اگر بچشم خود دیدی و بگوش خود شنیدی
که با سم من بد گفتند بروی آنها بخند و ابداً مکر مشو
و دورتی از آنها در دل راه مده اگر چنین کردی مویه
و موفق خواهی شد و الا فلا حالا بتو میگویم اگر نمیتوانی
اینطور باشی بگو تا تو را نفرستم زیرا از این فرستادن -
مقصودی دارم. خلاصه از این بیان مبارک بقدری دل شکسته
و ماء یوس شدم که پا وزانو از حرکت بازماند زیرا در خود
چنین طاقتی نمیدیدم در این هنگام وجه مبارک را برگردانیده
فرمودند: این کار مشکل نیست بیا تا بتو بگویم با ید این فکر
را در دل راه دهی که آن بیچاره نمیداند مرانمی شناسد
چه تقصیری دارد با ید در حقش دعا کنی کسیکه مثل تو مرا
میشناسد با آن کسیکه نمیشناسد یکسان نیست بر فرض آمدی
با و پر خاش کردی یا آنکه بغض او را در دل راه دادی چه

نفعی برای توچه نفعی برای امرچه نفعی برای من؟ ما اگر کینه در دل نداشتی و در مقابل محبت کردی ممکن است او را تقلیب کنی تو باید بالله و فی الله و محض رضای من در این سفر بغض احدی را در دل راه ندهی تا در منظور خود موفق شوی از طرفی دیگر ملاحظه کن که گفتا رزشت بیخردان چه ضرری بدستگاه من دارد چه فرقی بحال من میکنند؟ من در حق همه آنها دعا میکنم تو باید بشخص من ناظر باشی رضای مرا بخواهی و رضای من این است که از احدی کدورت حاصل نکنی من که از تو راضی باشم تو دیگر چه غصه داری؟ خلاصه اینقدر از این قبیل بیانات فرمودند که اشک حسرت مبی اختیار جاری شد در دل گفتم :

هزار دشمنم ارمیکنند قصد هلاک

گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک
هر چند بیانات امروز در یک مقام متمم فرمایشات قبل بود اما حقایق لطیف تر دیگر در برداشت که بنده را به قضای آینده متوجه ساخت و منتظر آن شدم که در آینده، ظهور مصداق این بیانات را مشاهده کنم و فی الحقیقه همینطور واقع شد و تفصیل آنرا در فصول بعد بنظر قارئین محترم می رسانم و بقراری که قبلاً معروض داشتم این ایام بخلاف تمام سنوات و اوقات قبل هیکل مبارک بحسب ظاهر مشغلهی بسیار نداشتند زیرا ابواب لقاء بوجه کل مسدود، مسافر خانه بکلی خلوت

بود و همچنین عرایضی نمی رسید جوابی هم عنایت نمیشد
 اغیار که سابقاً دسته دسته می آمدند حالا جرأت نمیکنند
 مبادا به دوستی حضرت عبدالبهاء متهم و روزگاری مورد
 تعقیب واقع شوند شبها در بیرونی مبارک قاری قرآن تنها
 برای خود و یکی دو نفر از خدام بیت بقدر نیامساعت تغنی
 میکرد روزها هم در بیرونی خبری نبوده یکل مبارک اوقات
 خود را بیشتر صرف با غچه بندی و درخت کاری جلو خاندان
 بیرونی میفرمودند و گاهی هم در کوچه های باریک عکاسی
 میزدند و به فقرای شهر سرکشی و دلجویی میفرمودند و
 ضمناً هر کس از احباء را که میل داشتند همراه میبردند و بنده
 یکی از آنها بودم که در این چند روزی اخیر همه وقت
 احضار و با صفای بیانات و نصایح سرافرازمی شدم و در وسیکه
 در این سه چهار روز تعلیم فرمودند سر مشق دائمی زندگی
 من بود و تمام تحصیلات علمی و طبیبی از برکت آن تعلیمات
 انجام گرفت بلکه تمام هستی و حیات روحانی و جسمانی
 خود را صورتاً و معناً مرهون آن تعالیم میدانم چنانکه
 حالا بعد از انقضاء مدت سی و دو سال هر وقت فکر
 میکنم تمام آن مطالب بنحوی در نظر من مجسم که گویی این
 وقایع دیروز واقع شد حتی قیافه مبارک در دیدگان گریانم
 مصور و نصایح مبارک در گوشم صدا میکند بطوریکه یقین
 دارم که از بیانات مبارک آنچه در این دو صفحه مذکور

گشت متجا وزا زصدی هشتادعین کلمات والفاظ شریف بوده است اگر آن کلمات را برصفحات او راق کاغذی برسبیل یادداشت درج ننموده ام الحمدلله درصفحات ضمیرم کالنعش فی الحجر منقوش واز آنجا بکمک فرشتهی تأییدبرشتهی تحریر درآمدتا درصفحهی روزکار بیادگار باقی و برقرار بماند امید آنکه صاحبان امید و منتظرین جنود تأیید در امورملکی و ملکوتی این نصایح را بجان و دل بپذیرند و این دور را سرمشق زندگانی دائمی خود نمایند باری از مطلب دور شدیم دفعهی اخیر که این تعالیم را تلقین میفرمودند چندی هم راجع بجوانان بهائی که در مدارس و خارج از مدارس بیروت بودند دستوراتی عنایت فرمودند که موجب اشتعال و انجذاب جمیع بوده باشد پس از آن فرمودند: هر یک از ایرانیان را که محب مشاهده نمودی و صلاح دانستی نزد من بفرست با وجود اینکه احدی را اجازه حضور نمیدهم هر کس را که تو مصلحت بدانی بفرستی من میپذیرم مقصود مبارک این بود که ایرانی که محب امرالله شده باشند بعکامشرف و مورد عنایت واقع گردند حتی فرمودند: هر کس را که تو بفرستی و دو کلمه بنویسی یا خودت همراه بیآوری مثل یک مهمان عزیز پذیرایی میکنم و خودت هم هر وقت بیایی اجازهی ثانی لازم نداری اینجا خانه اصلی تست هر کس را هم بفرستی مهمان تو و مهمان من است.

مقصود مبارک این بود که در بیروت اشخاصی هستند که
 بعدها مصداقاً مورد مهمه خواهند شد اگر رسماً تصدیق کنند
 و لاهرچه در باره‌ی امر بگویند مردم مبنی بر غرض دنیائی
 میداند و ثناء ثیری ندارد تا نیاکم جرأت میشوند و عقیده‌ی
 خود را کتمان خواهند کرد اما رسماً بهائی نباشد و فقط
 محب‌المربا شد با کمال جرأت به خدمت قیام میکند و مورد توجه
 عموم خواهد شد در ضمن بیانات مبارک باز چند کلمه در باره‌ی
 ثبات و استقامت در امر تحصیل فرمودند و ضمناً عبارتی که
 تقریباً شامل این کلمات بود از لسان مبارک شنیدم فرمودند:
 بعضی از معلمین ... خشونت ... تو باید تحمل کنی
 تا به مقصود نائل گردی از این بیان اینطور استنباط کردم
 که خصومتی از طرف اساتید ابراز خواهد شد که در مقابل
 آن صبر و بردباری لازم است این نکته را مانند نکات دیگر
 خوب بخاطر سپردم و منتظر ظهور مصداق آن گردیدم در
 این موقع یوم حرکت کشتی از حیفا به بیروت معین شد و مقرر
 گردید که فردا مرخص شوم روز مرخصی را هم یک رشته
 بیانات روح افزا و امیدبخش تحویل گرفتم در هنگامیکه
 دعاها را تأیید و توفیق از لسان مبارک جاری بود دست
 و دامن مبارک را بوسیدم پس از آن سربنده را در آغوش
 گرفته فیض و برکت عطا فرمودند با چشم گریان و دل سوزان
 از عکای بیرون آمدم هنگامیکه در کشتی نشسته‌ام بیروت

بودم در مدت چهار ساعت تمام وقایع چهار رساله‌ی تشریف‌خود را از یوم ورودالی ساعت خروج همه را یک بیک مثل برق از نظر گذرانیدم عنایت‌های مبارک را آنچه دیده بودم فرداً فرد در برابر دیده‌ی دل و جان سان دیدم بلایای آن مظهر مظلومیت کبری را در نظر آوردم صبر و سکون و سکینه و وقار و اخلاق و اطوار آن بزرگوار را در مقابل آن همه حوادث ناگوار و سوء رفتار ناقضین بدکردار جملگی به خاطر آوردم از برای آینده خود هیچ فکری نکردم زیرا موهبت لیطمئن قلبی ببرکت وعده‌های رحمانی سراپای وجودم را احاطه نموده بود پس همه آن وقایع را بیک روئی یای طولانی تشبیه کردم و تعبیر آنرا با آینده موکول نمودم اما در حالتی که خاطره‌های گذشته اینقدر در نظرم واضح و روشن بود خواستم نظری با آینده حوادث عکاسی نمودم راه با آن مقام ندارم ناچار بتلاوت مناجات که از حفظ میدانستم متوسل شدم تا بمدینه‌ی مقصود رسیدم این مناجات همواره یک تأثیر خوش روحانی که ما فوق تصور و بیان این عباد است در وجودنا بودم نموده و مینماید لهذا محض تنویر خاطر عزیزقا ربین محترم ذیلاً مینگارم :

* * *

* * *

*

هو الابهي

اي ربّ ثبت اقدامنا على صراطك وقو قلوبنا على طاعتك
و وجه جوهنا لجمال رحمانيتك و اشرح صدورنا بآيات
وحدانيتك و زين هياكلنا برداء العطاء و اكشف عـن
بصائرنا غشاوة الخطا و افلنا كأس الوفاء حتى تنطلق
السنة الحقايق الذاتية بالثناء في مشاهد الكبرياء و تجل
يا الهى علينا بالخطاب الرحمانى و السر الوجدانى حتى
تطربنا لذات المناجات المنزهة عن هممة الحـروف
والكلمات ، المقدسة عن دممة الالفاظ و الاصوات حتى
تستغرق الذوات فى بحر من حلاوت المناجات و تصبح الحقايق
المحققة بهوية الفناء و الانعدام عند ظهور التجليات .
اي ربّ هؤلاء عباد ثبتوا على عهدك و ميثاقك و تمسكوا
بعروة الاستقامة فى امرك و تشبثوا بذيل رداء كبرياتك ،
اي ربّ ايدهم بتأييداتك و وفقهم بتوفيقاتك و اشددا زهم
على طاعتك انك انت العزيز المقتدر القدير .
ع

هو الابھی قسمت سابع

این مجموعی خاطرات نه ساله را چند سال قبل تدوین نموده شش قسمت درشش جزوه بساحت اقدس ولی امرالله فرستادم سپس خواستم برای تکمیل اطلاعات خود از بعضی نفوس مقدسه‌ی ظائفین حول مبارک استمداد جسته مدارکی بدست آورم که آنچه بعد از حرکت این عبد واقع شده بنگارم منجمله عریضه‌ای خدمت حضرت آقا میرزا هادی افغان سدره‌ی بقاء و شرحی بجناب آقا میرزا نورالدین و تقاضای خدمت سرکار ائمه‌البهاء نوشته در خواست نمودم که وقایع آن ایام را آنچه برأی العین مشاهده نموده اند مرقوم دارند تا قضایای واقع که بعد از مرخصی این عبد بوقوع پیوسته با ستند آن نفوس مبارکه مرقوم گردد اما جواب حضرت افغان بسیار مختصر بود زیرا تراکم حوادث آن ایام بقدری شدید و فراوان بود که این قسمت که مورد تقاضای این عبد بود بیش از آن ممکن نبود در خاطر بماند و تقاضای این عبد را کفایت دهد لهذا بیشتر منتظر جواب ائمه‌البهاء شدم و چند سطر هم از کتاب که راجع بایشان نوشته

بودم فرستادم و امیدوار بودم که چون ایشان چندی بعد از حرکت این عبد مرخص شدند ناچار در جریان حوادث دلخراش متنابعه حضورداشتند هر قسمتی را که به خاطر داشته باشم مرقوم دارم و در کمال صمیمیت و تمنا برای این کتاب خواهد بود ... چندین بار نوشته شد تا یکی با ایشان رسید و وصول جواب دو سال طول کشید و این مدت تعطیل علت تعویق تحریر شد و رشته مطالب از دست رفت چند سالی هم عمر ببطالت گذشت و مطلب سکوت ماند اما بسیاری از دوستان از مضمین آن کتاب آگاه و منتظر استماع دنباله‌ی مطالب بوده و هستند و این عبد را با تمام اصرار و ابرام و مجبور به تعقیب تحریر این کتاب که جنبه‌ی تاریخی هم دارد فرمودند لهذا محض امثال فرمایش دوستان الهی بعد از این مدت طولانی بتحریر پرداختم .

این است جواب سرکارا را مآل البهائ علیها بهاء الله الالهی :

۷ آگوست ۱۹۳۷

دکتر یونس خان بتوسط آقای صمیمی طهران ایران -
 دکتر یونس خان عزیز مدتهای مدیدی گذشت تا مکتوب ماه
 دسامبر با نضمام چند صفحه که مرقوم داشته بودید بمن رسید همسه
 اینها هفته‌ی گذشته واصل شد البته این کتابی که بنوشتم
 آن اقدام نموده اید بسیار مفید خواهد بود و من بی نهایت
 مهتزاز شدم از مطالبی که راجع بمن نوشته‌اید .

حقیقهٔ چه نعمت عظیمی بود که مدت مدیدی در ارض مقدس بودیم و حضرت عبدالبهاء را دیدیم و شنیدیم؛ اگر وقت گذشته باشد میخواستیم بعضی نکات را گوشزد نمایم که تغییراتی در این چند صفحه که برای من فرستاده‌اید داده شود :

در سطر هفده صفحه‌ی اول گمان میکنم وقتی که راجع به میس روزنبرگ که انگلیسی آنرا نوشته است تفصیل دیگری داده نشده باشد عموم مردم تصور کنند که چاپ انگلیسی این کتاب (مفاوضات بر سر سفره) عین مضامین اوست و البته اینطور نیست چه که انگلیسی و فرانسه آن چاپ شده است، مستقیماً از مضمون فارسی که حضرت مولی‌الوری - تصحیح فرموده بودند ترجمه شده است و همچنین در وسط صفحه سوم مفهوم این است - اخیراً مقرر شده بود که مضمون فرمایشات مبارک بفارسی هم نوشته شود و حال آنکه من از ابتداء مایل بودم که فرمایشات مبارک بفارسی هم نوشته شود ولی وقتی که حضرت مولی‌الوری ملاحظه فرمودند که این بیانات باید وقتی تصحیح شود لهذا امر فرمودند عین مضامین فارسی هم نوشته شود. البته شما میدانید که حضرت مولی‌الوری نه فقط نسخه‌ی اول مرقومه‌ی میرزا منیر را تصحیح فرمودند بلکه بعد از آن استنساخ شد خود ایشان دوباره مطالعه فرمودند و هر یک از این مفاوضات را امضاء

فرمودند. زمستان سال گذشته نسخه‌ی اخیر تصحیح شده و امضاء شده‌ی مبارک را بتوسط انگیزخانم تبریزی که عازم حیفا بود حضور حضرت شوقی افندی ارسال داشتم تصور نمیکنم وقتی که هیئت تفتیشیه بعکاء آمد و دو ثلث این کتاب نوشته شده بود...

منونم از اینکه از من خواسته‌اید که چند صفحه در خصوص زمانی که از عکاء خارج شده‌اید مرقوم دارم گمان نمیکنم این کار برای طبع کتابی که در نظر دارید چندان مفید فائده باشد معذک علاوه بر تذکرات مذکور در فوق اگر مایل باشید اولاً - توصیه میکنم مقدمه‌ی مختصری که برای این کتاب مفاوضات درسنامه ۱۹۰۷ نوشته‌ام ملاحظه کنید. حالا به خاطر ندارم آیا مقدمه‌ای که در چاپ انگلیسی و فرانسه نوشته شده است، همان است که در فارسی است پس خواهش دارم به هر یک از این دو نسخه مراجعه کنید در آنجا بعضی نکات هست برای شما مفید خواهد بود مفاوضات اول که حضرت مولی الوری عنایت فرمودند در قسمت اول کتاب است بنظر من این قسمت همان است که ابتداء با انگلیسی نوشته شد و همچنین بیشتر قسمت سوم و کمی از قسمت پنجم همانست که فقط با انگلیسی مرقوم گردید.

چنانکه میدانید در هنگام مسافرت سیم من بعکاء بود

که با میسیس روزنبرگ وارد شدم یعنی در زمستان ۱۹۰۴

در آنجا ماندم مختصری بمصر رفته در فصل بهار ۱۹۰۵ به دیدار مادرم رفته با زبا مادرم بارض اقدس مراجعت کردم با زدروسط تا بستان ۱۹۰۵ بیرون آمدم و پاییز همان سال به عکا برگشتم یک قسمت از زمستان را در قاهره بسر بردم وبعکا وحیفا در آخر بهار مراجعت نمودم پس از آن تا بستان بایران رفتم با زبا روپا برگشتم و فصل پاییز بعکا مراجعت نمودم در آن هنگام مفاوضات تصحیح شد و اجازه ی طبع و نشر حاصل گردید سال بعد طبع و نشر فارسی و فرانسه و انگلیسی فراهم شد در نشر ثانی یکی دو مفاوضه در طبع ثانی افزوده شد سپس در سال ۱۹۰۸ بحیفا برگشتم و قتیکه حضرت مولی الوری با روپا تشریف فرما شدند در آنجا هم بقاء فائز شدم و همچنین در مالک متحده ی امریکا مشرف شدم و فوراً سنه ی ۱۹۱۸ بعد از جنگ با شوهرم برای زیارت بحیفا رفتیم و آخر سفری که بحضور حضرت عبدالبهاء فائز شدیم وقتی بود که در سنه ۱۹۲۱ عازم شرق اقصی بودیم و در رانگون (برما) خبر صعود مبارک را شنیدیم و در هنگام تشریف اخیر فرصت طولانی داشتیم که بعضی مسائل اجتماعی بعرض مبارک رسانیدم که امروز در عالم بظهور رسیده و امور اجتماعی را منقلب نموده و ییاد - داشتهای بسیاری دارم که اگر خدا بخواهد در آیند بنویسم و بحضور حضرت شوقی افندی قبل از طبع و نشر

میفرستم .. یونس خان عزیزا میدوارم با مطالب کتاب خود
 مرا مستحضردارید و اگر خدمتی از دستم برآید خواهش
 دارم مراجعه فرمایید ...

مخلص شما - دریفوس بارنی

این بود جواب امة البهاء مسیس دریفوس بارنی که
 در تابستان ۱۹۳۵ نوشته شده با تصدیق جزئیات مطالبی
 که تذکر داده اند خاطر نشان میشود که در قسمت سادس
 این کتاب در فصل میس بارنی و کتاب مفاوضات باین مطلب
 اشاره شده است منتهی آنکه متذکر نبوده ام که خود میس
 بارنی مایل بوده است فارسی آن هم از ابتداء جمع آوری شود
 و این هم مسلم بوده است عین مرقومات میس روزنبرگ کافی
 نبوده است که تمام کتاب را تشکیل و تنظیم دهد و یقیناً مثل
 کتاب مسترفلیس که در قسمت ثالث این کتاب فصل مادام
 کاناوارو و مسترفلیس درج شده البته چندین بار بایسد
 تصحیح و اصلاح شود تا مقبول افتد هر چند مادام و
 کاناوارو مؤمنه‌ی موقنه بود اما مسترفلیس با اینکه در تدوین
 کتاب داد سخن داده و شیرین زبانی کرده اما چون قلبش
 بنور ایمان منور نبود افکار خود را در کتاب گنجانید و از
 اصل مطلب دور افتاد و لکن امة البهاء نظر بشدت ایمان
 و کثرت خلوص سالها در تدوین کتاب بطوریکه لازم بود -
 کوشش نمود و بصره مبارک رسانیده است یقیناً انشاء

انگلیسی و فرانسه از خود میس با رنی باید بوده باشد نه آن قلمی که در سفره معجلاً نوشته میشود پس باید هر سطر و کلمه‌ی این کتاب مبارک را کلمات منزله دانست خوشحال کسیکه بخواند و تفکر و تمعن نماید.

و اما جواب جناب نورالدین زین که در تاریخ هفدهم شهرالعلم ۹۲ مطابق نوامبر ۱۹۳۵ مرقوم گشته بود بعد از چگونگی تفتین ناقضین که خود این عبد اطلاع دارم، عین آن مرقومه را در خاتمه‌ی این قسمت بنظر قارئین محترم میرسانم

مفتشین متعدد سری و علنی

در ایام مبارک حضرت عبدالبهاء یکسال بعد از صعود مبارک جمال اقدس ابهی از وقتیکه ناقضین تشکیلات فسادیه را شروع کردند و اوراق ناریه با طرف فرستادند دولت و ملت را تحریک بفساد کردند مفتشین سری و علنی همیشه در کار بود و زمان فتنه‌ی میرزا آقا جان چنان که در قسمت اول این کتاب مذکور است مفتشین سری آنها علنی شد و حکایت ظالم بوراق‌قاسی و انقلاب عکا بمیان آمد از آن زمان به بعد طیور لیل بگردش افتاد و با طرف همه جا رفتند مخصوصاً بیروت، اسلامبول، مصر و غیره رفتند از اسلامبول هم گاه گاه مفتشین سری میآمد و این رویه‌ی دائمی دربار سلطان عثمانی بود که

از هرجا صدائی شنیده میشد توجه خاص بگفتار هر مفسد
 و افتراء زننده مبذول میداشت و در همه جای خاک عثمانی
 فساد و تفتین رونق و رواج داشت و ناقضین عنود جبن و
 خوف درباریان سلطان را غنیمت شمرده هر روز نغمه‌ای آغاز
 کرده اقدامات مفسدت آمیز بر علیه امر نمودند لهذا همیشه
 در عکا این قبیل اشخاص را پرت نویس سری وجود داشت و
 گاهی هم هیئتی برای تفتیش علنی میآمد منجمله یک مرتبه
 مقارن سنه ۱۹۰۲ یا ۱۹۰۳ هیئتی برای تفتیش آمد و رفت
 و بعد زمزمه‌هایی در عکا پیدا شد و بیم آن بود که
 حضرت مولی‌الوری را با سیری ببرند زیرا جرائد مصر و بیروت
 با اینگونه مطالب اشاره مینمودند و در بیت مبارک هم اوراق
 و نوشتجات را جمع آوری مینمودند، کشتی جنگی عثمانی در
 اسکله‌ی حیفا، گاهی در عکا ایستاده منتظر باران زگشت مأمورین
 تفتیش بودند، ولوله و اضطرابی در عکا حکم فرما بود تا ثغیر
 حول همگی مشوش و نگران بودند اهل عکا و حیفا بعضی
 اشاره‌ها و کنایه‌ها با حباب میزدند و یقین داشتند که هیکل
 مبارک را به اسارت خواهند برد تصور می‌رود که کتاب وصایا
 در چنین موقعی نازل شده باشد، اسکوبینج نام قنسول
 ایتالیا در حیفا که از ارادتمندان حضرت عبدالبهاء بود و
 نمایندگی کمپانیهای کشتیهای ایتالیا را داشت در اینگونه
 مواقع هیکل مبارک را بکشتی‌های خود دعوت میکرد که هر

جا اراده‌ی مبارک باشد بفرستد و وقتی بعکاء آمد این مطلب را عرضه داشت جواب منفی شنید. در آن هنگام میکه شایع بود که هیکل مبارک را بطرابلس غرب، صحرای فیزان نفی بلد خواهند نمود حضرت عبدالبهاء مکررا از بدی آب و هوای این مکان فرمایشات میفرمودند بعد میفرمودند اینها غافلند که اگر خدا بخواهد هوای اینجا را هم مثل هوای عکا تغییر داده بهشت برین خواهد کرد. یکی از این روزها کسه وحشت و اضطراب همه احباب را فرا گرفته بود و حضرت عبدالبهاء با کمال سکون و وقار مشی میفرمودند کم کم تشریف آوردند طرف اسکله‌ی عکا و از دروازه بیرون تشریف بردند دریا را تماشا فرمایند گویا نظری از دور بطرف کشتی جنگی که به فاصله‌ی زیاد ایستاده بود ملاحظه فرموده مراجعت فرمودند چند ساعت بعد آن کشتی حرکت کرد و رفت معلوم نیست در اسلامبول چه قضایایی رخ داد که مفتشین را طلبیدند و این قضیه مسکوت ماند و این واقعه دو سال قبل از واقعه‌ی اخیر بود که این عبدا بتداء با روپا و بعد به بیروت عازم شدم در آنجا حکایتی بخاطرم آمد که ذیلاً مینگارم :

تعبیر خواب آقامیرزا نورالدین

میرزا اسدالله مبلغ که عاقبت انحراف جست و ناقض شد شخصی بود که در ایام جمال مبارک موهبت تعبیررؤء یا با و عنایت شده بود و هر کس از احباب و اغیار خوابی میدید با و مراجعه میکرد و مصداق تعبیر آن بدون کم و زیاد ظاهر میشد، در آن زمان همه احباب هر یک دوسه بار با و مراجعه نمودند مصداق تعبیر او را مشاهده کردند و من در مدت تشرف خود فقط یک خواب دیده و تعبیر آنرا از حضور مبارک شنیدم و مصداق آن این ایا مظاهر شده است و در موقع خود در این کتاب بعرض میرسانم و اما جناب نورالدین در این فتنه و ضوضاء که امر شده بود خطوط نزولی و باطله های چند ساله را از گوشه و کنار جمع نموده بمحل معینی بسیار دپس از انجام این عمل و جمع آوردن - الواح و سپردن بمحلی که بکلی مخفی و سری بوده همان شب میرزا اسدالله را در بیرونی مبارک دید و تعبیر خواب خود را سؤال کرد و گفت چند شب پیش خواب دیدم یک کوزهی بسیار بزرگ عطر گل سرخ (آن زمان آن عطر از اسلامبول میآمد و مثقالی یک لیره طلا بود) شکسته و عطرها فرو ریخته و متلاشی و پراکنده شده است و من یک چلیک بزرگ حاضر کرده مشتمت کاسه کاسه جمع کرده در چلیک میریزم

و هر چه جمع میکنم تمامی ندا رد و با خود میگفتم هر چند قطره که از انگشتانم فرو میچکد یک مثقال است و یک لیره طلاست پس این همه عطر چند صد هزار لیره قیمت دارد؟ میسر را اسدالله در جواب گفت بشما امر میشود نوشتجات و اوراق نزولی چند ساله را که پاک نویس نموده اید همه را جمع کنید و بمحلی بسیارید بلی این تعبیر همان شب تعبیر یافته بود... مقصود از این حکایت آن است که **اَوَّلًا** میرزا اسدالله چه موهبتی داشت و چه کفران نعمتی کرد و چگونه بخسران مبین گرفتار شد تا **نِیَا** اینکه مفتشین سری و علنی و دائمی بودند، یکی دو مرتبه کارها چنان دشوار شد که اوراق و نوشتجات را جمع آوری فرمودند و بنده هم نوشتجات هر چه داشتم بمحل مخصوص فرستادم و کشتی جنگی عثمانی هم مهیای وصول هیکل مبارک بود و همه ی طائفین مضطرب و پریشان شدند و حوادث ناگهانی در اسلامبول رخ میداد و دولت را خائف و متزلزل مینمود و از گرفتاری هیکل مبارک صرف نظر میکرد، چند بار این قبیل قضا یا تکرار شده بود و قضیهی اخیر که منجر به خروج این **عبد** از **عَدَا** گردید و بعد از سی سال در طهران چون بحافظه ی نا هموار خود رجوع نموده بودم این قضایای متعدده ی مختلفه را نتوانستم از یکدیگر تفکیک دهم و هر یک را بجای خود بنگارم ناچار به نفوس محترمه ی مذکور در فوق مراجعه نموده استمدا دجستم

تا وقتی که سالها طول کشید و جواب میسر با رنی رسید
 غفلت و اهمال این عبد را فرا گرفت، رشته‌ی مطالب از دست
 رفت، الحال جواب امة البهاء را قبلانگا شتم و جواب جناب
 نورالدین زین را در آخر این فصل مینگارم

چگونگی تفتین ناقضین

بسیاری از امور مذکور در قسمت رابع این کتاب در
 بحبوحه‌ی شدت و انقلاب واقع و خدمات عمده‌ی دوره‌ی میثاق
 در همان اوقات یعنی ۱۹۰۲ الی ۱۹۰۵ شروع و بعد دستوراتی
 که به ممالک غرب تشریف فرما شدند انجام گرفت بسیاری از
 وعده‌های مبارک که در هنگام سجن میفرمودند در آن زمان
 تحقق یافت اما تفصیل تفتین ناقضین از این قرار است :
 یکنفر پاشای متصرف عکا یعنی همان پاشا که بشفاعت حضرت
 عبدالبهاء ناقضین را از قید قلعه بندی عکا مستخلص
 داشته بود اصرار و ابرام نمود که حضرت مولی الوری خود
 را مسجون ندانند و بمیل و اراده‌ی مبارک بهر جا که می -
 خواهند تشریف ببرند ما این اصرار البته منبعت از خلوص
 و ارادت شخصی او بود که نمیتوانست چنین بزرگواری را در
 هنگام ریاست و حکمرانی خود مسجون و مقهور مشاهده
 نماید و لکن از طرف اراده‌ی سنیّه‌ی باب عالی چنین اجازه‌ی ابدا

نداشت و شخصاً خود را حامی معرفی مینمود چندانکه هر چند التماس و التجاء نمود نتیجه نبخشید تا اینکه تدبیری بخاطرش رسید و طالب زیارت روضه مبارکه گردید بشرط آنکه در حضور مبارک مراسم زیارت را بعمل آورد تا اینکه تمنای او پذیرفته شد و یکروز در حضور مبارک بزیارت روضه نائل گردید و همان آداب و رسوم معموله‌ی زیارت کاملاً مجری شد اما متصرفاً میدواری بود که از آن روز بعد مرکز میثاق همچنانکه شفاعت خود ناقضین را از او کرده بودند خودشان هم سدسجن اعظم را بشکنند و مستمراً مثل دوسه سال قبل به بهجی و حیفا تشریف ببرند و لکن چون این آرزو بعمل نیامد این دفعه به معیت چند نفر از خواص و ارکان دولت رجاء نموده در حضور مبارک بزیارت رفتند با زهم آداب زیارت بهمان ترتیبی که با احباب مجری میشد بدون کم و زیاد بعمل آمد. از قرار معلوم آن روز یکی از سختترین روزهای بود که ناقضین در ایام حیات بشری خود مشاهده نموده بودند و قتی که صدای چرخ کروسه بلند شد و در پشت قصر توقف نمود ناقضین از پشت شیشه به تماشا آمده دیدند هیکل مبارک پیشاپیش و اشخاصی از قبیل متصرف عکا و فریق پاشا و لوا پاشا و بدری بیگ از دنبال خاضعانه در مقابل مطاف ملاء اعلی سرفرود آورده با تبعیت حضرت عبدالبهاء تقبیل آستان نموده بروضه مبارکه

داخل شدند، این منظره برای آنان یأس آور و تحمل نا پذیر بود زیرا زحما تیکه برای تجدید سجن کشیده و اشیاء نفیسه که از ما ترک میرزا آقا جان بود بمصرف رسانده بودند همه آنها به در رفت، عزت و منقبت بیشتر شد و نصرت امر مسلم گردید با زیکبار دیگر این میکروبهای مستور و مستتر به هیجان آمده بجریان افتادند و در گردهم مجتمع شده کنگاش کردند هم دستان بسیاری از خارج و داخل فراهم آورده بعد از شور و مشورت های بسیار قرار شد که این دفعه تیشه را بریشه زنند و اصل بنیاد را از جا برکنند.

اسبابی فراهم آوردند که سرکار آقا را العیاذ بالله نابود کنند یا اقلًا زعکاب جای دیگر انتقال دهند و موجبات این فساد فراهم نمیشد مگر آنکه این ارکان ملت و ماء مورین دولت را در عکا متهم سازند. همان متصرفی که آنها را آزاد کرده بود و صاحب منصبان ارشد و افسران رشیدی که با عزت امر شده بودند همه را یکجا مقصر کنند حتی قاضی و مفتی عکا را که اظهار ارادت مینمودند از درجه ای اعتبار روحانی خود ساقط نمایند و این عمل برای آنها آسان بود چرا که در زمان سلطنت عبدالحمید قانون استبدادی آن خلافت پناهی چنان بود که افراد مملکت آزادند؛ بهر کسی که تهمتی وارد میآوردند مورد قبول واقع میگشت و اگر آن تهمت و افتراء خطا بود آن شخص تهمت زننده مسئولیتی

نداشت و بهیچگونه مجازاتی مبتلی نمیشد تا هواخواهان سلطنت بی جرأت، نشوند باین لحاظ میدان آنها بسیار وسیع بود هرکس هرگونه غرض شخصی با دیگری داشت میتوانست بیک تیرتهدمت حریف خود را نابود سازد و هزارها نفوس بدون استنطاق باین طریق به قعر دریا فرورفتند و اگر هم محاکمه بمیان میآمد و تبرئه حاصل میشد باز از اعتبارات شخصی ساقط میگشت بدون آنکه ادنی زحمتی بشخص مفتتری وارد آید این بود سیاست آن خلیفه و صاحب مسند اسلام در آن زمان و اما ناقضین که در شغل افتراء و تفتین بقدر کفایت تمرین نموده و طولی داشتند بعد از آنکه توجه و اقبال ارکان دولت را در عکاسیت با مرشاهده نمودند عده ای از عناصر مفسده جوی عکاس را جمع نموده استشهادی تمام کردند مبنی بر اینکه حضرت عبدالبهاء تمام افسران ارشد عکاس را مطیع خود ساخته و مقدماتی هزار قشون آماده کرده و علم طغیان برافراشته عنقریب اساس سلطنت عثمانی را پایمال خواهد نمود. این بود خلاصه اشتهاد و راپورتی که بواسطه رئیس جاسوسان و خفیه نویسان عثمانی بدربار سلطانی ابلاغ نموده اند اما باین یکرشته عملیات اکتفاء ننموده از مجرای دیگر اقدام مجدانهی مؤثرتر، شدیدتر بعمل آوردند و تفصیل آن از این قرار است :

شیخ ابوالهدی شیخ الاسلام مقام خلافت عثمانی

رئیس روحانی و نایب مقام خلافت مردی بود که در مقام عرفان مرشد و مراد سلطان بود و نفوذ غریبی در باب عالی داشت و مراتب خلوص و ارادت سلطان نسبت بشیخ مثل مراتب خلوص محمد شاه بود نسبت بحاجی میرزا آقاسی، حتی در امور سیاسی هم مداخله داشت و در مقام دیگر مانند ملا باقر مجلسی بود در پیشگاه شاه سلطان حسین صفوی و تاثیر پیشوایی و فرمان فرمایی او باعث ترویج احزاب مختلفه در ایش اهل سنت بود چنانکه دو ثلاث مملکت، مولوی و بکتاشی و غیره و غیره شده بودند. جناب شیخ ابوالهدی از قرار مسموع مختصراً اطلاعی از امر داشت و در مقام درویشی و سیروسلوک خود در ابتداء مخالفتی نمی نمود و بعد به تحریک ناقضین بمخالفت قیام کرد در ایامیکه حضرت عبدالبهاء دوسه مرتبه با صرار و ابرام روه ساء و متذذین عکا برای زیارت روضه مقدسه نوراء از شهر بیرون تشریف آوردند و این روه ساء را بطواف مطاف ملاء اعلی دلالیت فرمودند بغض و حسد ناقضین بحدی بجوش آمد که دیگر آرام نگرفتند شب و روز کوشیدند و اسباب چینی ها نمودند که آب را از سر چشمه گل آلود کنند لهذا روابطی باشیخ مذکور پیدا کرده و ذهن او را مشوب نمودند، مفتریات بسیار مفسدت انگیز نسبت بمرکز عهد الهی دادند من جمله از قرار مسموع نوشته بودند: حضرت بهاء الله درویش بودند

و در عوالم عرفان ترویج شریعت اسلامی نمودند و اما حضرت عبدالبهاء مقام حضرت والد را به مرتبه‌ی الوهیت و ربوبیت ستایش میکنند و خود را دین الله و ظهور مسیح معرفی مینمایند و سلطنت روی زمین را حق طلق خود میدانند و بسیاری از مسیحیان غرب را با خود همراه نموده دست‌هسته بعکا دعوت میکنند و نقشه‌ی تصرف سوریه و فلسطین را آماده نموده و افسران ارشد این بلاد را با خود هم‌دست نموده‌اند، عنقریب خلافت عثمانی را پایمال و مملکت را زیر و زبر خواهند ساخت حتی نوشته بودند مدارک مثبتی موجود و شهود عدیده حاضر، منتظر لجنه‌ی تفتیشیه هستیم خلاصه‌ها ز این قبیل اکاذیب عوام فریب و افتراء و تهمت‌های عجیب و غریب نوشتند و منتشر کردند و با کمال امیدواری در انتظار ورود هیئت تفتیش در خانه نشستند .

اوضاع عکا در هنگامیکه ناقضین منتظر ظهور فساد بودند

معمولاً هر وقت بنا بود فتنه و فسادى در عکا برپا شود قبلاً مطالب را تلویحاً و بعدتدریجاً تصریح می‌فرمودند که طائفین خائف نشوند و حزم و احتیاط را از دست ندهند و کم‌کم از آتیه‌ی امور آگاه‌گردند و چون بسیاری به لحن

مبارک آشنا بودند همینکه از تلویح بیانات رائجی انقلاب
جدید استشمام شده مگی ملتفت شدند که ضوضای عظیمی
در پی هست ترتیب بیانات در این ایام چنان بود که در
قسمت اول این کتاب در اثر فتنه‌ی میرزا آقا جان در تحت
عنوان فصل مرخصی معروض داشتیم و همچنین در قسمت
ثانی این کتاب در فصل بیانات مبارک در حیفابعر ض -
رسانیدم - خلاصه آنکه انقلاب نزدیک عکارا گوش زد می فرمودند
و اشتیاق وجود مبارک خود را به تحمل مشقات بصراحت
بیان می فرمودند و گاهی بشارت نصرت و تأیید ملکوت
غیب را در نظر مجسم می کردند اما اوضاع عکاهم علی -
العموم دیگرگون شده بود، عدا و مخالفتین جری و بیباک
شده بودند از گوشه و کنا را اشاره و کنایه شنیده میشد دزدی
و هتاک شایع شده بود کم کم کسبه‌ی بازار جملگی اذیت و
آزار به مسایگان بهائی می نمودند حتی در حیفابعر بها
با حباء پر خاش می کردند سبب و علت این هتاک و بیباکی
آن بود که ناقضین سرّاً با آنها خبر داده بودند که عنقریب
ماء مورین عثمانی مؤء منین ثابتن بهائی را اسیر و دستگیر
و نفی بلد خواهند نمود و ناقضین مورد الطاف و مراحم
امیرالمؤء منین خلیفه و جانشین حضرت سید المرسلین
خواهند شد زیرا مملکت عثمانی را از لطافات جانب نجات
بخشیدند. بالجمله ناقضین بقدری بفتح و فیروزی خود مطمئن

و مغرور بودند که این اخبار را بی‌پا کانه شایع کردند تا
 بسمع احباب رسید و لکن فرمایشات حضرت مولی‌الوری مبنی بر
 این بود که صبر و سکون و استقامت لازم تا تأییدات غیبی
 و مواهب الهی چهره‌گشاید و ضمناً می‌فرمودند: حال احباء
 آزادند هر جا بروند ما نعی نیست و مسؤلیتی متوجه نخواهد
 شد اگر مهاجرین و مجاورین حرکت کنند اسباب راحت است و
 آسایش خاطر من است و همچنین راحتی خود احباب، پس
 خوب است تا زود است هر کس میتواند حرکت کند تا عکس خلوت
 شود و بهمین جهت قبل از آنکه اثری از این گفتگوها بمیان
 آید تمام مسافری را مرخص فرمودند و جناب حاجی میرزا
 حیدر علی به عشق آباد رفتند؛ در اثر تأکیدات مبارک چند
 نفر مہیای حرکت شدند از آن چند نفر بعضی رفتند برخی
 تا آخر نموده دیر کردند و عاقبت دستگیر شدند و بعدها
 بواسطی آزاد گشتند .

ورود مامورین سلطان عبدالحمید

و خروجشان به شلیک

توپ تائید

در هنگا میکه این زمزمه‌ها شیوع تا مپیدا کرده بود
 بغتةً واپور عثمانی وارد، چهارپنج نفر پاشاوات لجنه‌ی

تفتیشیه با اختیارات تا مه در حیفا پیا ده شدند اول اقدامیکه بعمل آوردند پستخانه‌ها و تلگرافخانه‌های عکا و حیفارا به تصرف در آورده ماء مورین خصوصی در تحت تفتیش خود گماشتند و بعد از آن به طریقی که در اعمال کودتا معمول است متصرف عکا را معزول و معاون او را که اشرناس بود بجای او منصوب کردند افسران ارشد مثل فریق پاشا، لواء پاشا و بدری بیک را از خدمت معلق و باب مخابرات مستقیم سوری تلگرافی خود را با سلامبول مفتوح نمودند و در خانه‌ی عبد الغنی بیضون که هم دست نا قضین بود منزل گرفته مشغول جمع آوری مشهود شدند و از قرار مسموع معدودی از اهلال فلسطین از نسل و نژاد آنانکه هزار و نهصد سال قبل حضرت مسیح اولاد افاعی نامیده بود پیدا کرده اوراق - استشهاد به دلخواه خود تنظیم و تکمیل نمودند و اغلب آنها کسانی بودند که با رها حاجات خود را از حضور مبارک طلبیده و بمقصد نائل شده بودند. در این هنگامه ها نا قضین میدان دار معرکه بودند و بهر که میرسیدند با اصطلاح عوام خط و نشان میکشیدند که دوره‌ی عمر عزت شما بسر آمد فرداست که چنین و چنان خواهد شد حتی خود نا قضی اکبر هم که مدت‌ها در حفره‌ی خمول خزیده بود با اعوانش بیرون جسته در شهر عکا به دید و با زدید مشغول و ب جشن و شادمانی پرداخته، اهالی عکا بعضی مکدرو متأثرو برخی مبهوت

و متحیر و گروهی مترصد و منتظر که تا چه وقت بها ثیمان را با سیری ببرند تا مال و منال ایشان را بقیامت نازل در مناقصه بخرند یا آنکه بغارت و چپاول پردا زند، دست تطاول از جیب ملعنت بدر آوردند. این بود احوال ناقضین و روزگار مفسدین و اما موء منین ثابتین به اتکای کلمه‌ی مبارک العاقبة للمتقین در نهایت سکون و آرامش و با کمال متانت و وقار شامت و ملامت اغیار را بگوش می شنیدند و بلب میخندیدند و در عالم دل و جان منتظر ظهور ملائکه‌ی تأیید بودند اما در خانه مبارک بسیار خلوت بود زیرا اغیار جرأت تقرب نداشتند و اشرا را ز گوشه و کنار در انتظار فساد بودند اما نزدیک نمی آمدند حتی گداهای روز جمعه برای اخذ درهم و دینار حاضر نمی گشتند که مبادا متهم گردند مفتش سری در اطراف بیت مبارک در حرکت بود مفتش علنی مزاحمت واردین را فراهم مینمود و لکن مرکز میثاق الهی در نهایت سرور و حبور از جمیع زحمات و ارسته مشغول درختکاری و توسعه‌ی گلکاری بودند و هر کس از احباب مشرف میشد بـروح بهجت و مسرت دمـساز میگشت و این باعث حیرت و حسرت اغیار بود و بقرا ریکه جناب میرزا نورالدین زین بنا به خواهش این عبدیادداشتی نگاشته اند در این هنگامها هیئت مفتشین شیخ محمد نبهانی را سراً بحضور مبارک فرستادند که از قول خود در مقام تحذیر و تهدید خاطر مبارک را

مشوش سا زد که چرا بدیدن مفتشین تشریف نبرده و پذیرایی
 و مهمان نوازی از ایشان بعمل نیاورده اند اما در جواب
 این تحذیر بیانات دندان شکن شنیدوبه محرکین خود ابلاغ
 نموده و بر شدت بغض و عداوت آنها بیفزود و چون این
 هیئت ماء مورباب همایون بود و اراده ی سنیّه در دست داشت
 یعنی احکامی که قطعی الاجراء و حتمی التنفیذ بود، نه
 او امر لایق استیناف و تمیز لهذا یک صبح روز جمعه روانه ی
 حیفا شدند که مقام اعلی را که مرکز مهمات عسکری قلم داد
 شده بود با زدیدن ما یند و شبانه به عکاهجوم نموده آن عده
 را که منظور نظر بود غفله^۱ دستگیر نموده با سیری ببرند تمام
 این قضایا واضح و مشهود بود و جمیع احواء منتظر بلا یا و
 رزایا نشسته بودند که ناگاه فرمان شلیک تاء پیدا ز ملکوت
 غیب رسید و طومار فرمان عبدالحمید را درهم پیچید.
 ورق برگشت یک تلگراف رمزی مفتشین را بتعجیل احضار
 نمود تفصیل آن از این قرار است: در همان یوم جمعه که
 سلطان عبدالحمید با تمام جلال و جبروت سلطنت و خلافت
 از نماز جماعت مراجعت مینمود مخالفین او دینامیت بکالسه ی
 او پرتاب کردند اما این ضربت بشخص او اصابت ننمود بلکه
 جمعی را تلف کرد لهذا عبدالحمید جانی بدر برد و فوراً
 و معجلاً مفتشین حیفا را که نافذ و متنفذ و محل وثوق بودند
 تلگرافاً احضار نمود که در اطراف قضیه ی وارده اعمال نفوذ

کنند و کشف اسرار و رموز نماید و مرکز توطئه را بدست آورند
و موضوع حیفا و عکارا مسکوت گذارند و تمام این واقعه را
حضرت مولی الوری عموماً به شلیک توپ تا بیدتشبیه و تعبیر
میفرمودند .

اینست مکتوب جناب نورالدین زین علیه ۹

خدمت آقای دکتریونس خان افروخته روحی فداه
این مختصر شرح قضیه ورود مفتشین بعکا بقدریکه ذاکره
همراهی مینماید مرقوم میگردد :

اجمالاً بعد از آنکه لوائح متعدده بتحریرک ناقضین
و مهر و امضای عده ای مبغضین از اهالی عکا با سلامبول
رفت مبنی بر افتراء و بهتان های کثیره از جمله اینکه حضرت
مولی الوری در دامنه کوه کرمل قلعه ای متین و حصن حصین بنا
نموده اند و مخابرات سّری با اجانب دارند و عده ای از
آنها رجالاً و نساءً بعکا وارد شده و میشوند و در بیست
حضرتشان ساکن هستند، مقصداً حباء و اماء الرحمن اروپ
و امریک است که در آن اوقات دسته دسته مشرف می
شدند و از جمله دعوت بدین جدید که بکلی مخالف شریعت
اسلام است مینمایند و بعضی از اهالی عکارا فریب داده اند
و امثالها و معلوم است برای تشویش ذهن پادشاه خائف

مرعوب ظنینی مثل عبدالحمیدیکی از این مفتریات کفایت بود که زمام اختیار را از کفش بر بایده تا چه رسد باین عنوانات متعدده و چون هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء از ارسال اینگونه لوائح متتابعاً بمرکز حکومت عثمانی مطلع، لهذا مکرر بر مکرر با حباء میفرمودند هر چند سلطان عبدالحمید از این جانب مطمئن ولی ارسال این لوائح متعاقباً عاقبت خاطر شاهانه را مشوش و انقلابی عظیم بالمآل حاصل خواهد شد تا آنکه تقریباً سه چهار روز قبل از ورود مفتشین معهود شبی در بیت مبارک در مجلس عمومی احباء فرمودند: دیشب خوابی دیدم که بعکاکشتی ای وارد شد ایستاد ملاحظه شد طیوری چند بشکل دینامیت از کشتی بلند شده بالاسر شهر پرواز مینمایند و از این جانب بآن جانب میروند ولی هیچیک از آن دینامیتها منفجر نشد و دوباره آن مرغان بکشتی برگشتند دیگر بیا ن و توضیحی نفرمودند. یکی از سجایای مبارک آن بود، میفرمودند هر قضیه‌ی مشکلی و امر صعبی که رخ میدهد ذکری نمیکنم تا آنکه بگذرد آنوقت میگویم و معلوم است نظر بر اُفت کبری و حکمتهای بالغه مستور میداشتند و خود بنفسه تحمل شدائد آن قضایا و بلایا را میفرمودند و در رفع و دفع آنها بذاته لذاته قیام می نمودند. خلاصه از بیان رؤیای مبارک چند روزی بیانش گذشت که یک کشتی عثمانی بعکاء مدو هیئت تفتیشیه‌ی اربعه

بشهر وارد و یکسرباغ و منزل عبدالغنی بیضون که نزدیک بقصر مبارک واقع و از اغنیاء و متنفذین و معاندین معدود، وارد شدند و همه در شهر افتاد زیرا تا اندازه‌ای ورود مفتشین بغتی و سری بود حتی حکومت محلی و رؤسای عسکری و سیاسیون منفی که عده‌ی زیادی از آنها موجود بودند اطلاع از این ورود فوری نداشتند و حقیقت مقصد آنها را نمیدانستند لهذا انواع و اقسام تاء و یلات و تفسیرات درالسن و افواه ناس شیوع یافت.

در این حالت و موقع حضرت عبدالبهاء فرمودند رؤسای تفسیرش واقع و انشاء الله آن دینامیت منفجر نخواهد شد ولی من باب احتیاط اکثر احبای ارض مقصود را امر بمسافرت با طرف فرمودند و اغلب بدون اهل و عیال بقصر مصر شتافتند و معدودی قلیل در عکا باقی ماندند. در اینجا ذکر این مطلب لازم است تا صلاحیت مفتشین درمآء موریت خویش واضح و معلوم شود و آن این است: در سلطنت عثمانی اداره مملکت بدو قسم منقسم بود، یک مرکز به (باب عالی) معروف و دیگری به (ما بین همایونی) هر امر و حکمی از باب عالی که مراد هیئت وزراء و سلطنتی حاکمه باشد صادر میشد قابل جرح و تعدیل و مراجعه و تخفیف بود ولی آنچه از ما بین همایونی که معروف به (اراده‌ی سنیّه یعنی امر و حکم مطلق نفس پادشاه بود صادر، نافذ

و قاطع، بهیچوجه من الوجوه قابل کم و زیاد و تغییر و تبدیل نبود...

مثلاً اگر شخص و یا هیئتی از باب عالی ماء موربا مری به جہتی از جہات میشد تحقیقاتی میکرد و را پورتی میداد و متهمین و یا مقصرین حق مدافعه در رفع و دفع ظلم از خود داشتند پس مجدد تحقیقاتی مینمودند بالاخره یا در مصلحت متهمین بزور و قوه و رشوه که با زارش رواجی بی مثل داشت و یا بالواسطه و احیاناً بلکه نادراً بنزاهت و عدالت ماء مورین براءت آنان ثابت و قضیه منتهی میشد و یا آنکه حکومت غالب میگشت و مجازات مینمودا ما اگر نفسی و یا هیئتی از ما بین همایونی اعزام و ماء موربت تحقیقات میشد معنی آن این بود که صلاحیت آن اثبات آن مفتریات و شکایتهاست و تصدیق آن قضا یا است نه نفی و رد، آنها اعم از آنکه صدق باشد یا کذب یعنی بهر شکل و صورت هست باید اثبات آن مفتریات را نمایند و بر آن اثبات حکم جزاء از نفس سلطان (اراده‌ی سنیه) صادر میگشت و در اراده‌ی سنیه احدی مشترک و طرف مشورت نبود، حکم حکم مطلق و امر و فرمان مستبد بود چون این مطلب بالاجمال ذکر شد، این هیئت مفتشین ماء مور از ما بین همایونی بودند و لو احوال افتراضیه که بمهر و امضای معاندین و دسائس ناقضین مهور و ممضی بود همراه داشتند و از مضحکات مبکیات آنکه شروع به

تحقیقات از نفس امضاء کنندگان آن لوائح نمودند یعنی مدعی و شاهدیکی بود شخص مدعی شاهد و شاهدنفس شاکی والبتہ معلوم است شاهد شاکی نفی شکایت خود را ننماید بلکه اثبات کند زیرا اگر طرفه العین در اینموقع دقیق رهیب در ادای شهادت بر صدق شکایت خود تردد نماید بجزای مبرم گرفتار شود

این بود قضاوت استبدادیهی دورهی سلطنت عبدالحمید و امثال اینگونه استبدادها بیحد و شماره و چون حکومت آن زمان مشهور بخدعه و تزویر و حیل و نفاق بود لذا هیئت تفتیشیه در اول وهلهی ورود چنین اعلان و شهرت دادند که برای تحقیق عدهای از قضایا و مسائل کشوری و عسکری و سیاسی آمده اند و لوائح افترائیه در حق حضرت عبدالبهاء از جمله و در ضمن آن قضا یا است و فعلا بکمال سرعت برای اجرای آن مقاصد سری بعضی از ماء مورین عسکری و کشوری حتی متصرف را که حاکم شهر بود عزل و تبعید نمودند ... ولی در حقیقت و نفس واقع لهجه و مضامین آن شکایت نامه ها سلطان را بحد اقصی خائف و پریشان کرده بود و عمده مقصدهیست اجرای ارادهی سنیه در اثبات مندرجات کذب آن لوائح بود .

خلاصه القول حضرت مولی الوری بهیچوجه اعتنائی به حضرات مفتشین نفرمودند و در کمال سکون و وقار و عظمت

و اقتدار مشی و حرکت مینمودند و ابداء اظهار مرحمت و خوش آمدی بانان که هر یک دارای منصب عالی و بعلاوه از دربار شاهانه تعیین گشته بودند نشد و این ترفع و استغناء و بی اعتنائی مبارک بر غیظ و غضب و تعجب و دهشت آنان بیفزود بالاخره بی صبر و طاقت شده شخصی از فقهای اسلام عکا موسوم به شیخ محمد نبهانی که در ظاهر موافق و در باطن منافق، اختیار نموده و تعلیماتی آموخته بحضرت اقدس فرستادند؛ با حالت خضوع و اضطراب و پیریشانی تصنعی بحضرت انور وارد و مشرف، حضرت عبدالبهاء را در نهایت تمکن و سکون و اقتدار مشاهده نمود، گمانه هیچ واقعه و خبری نیست و چون از دسائس و مکر و حیلای هیئت تفتیشیه تا اندازه ای مطلع و مراد داشته بر حیرت افزود و این وقار و جلال و بی اعتنائی را حمل بر آن نمود که حضرت مولی الوری از وقوعات جا ریه و تدا بیر ظالمه و دسائس جا بره ی قسوم جا بره چندان اطلاعی ندارند و الا این غضنفر میثاق مانند روبهان نفاق اظهار تملق و تشعفی باین هیئت بر حسب ظاهر - ظاهر، فرموده و چنین بی اعتنائی نمی فرمودند. باری فقیه غیر نبیه در کمال استغاثه و رجاء معروض میدارد مولائی: این هیئت بسیار غدار و به مکیده های شدید مشغول و اظهار داشته اند: شنیده بودیم هر ما موری و لوه ر قدر حقیر باشد چون بعکا وارد شود حضرت عباس

افندی از او پذیرایی و میهمان نوازی و دلجویی مینمایند
و حال ماکه از نزد سلطان آمده ایم و هر یک دارای منصب
عالی هستیم چند روز است وارد شده ایم و مع آنکه جمیع
حکام و اشراف و اعیان بدیدنی و ملاقات با ما آمده اند
ایشان ابداً اعتنائی فرموده اند به غیظ و غضب دیرینه‌ی
آنها افزود و بشدت در صدد اذیت مبارک اندویم آن است که
خطری عظیم وارد آورند. پس بهتر آن است از آنها دیدنی
و احوال‌پرسی و تفقد خاطری نمایند شاید تکدر آنها رفع
شده و دائره عدوان که در صدورشان در غلیان، خاموشی
پذیرد، تبسمی فرموده در جواب خطاب به مذکور میفرمایند: بلی
راست و صحیح است اول نفسی که پذیرایی از ما مورین وارده
با این شهر علی اختلاف درجات هم و مراتب هم مینمود من بودم
و توهم بخوبی محبت و عاطفت مرا میدانی ولی چون این
هیئت برای اثبات مضامین لواحق افتراضیه و برای شخص من
و برضد من آمده اند لهذا اگر اظهار خوش آمد و پذیرایی
و احوال‌پرسی از طرف من شود گمان خوف و رعب و تملق و
التماس مینمایند و حال آنکه بکلی مبرا و منزله از این
مفتريات هستیم و مصلحت نبوده و نیست که چنین اظهاراتی
شود تا آنکه بتمام حریت و آزادی مشغول تحقیقات و ماء موریت
خویش باشند، و ما لنا الا التوکل علی الله. شخص مذکور
متعجبانه از این بیانات صریحه و اقتدار عظیم از حضور مرخص

در خلال این احوال روزی هیئت جمعاً به حيفا و کوه
 کرمل رفته و بنای مقام اعلی را تماشا مینمایند یکی از آنها
 دست خود را بزاویه‌ی عمارت زده بسایرین بشرکی میگوید
 (نه متین بناء در) مقصودش اشاره باینکه قلعه متینی است
 چنانکه در لائحہ ذکر آن وارد .

باری از یوم ورودشان مراقبی مخصوص حوالی بیت
 مبارک گذاشتند تا مردم را از مرآوده و ملاقات منع نماید.
 حال آنکه از خوف نفسی نزدیک بیت نمی آمد و بالجمله
 تقریباً بیست روز در عکا و گاهی در حيفا توقف داشتند و در
 این مدت اضطراب تمام اهالی را احاطه داشت تا آنکه
 بفتنة بدون سابقه ی خبری، طرف غروب بود بعکا خبر رسید
 که هیئت تفتیشیه در کشتی عثمانی از حيفا سوار شدند و
 چون اشاعه یافته بود که هیئت را نیت چنان است که بالاخره
 حضرت عبدالبهاء را همراه خود ببرند و فعلاً کشتی هم
 بطرف عکا می آمد لهذا حضرت ورقه ی مبارکه ی علیا و اهل حرم
 را حزن شدید حاصل و عده ی معدودی هم از احوال کوه
 موجود بودند بناله و فغان آمدند خصوصاً در آن لحظه
 که هیکل مبارک در میدانگاه بیت وحیداً مشی می فرمودند
 کانه حاضر و منتظر نزول تقدیرات الهی هستند .

از نقطه ای که حرکت کشتی نمایان بود مسافتی که تا بیت

مبارک بود، حقیر بی اختیار بلکه دیوانه وار رفتم و لحظه‌ای ایستادم تا آنکه کشتی بعد از آنکه نزدیک بعکاشد بغتةً چراغهای او گشت و بطرف دیگر رفت بسرعت تمام برگشتم دیدم هنوز هیکل انور در تاریکی شب دیجور مشی میفرمایند رفتم نزدیک فرمودند: ها چه خبر است؟ عرض کردم کشتی از عکاش دور شد بعد این بشارت را فوراً به اهل بیت رساندم و اندکی راحتی فکر حاصل شد دیگران از احباء هم که هر یک بطرفی از شهر برای مراقبت کشتی رفته بودند یک یک همین خبر را آوردند و آن احزان مستولیهی اهل سرادق عفت و احباء در آن شب مبدل بسرور و افراح قلبیه شدند و این مطلب ناگفته نماند که در آن ایام شاد و دبیم خطر عظیم بر هیکل مبارک، اسکوبنیچ نام ایتالیایی در حیفی که حال مرحوم شده و دو وظیفه‌ی ویس قونسولگری را داشت یکی ایرانی و دیگری ایتالیا و بعلاوه خود و اولاد برادرش و کلاه کشتیهای تجارتی ایتالیا بودند که بحیفی میآمدند، شخص مذکور و خانمش نهایت خضوع و اخلاص و محبت صمیمی را حضور مبارک و اهل بیت داشتند لهذا شبانه مخفیاً با کالسکه خود را به عکا و بیت مبارک میرساند در وقتیکه مراقب رفته بود در کمال بیم و هراس خبر میدهد که فوراً میخواهم حضور مشرف شوم، فوراً مشرف شده بکمال رجاء و التماس و اصرار معروض میدارد که یک کشتی ایتالیایی

را دوسه روز است بعنوان حمل و نقل نگاهداشته‌ام و گاهی به عکاو گاهی بحیفا حرکت داده‌ام تا مورد سوء ظن و شبهه واقع نشود و حال در این وقت شب آن کشتی در بین حیفا و عکا و نقطه‌ی معین در حرکت، و قایقی از نفس کشتی در ساحل حاضر و آماده، وقت و فرصت کم و کالسه موجود و مانع مفقود، اسباب مهیا لهذا بهتر آن است که تشریف بیاورید و در کشتی سوار شوید و از ظلم ظالمان نجات یابید و بهر نقطه‌ای که میل دارید تشریف ببرید بعد از اندکی تا مل بیان اطمینان با و میفرمایند و میفرمایند :

مولای من حضرت باب، حضرت به‌الله در مـواردی اشدّ خطراً و اعظم‌هولاً خود را حفظ ننمودند و سکون و قرار اختیار فرمودند لهذا من نیز تا سی‌بآن وجودات مبارکه نموده بقاء را بر رحیل ترجیح دهم و نخواهم رفت .. از او اصرار و التماس و از ایشان عدم قبول و اباً اخیراً در همان شب مراجعت بحیفا مینماید و کشتی را روانه میکند آنچه بعداً شنیدم آن کشتی بسفارش و اشاره‌ی احبای امریک برای استخلاص حضرتشان تعیین شده بود ... حال این مراجعت بغتی هیئت در بحبوحه‌ی تحقیقات بچه سبب و علت بود وید قدرت غیبی الهی چه نمایشی بکار برده - معلوم نه، همینقدر شیوع یافت که تلغرافی (شیفره) از سلطان رسیده و هیئت را فوراً احضار باسلامبول نموده

بعد از دوسه روز دیگر خبر رسید که روز جمعه سلطان عبدالحمید برای ادای فریضه صلات بجامع رفته با تشریفات رسمی که با اصطلاح (سلاملق) میگویند در وقت خروج از جامع و حین رکوب دینامیتی منفجر میشود بچند درشکه و چند سراسب آسیب وارد میگردد اولی بشخص پادشاه اذیتی وارد نمیکردد ازین واقعه شورش و اضطراب مدینه اسلامبول را احاطه مینماید و علت اساسی برای احضار هیئت این قضیه بوده .

تا بعد از چند روزی هیئت مذکوره را پرت تحقیقاتی را تقدیم شاهانه مینمایند ولی نظربآن واقعه ، مسکوت عنه مینماید زیرا جمیع قوای دولت و افکار پادشاه صرفا کتشاف آن - جریمه و مصدر آن میشود و شماه بدین منوال گذشت تا آنکه مجدد سلطان ب فکر مطالبه آن را پورتهای میافتد در ایسن کره با زید اقتدار غیبی از جیب عظمت بیرون آمده حزب - آزادی طلبان معروف به (یونگ ترک) ترکیا الفتاة که همواره عبدالحمید از آنان خائف و صدها بلکه هزارها از آنان را در زمان سلطنت خود بقتل و نفی بدریا غرق نموده بود (سالونیک) را که بهترین مرکز شجاعترین فرقهی عسکری را داشت مرکز حرکت سری خود قرار داده و قوای - عسکری را با خود متحد نموده برای طلب آزادی و مشروطیت با سلامبول حرکت مینماید و نظام و مشروطیت با مرپادشاه

برقرار و آزادی منفیون سیاسی حاصل و سراسر مملکت عثمانی جشن سرور و افراح برپا گشت ولی خبیث باطنی و غرض نفسانی حکومت محلی و اهالی طینت افاعی را بر آن واداشت که مجدد مخاברה با حکومت مرکزی نمودند و سؤال کردند که آیا حضرت عباس افندی هم از جمله آزادگان هستند یا خیر جواب فوراً رسید بلی ایشان هم تمام حریت و آزادی را دارند و چون بعداً سلطان باغواي مفسدین خویش - خواست دستگاه مشروطیت را برهم زند در این کرة مخلوع و منفی گشت و صرح مشید سلطنت کبری متزعزع، تا آنکه یکبار ه سرنگون و خراب شد و آن هیئت طاغیه ی یاغیه بسزای خود رسیدند. فتعالی القادر المهیمن القیوم.

۱ / ماه نومبر ۱۹۳۵ - ۱۷ شهر العلم ۹۲

نورالدین زین

مصادیق وعده ها و وعیده های مبارک

اکنون ظاهر شده و میشود

هر چند در تدوین این کتاب خاطرات نه ساله - سالها عمر ببطالت گذشت و تکمیل آن بسی بتاء خیر - انجا مید و لکن خوشبختانه بسیاری از مطالب آن که حاکی از وعده های مبارک برای نصرت امرالله در آینده بود با

ظهور مصداق آن مواعید توأم گشت مثلاً "سرنگون شدن گنبد های سبز و سفید و نیلگون و ذلت علماء عزت احباء نشرتعالیم، تعمیم مؤسسات عظیم و غیره و غیره همگی واقع شد پس همچنانکه شواهد بعضی مندرجات که از بیانات نقل شده تا کنون به ظهور رسید یقیناً سایر مطالب نیز عنقریب بظهور خواهد رسید گاهی در ضمن وعده های مبارک برای احباء و عیدهای هم برای اهل بغضاء حتی برای دنیا و مافیها شنیده میشد که بسیاری از آنها را بند نمی فهمیدم مثلاً هر وقت که احبای ایران از ظلم و عدوان اهل طغیان شکایت میکردند بشا رت های روح پرور میدادند که عنقریب چنین و چنان خواهد شد خیمه ای امرالله مرتفع و اعلام امر در اعلی قله آفاق باهتزاز خواهد آمد و لکن بالعکس گاهی هم بچوانها و اطفال مدرسه میفرمودند :

" من شمارا برای خوشی و راحتی تربیت نمیکنم "

مقصودشان این بود که باید در مواقع نزول رزایا و بلایا مانند جبل راسخ مقاومت و استقامت کنید گاهی با حبای غرب که آرزوی شهادت داشتند بعضی بیانات و فرمایشات میفرمودند دال بر اینکه در اروپا و امریکا هم عصیان و طغیان اهل عدوان باعث شهادت نفوس مقدسه خواهد شد . امروز هم از بیانات مبارکه حضرت ولی امرالله همان حقایق و معانی استنباط میشود از یک طرف تلگراف مبارک

در این ایام بشارت میدهد که در امریکای مرکزی و جنوبی
 چه بسیار محافل روحانی بهائی بتازگی دائر شده و تزئین
 مشرق الاذکار امریکایا نتهاء رسیده است والبته این همان
 فتوحات عظیمه است که ماهها از چهل پنجاه سال قبل
 انتظار آنرا داشتیم و از یکطرف در مقام اخطار و انذار -
 میفرمایند که وقوعات عظیم در پیش است احباء باید آماده
 و مستعد باشند خلاصه آنکه در خصوص این جنگ بنیانی
 کن عالمگیر هر چه بتلویح میفرمودند بنده نمی فهمیدم حتی
 به تصریح هم، در تعبیر روء یای این عبدیک بار فرمودند -
 آنرا هم نفهمیدم بلکه از روی نادانی مقتضای حکمت دانسته
 پیش خود تعبیر و تفسیر کردم و تفصیل آن از این قرار است:
 در ایام فتنه میرزا آقا جان خادم الله همان ایامی
 که شدت عصیان و طغیان ناقضین سفینهی امرالله را در غرقاب
 افکنده بود یکروز در مسافرخانه خواب غریب و حشتناکی
 دیدم، دیدم در یک کشتی کوچک ظریفی با جمعی از دوستان
 الهی راحت نموده در سیر و حرکت هستم شنیدم گفتند آن
 کشتی بزرگ عظیم الجثه که از دور میآید آلوده بمرض طاعون
 است و دولت حکم کرده است آنرا نابود کنند کم کم آن -
 کشتی نزدیک شد افسران این کشتی کوچک هجوم نموده
 فرمان شلیک دادند و دفعه "توپها و خمپاره ها حتی -
 نارنجکهای دستی پرتاب شد، کشتی آتش گرفت، شعله ها و

دو دهای هولناکی با فریادها و ضجه‌ها و ناله‌های ساکنین بعنان آسمان میرسید صدای ناله‌ی ساکنین آن کشتی بقدری دلخراش و موحش بود که درحین نابودشدن کشتی پریشان احوال از خواب جستم. در آن عالم وحشت و تحیر تعبیر خواب را دلیل اضمحلال ناقضین دانستم و یقین داشتم که تعبیر صحیحی نموده‌ام و منتظر آن بودم که اگر وقتی مقتضی بدست آمد از حضور مبارک سؤال نمایم و مطمئن بودم که این تعبیر را تصدیق خواهند فرمود چند روزی منتظر موقع مقتضی بودم تا اینکه یکروز جمعی از مسافرین و مجاورین مشرف بودند هنگامی که عاشقانه و خاضعانه ناظر جمال مبین بودم فرمودند: خان یک چیزی بگو ببینم. عرض کردم خوابی دیدم پس از تحصیل اجیازه تفصیل خواب را عرض نمودم و یقین داشتم تعبیر این عبد را تصدیق خواهند فرمود. اما پس از یک دقیقه تاء مل با کمال قدرت فرمودند: آن کشتی که تو در آن راحت بودی آن سفینه الله است و آن کشتی بزرگ کشتی تمام عالم است این کشتی ظاهراً خیلی کوچک است اما ... کشتی تمام عالم غرق میشود اما سفینه الله به ساحل میرسد ... خلاصه فرمایشات بسیاری فرمودند که حالا بطرن دارم و همه حکایت از جنگهای امروز مینمودا ما آن روز در فکر ناقص من گنجایش نداشت و تصور کردم چون ناقضین سری

و مذبذبین در آن مجلس بودند بمقتضای حکمت چنین فرمودند
مبادا ناقضین مستمسکی بدست آورده در اوراق ناریه اخبار
کذبهی دیگر منتشر نمایند و الحال سه چهار سال است که در
بیانات و در ابلاغیه های مبارک این مطالب بتصریح بسمع
احبای الهی میرسد.

هو الابھی
قسمت ثامن
ورود به بیروت

هرچند تعلیمات مبارک برای حصول تأییدات
چنانکه در فصل اخیر قسمت ثالث عرض شد جملگی نکته به
نکته موبمودر خاطر پریشانم نقش بسته بود چنانکه بعد از
سی چهل سال اصول مطالب مذکور در ذهن است افسق
آینده را روشن و منور داشت ولکن دوری و مهجوری از آن
ساحت مخصوصاً در چنین موقعی که مفتشین اشخاص متفرقه
راپی در پی احضار نموده بعضی طوعاً شهادت بر وفق دل
خواه ناقضین میدهند برخی جبراً هر چه که هیئت نوشته
امضاء مینمایند البته بسیار صعب است، نگرانی خاطر و
پریشانی طبع و تشتت افکار نه چندان است که نفس
ضعیف ناتوانم مقاومت تواند نمود ناچار - گریه بر هر درد
بی درمان دواست - چشم گریان چشمه‌ی فیض خداست، اخبار
وحشت بار از ناحیه‌ی یارو اغیار هر روز میرسد چون ابواب
مکاتبه و مراسله‌ی مستقیم مسدود است هر کس هر چه شنید

میگوید، شنیده شد که این ظالمان ارض از طوائف مختلفه‌ی مسلمان، یهودی، نصارا، شرقی و غربی حتی محبوسین سیاسی عکارا طلبیده است. شهادت بر علیه محبوبان امکان تمام میکنند بسیاری از آنان هر چه نوشته بودند امضاء کردند و برخی که استنکاف ورزیدند بحبس افتادند. توضیحا بعضی از طائفین حول هم که با وجود انذار و اخطار مبارک که قبلا فرموده بودند از عکارا خارج شوند نشنیدند یا غفلت ورزیدند در این موقع گرفتار شدند و جناب آقا میرزا جلال ابن سلطان الشهداء که دیر حرکت کرد در بین راه دستگیر شد و حضرت ابوالفضائل آن مبلغ شهیر سالخورده که آثار قلم توانایش زینت بخش عالم ادبیات امری شرقی بود و نتیجه‌ی گفتار و کردارش باعث هدایت بسیاری از مؤمنین غربی پس از انجام خدمات تبلیغیه در ممالک متحده‌ی امریکا بمصر مراجعت نموده بودند ارمبارک صادر شد بیایند به عکارا راحت نموده ما بقی عمر را در آن ساختنوراء در جوار اعتاب مقدسه‌ی علیا بسر برند تا از زحمت گفتار دم فرو بندند و بموهبت نشر آثار پر دایشان چندی در عکارا مشرف بودند در این هنگامه و ضوآء چون توقف در عکارا خطرناک بود ایشانرا به بیروت محلیکه نسبتاً امن بود فرستادند و ارمبارک با افتخار این عبدصا در، بشرف مصاحبت و مراقبت ایشان مفتخرو سرافراز گردم این نعمت شامل احوال بیروت شد چند روزی

مجالس ملاقاتی روحپرور دائرگردیداماطولی نکشیدکه
 امراکیدمبارکصادر، معجلاً^۱ توجه کنند تا ازکید ستمکاران
 عثمانی درامان باشنددرلوح مختصری ایشان بواسطه‌ی
 این عبد اشاره بسختی اوضاع بیانی میفرمایند مبنی براینکه
 همینقدربدانندکارباندازه‌ای دشواراست که فلان شخص
 بقال عرب چون شهادت برعلیه من نداد وراحبس کردند
 خلاصه آنکه ابوالفضائل رفتندوما را تنها گذاشتند دراین
 تنهایی روزها هنگام تحصیل علوم طبیه توجه خاطر ازبس
 متوجه بشطراقدس بودیدارمعلمین غم افزا بودومحنت
 انگیز، شبها مجال خواب نمی‌اندام از دست خیال تا صبح ؛
 تمام وقایع گذشته با آن عنایات آنها یه‌ی مبارک را یک یک از
 نظر میگذرانیدم افکار متشتت وپیشان بقدری بروجودم
 مستولی بود که هرآن فکری وهردقیقه خیالی درسر
 داشتم هر دم که عنایات مبارک را درخاطر می‌پروردم با خود
 می‌گفتم میرومبعکا هرچه با دادمینکه آخرین نصایح را
 که با وعده‌های لقاء توأم بود بنظر میآوردم با خود می‌گفتم :
 ای که گفתי هیچ مشکل چون فراق یار نیست
 گرامید وصل باشد همچنان دشوار نیست
 وقتیکه خوب دیوانه میشدم آن هیکل ربانی را در
 نظر آورده این فرد را میخواندم .

روزم به تعب میگذرد شب به تحیر

دورا زتو عجب روز و شبی میگذرانم

خلاصه آنچه اشعار و ابیات امری و غیر امری در عمـرم

شنیده بودم در خاطرم ردیف میشود، آذرطوسی در باره ی فراق و
حرمان خوب گفته است :

چو مستولی شود درد جدایی تن بمردن ده

دوای این مرض را هیچکس چون من نمیداند

اما بنده این شعر را چندان نمی پسندیدم زیرا .-

گفته ی سعدی به از گفتار اوست

گوهر گفتارش از درج دل است

گر بمیرد طالبی در بند دوست

سهل باشد زندگانی مشکل است

اما تنها من در این فرقت پر حرقت در سوز و گداز بودم حال

خیلی از احبای دیگر از من بدتر بود و قتی که روابط امری

بین عکا و حیفا که یک ساعت بیشتر فاصله نداشت مقطوع

گشت معلوم است که در سایر بلاد دنیا چه خبر بود در مقدمه ی

بروز فساد، مرحوم حاجی سید تقی منشادی مأمور

وصول و ایصال مکاتیب حسب الامر بهمه جا نوشت هر

مسافری که عازم و متوجه بسوی عکاست هر جا رسیده باشد

توجه نکند و در همان محل توقف نماید یا بوطن خود مراجعت

نماید هر چند در ایام مبارک جمال قدم هم گاهی این

وقایع رخ میداد و حسب الامر از هر حال مسافر با قلم

تبدیل میشد اما آن روزها عده‌ی مؤمنین و مسافرین زیاد نبود. ولی در این ایام در هر شهری دوسه نفر متوقف ماندند، در بادکوبه، تفلیس، اسلامبول، مصر و بیروت هر جا چند نفری در خوف و انتظار نشسته، منجمله در بیروت این تیربلای حرمان بدون فریاد اصابت کرد یکی از آنها مبلغ شهیر میرزا طراز الله سمندری بود که با حال پرملا در گوشه‌ی یک مسافرخانه با آه و انین همعنان بودگاهی برای دلجویی بدیدن ایشان میرفتم و میگفتم :

بیا سوته دلان گردهم آییم

که قدر سوته دل دل سوته دونه
برای تسلی خاطر ایشان بشارتها و اشارتها که از لسان
مبارک شنیده و در نظر داشتم یک یک نقل میکردم هر چه در
قوه بیان داشتم بکار میبستم غافل از اینک که :

شنیده‌ام سخنی خوش که پیرکنعان گفت

فراق یار نه آن میکند که بتوان گفت

خلاصه قیافه‌ی انسان وحشت زده که روز هزاران اخبار موحش
شنیده و شبها تا بصبح نخوابیده چه خواهد بود همگان
بود که من در چهره‌ی سمندری میدیدم باری مدتی بایمن
منوال گذشتا بتداء خبرا میدبخشی از آقای منشادی رسید
که بنام تقی فرموده اند: العاقبه للمتقین - این خبر باعث
تسکین خاطر شد کم کم آرامش و سکوتی در عکاهو پیدا گشت

آقای سمندری را طلبیدند بعد از چندی صدای توپ تاء یید
 بگوش رسید و روابط این شهر با عکا برقرار گردید اما این
 راهم بکوییم: هر چند که هجران ثمر وصل بر آرد - دهقان
 ازل کاش که این تخم نکشتی.

بیروت چه جایی بود

مدینه بیروت که در آن زمان دارالعلم مملکت عثمانی
 بلکه مرکز مهم مدارس شرق وسطی بود مدارس بسیار داشت
 و به اصطلاح امروز دودان نگاه فرانسه و امریکایی با تلامیذ
 بسیار مشغول تحصیل بودند جمعیت این شهر هر چند از
 یکصد و بیست و پنج هزارتجا و زنمیکرد (۲۵ هزار مسلمان،
 یکصد هزار عیسوی با معدودی کلیمی) و لکن اهمیت سیاسی
 آن چنان بود که والی آنجا مهمترا ز سایر ولایتها بود سفیری
 که عبدالبهاء در ایام جمال اقدس ابهی تشریف برده -
 بودند علمای روحانی اسلامی چنان خلوص و ارادت پییدا
 کرده بودند که در مکاتبات و مراسلاتشان اعلی درجه
 خلوص و ارادت خود را بحضور مبارک اظها رمید داشتند
 جامعه ملت و همه اسلامیان بالطبع آن وجود مبارک را مولی
 و صاحب کشف کرامات میدانستند ملل مختلفه ی نصا را با اینکه
 نسبت ظهور مسیح داده میشد و مخالف مذاهب و عقاید

ایشان بود معذک در عظمت جمال اقدس ابهی و بزرگواری
حضرت عبدالبهاء هیچ شبهه و تردیدی نداشتند و نام
مبارک را تقدیس مینمودند همه اینها از برکت تشریف فرمایی
مبارک بود به بیروت و اما ایرانیهای این سامان و سایر
شیعیان با همه بغضی که در ایران در دل پرورده بودند
در بیروت و در سایر بلادش نهایت احترام را غایبانه بجا
میآوردند و اما مؤسورین دولت عثمانی همگی کوچک و بزرگ
در مقام عرفان دینتی و درویشی خود حضرت عبدالبهاء را
اولیاء الله میدانستند و رعایت حال احباب را از واجبات
میشمردند مثلادراغلب ادارات گمرکات آن بلاد هرکسی را
که تبعه‌ی عباس افندی میدانستند همه نوع احترام بجا می
آوردند و از وقتیکه ناقضین علم طغیان برافراشته و اوراق
ناریه با طرف فرستادند و مشغول تحریک و اغوای اهالی
بلاد گردیدند و مانند طيور لیل همه جا بگردش افتادند
اول علمای روحانی اسلامی آن صفحات را با مکاتبه با نواع
دسائس و حیل و با تهمت‌های گوناگون و اظهار تظلم
حتی با اظهاراتی که در فصل کشکول گدایی ذکر شد
خاطر همه را مشوش ساختند اما در مقابل این تحریکات
مراحم و اللطاف مبارک نسبت به هیچیک از این نفوس کاسته
نمی شد حتی در مقام انعام و اکرام هم که سبیه مبارک بود
نقصانی حاصل نگردید بلکه تزاید یافت و از وقتیکه هیئت

تفتیشیه آمده بودند و این عیدم به بیروت رسیدم خصوصاً وقتیکه چندروز با حضور حضرت ابوالفضائل محافلی آراسته شد ماء مورین ناقضین چون طیور لیل با این شهر آمده - بعنوان دادوستد با کسبه و تجار ایرانی که بعضی کفیل و سرپرست تلامیذا ایرانی بودند معاشرت نموده سبب تخدیش اذها نایشان شدند به نیت اینکه شاگردان مدارس راهم درس تولیدنفاق و شقاق بیا موزند عجیبترا اینکه سا بقا بین تلامیذا ایرانی هیچوقت یحیائی ویموتی وجود نداشت - و در این سنوات یکی دونفر هم پیدا شدند در چنین ایامی نصیب و قسمت این عبد بود که در این شهر تحصیل علوم نمایم حالا بایددید که نصایح و مواعظ مبارک با ما چه میکند :

احوال این عبد در بیروت

در چنین مجموعه ای از خاطرات که منظور نشر نفعات و استحضر خاطر یاران عزیز الهی که با وقایع گذشته آشنا باشند تدوین گشته است البته جای آنرا ندارد که فصل - مختصری در احوالات این عبدنا لایق مندرج گردد و لکن چون تمام قضایای واقعه، ظهور مصداقیق بیانات مبارک و تحقق نصایح آن مولای حنون است لهذا لایق ذکر و مستوجب توجه هر مومنی خواهد بود تا با آنچه که از فم اطهر در

گذشته و آینده نازل شده و میشود دقت کامل مبذول دارند
 مثلاً گروقتی کنایه و بطور تلویح اشاره ای فرموده بودند که
 چنین واقع خواهد شد و تو چنان کن اگر نهایت دقت را با شاره ای
 مبارک بجایا و ده بودم یقیناً در هنگام بروز آن واقعه
 بعلت عدم توجه و دقت کامل زحمات یک عمر به در رفته بود
 این است که باید در هر کلمه از کلمات الهی بحر معانی را
 مشاهده نمود چنانچه گفته اند :

هزار بحر معانی نهفته در سخنش

خلاصه القول آنکه بقرا ریکه در فصل آخر قسمت سادس
 این رساله عرض شد با حال پر ملال و با کمال تضرع و ابتهال
 وارد بیروت شدم با همه اطمینانی که بوعده های مبارک داشتم
 و نصایح مبارک را یک بیک از نظر میگذرانیدم معذک گذشته
 ها با آن الطاف رحمانی در نظرم مثل روز روشن و نورانی
 بود و آینده ها ما نندشام تا رتیره و ظلمانی پس هر دم که
 طبیعت مستقبل را در نظرم ظلمانی میساخت یکی از وعده های
 مبارک را بخاطر میآوردم و از آن روزنه ی باریک دنیای روشنی
 را مشاهده مینمودم پس اول کاری که کردم بعد از تعیین منزل
 در صد تحصیل علوم برآدم هر چند موجبات آن بسهولت
 فراهم شد ما هر دم که پرگرام آنرا مطالعه میکردم و بسا
 استعداد و توانایی ذاتی خود مقایسه مینمودم میگفتم
 هیسات - ز عشق تا بصوری هزار فرسنگ است . من کجا !

فرا گرفتن اینهمه علوم کجا! پس هر دم که عفریت یاء س بر سرم سایه میافکند بیکی از فرمایشات مبارک متوسل میشدم تا نور امیدچنان میتابید که چشم را خیره مینمود چنان وجد و سروری دست میداد که از جا میجستم، از آنجا که در جمیع اوقات و احوال در فکر روزگار گذشته‌ی عکا بودم بسیاری از بیانات چندساله‌ی مبارک در نظرم مشهود بود لهذا هر مشکلی که روی میداد و هر بابی که مسدود میگشت مفتاحی از آن فرمایشات بدست میآوردم پس بیحال و بیکار نشستن و منتظر تأیید بودن راهم کفر محض میدانستم زیرا با رها در معنی وصول تأییدات بیاناتی میفرمودند که باین نکته منتهی میشد که میفرمودند: تأیید طائف حول اقدام است .. تأیید طائف حول اقدام است. لهذا از هیچ - اقدامی فروگذار نمی‌کردم هیچگاه از وصول تأیید هم محروم نمی‌ماندم مثلاً در وقتیکه سالها از تحصیل علوم برکنار بودم و در سن سی و پنج سالگی حوصله‌ی تحصیل ریاضیات و تطبیق آن با فیزیک و شیمی طبی نداشتم الحمد لله پیشرفت تحصیل چنان بود که در این زمینه تلامیذ چندی بدست آوردم در امتحانات مقدمات طبی تقریباً اول رتبه را احراز کردم و همچنین در امتحان فلسفه و ادبیات کسه موهبت فطری هر بهائی است مشار بالبنان بودم. دخول در دانشکده‌ی طبی اشکالات فراوان داشت

منجمله یکی تصدیق مدارس دوره‌ی متوسطه و یکی هم‌سجل احوال یعنی شناسنامه که در ایران معمول و مرسوم نبود است؛ اولی را بوثیقه گذاشتن تصدیقاتی که از بانک بین - المللی داشتیم و دومی را به وعده‌ی وصول از ایران موکول نمودم و از میان گذاشتیم و علت دیگر این بود که چون عده‌ی داوطلب بسیار وعده‌ی مقبولین در امتحان قلیل بود لهذا بمصدق المدعوین کثیرون و المختارون قلیلون (انجیل) لهذا با احترام تمام پذیرفته شدم و در تمام دوره‌ی تحصیلاتم با اینکه هم ایرانی بودم هم بهائی که در نظر بعضی مخالفین مقبول نبود الحمدلله بفضل و عنایت جمال ابهی در جمیع شئون و مراتب ظاهراً و باطناً از هر جهت مورد نهایت احترام واقع شدم چرا و برای چه؟ برای اینکه اولاً صرف اراده و مشیت محبوب امکان اقدام بتحصیل نمودم، اذا اراد الله بشیء، و يقول له کن فیکون ثانیاً در تمام مدت سعی من نمودم نصایح مبارک را یک بیک بکار بندم اینهم یک توفیق دیگر آسمانی بود که از عهده‌ی شکرش نمیتوانم برآیم اما یک مسأله‌ی دیگر که از همه مسائل باریک تر و بفرنج تر بود و با قدرت همت و اقدام بهیچگونه تداوم بی‌رملکی چاره آن ممکن نه مسأله‌ی امر معیشت و مصارف چندساله‌ی بیروت بود در موقع حرکت از عکا مبلغی تقریباً معادل ده لیره‌ی فرانسه از جیب مبارک عنایت شد و این مصرف چند صباحی با نتهاء

رسید و راه دیگر بنظر نمی آمد، اوضاع چنان بود که می -
 دانیم اوضاع ایران هم بدتر از آن حدی که دو سال قبل
 در هنگام صعود مرحوم والد چون اجا مروا و باش هجو م
 نموده مستعد آتش زدن جنازه بودند ایشا نرا در خانه
 دفن کردند پس از آن انقلاب مشروطیت مزید بر علت شد
 چاره ی منحصر بفردهمان است که مکرر فرموده اند: هر چه
 خواهی از او خواه و هر چه طلبی از او طلب - لهذا این
 مناجات را خواندم: افتح علی ابواب الرخاء و اجعلنی
 مخرجاً و ارزقنی من حیث لا احتسب من کنوز السماء - الی آخر
 یکروز مرحوم آقا محمد مصطفی بغدادی آن رجل رشیدی
 که خدمات باهره اش افق تاریخ امر را روشن و منور ساخته
 و به علت سوء بصر خانه نشین بودند بنده را طلبیدند و با
 اصرار و ابرام زیاد از بنده قول گرفتند خواهش ایشا نرا -
 بپذیرم پس از آن تقاضا کردند یک حساب جاری در تجارت
 خانه خود بنام این عبد با زکند از قرار صدی نه تا چند
 سال و هروجهی که رسید بهمین میزان محسوب دارنند
 آخر الامر حساب جاری مفتوح شد و امرار معیشت اصلاح
 گردید چند ماهی طول نکشید که اخوی میرزا فضل الله
 نوشت در این دو سال که مقبره ی مرحوم والد در خانه بود
 همسایگان بتحریک و فساد قیام کردند که اگر این خانه
 اما مزاده شود بعدها مسلمانان فرار میکنند، قیمت ملک،

کاسته میشود لهذا ضواء نموده قصد حمله داشتند که شبانه خانه را خراب کنند و جسد را نابود نمایند لهذا جسد را بمحل دیگری یعنی شبانه و محرمانه در قبرستان اسلامی قرار دادند و خانه را فروختند و جهت آنرا فرستادند خلاصه آنکه این وجه بحساب جاری وارد تا چند سال اعتبار این عبد برقرار شد و وقتی که چند سال بعد که در ایران بودم گلستان جا وید طهران ساخته شد خود این عبد بدستگیری همان آقایانی که بقبرستان اسلامی برده بودند به گلستان جا وید انتقال دادم.

آن نارنجك كه بسینه سلطان عبدالحمید اصابت نمود بجگر ناقضین اصابت کرد

فصل اخیر این قسمت ثامن ما را از اصل مطلب دور گردانید اینک بذکر قضا یا میپردازیم: خبر حمله‌ی سیاسیون عثمانی بشخص پادشاه که حضرت عبدالبهاء مزارحاً به توپ تأیید تعبیر میفرمودند بتدریج به بیروت رسید اما همینکه بعضی مسافرین که در اطراف در حال - انتظارا شد من الموت بسر میبردند کم‌کم احضار شدند معلوم شد که قضایای مشومه که در افواه اعیان ذکرش جاری، بخیر گذشت یا بسوء حاصل شد زیرا مسأله‌ی سرگونی (نفی بلد) و انتقال هیکل مبارک

به صحرای فیزان (طرابلس غرب) اگر مقدر نبود بطور حتم مقرر بود و در بیانات مبارک غالباً اشاره میفرمودند ما چون آخرین تیری که ناقضین در ترکش داشتند بخطر رفت ظاهراً و باطناً منکوب و مأیوس شده در حفره‌ی خمول خزیدند و — طیور لیل از حرکت بازماندند. معمولاً هراقدامی که برای علیه امر مینمودند و بالاخره مأیوس میشدند چندی بسکوت گذرانیده همگی با هم کنگاش میکردند و چندی بعد حیل و تزویری تازه بکار میبستند حالاً میخواهیم ببینیم این قصه‌ی یأجوج و مأجوج که کلمه‌ی انشاء الله بر زبان نرانده اند تکرار میشود یا خیر، حالا در این باب باید بخاطر آوردیکی از بیانات مبارک را و آن این است چهار رسال قبل در سفره‌ی مبارک فرمایشاتی درباره‌ی ضروریان و ظلم و طغیان ناقضین میفرمودند، بنده بینهایت متأسر شدم سؤال کردم آیا این ناقضین در عالم باقی میمانند یا خیر؟ بطور تعجب فرمودند: چه میگوی؟ اینها چهار رسال دیگر تمام میشوند خود میسرزا بدیع الله بمن گفت آقاماتمام شدیم و بعد فرمودند: اما نمونه از امت یحیی در عالم باقی میماند انتهی. کلمه‌ی چهار رسال را با اینکه بطور مثل اداء فرمودند به در برابر — هم، میتوان تعبیر کرد معذک بذهن خود سپردم و این قضیه تماماً در انقضای چهار رسال واقع شد و علاوه بر این هم چند ماه بعد از وقوع قضیه (توپ تأیید) که در عکا

مشرف بودم هیکل مبارک یکروز در مسافر خانه راجع به یسد
غیبی و قدرت ملکوتی بیاناتی میفرمودند منتهی باین مطلب
شد که حمله به سلطان عثمانی را که در نتیجهی آن را پورت
مفتشین مسکوت ماند فرمودند اینهم توپ تأیید بود این
کلمه را که شنیدم با خود گفتم آن تیر قضا که بسینهی سلطان
نخورده جگر گاه ناقضین اصابت کرد.

نظر دیگر بسمت بیروت

از زمان قدیم جناب آقا محمد مصطفی بغدادی بسا
انجال گرام (حسین اقبال - علی احسان - ضیاء مبسوط)
تجارت خانهی معتبری که یک شعبهی آن در اسکندرونه بود در
بیروت داشتند این خانوادهی جلیل خدمات نمایان در امر
انجام داده مشار بالبنان بودند خصوصاً از زمان ظهور
میثاق خدمات بیشمار نمودند بطوریکه بغض و حسد ناقضین
نسبت با ایشان چنان بود که ایشان را کنة المشرکین می
خواندند احبای دیگر هم از ساکنین بیروت بودند که الحال
در نظر من نیست از زمانیکه تلامذهی ایرانی در این مدینه
گرد آمدند رونق امری بیشتر شد مبلغین ناقضین باین
شهر برای تخدیش اذهان مسلمین می آمدند پس از آنکه
مغلوب و منکوب شدند رشتهی امیدشان قطع شد و روابط امری بین

عکا و بیروت برقرار گردید همه روزه اخبار و بشارات میرسید این عبدسالی چهار ماه تعطیل تا بستن در عکا مشغول تحریر و دو سال اخیر در حیف در جوار مقام اعلی بسر میبردم بعضی از جوانان محصلین بهائی که در نظر دارم از این قرارند: جناب دکتر ضیاء مبسوط بغدادی، جناب ولی الله خان ورقا، جناب دکتر مؤید، جناب میرزا بدیع بشرویه، جناب میرزا عباس طاهری، جناب دکتر محمد صالح از اهل مصر، جناب ریاض سلیم از اهل مصر، جناب بشری و چند نفر دیگر بهائی زاده‌ی تبریز همه هفته عصر یکشنبه مجلس ملاقاتی مجلی در گوشه‌ی باغ مدرسه‌ی امریکایی تشکیل میدادیم و آن مرکز را مشرق الاذکارنا میدیم و ولیا‌ی مدرسه چون نسبت به جوانان بهائی خوشبین بودند ایسن اجتماعات را می پسندیدند.

نکبت و خذلان ابدی ناقضین با خلع سلطان عبدالحمید توام بود

در همان ایامی که ناقضین از پیشرفت اعمال فتنه انگیز خود مآء یوس شدند در حفره‌های ظلمانی خود خزیدند و خاک حسرت و مذلت بر سر میریختند؛ شخص سلطان - عبدالحمید هم که آخرین امید و اتکاء آنها بود گرفتار احزان

و آلام لانها په گردیده نباله ی صدای توپ تأیید بمخاطرات
 عظیم انجا میدطغیان و عصیان درهمه جا در گرفت و آقعه ی
 یمن که سالهای متمادی دولت را زبون ساخته بود اشتهاد
 یافت از هر کرانه شوری و صدائی علیه خلافت عثمانی بلند
 شد شعله ی جنگهای داخلی زبانه کشید دول همجوار
 انقلابات داخلی عثمانی را مغتنم شمرده بمخالفت برخاستند
 از همه بدتر امپراطور اطریش که عضو اتحاد چهارگانه ی
 (عثمانی - آلمان - ایتالیا - اطریش) بود غفله^۱ حمله
 نمود قسمت عظیمی از کشور عثمانی را که عبارت از هرزه گوین
 و بسنی بود تصرف نمود غوغا و جنجال غریبی برپا شد
 عثمانیها از این حمله ی ناگهانی عصبانی شده بعنوان بایکوت ،
 تمام مردم کلاهای خود را که فینه ی عثمانی و علامت ملیت
 ایشان بود چون از کارخانه های اطریش بیرون میآمد بر
 زمین کوبیدند و کلاه ایرانی و سرپوشهای عجیب و غریب
 بر سر نهادند ، نمایشات خصمانه در تمام شهرها بعنوان
 تعرض دادند ، نتیجه ای حاصل نشد آن قسمت مملکت رفت که
 رفت از همه اینها عجیب تر و هولناکتر آنکه امپراطور آلمان
 با همه دوستی و یگانگی که با سلطان عثمانی داشت تلگراف
 تبریک با امپراطور اطریش فرستاد و او را تحسین گفت
 همه این قضا یا و بلا یا متتابع بود پس از آن فتنه ی مشروطیت
 مزید بر علت شد حزب ژن تورک با قشون همدست شد

پادشاه را بزند ان افکند، طرابلس غرب را ایتالیا بردسپس جنگ بین المللی پیش آمد مالک همه از دست رفت اساس خلافت بکلی از بیخ و بن برافتاد تا دیگر ناقضین بر خلفاء تأسی نکنند و نادم و پیریشان بدیار فناء راجع شوند چنانکه از قبل فرموده اند: ترسم که از نغمه‌ی ورقا فیض نبوده بدیار فناء راجع شوید و جمال گل ندیده بآب و گل با زگردید.

ابلیس کی گذاشت که ما بندگی کنیم

دوره‌ی زندگانی این عبدنا لایق در بیروت هر چه تصور کنید پر شور و انجذاب بود و وسائل فرح و انبساط و شور و نشاط از هر جهت فراهم، اولاً حسن روابط این مدینه با عکا کاملاً برقرار، بشارت عنایات محبوب امکان متتابع و متواتر و تأییدات غیبی از هر جهت متواصل، امور روحانی بروفق دلخواه، امور معیشت و زندگانی جسمانی منظم و مسلم. هر مقداری که در چند ماه اول ورود وفق آئینده در نظرتیره و تار بود حالا صدچندان روشن و منیر، زیرا با حسن جریانات تحصیلات علمی مایه‌ی تشویق و امیدواری کامل برای حصول نتیجه‌ی زحمات فراهم، تعطیل چهار ماه و تشرف در ساحت اقدس از هر جهت مایه‌ی خشنودی، از اینها بالاتر یکعده جوانان مهربان که چکیده‌ی امر بودند مأنوس و

تشکیل انجمن روحانی هفته‌ای دوبا برقرار، و همچنین چند نفر جوانان مبتدی با ذوق و نشاط در جریان تبلیغ، بقسمی که روح محبت و وفا و صدق و صفا در بین حکمفرما بود اما چکنم؟ ابلیس کی گذاشت که ما بندگی کنیم.

بقرا ریکه در فصول اخیر این کتاب ذکر شد چند نفر

یموتی در بین جوانان ایرانی که بعضی شیفته‌ی تعالیم مبارک شده بودند نفوذ نموده چون زمان شدت انقلاب ایران در موضوع فتنه‌ی مشروطیت بود عنوان وطن پرستی را بهانه کرده دین و آیین را منفور قلمداد نموده و با غوای رفقای مبتدیان پرداختند در بین جوانان بهائی هم یکنفر منتسب به ناقضین که مذبذب بین ذلک بود مزید بر علت و تشکیک و تفرقه ایجاد شد و بعداً و مخالفت این عبد که منبعث از بغض و حسد بود قیام کردند لهذا اختلالی در اجتماع ما حاصل گردید هر چند به نصیحت پرداختم بر عکس نتیجه بخشید هر قدر بنصایح و دستورات مبارک که در هنگام خروج عکا از لسان مبارک شنیده و در ذهن سپرده بودم رجوع نمودم در مان این درد را نیافتم تا وقتی که تعطیل تا بستان پیش آمد و بعد عکا وارد شدم و در نظر داشتم در موقع مقتضی قضایای واقع را به عرض برسانم که ناگاه یکروز ابتداء بساکن وقتیکه هیکل مبارک در کوچه‌ها میفرمودند در کمال ملایمت بیانات نصیحت آمیز و دستور معاشرت و

ومما شات میفرمودند یک مرتبه صدای مبارک بلندتر شد
 فرمودند: توبایدطوری رفتار کنی که دربارهی هرکس که سکوت
 کردی منتها درجهی تکذیب او باشد انتهی. این فرمایش مبارک
 تمام درد مراد او کرد فهمیدم که در هنگام نصیحت آن رفقا
 بی تجربه بوده ام گفتارم بگوش اعداء رسیده و بر عداوت
 افزوده اند لهذا سال دیگر که به این شهر آمدم نصیحت
 مبارک را بکار بردم و در تمام دورهی توقفم در بیروت دنیا
 بکار من بود و این حکایت را برای خوانندگان گرامی با رمغان
 آوردم.

جعل رویا به نیت توهین بامر مبارک

غالباً فرمایشات مبارک در وجود مستمع طوری تأثیر
 میکند که تحقق آن مرئی و ظهور مصداق آن ولو چندین
 سال بعد باشد در همان آن مشهود است مثلاً وقتیکه راجع
 بصبر و تحمل در مقام مخالفت مغرضین بیاناتی میفرمودند
 چنانکه در قسمت سادس این خاطرات مذکور است و فرمودند
 اگر بگوش خود شنیدی بمن بدمیگویند بغض او را در دل راه
 مدهالی آخر بیانها - همان ساعت یقین داشتم که
 چنین حادثهی ناگواری واقع خواهد شد و از حق طلب
 تأیید نمودم و تفصیل آن از این قرار است: پس از

مراجعت از عکا و شروع به تحصیل و اهتمام در اجرای دستورات مبارک طولی نکشید که آب رفته بجوی آمد دوستان جمع شدند محافل انس تشکیل شد اریاح محبت و وفا و زیداغیار با ما محشور شدند اختلاف و اغبرار باقی نماند همینکه عمل تبلیغ رونق گرفت باز از نوحه مغرضین بجوش آمد اقدامیکه برای تولید نفاق نمودند نتیجه نبخشیدنا چار توطئه نموده خواب مفصلی جعل نمودند که تعبیر آنرا از این عبد بخوانند تا در خاتمه توهین شدید نسبت بمركز امر وارد آورند، این خواب در حضور چند نفر عنوان شد همگی منتظر آن بودند که خشم و غضب در وجود این عبد غلبه نماید تا سایرین بکمک او در آیند و این عبد بی اختیار خندیدم. این خنده نه از روی استهزاء بود بلکه منتهای شرف و خرسندی حاصل شد زیرا هیکل مبارک بچشم روح نمودار گشت و بیان مبارک در گوشم صدا کرد حاضرین منفعل شدند و مغلظه نمودند صحبت را تغییر دادند و آن شخص محترم امروزیکی از سیاسیون مهم و ظاهرآ و باطنآ هوی خواه ا مر است

*

*

*

*

*

*

هر کلمه که فرمودید از آنها حساب میکنم

در مدت توقف خود در بیروت چند نفر که محب و مقبل یا مصدق شدند بر حسب دستور مبارک بساحت اقدس فرستادم همه آنها مورد لطف بی پایان گشته و در مراجعت نجات محبت در بین ناس منتشر کردند حتی یکنفر از محترمین را همراه بر دم سرمست عنایات مبارک گردید یکی از آن جوانها جوانی بود در اصطلاح رند و قلاش و بی باک، سر حلقه‌ی جوانان آن دوره آقای غلامحسین خان قراگزلو بود و وقتی که عزیمت نمود یقین دانستم که در مراجعت سرمست صهبای محبت اله خواهد بود اما متحیر و متفکر بودم که در آن محیط زندگانی با همگان و همداستانان خود چه نوع سلوک خواهد نمود و چگونه از عهده‌ی رفتار ناهنجار آنان خواهد برآمد؟ یک هفته آقای غلامحسین برگشت با اندازه‌ای مشتعل و منجذب بود که سر از پا نمی‌شناخت، رفقاء او را احاطه کردند بی باکانه و عاشقانه سخنانی مینمودند بنحوی که همه را مبهوت و حیران کرد.

یکروز خواستند او را خفیف و سرشکسته نمایند یکی از آنها پرسید دداش غلام اگر ما یک کلمه ناسزا نسبت به ... بگوییم چه خواهی کرد؟ از ما میرنجی؟ در جواب

با چهره گشاده گفت لاوالله، استغفرالله. گفتند چرا؟
گفت شماها همه روزه هزار کلمه زشت و ناروا نسبت با نبیاء
و اولیای دین و آیین خود بر زبان، حتی نسبت بناموس
خود از هیچ ناسزایی دریغ نمی‌نمایید لهذا اگر کلمه‌ای نسبت
به ... بر زبان رانید من از آنها حساب میکنم. این
جواب حکیمانه‌ی ساده و بی‌آلایش بقدری حضرات را مغلوب
و منکوب ساخت که بکلی دم فرو بسته و همواره رعایت احترام
را بجای آوردند تا وقتی که غلام بطهران آمد و مادر خود
را به هدایت کبری دلالت نمود حتی بطوریکه بعداً شنیدم
وقتی مأموریتی بمصر با و عنایت فرمودند و انجام داد.

خانه قسمت ثامن

عمده‌ی مطالب مذکور در این قسمت ذکر اعمال آخرین
نفس ناقضین بود که آخرین ضربتی که خواستند بهیکل نورانی
میثاق الهی وارد آورند چگونه بخود آنها اصابت نمود و
پس از آن شخص سلطان عبدالحمید بسزای اعمال خود
رسید و این نبود مگر ظهیر مصداق وعده‌های مبارک
که در مدت سنوات عدیده از لسان مبارک جاری بود در
مدت توقف این عبد در بیروت که پنجسال امتداد داشت
سالی سه یا چهار بار مشرف بودم در تمام این مدت روابط

مکاتبه و مراسله کا ملا برقرار بود مگر سال اول که باب مخابره بوجه کل مسدود بود کلیه اخبار که در این فصل ذکر شد هم در بیروت در مخابرات و مراسلات مندرج و هم در حین تشریف از لسان مبارک برسبیل حکایت شنیدم لهذا - قارئین محترم در صحت آن تردیدی ندارند .

یکی از کارهای برجسته که بعد از اضمحلال و مایوس شدن ناقضین انجام یافت مسالهی انتقال صندوق عرش مطهر اعلی بود و بمقام اعلی، این عتبه ی مقدسه ی علیا مدت ها بدون صندوق که از هند آورده بودند محل زیارت بود زیرا اول اقدام ناقضین برای مخالفت از خرید اراضی که برای مقام اعلی منظور بود تفصیل آن در قسمت ثانی و ثالث این کتاب مذکور است، صدمات طاقت فرسا بهیکل مبارک وارد آورده اند، کار بجایی رسیده بود که میرزا آقا جان مغرض معروف به ناقضین دیگر گفته بود در این موضوع متعرض آقا نشوید زیرا خبر تاء سیس این بنا هزاران سال پیش در تورات مذکور است که میفرماید "اینک آن کس که نام او شاخه است هیکل رب را در جبل کرمل بناء خواهد نمود" پس وقتیکه این بنا قریب با تمام بود ناقضین این بنای مبارک را جبه خانه و قورخانه قلمداد کردند با میدا اینکه دولت عثمانی این بنا را از بیخ و بن براندازد و حتی مفتشین که آمده بودند برای تفتیش از خدام محل پرسیده بودند چند طبقه در زیر

این بنا ساخته شده است؟ چونکه ناقضین اینطورالقاء نموده بودند که قورخانه و جبه خانه در طبقات زیرزمین است . از همه اینها گذشته عرش مطهر طلعت اعلی روح ماسواه فداه سالهای متمادی از شهری، بشهری از خانه ای بخانه ای از مملکتی به مملکتی نقل داده شد تا در این آرا مگاه بدست مرکز میثاق الهی استقرار یافت .

خلاصه از مطلب دور افتادیم منظور دیگر این عهد از نگارش این قسمت آن است که در چه موقعی برای تحصیل طلب فرستادند و چه بیاناتی برای وصول تأیید و چه دستورهایی برای انجام عمل عنایت شد حتی کوچکترین - پیش آمدهای زشت یا زیبارا در آتیه خبر دادند و همه آنها واقع شد چون در این رساله گنجایش آنها را نداشت ننوشتیم، آنچه از هزار یک آنها در خاطر آمد و مرقوم - گردید کافی است جوانان بهائی از مطالعه آن استفاده نمایند تا هر اقدام و امری که ما فوق قدرت است بسهولت انجام دهند اگر مثلاً در کبر سن به تحصیلات عالی بخواهند اقدام نمایند مطالعه دستورات مذکور در قسمت ثانی این رساله کفایت میکند که اینک تحصیلات پنجساله ای این عهد با وعده های مبارک و بموجب دستورات که فرموده بودند بخوشی انجام یافت، هر سالی دو امتحان بزرگ داده میشد یکی در داخله ای مدرسه ی طب یکی هم در مقابل ممتحنین

ماء مورین دولتین فرانسه و عثمانی و از آنجا که این موء سسهی
 عظیم دانه شده و دانه نگاه متعلق بیاب بود و دولت فرانسه
 که لاتیک بود (لامذهب) بسهولت نمی پذیرفت مگر این که
 معلومات این تلامیذ بیش از معلومات فاکولتهی پاریس بوده
 باشد و به محصلین مالک خارجه که در این فاکولته تحصیل
 نموده باشند دیپلم دولتی میداد که با آن دیپلم حق طبابت
 در تمام خاک فرانسه داشته باشند در صورتیکه در فاکولتهی
 پاریس بتلامیذ خارجه چنین دیپلمی نمیداد. در این
 جا درجه ورتبهی دکتری بخارجه داده میشد اما در فاکولته
 های خود فرانسه فقط لقب دکتری میدادند بدون حق
 طبابت در خاک فرانسه و از اینجا معلوم میشود که تحصیل
 در این فاکولته چقدر مشکل تر بود الحمدلله بفضل و عنایت
 الهی با آن دستورات مبارک موفقیت حاصل گردید. جوانان
 بخوانند و این کلمه مبارکه را فراموش نکنند که میفرمایند:
 تأیید طائف حول اقدام است.

در خاتمه، این لوح مبارک را که در بحبوحهی طغیان
 ناقضین بافتخاریکی از موء منین ثابتین نازل شده برای
 تنویر خاطر قارئین محترم مینگارم :

هو الله

يا من انجذب بسطوع نور اشرق من مطلع الاسرار
حى على الفوز العظيم . حى على النور المبين . حى على
الحظ الجليل . حى على الفضل البديع . حى على الميثاق
الغليظ . قد اخذت الزلازل وتتابعت النواشب . وتفاهم
الامتحان . وتعاضم الافتتان . واظلمت آفاق قلوب اهل
النسيان بغيوم كثيفة من الطغيان . ونضب ماء الايقان
و نبع حميم الظنون والاهام . شاعت الشبهات وذاعت
المتشابهات . قد تراكوا المركز المنصوص . و البنيان
المرصوص و اتبعوا كل ضابط عشواء . و ناطقة صماء .
و حادية عمياء . احسبوا انهم تركوا سدى كلا اذا صدح
الورقاء فى رياض البقاء . وغنت حماة القدس فى غياض
الكبرياء . وسطعت انوار التأييد فى قطب السماء و -
اشرقت مصابيح التوحيد فى زجاجات الاصطفاء . ومهدت
الطرق واستقامت السبل ونفخ فى صور الانجذاب ونقر فى
ناقورا الحيات وصال جنود الملكوت الابهى وجمال خيل -
ملائكة الملاء الاعلى وخفق علم الميثاق وانتشر شرع -
العهد والوفاق يومئذ الثابتين فى جنة النعيم فى
ظل ممدود . ومقام محمود . وعطاء مشهود و تبرى -
المتزلزلين فى ظل يحموم ومقام مشوم . وضكى وغموم
وخسراين الى يوم يبعثون .



دکتر یونس افروخته

هو الابھی

قسمت ناسع

ما احبای ثابتین هم بی تقصیر نبودیم

الحمد لله در قسمت‌های هشتگانه‌ی این کتاب آنچه از قضا یای ساحت اقدس که در خاطر مشوش و پیریشانم نقش بسته بودسی الی چهل سال بعد از مهاجوریت از لقاء برشته‌ی تحریر در آمد هر چند خوانندگان گرامی از مطالعه‌ی حکایت‌های جانگذا زبیدادگری و ستمگری ناقضین عنود آزرده خاطر گشتند ما ملاحظه شد که اعداء و عدو امر عاقبت چگونه بخسران مبین گرفتار شدند بطوریکه عاملین و محرکین هر دو بدیار فناء راجع شدند و علم میثاق دراعنی قلل آفاق به اهتزاز آمد خلاصه آنکه شد آنچه را که آن حقیقت رحمانی با ولیای الهی وعده داده بود چنانکه در لوح صفحہ‌ی قبل زیارت شد. در این قسمت از کتاب می‌خواهم بنظر خوانندگان گرامی برسانم که ما احبای الهی که با این قضا یای مؤلمه‌ی گذشته آشنا شدیم مبادا در عالم امر تصورات گذشته را در چنین ایامی که هیکل رحمانی میثاق در قمیص ربانی ولایت امر جلوه گراست تکرار نماییم. چنانکه در احیان گذشته، دوره‌ی میثاق همه ماها با اینکه کتاب عهد را کاملاً خوانده بودیم و با نصوص قاطعه‌ی الهیه آشنا بودیم و آرزوی همه ماها خدمت و جانفشانی

در سبیل میثاق بود بسیاری از ماها بسبب غفلت و نادانسی
 در اعمال و افعال خود باعث حزن خاطر مبارک می‌گشتیم
 عنایات لانها یهی آن مظهرالطاف ما را چنان بی‌اختیار نموده
 بود که من حیث لایشعر بخود می‌پرداختیم و امر را برای خود
 تصور می‌نمودیم خواهشها و تقاضاهای بیمورد بقدری زیاده
 بود که اوقات مبارک غالباً بمصرف اجرای تمناهای ما میرسید
 برای کوچکترین امور شخصی تقاضاهای فوق العاده می‌نمودیم،
 بارها از لسان مبارک هنگام کدورت می‌شنیدم می‌فرمودند
 که: من تازه با وکاغذ نوشته‌ام صندوقچه‌ی خود را باز کند
 ببیند چند مکتوب از من دارد عجب در این است بگفته‌ی من
 عمل نمی‌کنند و الایک کلمه‌ی من عالم را کفایت میکند انتهی .
 زحماتی که از اعمال ما بر وجود مبارک وارد می‌آمد
 حقیقه‌ی طاقت فرسا بود یکی دوتا را بر سبیل مثال عرض می‌کنم:
 وقتی که برای مشرق الاذکار عشق آبا دمقرر فرمودند طاغیین
 حول ولو هر قدر هم کم باشد وجهی تقدیم کنند و مرحوم
 آقا رضا قنادماً مورد جمع نماید و بفرستد ایشان برای
 خاطر بعضی که ممکن بود تولید نفاق نمایند چون مذبذب
 بین ذلک درکار بود رجاء کردند قبوض آنها با مضای مبارک
 برسد و ناقضین این مسأله را وسیله انتشارات مفسدت انگیز
 قرار ندهند. این قبوض بمهر و امضای مبارک مزین

شد این خبر با ایران رسیده همه احبای ایران بطمع افتاده تقاضا نمودند قبوض آنها هم با مضای مبارک مزین گردد . چند هزار قبوض ۹ شاهی، ۱۹ شاهی، ۹ قران بعکا آمد همه را یک یک مهر و امضاء فرمودند بطوریکه مهر مبارک - ممسوح شد و انگشتهای مبارک گاهی از کار میافتاد کما اینکه روزی برای کاری از پله ها بالا رفتم هنگامی بود که از اطاق بیرون میآمدند یکمرتبه ایستاده به در اطاق تکیه دادند فرمودند: جناب خان خیلی خسته شدم برویم قدری راه برویم امروز هزار قبض اعانهی مشرق الاذکار مهر و امضاء کردم از شدت خستگی قیافه‌ی مبارک رقت انگیز بود بنده هم از فرط تاء ثرمطلب خود را فراموش کردم، قصه‌ای از انجیل عرض کردم در هنگامی که در کوچه‌های تنگ و تاریک و کثیف عکاشی میفرمودند همه جا اظهار رضا مندی نسبت به همه احباء می فرمودند عجیبتر آنکه با این حال گاهی نسبت به بعضی از افراد اظهار (نعوذ بالله) خجلت و شرمندگی میفرمودند سبحان الله .

کرم بین و لطف خداوندگار

گنه بنده کرده است و او شرمسار

مثلاً گاهی برای اختلاف بین دو نفر در ایران عرایض میآمد بقدری نالایق و ناچیز که قابل ذکر نیست و توقع ها در جواب داشتند، عجیبتر آنکه در جواب آنها ما نندیدم مهربانی

که دو کودک نا دانش دربارهی یک گردو با یک هلو جنگ داشته باشند هر دو را نوازش میفرمودند و به هیچیک پرخاش نمیفرمودند که مبادا قلبی که گنجینهی محبت جمال مبارک است مگر گردد.

این مزاحمتها و مصادعت‌های انفرادی بود اما عجیبت‌تر آنکه اجتماعات کم‌تر از انفرادی نبود.

فاعتبروا یا اولی الابصار، یکی را برسبیل مثال عرض میکنم:

از آغاز تا انجام مشروطیت ایران هر دو طرف متخاصم مشروطه‌خواه و مستبد نسبت با حباب الهی مهاجم بودند علمداران طرفین هم علمای روحانی اسلامی، یکی کتاب مستطاب اقدس را بالای منبر میبرد و بر آیه مبارکه‌ی و یحکم علیک جمهور الناس - استدلال می‌جست یعنی مشروطه‌خواه بهائی است. دیگری عدم مداخله احناء را در این سیاست پر آشوب دلیل بر طرفداری استبداد میدانست یعنی مستبد بهائی است و این مسأله‌ی بغرنج یکنوع امتحانات الهی بود. بعد از آن که از امتحان فتنه‌ی ناقضین سلامت جان بدر برده بودند، چون هر دو طرف بهائیان را متهم نموده بودند همینکه در این جا رو جنجال یکطرف مغلوب میشد متوسل با حباب میشد و میگفت شما که از ما هستید اگر با ما مساعدت کنید چنین و چنان خواهیم کرد.

بمحض اینکه ورق بر میگشت آنطرف مقابل دست بدامان حباب
 میشد آنوقت بود که عریضه پشت سر عریضه با خواهشهای -
 متضاد بساحت اقدس میرسید .

متاء سفانه این وقایع هم چه وقت بود؟ وقتی بود که
 تازه یکسال یا یکسال ونیم از وقایع یزد و اصفهان گذشته
 بود و تمام ایران مستعدبها نه جویی برای انقلاب و قتل عام
 و ضمناً در بحبوحه ی فتنه ی ناقضین در موقعی که تدارکات فتنه ی
 اخیراً فراهم مینمودند، حالا ببینید به وجود مبارک چه
 میگذشت. "عدم مداخله در سیاست ولو بقدر شوق شفه"
 ورد زبان مبارک بود و امثال آن سرلوحه آثار قلم. این بود
 خلاصه ی جوابهای مبارک. و در این زمینه و از موضوعهای
 دیگر که خاطر مبارک مکرر میشد گاهی بطور تلویح شکایت
 از ثابتهین امر هم میفرمودند مثلاً میفرمودند: من با ایران
 نوشتم چنین و چنان کنید در جواب نوشتند چون اینطور است
 خوب است چنین کنیم میدانید این یعنی چه؟ یعنی شما
 نمیدانید ما میدانیم. معذک من در حق آنها دعا میکنم
 و از حق میطلبم آنها را مؤید فرماید. انتهی

و همچنین یکبار میفرمودند: از ایران بمن نوشتند بما
 میگویند که آن غیرت شما که آن همت شما پس آن شجاعت و
 شها مت شما کجا رفت؟ ما چه جواب بدهیم؟ فرمودند: من نوشتم
 بگویند اگر یک انسان عاقل کاملی مشاهده نماید چند نفر

اطفال نادان نابالغ برای شیئی موهومی با هم نزاع وجدال دارند یا سزاوار است که آن انسان با اینان همداستان شود کتک کاری کند یا آنکه هر دو طرف را موعظه و نصیحت نمایند تا آشتی کنند. انتهی

خلاصه آن که در تمام دوره‌ی مشروطیت این قضا یا باعث مزاحمت خاطر مبارک و مزید بر علت فتنه‌ی ناقضین عکابود. این بود تصور و تقصیر ما احبای ثابتین.

مقصود این عبد در این موقع آن است که ما احبای الهی، احبای ثابتین را سخین که از امتحانات فتنه‌ی ناقضین با آن شرح و بسطی که در قسمت‌های قبل ذکر شد و با اینکه لـو ح مبارک عهد را از حفظ میخواندیم، با وجود همه شرایط ایمانی با زهم‌آنها ر عقیده و هستی در آن ساحت مینمودیم و این یک فقره از زحماتی بود که از ما مخلصین عباد بوجد مبارک وارد میشد.

بارها میفرمودند: من دعوی معصومیت نمی‌کنم، من اول گناهکار (استغفر الله) اما جمال مبارک موهبتی بمن عنایت فرموده‌اند هر چه بگویم همان است انتهی.

وطن چیست وطن پرست کیست

در بحبوحه‌ی انقلابات مشروطیت ایران که مقارن سال اول مشروطیت مملکت عثمانی بوده همه ایرانیا بیروت با نضام

آن کسانی که یا فرا را یا تبعیداً آمده بودند خصوصاً دو سه نفر جوانان که پدرایشان کشته شده بود همه اینها شب و روز اجتماع نموده فریادهای وطن خواهی وطن پرستی و آزادی بلند کرده بودند و اعلی مقام مرتبه انسانیت را در همین میدانستند. این بود کمال مطلوب این جوانان و هرکس با ایشان همزبان نبود و رانامحرم و محروم از جمیع فضائل انسانی میشمردند، کلمه وطن و حریت و استقلال بمنزلهی دین و ایمان و خدا و رسول و عشق و محبت بود در صورتیکه این حریت و استقلال موهوم را هم، بواسطهی تحصن در سفارتخانه های خارجه بدست آورده بودند و احبای الهی هیچگونه روابطی با خارجه نداشتند پس جوانان بهائی در نظر ایشان فاقد کمالات انسانیه بودند خوشبختانه چند نفری که دارای فکر سلیم و روح تقوی بودند با این عبداً نوس، همین که با اصول امری آشنا شدند بر حسب دستوری که قبلاً فرموده بودند به ساحت اقدس فرستادند و از صهبای فضل و عنایت سرمست و سرشار شدند یکی از آنها جوانی بود از خانوادهی اشراف و صاحب عزت نفس که الحال یکی از رجال نامی کشور و متوطن در اروپاست همراه خود بکمبردم مورد الطاف و عنایات بی پایان شد، در آن ایام که اوایل انقلاب عثمانی بود و ناقضین در حفری خمول، مسافرین شرقی و غربی کم و بیش مشرف می شدند در این هنگام یک موه من محترم امریکایی

با خانمش با این جوان همدم و در سفره به فیض لقاء فائز
 و کسب فیوضات الهی مینمودند بعد از چند روز که مرخص
 شدند مقرر شد که این عبده رسه نفر را به حیفا و کنار دریا
 مشایعت نماید امریکایی عازم مصر و این جوان عازم بیروت
 بوده نگام وداع که دامان مبارک را می بوسیدند با امریکایی
 فرمودند از اینجا که رفتید هر جا احبای ایرانی دیدید عوض
 من اینطور آنها را در آغوش بگیرید و ببوسید خانم عرض کرد
 پس من چکنم فرمودند تو هم اماء الرحمن را همینطور .
 خلاصه باین ترتیب وداع نموده به حیفا آمدیم بمجرد ورود
 کنار دریا چند نفر از احبای دهات دور دست آذربایجان
 از کشتی پیاده میشدند این مسافرین مرد و زن و کودک -
 بقدری خسته و فرسوده و ظاهراً پریشان حال با سرهای
 تراشیده، ریش ژولیده، صورت نشسته و لباسهای کهنه وارد
 شدند زیرا ایشان برای زیارت کعبه‌ی مقصودشاید دوثلث
 راه در ایران پیاده پیموده بودند و مشقت کشیده تا بکشتی
 رسیده اند و هر دم با خود گفته اند :

هوای کعبه چنان میدواندم به نشاط

که خا رهای مغیلان حریر میآید

معلوم است چقدر فرسوده خواهند بود، رفیق وطنخواه
 و وطن پرست ما چون از طبقه‌ی اشراف بودو اینان از طبقه‌ی
 زارع و رنجبر زدید را اینگونه ایرانیان اکراه داشت، رو

برگردانیده و دورشدا ما این دونفرا امریکایی تا فهمیدند که ایشان بهائی هستند با شتاب تمام استقبال نموده دستور مبارک را عمل نموده ما نندیدر و ما در فرزندان عزیزگمشده یا با صلااح مبارک ما نند و دلبر دست در آغوش یکدیگر کردند و سرشک شوق از دیدگان نشان جاری شد من هم رفیق خود را که دور شده بود طلبیدم گفتم بیا ببین وطن چیست و وطنخواه کیست؟ آمد دید بلی از تماشای این منظره شورانگیز و تاء ترا میز اشک حسرت بر چهره ی گلگونش فروریخت و وطن را شناخت و وطن پرستی را از ما یاد گرفت و مدت ها این حکایت ورد زبان ایرانیان بیروت شد.

در قرص قمرچه خبر بود

چنانکه در فصول قبل اشاره شد در مدت توقّف در بیروت سالی چهار ماه که مشرف بودم در سنوات اول کارهای ترجمه رجوع میفرمودند و در سنوات بعد میفرمودند: چند روز رفع خستگی کن آماده کار باش ولی کارها زیاد نبود و عمل ترجمه بوسائل عدیده انجام میشد، بعداً امر میفرمودند در حیفا در جوار مقام اعلی بمانم حتی وقتی عرض کردم آن مقام مبارک چون سزاوارتوقف و استراحت نیست اجازه دهند جای دیگر ساکن شوم فرمودند: دیگران را منع کردم ولیکن

تو خادماً آنجا هستی باید آنجا باشی (و این هم یکی از -
 افتخارات از دست رفته‌ی این عبد محسوب) الغرض بسیاری
 از عرایض کما فی السابق مطالبی داشت که برای احبای ستم
 دیده ایران آن زمان فرح بخش و مسرت‌انگیز بود. چون از
 لسان مبارک ابهی شنیده بودند: این امر سیلی است منهدر
 و ایرانیان میخواهند ما نفع جریان آن شوند عنقریب از آمریکا
 سربیزون میآورد پس لازم بود احباب بدانند:

آن وعده‌ای که کرد و وفا کرده کردگار - لهذا مطالب قابل
 نشر را میفرمودند بفرستم نزد جناب محب السلطان روحانی
 منتشر نمایند، یکروز بنده را طلبیدند یک پاکت سربسته کوچک
 ضخیمی عنایت فرموده و فرمودند انگلیسی‌دانها را جمع کن
 این مکتوب را بدقت با هم ترجمه کنید. انگلیسی‌دان‌های
 آن ایام یکی جناب میرزا ولی‌الله خان ورقا بود که تا زه یکسال
 بود مدرسه‌های امریکایی میرفتند یکی جناب میرزا بدیع بشرویی،
 همینطور یکی هم جناب میرزا نورالدین زین و آقا میرزا منیر که
 فقط نزد خود بنده تحصیل میکردند، ما ۵ نفر در مسافر خانه
 پاکت را مشتاقانه با ز کردیم افسوس علاوه بر اینکه خط کمی
 لایقرء بود مطالب مستوره‌جملگی اصطلاحات علمی ریاضیون
 بود که ما نمیدانستیم، هیچیک از علم هیئت و نجوم بویی نبرده
 بودیم، فقط مفهوم ما چنین شد:

اکنون که شب فلان و قرص قمر مقارن شب چهارده تمام

است در قله‌ی جبل فلان با تلسکب و در کمال وضوح دیدم که
 ... و شمارا شناختم و اعتراف مینمایم ... سپس عرض -
 اشتیاق و اصطلاحات علمی دیگر .

خلاصه‌ی ترجمه را با اصل عریضه مع اظهار عجز و انکسار
 پیش از ظهر تقدیم نمودم خیلی اظهار عنایت فرمودند و
 حسب الامر فوراً بطهران فرستادم که جناب محب السلطان
 طبع و نشر نمایند . این عمل بخوبی در همان ایام انجام
 گرفت اما در طهران در این سنوات اخیر از جناب محب -
 السلطان سؤال کردم اگر انگلیسی آن عریضه را داشته
 باشند بدهند و رونمایم فرمودند هیچیک از آن اوراق را
 ندارم حتی از جناب ورقا هم پرسیدم اصل واقعه را در این
 سنوات عدیده بکلی فراموش فرمودند ، اصل موضوع این است که
 احبای قدیم ایران در الواح جمال مبارک خوانده اند که
 ذرات کائنات بر عظمت ظهور گواهی میدهد (قرص قمریکی
 از آن ذرات) در جای دیگر میفرمایند : شجر میگوید ...
 بحر میگوید لوه لوه مکنون آمد : در لوح این عبد که در زمان
 صباوت به افتخار منازل ، میفرماید : کل الاشياء یهلون و یکبرون
 ویصفون الی آخر . قلم میثاق میفرماید : عنقریب علم میثاق بر
 اعلی قلل آفاق در اهتزاز . و کذلک آثار بسیار از این قبیل
 در دست هست و همه احباء میدانند و بنده هم
 این حقایق را کم و بیش میدانم اما نمیدانم در قرص قمرچه

خبر بود؟

یک خبر دیگر در قمر چنانست که جناب سبحانی نوشته اند و برای این کتاب بیادگار فرستاده اند. در سوره ی ال م از کتاب مستطاب قیوم الاسماء سوره ی ۱۸۰ است و همچنین در سوره ی علی که سوره ۱۱۱ از همان کتاب آیه ی مبارکه بدون تغییر نازل شده است. از دریای متلاطم موج این آیه یک گوهر گرانبها به قوه ی تأیید او استخراج گردید آن آیه ی مبارکه ی مکرره این است:

یا اهل العماء اسمعوا ندائی من هذا القمر المنیر

شوقی ربانی	قمر المنیر
ش ۳۰۰	ق ۱۰۰
و ۶	م ۴۰
ق ۱۰۰	ر ۲۰۰
ی ۱۰	ل ۳۰
ر ۲۰۰	م ۴۰
ب ۲	ن ۵۰
ا ۱	ی ۱۰
ن ۵۰	ر ۲۰۰
ی ۱۰	<hr/> ۶۷۰

۹ باضافه حروف قمر المنیر که عدد نه است

۶۷۹

این بود مرقومه جناب سبحانی

والله راست گفתי

پس از آنجا که سال آخر تحصیلات و ادای امتحانات داخلی مدرسه ی طب فقط امتحانات دولتی فرانسه و عثمانی باقی بود تا در آخر تابستان هیئتی از فرانسه و عثمانی بیایند این عبد و اردعکا شد م آن ایام با اینکه بحبوحه ی انقلاب مشروطیت ایران بود چون احبای الهی بی طرفی خود را عملاً مدلل داشته بودند همگی محفوظ و مصون، هیچگونه خبر وحشت اثری نمیرسید خبر بشارت امن و امان و سکون و وقار احباء که باعث مسرت خاطر طا ئفین حول هم میگرددید .

انقلاب مشروطیت عثمانی تازه شروع شده بود و کسی را مجال توجه ببا زیگران این صحنه ی تزویرنا قضین باقی نمانده بود لهذا این خراطین در حفره های حیرت و حسرت سربسه جیب ندامت فرو برده بودند .

لا یسمعون منهم صوتاً ولا همسا

دربین احبای طا ئفین دیگر ذکری از نا قضین در کار نبود . آ را مش کامل در عکا حکم فرما بود مسافرین شرقی کم و بیش میآمدند مسافر خانه دا ئر بود و بیشتر فرمایشات مبارک حکایت از گذشته ی ایام مبارک جمال ابهی بود که برسبیل موعظه و نصیحت میفرمودند . تا از گذشته پند گیرند و در زمان ظهور شما ئد و بلیات توکل و تفویض را از دست –

ندهند و همچنین در شأن جرأت و شهامت مثل‌هایی می
 فرمودند که ذرات وجود انسان بهیچان می‌آمد و مبارزمی
 طلبید. آقا اسدالله را که در آن ایام جا روپ کشی بیت مبارک
 را عهده‌دار بود می‌فرمودند: این آقا اسدالله با این قامت
 کوتاه و هیکل نارسا اما قلب قوی، قدره بنده در خانه مبارک
 بود، در بغداد دو وقتی که ذکری از غوغاء و ضوضاء و حمله اش‌رار
 بمیان می‌آمد جمال قدم می‌فرمودند: من یکنفر آقا اسدالله می
 فرستم تا جواب همه را بدهد. من جمله یکی از حکایت‌های
 گذشته، که بر سبیل مثال مکرر می‌فرمودند این بود که وقتی یکی
 مأ مورین عثمانی در عکا در سر هوای اخذ وجه‌نگفتی را داشته
 و همه نوع تضییقات فراهم مینموده است تا وقتی هیکل مبارک
 را بسرایه‌ی حکومتی می‌طلبد و بنای تهدید را می‌گذارد بدی که
 عرصه را بروجود مبارک تنگ مینماید در این حالت به نماز قیام^م
 می‌فرماید و پس از ادای نماز را بنزدیک می‌طلبند و غفلة یک
 سیلی بسیار محکم جانانه بر بنا گوش مینوازند و می‌فرمایند
 حواله‌ی تلگرافی فرستادم و از در سرایه بیرون تشریف می‌آور
 از این رفتار مبارک آن بیچاره بکلی مرعوب مانند یک مجسمه‌ی
 بیروح حیران می‌ایستد از قضا همان شب تلگراف عززل و
 احضارش از باب عالی میرسد، شبانه به در خانه‌ی مبارک می‌آید
 بپای مبارک می‌افتد، رجای عفو و طلب تائید مینماید. مقصود
 این است که در این ایام که مقارن اواسط ۱۹۰۸ میلادی بود

جای هیچگونه تشویش و نگرانی برای طاغین و زائرین نبود و خاطر مبارک در نهایت سرور و حبور فتوحات امیری را یک یک می‌شمرند و طرق مختلفه‌ی نیل با ینگونه فتوحات را با حکایات و مثالهای دلپذیر گوشزد مینمودند و این عید هم معلوم است که بعد از زحمات طاقت فرسای تحصیلات و اتمام امتحانات و وصول بساحت قدس چه اندازه در بحر وجد و سرور مستغرق بودم یکروز عصر از مسافر خانه بدر بخانه آمدم دیدم تشریف ندادند و درب خانه بکلی خلوت، در انتظار ورود مبارک در جلوخان بیرونی همان جاکه در زمان توقف هیئت تفتیشیه بواسطه‌ی خلوت شدن درب خانه آن خرابه را گلکاری نموده و خیمه برای راحتی برافراشته بودند، در این جلوخان قدم می‌زدم و این راه طویل را رو ببالا و پایین پی در پی طی مینمودم و افکار شیرین بقدری وجود را ممتلی نموده بود که از خود بیخود و در عالم دیگر سیر میکردم من جمله این افکار از خاطر مخطور مینمود که من در عالم نادانی ده پانزده سال قبل، منتهی ترفیع مقامیکه برای خود تصور مینمودم این بود که افزایش حقوق دربانک بین الملل بدست آورم عمارتی وسیع تر بسازم کم کم اعتبار امضاء در یکی از امور بانک داشته باشم چه بشوم چه بشوم خدایا این آرزوها چقدر سفیه و نالایق بود برای انسانی که از صهبای محبت الهی سرشار است

الحمد لله خداوند نوع دیگر مقدر فرمود مرا طلبیدند خواهی خواهی فضائل رحمانی شامل حال نمودند باحق دمساز شدم از تاریکی ناسوتی بروشنایی ملکوتی گراییدم آخر الامر بحکم احبار به تحصیل طب پرداختم و در هر قدمی جنودتاً یید شامل حال شد تا اینکه چه شد و چه خواهد شد، خدایا اگر من به آرزوهای نالایق خود نائل میشدم و از این فیوضات محروم میماندم چقدر ضرر من بود خواهشهای من کجا! اراده و مشیت الهی کجا! خلاصه بیش از یک ساعت با این خیال و بدین منوال در حرکت بودم و منتظر ورود مبارک در هنگام شکرگزاری چشم با آسمان افتاد هلال ماه نمایان شد با خود گفتم یکاش این روت هلال با زیارت جمال بی مثال با هم توأم میشد که خوب گفته اند: ماه میجستم بناگاه آفتاب آمد برون.

بمجرد حلول این خیال صوت مبارک از خیمه بلند شد: " جناب خان بیا. " ای وای بر من این چه غفلتی بوده یکل مبارک در خیمه و من بی خبر بی ادبانه قدم میزنم! هراسان دویدم با یک شادمانی با خجلت و شرمندگی توأم نفس گسیخته، تعظیم کردم، با تبسمهای دلفریب فرمودند: ها چه فکر میکردی بگو ببینم راستش را بگو، کاریست ندارم راستش را بگو. انتهی.

از شدت پریشانی حواس، چند بار را مریب جلوس فرمودند

نفهمیده بودم، عرض کردم بنده یک چیزی فهمیده ام حalahمان
فکر را می‌کردم و آن این است که انسان هر چه خودش برای خود
میخواهد ضرر را وست و هر چه خدا میخواهد خیر را وست فوراً
با کمال بشاشت سه مرتبه فرمودند: واللہ راست گفتمی !!

بخت چیست؟

اگر به هر سر مویت هنرد و صد باشد

هنر بکار نیا یدچ و بخت بد باشد

شبهه‌ای نیست که این درجه معرفت نفوس غافلهاست

انحطاط جامعه بشریه است و بالعکس، در صورتیکه وجود یک

عالمی را که در عالم زندگانی آنرا بخت مینا مند نمیتوانا نکار

نمود حتی چه بسا را ز شعراء و ادباء با هم کلمه‌ی بخت یا طالع

را عامل مهمی برای نیل بسعادت و کامیابی شمرده اند ولی

بالنتیجه از قوت و قدرت سعی و عمل کاسته و از اینرو تنبلی

و کاهلی را ترویج نموده و در انتظار طلوع کوکب بخت مردم

را بخواب غفلت فرورده اند، یکی میگوید:

منجم کوکب بخت مرا از برج بیرون کن

که من بی طالع ترسم ز آسمان سو زد

دیگری میگوید:

به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

این بخت موهوم شون والوانی هم دارد: بخت سیاه،

بخت سفید، بخت خواب، بخت بیدار، بخت جوان،

بخت پیر، بخت سست، بخت سخت، بخت روشن،

بخت تاریک، بخت سرکش و غیره و غیره.. شاعری میگوید:

به سست بختی من تا بحال مادر دهر

زاده است و نمی زاید و نخواهد زاد

خلاصه این بخت مختلف اللون و شون گاهی با تولد انسان

همزاد می باشد که من المهدالی اللحد همراه است گاهی

کوکبش طولع و افولی دارد.

کوکب بخت مراهیج منجم نشناخت

یا رب از مادر گیتی به چه طالع زادم

این بخت یا طالع آمد و رفت هم دارد گاهی می آید و بر

میگردد:

بعد قرنی که ز مؤگان تو خوردم تیری

آنهم از طالع برگشته ی ما کاری نیست

پس این نکته ی مهم فلسفی را چه کسی باید روشن نماید؟

بلی یکنفر جوان بهائی ساده لوح بیسواد پارسی نژاد که

غیر از یک پا رچه خلوص صرف و صداقت محض بضاعت علمی

دیگری نداشت در وقتیکه جمعی از معاریف مشرف بودند با

لهجہی مخصوص خود عرض کرد: قربانت بروم این بخت چه چیز است راست است یا دروغ است؟ این سؤال از طرف این جوان ساده‌ی بسیط سبب شد که بحریبان به موج آید و بیش از یک ربع ساعت فرمایشاتی فرمودند که مستمعین مدهوش شدند و وقتی که بمسافر خانہ آمدیم همگی این جوان راستایش و نوازش کردند و او را وسیلہی کشف حقایق بسیار دانستند. خلاصہ بیانات مبارک آنقدری که بعد از چندین سال بتوانم بخاطر داشته باشم اینست:

بخت در عرف دیانت بهائی همان تأیید است و تأیید همواره متتابع است انقطاع و انفکاک ندارد منحصر به بعضی دون بعضی نیست، استعداد وصول تأیید را باید فراهم نمود، باران عنایت و رحمت الہی ہمیشہ میبارد اگر در نقطہای تعطیل و تعویق افتاد در نقاط دیگر فیض خود را می‌بخشد، سحاب عنایت الہی فیض بعموم میبخشد خصوصیات نمی‌شناسد، منتهی این است کہ هر کس تخمینی بیفشاند و یا نهالی بنشانند و مشمول عنایت است او خوشبخت است و الا محروم است آفتاب فیض ابدیست سرمدیست مخصوص کسی نیست احبای الہی باید بکوشند تا مشمول عنایات الہی گردند، بدبختی وجود خارجی ندارد بدبختی محرومیت از فیض است ظلمت فقدان نور است ظلمت وجود خارجی ندارد ظلمت را باید بنور عرفان

منهدر نمود، مثلاً طوفان فیض عمومی است، مقدمه‌ی هوای لطیف است از لوازم طبیعت است وجودش لازم است اگر تصادف با کشتی نمود و کشتی مقاومت نتوانست این نه از بدبختی است طوفان محض غرق کشتی نیا مده بود بلکه سیر طبیعی خود را انجام میداد بلکه هر قدر کشتی قوی و محکم باشد بهتتر مقاومت مینماید، امتحانات در طبیعت بهمین منوال است پس خوشبختی فیض دائمی الهی است و بدبختی تصادفی است از فقدان آن. الحمد لله شما همه خوشبخت هستیید چه سعادت‌ی بالاتر از عرفان الهی چه سعادت‌ی بالاتر از محبت الله که همه فیوضات الهی در ظل آن است. خلاصه از این بیانات مدتی فرمودند و همگی سرمست شدند.

مراجعت به بیروت

فصل تا بستان منقضی شد ایام شادمانی و کامرانی وصال بسر آمد هیچوقت عکا با این خوشی و مخلای به طبع نبوده است خالی از وجود شیاطین مبرا از مذبذبین اینهم یک دوره‌ی تاریخی بود که منتهی به مرتفع شدن سجن و قلعه بندی گردید اینک در بیروت وارد شدم و مصادف با مشکلات بی شما رگردیدم، تجارخانه‌ی آقا محمد مصطفی مرحوم بواسطه‌ی خیانت شرکاء اختلال حاصل نموده صندوق

اعتبار این عبد خالی و محل اعتبار جدید مفقود، ایام ورود هیئت ممتحنه نزدیک، از طرف اولیای مدرسه که روحانیون ژزوئیت (کاتولیک) هستند و نه تنها مساعدتی نمیشود بلکه ابراز مخالفت مشهود، قبل از ورود هیئت ممتحنه یک فقره سی لیره‌ی فرانسه اکر نیا شد زحمت پنجساله و اعتبارات دیگر به هدر، بحبوحه‌ی انقلاب مشروطیت ایران و مقاتله‌های بین مشروطه خواه و مستبد بقدری شدید، که ابواب مخا بره با ایران مسدود و بعلاوه در خود مملکت عثمانی و غلبه ژن تورک و طغیان را منب باعث فرو بستگی جمیع امور، - از بانگ عثمانی نتیجه‌ای بدست نیا مد، هیئت ممتحنه وارد شد گشایش در امور حاصل نگشت و قتی که از هر طرف یأس حاصل، ناچار بذیل دعاء متوسل، امروز تا شش ساعت اگر وجه بصندوق تحویل داده شد فردا صبح جزء دا و طلبان امتحان دکتری محسوب والا فلا تا سال دیگر در چنین روزی چه پیش آید. خلاصه آنکه مشکلات این چند روز اخیر به مراتب شدیدتر از سال اول تحصیل بود اما الحمد لله آنوعده‌های تأیید الهی و فاشد بخت سرکش رام گردید راه نجات مفتوح، آقا میرزا عنایت الله چایچی نفس گسیخته از راه رسید که فلان صرافخانه‌ی کلیمی حاضر است بوثیقه‌ی بلیطی که هیچکس آنرا نمی شناسد و بانک هم نمی پذیرد مبلغ مطلوب را قرض بدهد خلاصه با چه عجله و شتابی این معامله در ظرف -

شش ساعت انجام یافت درحین بسته شدن دریچه‌ی صندوق
 مدرسه وجه پرداخته شد و فردا صبح مرا بپای امتحان
 طلبیدند علاوه بر امتحانات سالیانه مدرسه سه فقره امتحان
 دولتی داده شده است این فقره‌ی اخیر مشکل است یا آسان
 البته مشکل است برای کسیکه معنی بخت را نداند و حقیقت
 آنرا از حضور مبارک نشنیده باشد ... مدت چند روزه‌ی
 امتحانات با موفقیت کامل انجام یافت وعده‌های تأیید
 با زهم به حقیقت پیوست فوراً "عازم عکا گردیدم و سند
 مدرسه‌ی طب را حضور مبارک ارائه دادم حاکی از اینک
 دیپلم دکتری دولت فرانسه و عثمانی از پارسیس و اسلامبول
 که رسید این سند بایستی پس فرستاده شود و این سند
 فعلاً رسمیت دولتی را دارد.

سه مرتبه طبابت

بقراریکه در فصل "الحمد لله ریاضت شش ساله
 به درنرفت" قبلاً اشاره نمودیم خاطر مبارک از اطبای
 عکا چندان راضی نبود و عموماً "هریک از مسافرین یا
 طائفین مریض میشدند به هر طیبی که حسب الامر رجوع
 میشد صورت حساب طیب با مصارف دواخانه بعهد هی
 مبارک بود و اطبای تحصیل نکرده هم بعنوان طیب

مجا ز بودند که مقرری دریافت می نمودند و قتی که در بحبوحه ی
 فتنه ی مفتشین این عبد را با آن نصاب و تعلیمات لازمه به
 بیروت میفرستادند یکبار فرمودند: برو تحصیل کن بلکه ما را
 از دست اطبای اینجا نجات بدهی بعد فرمودند تا آن
 وقت ما کجا باشیم! مقصود این که از اطباء راضی نبودند یک نفر
 دکتر تحصیل کرده ی خارجه همان شخص دکتر پرتستانی
 امریکایی بود که مریضخانه ی تبلیغاتی داشت و یک نفر ترک
 یونانی که از اسلامبول آمده بود و یکی دو نفر هم عربهای
 طبیب مجاز لهذا مرضی منتسبین را عموماً^۱ به بیروت می
 فرستادند.

۱- اولین طبابت این عبد و قتی که یک یا دو ماه بود که
 در مدرسه طب داخل شده و تازه علم تشریح میخواند م-
 حضرت ورقه علیا با صیبه ی مبارک و حضرت میرزا هادی
 افغان برای استعلاج به بیروت تشریف آوردند بمجرد وصول
 این خبر به منزل مرحوم محمد مصطفی بغدادی برای عرض
 خلوص شتافتم جناب افغان از اندرون سراسیمه بیرون آمد ه
 فرمودند دو روز است بدکتر دبرن مراجعه فرموده اند ما
 حالیه حال مبارک بسیار بد است، التهاب و انقلاب شدید
 دارند، میفرمایند تو نسخه بنویس دستوری بده، عرض کردم
 بنده تازه الفبای طب را شروع کرده ام چگونه میتوانم
 دستوری بدهم که از هیچ جا خبر ندارم، رفتند عرض کردند

فوراً برگشتند و به تاء کید فرمودند هر طوری هست دستوری بده میل مبارک این است که تو دوائی تجویز کنی، هر چه فکر کردم چیزی بخاطر منیا مد جزا ظها ر عجزو نادانی و ناتوانی. دفعه‌ی سوم که پیغام مبارک را آوردند و تأکید فرمودند، جناب افنان از پیش خود فرمودند ما که از خود هستی ندا ریم، شفاء با حق است تو یک چیزی بگوشایدنیت تورا صالح میدانند، بنده هم بدون زحمت فکر عرض کردم یک مثقال نعنا مثل چای دم کنند گرم گرم با نبات میل بفرمایند این را گفتم و درانتظار نتیجه نشستم.

بعدا زیک ساعت خندان خندان مؤده آورده آوردند که التهاب و انقلاب فرونشست تورا دعاء کردند و استراحت فرمودند فردا صبح برای عرض تبریک سلامتی شرفیاب شدم جای همه احبای الهی خالی یک بسته دستمال های ابریشمی عالی با مقداری نبات متبرک، یک شیشه عطر گل سرخ با یک رشته فرمایشات عنایت آمیز برای من آوردند، این بود اجرت اول طبایبم قبل از تحصیل طب.

۲- طبابت دوم- وقتیکه آخرین امتحان مدرسه‌ی طب را داده که بحساب مدرسه طب دکتربودم و درانتظار ورود هیئت ممتحنه‌ی دولتین امتحان دولتی حاضر می‌کردم یکنفر از جوانان اشراف ایرانی بیمار بستری بعسرت می گذرانید بعلت انقلابات کشور خبری از ما درو پد ر نداشت

معالجه‌ی این شخص را به ۵ لیره عثمانی مفاطعه نموده بعهده گرفتم و در یک دواخانه‌ی معتبر برای قیمت دوا ضمانت کردم و مشغول معالجه شدم در سالهای اول تحصیل طب نذر کرده بودم که بعداً تکمیل طب اولین عایدی را تیمناً و تبرکاً بحضور مبارک تقدیم کنم و این عمل را از مستر ریمی معروف اکتباس نموده بودم ایشان وقتیکه مشغول تحصیل مهندسی در پاریس بودند مبلغ ۹ دالر اولین عایدی خود را بحضور مبارک فرستاده اند آنهم نصیب این عبد گردیده بود در اینجا اگر چه امید آنرا نداشتم که باین زودی وجهی برای مریض من برسد و این اولین عایدی طبابت باشد و لکن چون نیت قابل اجراء بود ضمناً این عمل را بفال نیک گرفتم از آنجا که معنی بخت را یاد گرفته بودم دو هفته بیشتر طول نکشید مریض شفاء یافت وجه از ایران دریافت نمود قروض دواخانه را پرداخت و بوعده خود وفا نمود و بنده هم نذر خود را اداء کردم قبض و وصولی از ساحت اقدس رسید؛ این بود نتیجه‌ی طبابت دوم این عبد قبل از آنکه رسماً حق طبابت داشته باشم (خدا خیر بگرداند طبابت سوم را)

۳- طبابت سوم- وقتیکه پس از اختتام امتحان و اخذ جواز به عکامراجعت نمودم در مسافر خانه مسموع شد هیکل میثاق تب میکنند، ساعتی بود که در بیرونی مبارک مشرف شده جواز را بنظر مبارک رسانیدم پس از اظهار

عنایت بسیار فرمودند: من شبها تب میکنم نوبه‌ی عصبی است
فکری بکن انتهی. البته هرگز در خاطر خود چنین خیالی
نکرده بودم که برای هیکل مبارک طبابت نمایم لهذا این
فرمایش را جزء مزاح‌های عنایت آمیز شمرده تعظیم کردم.
دو سه روز بعد چند نفر مشرف بودیم در ضمن فرمایشات
فرمودند: شبها تب میکنم صداع شدید عارض میشود. خطاب
با این عبد فرمودند: دستوری بده. باز هم تصور نکردم مقصود
مبارک استعلاج است در دل گفتم:

درد تو بجان دوستان با دا

جان همه کس فدای جانت بادا

شب راهم مانند شب قبل پایین تشریف نیاوردند فردا
صبح با جناب حاجی میرزا حیدرعلی مشرف بودیم بقدری
خاطر مبارک مسرور بود که ماهمه در وجودو طرب بودیم
فرمودند: خان چطور شد بیا نبض مرا ببین چون سابقه
داشتم که هر وقت دست مبارک را تصادفاً بچنگ میافتاد و
می‌بوسیدم تبسم می‌فرمودند حالاهم دیوانه وار دیدم دست
مبارک را سه مرتبه پی در پی بوسیدم با تبسم زیاده فرمودند:
نبضم را ببین مرتیکه. - مجدداً نبض را لمس نموده دیدم بسیار
نرم و منظم قدری بطئی اما مثل نبض جوان. فرمودند حالاً
خوب است شبها تب میکنم بعد برخاسته در جلو خان بیرونی
مشغول قدم زدن بودند تنها احضار فرمودند و فرمودند:

راستی دستوری بده حالابیش از یکماه است مریض هستم
انتهی.

دیدم گذشته از اظهار عنایت منظور مبارک بحسب ظاهر
استعلاج است وبعلاوه تشخیص را خودشان فرموده اند
بنده هم که همیشه فضول و جسور بوده ام حالا چرا ساکت
بنشینم عرض کردم از امریکا حبوباتی بعنوان نمونه برای
بنده فرستاده اند که یکی حب نیم میلی گرمی ارسنات
دواسترکنین است فرمودند: هاها خوب است بعد عرض کردم
چندکاسه از گنه گنه و غیره برای چهارپنج روز بروم—
دواخانه درست کنم فرمودند: بسیار خوب حاضر کن. دیگر
سرا زپا نشناختم— دوان دوان به مسافر خانه و بعد
بدواخانه شتا فتم با اشتیاق تمام حبوبات و کاشه ها را حاضر
کردم و دستور هر یک را علیحده نوشته یک قوطی تمیز درست
کرده آمدم هنوز پیش از ظهر در بیرونی تشریف داشتند
تقدیم کردم فرمودند: هان؟ تو میخواهی برای من طبابت
کنی آنهم مفت؟ مگر من بدون پیش کشی دواهای تو را
میخورم؟ تشریف آوردند جلوی جناب حاجی میرزا حیدر
علی فرمودند: ببینید خان چه میگوید بدون پیش کشی
بمن دوا و دستور میدهد، چقدر اطباء اینجا آمدند
من قبول نکردم حالا خان دیروز دکتر شده است امروز بمن
دوا میدهد آنهم مفت. جناب میرزا هم با تعظیم های

پی در پی فرمایشات مبارک را تصدیق نمودند بنده خود م
از ذوقم دیوانه شده بودم کم کم از پله ها بالاتر شرف برد ه
فرمودند: خیلی خوب حالا شروع میکنم، عصر با زمشرف
شدیم دیگر چیزی نفرمودند چون آن ایام شبها را کمتر
بیرون تشریف میآوردند ما هم انتظاری نداشتیم اما بدبختانه
یکنفر خبر داد حال مبارک بسیار بد است و این مسلم
است به طبیبی که اول طبابتش با این قضیه تصادف کند چه
میگذرد چند دقیقه بعد با یکی نفر دیگر خبر آورد حال -
مبارک سنگین است، سبحان الله آن سرور و نشاط قبل از
ظهور این خبر وحشتناک در این ساعت اینک احضارم
فرمودند اطاق بیرونی با لاروی نیمکت تکیه داده اند نمی
دانم وحشت و اضطراب من چگونه بود که اول فرمودند:
طوری نشده است سپس شرح دواها را یک یک پرسیدند
چون کاشه ها به کمک خودم ساخته شده بود اطمینان
داشتم دوا ی اشتباهی نداده اند یک با تعیین مقدار
عرض کردم فرمودند: بلی مقدار کنه کنه چون زیاد بوده است
اما مطمئن باش خوب میشود. پس از ملاطفت بسیار فرمودند
فی امان الله.

با حال پر ملال به مسافرخانه آمدم خدا میداند آن شب
به من چه گذشت تا صبح گاهی نشستم گاهی غلطیدم -
و هذیان ها گفتم:

ای دعا از تو اجابت هم ز تو

ای دوا از تو طبابت هم ز تو

افکار پریشان چنان بود که این شعر سعدی را میخوانند م

سر آن ندارد امشب که بر آید آفتابی

چه خیالها گذر کرد و گذر نکرد خوابی

نفحات صبح دانی ز چه روی دوست دارم

بجمال دوست ماند که بر افکند نقابسی

خلاصه هنگام طلوع فجر بی خبر و بی صدا بدر بخانسه

شافتم در جلو خان بیرونی چه دیدم؟ آقا اسد الله همان

پیر مرد قد اره بند جمال مبارک مشغول جاروب کشی بسود

از دور بفریاد گفتم: جناب خان مژده بده خوشا بحالت

سرکار آقا تو را دعا کردند فرمودند مدتی بود حمام نرفته

بودم جناب خان مرا معالجه کرد حالا اینقدر خوب هستم

که میروم حمام خان را دعاء میکنم. این بشارت مرا طوری

به هیجان آورد که در گوشه خلوتی نشستم و با گریه های

شوق آبی بر آتش سوزان دل افشاندم کم کم بحال آمدم

سپس مشغول قدم زدن بودم تا زه آفتاب طالع شده بود که

هیكل مبارک از دروازه ی جلو خان وارد شده چه فرمودند؟

فرمودند: جناب خان حالم آنقدر خوب شد که رفتم حمام و

تورا دعاء کردم ما بقی دواها را هم میخورم. بعضی فرمایشات

عنایت آمیز فرمودند که منم پای کوبان ورقص کنان به

مسا فرخا نه رسیده قضیه شب را چون کتمان کرده بودم حالا
 برای مسافرین به میان گذا ردم .
 نام تو میرفت و عارفان بشنیدند

هر دو برقص آمدند سامع وقائل

با این هم قناعت نکردند همگی پیش آمدند :

یک دوبوسی به جبین من دیوانه زدند

پس از آن یک دوسه تا بشکن مستانه زدند

قدسیان جمله برقص آمده از فرط نشاط

دست بردا من آن دلبرجانا نه زدند

اخبار ایران و عثمانی

در این ایام که اوائل پاییز ۱۹۰۹ میلادی بود -

بهترین اوقات خوش عکا بود و خاطر احبای طائفین و مسافرین
 از هر جهت قرین مسرت و شادمانی . نغمات کریه‌ی مفسدین
 و مغرضین بگوش احدی نمیرسید و الحان بدیعه‌ی ملیحه‌ی
 موء منین و مخلصین در گلستان الهی فرح بخش و روح
 افزا بود هر چند هر دو مملکت ایران و عثمانی گرفتار
 منتهای محن و آلام و در آتش فتنه و انقلاب و اضطراب -
 شعله میزد اما چون بنا بر تعالیم موء کده مبارکه احبای
 الهی ازهر آرایش در کنار لهذا مصداق اللهم اشغل

الظالمین بالظالمین مشهود بود و گروه مشروطه خواهان و مستبدین گرفتار نتایج اعمال و افکارنا پسند خود بودند و بهائیان صلح جو و آشتی خواه از همه این مخاطرات در امان بودند هر خبری که بآن ساحت میرسید بشارت صحت و امان و مزدهی اشتعال و انجذاب یاران را میآورد و عجبتر اینکه دو گروه دشمنان امر در ایران و عثمانی به مجازات اعمال خود مبتلی میشدند در ایران مردم که مشروطه خواه غلبه مینمود چند نفر دشمنان امر که میخواستند برای تخدیش اذهان عوام اهل بهاء را متهم سازند و فتنه را بجانب ایشان معطوف نمایند خود آنها در معرض مخاطره و به میدان اعدام قدم مینهادند و همچنین بالعکس گاهی که ورق بر میگشت و استبداد غلبه مینمود با زهم دشمنان امر و مفسدین گرفتار میشدند این نبود مگر از برکت تعالییم مؤه کدهی مبارکه .

سال قبل که چنین امنیتی برقرار گردید و عمل تبلیغ چه در شرق و چه در غرب رونق گرفت و بعبارة آخری سنه‌ی ۱۹۰۹ پر میمنت بود مثلاً در ایامی که در ایران چند نفر اعداء امر بقوهی استبداد بپهلاکت رسیدند در همان ایام واقعه اتوزبیر را سلامبول واقع شد یعنی ۳۱ نفر از وزراء و کبراء و پاشاوات که دشمنان واقعی امر بودند گرفتار و در یکروز بدار مجازات آویخته شدند . واقعهی اتوزبیر از وقایع

تا ریخی انقلاب عثمانی بود که فراموش شدن نیست . این است که در این سنه اضمحلال ناقضین، هلاکت مفسدین واقع و آخر الامر سجن اعظم برداشته شد .

چگونگی رفع قلعه بندی عکا

اوضاع انقلاب عثمانی و حبس عبدالحمید چنان بود که مسلمانان عثمانی در صفحات فلسطین و شامات جرات - انتشار اخبار آنرا نداشتند حتی بعضی متعصبین یا باور - نمی کردند یا هزار گونه اراجیف دیگر منتشر می نمودند که سلطان با آسمان رفت و مجسمه ی او را احرا محبوس نمودند که او را منبوا سطه ی کینه دیرینه که داشتند از انتشار کاتور و نشر تصویرهای مسخره آ میز فرو گذار نمودند، اما احبای الهی این صداها را طنین ذباب میدانستند همگی مشغول عیش و نوش روحانی و مستفیض از فیوضات رحمانی و با خود میگفتند: الحمد لله ؛

اگر عداوت جنگ است در میان عرب

میان لیلی و مجنون محبت است و صفاست

تا اینکه بعکا خبر رسید که باب عالی مقصرین سیاسی را آزاد

نموده است این خبر بسمع مبارک البتہ لایق ذکر نبود اما

در بین احباب شور و انجذاب بی منتهی ایحاد نمود، همه

منتظر آنند که حیفا محل نزول اجلال واقع شود و در مدینه‌ی
حیفا احباب و اغیار هر دو منتظرند، آنروزها تصادفاً از عکا
به حیفا آمدیم دیدم احبای این شهر بعد از تجدید قلعه
بندی مدت هشت سال زهر فراق چشیده‌اند حالا در حال
انتظار در سوز و گدازند یکی میگوید :
تا کی در انتظار تو هر دم به اضطراب
آیم برون خانه و در کوچه بنگرم

دیگری میگوید :

نزدیک شد که مردم چشم بجای اشک

در انتظار دوست بدامان روان شود

همه از بنده می پرسیدند چرا تشریف نمی‌آورند بعضی میگویند
شنیده‌ایم متصرف عکا عرض کرده است هیکل مبارک از قید
قلعه بندی آزادند بعضی دیگر میگویند شنیده‌ایم فرموده‌اند
باید برقع قلعه بندی بنام مبارک دستور بخصوص از اسلامبول
برسد بعضی گفتند شنیده‌ایم متصرف استیجازه و استیذان خصوصی
طلبیده است و با این هرج و مرج اسلامبول خدا میداند
کی جواب خواهد رسید. خلاصه این خبرها را بنده هم
در عکا شنیده بودم چون همگی غرق نعمت لقاء بودیم و آن
حالت سکون و وقار مبارک مانع از این بود که از حضور
سؤال نماییم در اینجا ولوله و آشوبی در بین احباب
بوجود آمده است و پیمانهای صبر چنان ممتلی گشته که بمصداق

الغریق یتشبث بکل حشیش - باین عبدنا لایق متوسل شدند چه گفتند؟ گفتند چون تو چند سال قبل خبر تجدید قلعه بندی را آوردی تو باید این رجاء و تمنا را بجا آوری، بند ه هم که همیشه عزیز بی جهت و بنده بی ادب بودم تفصیلاً را خاضعانه عرض کردم الحمد لله یک یا دو روز بعد این دعا با استجابت مقرون بجمال بی مثال به حیفا نزل - اجلال فرمودند در اول ورود خطاب باین عبد فرمودند ما خواهش تو را بجا آوردیم و با مر سلطان عبدالحمید فاتحه خواندیم دیگر چه میگویی؟ و بعد در بیت مبارک داخل شده به تماشای ساختمان ناتمام بیت پرداخته فرمودند: ما که اهل این دنیا نیستیم و همه چه خانه ای لازم نذا ریم و لکن انسان مأمور است ملک خدا را آباد کند انتهى .

این همان خانه ایست که مرحوم مادام جا کسن بنیاد نهاد و عمرش وفانکرد و بخرچ مبارک با اینجا رسیده بود و اهل بیت مبارک ساکن بودند خلاصه در این ایام، جشن و سرور و شور و نشور احباء معلوم اما اغیار هم در ابراز - شادمانی کوتاهی نکردند مجالس ضیافت رونق گرفت یک نکته که هرگز فراموش نمیکنم این است که با محترمین اغیار و رؤسای دولتی رفتار مبارک بکلی تغییر کرد، رعایت حکمت که از زمان جمال مبارک معمول بود بکلی مرتفع و لسان تبلیغ بمیان آمد از آنجا فهمیدیم که رشته خلافت بالمره

گسیخته شد مثلاً^{۱۰} به صاحب‌منصبان متعصب خلیفه پرست بیاناتی دربار ره‌ی حدیث‌العجب‌ثم‌العجب‌بین‌جمادی و رجب - می‌فرمودند حتی فرمودند: این‌یا‌م‌که‌مقارن‌این‌شهور است به نصرت‌ام‌راهی‌قیام‌خواهم‌نمود و ترویج شریعت‌الله‌خواهم‌کرد. مستعمین چنان خاضع و متواضع می‌شدند که موجب حیرت و حسرت ما بود.

اسرار مگو؟

در این کتاب خاطرات که اکنون در شرف اختتام است بسیاری از مطالب را که بعقل ناقص خود لایق ذکر دانستم نگاهشتم^{۱۱} در هر قسمتی فصل مختصری در باره‌ی حرکات و سکنات و زحمات مبارک حتی در فصل محبت، در فصل سخاوت، در فصل اعانه‌ی فقراء و غیره و غیره آنچه بخاطر پریشانی‌ها سپرده بودم بعد از سال‌های متمادی برشته‌ی تحریر در آوردم اما افسوس که چه بسیار مطالب که با صلاح عموم گفتنی نبود مانند گنگ خواب‌دیده‌ای که از گفتار عاجز با شدمه رادر گنجینه‌ی دل نگاه داشته بمعرض انظار و افکار عمومی نگذاشتم این رشته مطالب را اسرار مگونا میدم، چرا اسرار مگو؟ برای اینکه اولاً - کوآن قدرت بیان کوآن درجه علم و عرفان تا بتواند بگوید و بفهماند ثانیاً - تا چه کسی بتواند

بشود و دریا بد. اما بطور نمونه شمه‌ای از آنها را و قطره‌ای از آن دریا را با قلم لرزان و ناتوانم مینگارم: یکی مسأله تأثیر نگاه مبارک است مقصوداً تأثیر نگاه است نه توصیف چشم زیرا توصیف چشم مبارک چنان است که همه احباء گفته‌اند و درست هم گفته‌اند که بچشم مبارک نمیتوان نگاه کرد کما - اینکه هنگام ورود با مریکا چنانکه ملتزمین رکاب نقل میکنند اطبائی که برای امتحان چشم آمدند نتوانستند نگاه کنند و این مسأله را هرکس مشرف شده است میدانند زیرا این همان چشمی است که حافظ گفته :

غلام نرگس چشم تو تا جدا را نند

خراب باده‌ی عشق تو هوشیارانند
 اما تأثیر نگاه مبارک اصل مقصود ما است اولاً - نگاه
 خشم و غضب چنان است که نعوذ بالله من غضب الله و غضب
 الحمد لله این نگاه نادر الوقوع است .
 ثانیاً - نگاه محبت و شفقت است ، این نگاه نگاه دائمی
 عمومی است بسیار فرح بخش و روح افزاست .
 از نگاه‌های می‌دهد جان چشم و عشاق را

نرگس بیمار اینجا کار عیس میکند
 ثالثاً - نگاه دلفریب و تسخیرکننده و جذاب است بسیار
 دیده‌ام در کوچه‌های تنگ و تاریک عکاسان اغیار با نگاه‌های
 مجذوب و دردنبال ما راه افتاده‌اند تا آنها

را مرخص فرموده اند .

این نگاه خصوصياتی دارد که از ذکر آن معذورم

پادشاهان با نگاهی مملکت گیرند و تو

با نگاهی ملک دلها را مسخر میکنند

رابعاً - نگاه رضا مندی است یعنی از تورا ضی هستم -

این نظر برای عاصی و مطیع یکسان است .

خامساً - نگاهی است که منظور نظر آن با قوه‌ی ملکوتی

ادراک مینماید که در این حال اگر سلطنت آسمان و زمین

را بخواهم بمن عطا خواهند فرمود . اما در این حال

کجاست آن منظور نظری که جز رضای مبارک آرزویی داشته

باشد . این نگاه را مکرر دیده‌ام در تحت تأثیر این

نگاه انسان رجاء و تمنای بلامینماید و ورقای شهید و بعضی

دیگر در تحت تأثیر این نظر بقرابانگاه عشق شتافتند .

سادساً - نگاهی است کشف که منظور نظر آن نگاه -

ادراک مینماید که جمیع مکنونات خاطرش از گذشته و آینده

واضحاً مشهود و نمایان شد .

آنچه در انسان بود مکرو و رموز

پیش حق پیدا و رسوا همچو روز

سابعاً - از همه بالاتر نگاهی است که بایک نظر در یک

آن علم و عرفان مبذول میدارد مثلاً مادون فر را بچشم

خود دیدیم سرمست این نگاه گشتند و کسب عرفان -

نمودند یکی مرحوم فاضل شیرازی یکی شیخ علی اکبر شهید
 قوچانی، هر یک از این دو نفر در هنگام تشریف دارای ذوق
 سلیم و صدمنیر، اما به اقرار خودشان عاری از اصل عرفان
 حقیقی. درباره‌ی هر دو نفر مکرر بر سبیل مزاح فرمودند:
 شما هم تبلیغ میکنید من هم تبلیغ میکنم، شیخ علی اکبر را من
 طلبیدم دو کلمه صحبت کردم با شد تا ببینید من چه جور
 تبلیغ کردم انتهی ...

درباره‌ی فاضل هم تقریباً همین بیان را فرمودند. ماها در
 عکا هر چه از این دو نفر پرسیدیم جواب مقنعی ندادند
 اما در امر تبلیغ هر یک داد سخن دادند اما نمیدانم
 حافظ از کجا فهمیده بود که گفت:
 آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند

آیا بود که گوشه‌ی چشمی بجا کنند
 و خود این عبد شخصاً اگر چه لایق این نگاه نبوده‌ام اما
 نمونه آنرا مکرر دیده‌ام یکی را بر سبیل مثال عرض میکنم:
 یکروز در ظل مبارک میرفتیم بخانه‌ای که جمال مبارک سابقاً
 تشریف داشته بودند فرمایشاتی را جعبا مور مختلفه میفرمودند
 یک مرتبه بدون مقدمه فرمودند: خان چند سال است تو با
 ما هستی؟ عرض کردم پنج سال نگاه می‌کردند فرمودند: پنج
 سال! وقت آن شده است که من نگویم و تو بفهمی .

حضرات را حفظ کن فی امان الله انتهی. یعنی مرخصی

در همان آن نه تنها مقصود مبارک را دریا فتم بلکه فهمی دم
 چه باید کرد. در آن ایام سید مهدی دهجی موسوم به
 علی اکبر کمال مقبولیت را در ظاهر داشت اما میدانستم
 که باطناً مشغول فساد است و هیکل مبارک تا از خود آن
 مفسداظهارى نشود پرده از روی کار برنمیدارند اینک
 جمعی از جوانان بی گناه مسافرین و مجاورین را با دسائس
 و حیل دور خود جمع کرده با ذکر زمان حبس خود در -
 طهران و ذکر عنایات جمال مبارک همه را شیفته و فریفته‌ی خود
 نموده بود الحمد لله به تأییدات الهی به حفظ جوانان
 نائل شدم و مردودیت او معلوم نشد مگر سه سال بعد که
 خود پرده از روی کار خود برداشت. این بود نگاه مبارک
 نسبت به همه ماها اما بشنوید از نگاه ما نسبت بآن مولای
 توانا مطلب همان است که حافظ گفته است :

تورا چنانکه تویی هر نظر کجا بیند

بقدر بینش خود هر کسی کند ادراک

مراجعت بایران

در تمام مدت تشریف چه در هنگام توقف دائمی در عکا
 و چه در اوقات ذهاب و ایاب هیچوقت تصورات دوری و -
 مهجوری دائمی و محرومیت از لقاء را در دل راه نداده بودم

اما بمجرد اینکه سجن اعظم مرتفع شد و دست ناقضین از هرگونه دسیسه و توطئه کوتاه گشت بیاد فرمایشات قبل از تجدید قلعه بندی افتادم که مکرر میفرمودند. " من برای حفظ روضه مبارکه اگر نبودم میرفتم برای تبلیغ زیرا حضرات (یعنی ناقضین) اینجا را حفظ نمی کنند. " و همچنین بعد از اضمحلال سلطنت و خلافت عبدالحمید به عثمانیا ن متعصب میفرمودند: من باید تعالیم الهی را بروم در عالم منتشرکنم. از این بیانات معلوم شد که امنیت عکا و مقام اعلی مسلم و معدومیت ناقضین قطعی و مبرهن و احتمال مسافرت مبارک با طرف بسیار قوی گردید و فرمایشات مبارک هم نسبت با این عبدشبه و نظیر فرمایشاتی بود که در سفر اول (دوازده سال قبل) بسمت ایران آمدم یعنی دستورات مبارک برای خدمت امر بود هر چند استشمام راحه ای مفارقت از آن ساحت ناگوار بود اما الحمد لله سرور و حبور حاصله از مغلوبیت اعداء داخل و خارج و لذت و شرف زمان لقاء محبوبان در هنگام آزادی و مسافرت به اطراف و اکناف جهان بقدری فرح بخش و روح افزا بود که ذرات وجود انسان در وجود و نشاط بود و مانند مسافرت به بیروت نبود که محبوب آفاق گرفتار چنگال اهل نفاق بود و البته این مفارقت چندان تأثیری نداشت چنانچه گفته اند

شربتی تلخ تراز زهر فراق با یسد

تا کند لذت وصل تو فراموش مرا
 چنانچه یروز در حیف با جمعی که مشرف بودیم بقدری در
 عالم فکرو خیال در وجد و سرور بودم که از قیافه‌ی این
 عبد نمیدانم چه ظاهرش که یکمرتبه فرمودند: بگو ببینم
 چه فکر میکنی؟ کجا هستی؟ راستش را بگو. باز هم سر
 شعف من افزود عرض کردم فکر میکردم در قدرت خدا که
 چگونه فضل الهی شامل حال عالم شد و چگونه در ظرف
 یکماه جمعی از اعداء امر در ایران بقوت استبداد بمجازات
 رسیدند و در همان ایام، واقعه‌ی اتزبیر واقع شد و سیویک
 نفر از وزراء و کبراء از اعداء امر بقوه‌ی مشروطه بدیار فناء
 راجع شدند فرمودند: همین است که میگوییی انتهی ...
 اما ناگفته نماند یکی دیگر از آن اعداء امر که در
 واقعه اتزبیر سالم در رفت جمال پاشا بود که در هنگام
 والی بودنش چه آتشها افروخته بود در آن زمان گرفتار
 نشد و در جنگ بین الملل سردار لشکر بود و در جنگ مصر
 وعده کرده بود که بعد از فیروزی هیکل میثاق را در حیف
 بدار آویزد و خودش بدار آویخته شد و بان سیویک
 نفر دیگر از همگنانش ملحق گشت. خلاصه آنکه از فرمایشات
 مبارک معلوم شد که باید به ایران بیایم و جناب حاجی
 میرزا حیدر علی در وقتیکه راجع بمسافرت این عبد فرمایشاتی

میفرمودند عرض کردند خوب است بروند در عشق آباد -
چندی بمانند که از هر جهت مفید است فرمودند: خیر
والدهی ایشان بسیار بی قراری میکنند اول بروند بطهران
بعد ممکن است هر جا صلاح باشد انتهى ... آن ایام
طهران از هر جهت در امن و امان بود فقط محفل روحانی
روی اصول انتخابات نبود آقایان ایادی چند نفر را -
با کثرت انتخاب مینمودند وعدهی آنها نوزده نفر بود لهذا
بواسطهی اختلاف ذوق و سلیقه انجام امور بعهدهی تعویق
بود چند روزی فرمایشات راجع بایران در جریان بود تا
اینکه مرخصی این عبد مسلم گردید حالا دیگر فرمایشات
عنایت آمیز نسبت باین عبد نالایق گناهکار تا چه اندازه
بود از حد احصاء خارج، شبی که روز بعدش عازم بدم
فرمودند: چند سال است توب ما هستی؟ غرض کردم نه سال
فرمودند: عجب عدد مبارکی تومیروی بایران کاروبارت
خوب میشود چونکه نیتت خوب است ما هم که کارمان خوب
شد برای این است که نیتمان خوب بود انتهى ... پس از
آن یک کشتی جنگی بسیار بزرگ آلمانی در اسکلهی حیفا
چند روزی لنگر انداخته بود بآن کشتی اشاره نموده -
فرمودند ما که از این کشتیها نداریم که فتح کنیم تمام این
کشتیها غرق میشوند اما قایق شکستهی ما بمقصد میرسد
انتهی ... فرمایشات بسیاری در مقام تقدیر از خدمات

انجام، نداده‌ی این عبد فرمودند چند آنکه در خود فرورفتم
دیدم سراپا گناه و تقصیر و قصور و روسیاهم و همی آنها را
ندیده انگاشته و در حساب خدمت و جانفشانی آورده اند
فهمیدم خیام چه خوب شناخته است :

خیام که حل صد معما کرده

این نکته چه خوب بر زبان آورده

آنجا که عنایت تو باشد، باشد

نا کرده چو کرده، کرده چون نا کرده

باری این فرمایشات برخجالت و شرمساری افزود آن شب

را با آه و ناله بسر بردم و این ابیات سعدی را تا صبح

تکرار کردم :

ای دل بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران

کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

هر کس شراب فرقت روزی چشیده باشد

داند که سخت باشد قطع امیدواران

با ساربان بگویند احوال آب چشم

تا بر شتر نبندد محمل بروز باران

فردا صبح تا شام که چند بار مشرف شدم همواره باشور و

نشاط دم ساز بودم تا شام، هنگام مرخصی فرمایشاتی که در

ردیف اسرار مگو است روح را با هتزاز آورد بطوریکه در حین

وداع به برکت آن نغمه‌ای که دمیده بودند با کمال شور و شغف

مرخص شده با تفاق چند نفری که حسب الامر مشایعت
 فرمودند به کشتی رسیدم هنگام حرکت کشتی تا چشم کار
 میکرد بکوه کرمل ناظر بودم پس از آن بطور دل توجه کردم
 و عرض کردم :

دل اندر سینه جا دارد تو در دل

دل اهل دل از بهر تو منزل

بما وابسته‌ای چون دل بسینه

بما پیوسته‌ای چون سینه با دل

فرو بنشستنت در دل چه آسان

فرا بگرفتنت از دل چه مشکل

مطاف انجمنی ای شمس آفاق

عزیزانفسی ای شمع محفل

شود آیینی دل طور سینه

چو با رویت شود آنسی مقابله

ترا دیدن اگر فرض محال است

ترا جستن بود تحصیل حاصل

خوشا مهرتو و رفع موانع

خوشا عشق تو و حل مسائل

در این طوفان عشق ای دل نخواهد

رسیدن کشتی عظم بساحل

نه بنشا ندسرشکم آتش عشق

نیوشد چشمه‌ی خورشید را گل

الای آتش دل‌های مشتاق

بسوزان پرده‌ی او هام باطل

بزن آتش که این پیراهن تن

میان جان و جانان گشته حائل

زهی افروخته کوبا تودمساز

زهی افسرده کز ذکر تو غافل

معذرت

خوانندگان عزیز! این مجموعه که بنام خاطرات
 نه ساله از لحاظ شریف گذشت البته در مقام آن حقیقت
 رحمانی و جمال سبحانی لیاقت آنرا نداشت که از قلم
 ناتوانم حرفی برشته تحریر در آید و یا بالسان الکن کلمه‌ی
 بر زبان آید و همچنین در مقابل موه منین و مخلصین
 عباد که از سرچشمه‌ی علم و ادب و حکمت الهی نوشیده‌اند
 با این سبک انشاء عرض اندام نماید بلکه بهتر آن بود که
 با فقدان علم و ادب بعد از تشرف این مدت مدید ما بقی
 عمر را به صمت و سکوت و بهت و حیرانی بسربرد زیرا آنچه
 را که در گذشته مشاهده نموده‌ام در عالم نسبت به محیط

زندگانی نشئه‌ی ناسوتی آنروزمانندروء یا ئی بود که گذشت
و اینک در این نشئه باید در بحر تفکر و تحیر فرورفته به تعبیر و
تفسیر آن روء یا پردا زم با آنکه اقلًا بخدمتی که لایق آن
روء یا باشد قیام نماید زیرا آن زمان "من ملک بودم و فردوس
برین جا یم بود".

و در این زمان اگر کسی از من پرسد از آن عالم چه
آورده‌ای ناچار باید گویم هیچ هیچ، چرا که -
نشکوفه‌ای نه برگی نه ثمر نه سایه دارم

عجبم که پیردهقان بچه کار کشت ما را
پس آنچه در صفحات این مجموعه ملاحظه نموده‌اید معایب و
نواقص بی شمار دارد اولاً - قانون حکمت و ادب و فلسفه و
انشاء بهیچ وجه رعایت نشده زیرا که :
ذات نایافته از هستی بخش

که تواند که شود هستی بخش
پس تمام سطور این منظور صرف طبیعی و از روی احساسات
نوشته شده و با عقل و حکمت هیچگونه آشنایی ندارد .
ثانیاً آنکه نظریات و احساسات عالم صباوت و شباب را در
نشئه‌ی کهولت و شیخوخیت تجدید کرده ام چه که وقایع
را چهل سال بعد نوشته‌ام برای این است که بنده شخصاً
بقول شاعر حافظ :

پیرغم عشقم ارچه طفلم

طفل ره عشقم ارچه پیرم
 و در این تحولات کهولت بشباب و بالعکس، ناگزیر سهو و
 نسیان فراوان است و اگر در اصل احساسات و نظریات
 بقدر خردلی تغییر حاصل نشده البته به برکت ایمان است
 و بمعلومات ادبی و فلسفی ابدأً مربوط نیست لهذا تمنی
 دارم که در هنگام قرائت این فصول اگر مطالبی یا نکاتی
 پسندیده و دلپذیر مشاهده نمودید مطمئن باشید که از
 من نیست بلکه تجلیات فضل و عنایت حق است .

آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم .

و اگر با اشتباهات و خطایای آن برخوردید بدانید که از
 انعکاسات نواقص وجودنا بود خود این عباد است و معذرت
 میطلبم و رجای عفو دارم و در خاتمه این ابیات موشح بنام
 مبارک را که سنهی ماضیه ساخته ام تقدیم مینمایم تا از مجموع
 حروف اول هربیتی نام مبارک را دریا بید و روحاً و قلباً
 مسرور و مستبشر شوید .

شهود و غیب اگر خواهی که بینی هر دو در یکجا

تو چشم جسم را بر بند و چشم روح را بگشا

وصایا را بچشم دل بخوان و آنکه تمن کن

که دیگر چشم را بر بندی از دنیا و ما فیها

قدم را گره می خواهی قدم بگذار در راهش

که در یک لحظه بتوانی رسی بر عالم بالا

یکی در طور دل بنگر جمال بی مثالش بین

چو موسی نشنوی باری جواب نفی در سینا

رحیق روح بخش و سلسبیل جانفزا دائم

بود جاری ز نوک کلک آن محبوب بیهمتا

بلایا در ولای او رزایا با رضای او

بود شیرین تر از شکر همانا در مذاق ما

اگر ملک بقا خواهی فدا کن ملک فانی را

بدا این نشئه ی فانی خوشا آن ملک لایفنا

ندای ساقی باقی رسد برگوش مشتاقان

که ای لب تشنه ی محزون هلا این را ح روح افزا

یکی سرمست را دیدم که این مصراع

خوشا آن را ح روح افزا خوشا این نشئه ی صہبا

وجود عالمی سرمست و در این بزم لاهوتی

نه دست ساقی ای مرئی نه جام با ده ای پیدا

لقا را گره می خواهی دلا ز ما سوی بگذر

نظر کن بر جبین آن ولی والی والا

یگا نه مظهر عبدا لبهاء جمال ذوالجلالش بین

که در حسن عمل دارد صفات حضرت اعلی

الا ای قبله‌ی جانها الا ای کعبه‌ی دلها

الا ای گوهرهستی که هستی را تویی مولا

مراد در ملک هستی جز رضایت آرزویی نه

اگر با ما نظر داری ز لطف خود مدد فرما

روانما زغم آزرده است کاندرونشعه‌ی فانی

نکشتم دانه‌ای امروز تا خرم برم فردا

امیدی جز تو ام نبود چه درد دنیا و در عقبی

تویی ملجاء تویی مأوی تویی مصدر تویی منشا

لذا دست تو سل میبرم بردا من لطفست

که ما را وارها نی از کشاکش‌های این دنیا

همایون مظهر عبدالبها ای ذات بی‌همتا

بیا ما را بخاطر آرد آن ساحت نورا

صفحه	فهرست
۵	مقدمه
۷	قسمت اول سفر بغداد
۱۳	مسافرت بعکا از راه روسیه
۱۴	ورود به بادکوبه
۲۸	زندگانی مسافرین در عکا
۳۳	ترتیب رفتن بزیارت
۳۷	تعطیل اعیاد رسمی
۳۹	ضیافتها
۴۱	روحیات مؤمنین
۴۴	حیله های ناقضین
۵۵	پیر مرد قد کوتاه
۵۶	ترتیب معیشت ناقضین
۵۹	طبقات مختلفه ی ناقضین
۶۰	تکالیف بنده در این سفر
۶۴	بیانات مبارک
۷۷	طفل شیرخوار
۷۹	فتنه میرزا آقا جان
	نقشه ی شرارت ناقضین به وسیله ی میرزا آقا جان
۸۸	وظایف آقاسی
۹۲	وقایع بعد از فتنه
۹۸	سرگذشت

صفحہ	فہرست
۹۹	چگونگی گرفتاری های مبارک در آن چندیوم
۱۰۴	حکایت آقا میرزا حسن
۱۰۹	مرخصی
۱۱۷	تفصیل پاکت و ماء موریت
۱۱۹	طهران
۱۲۱	دنبالہی سرگذشت
۱۲۳	اللہ ابہی۔ اللہ اعظم
۱۲۵	تاء ثیر حکایت جناب آقا میرزا حسن
۱۳۴	قسمت ثانی - عزیمت از طهران
۱۳۶	تشریف بعکا با تفاق مسترهور آمریکایی
۱۳۹	احساسات ایام اول ورود در ارض مقصود
۱۴۲	تعیین تکالیف بنده در آن ایام
۱۴۴	اوضاع حیفا در سنہ ۱۹۰۰ مسیحی
۱۴۷	روحیات مؤمنین حیفا و عکا در آن ایام
۱۴۹	شماہ زندگانی در حیفا
۱۵۱	تشریف فرمایی مبارک از عکا بحیفا
۱۵۳	بنای مقام اعلیٰ
۱۵۷	بیانات مبارک آن ایام در حیفا
۱۵۹	سہ تیر رولور بسمت ہیکل مبارک
۱۶۴	تجدید قلعہ بندی
۱۷۲	قسمت ثالث - چگونگی تجدید سجن

صفحه	فهرست
۱۷۴	قسمت تجدید قلعه بندی
۱۷۵	آزاد شدن ناقضین بشفاعت سرکار آقا
۱۷۶	مراجعت این عبدبعکا
۱۷۹	یا عزیز ییا بریک ویل
۱۸۵	تشریف پسرهای مستر داج
۱۸۷	مادام دوکانا و ارو و مستر فلپس
۱۹۲	مسیو دریفوس و مسیس سن درسن
۱۹۵	مرحوم دکتر اسطوخان
۱۹۶	مسیس لواکت سینگر
	مشرف شدن یکی از ناقضین بمبئی موسوم به
۲۰۳	میرزا حسینعلی جهرمی متخلص بفطرت .
۲۰۶	تاء سیس اطاق درس انگلیسی
۲۰۹	خبر ضوضه یزدو اصفهان
	ظهور مصداق یکی از وعیدهای مبارک بقیه
۲۱۲	قصه آقا میرزا بدیع الله
۲۱۶	حکایت تائب شدن جناب آقا میرزا بدیع الله
۲۲۴	اخلاق و اطوار و رفتار جناب آقا میرزا بدیع
۲۲۶	توبه شکستن میرزا بدیع الله
	پیشرفت سریع امر الله در شرق و غرب و ماء مور
۲۲۷	فرستادن ناقض اکبر با مریکا
۲۳۱	شدت مصائب و آلام و کثرت مشاغل مبارک

صفحه	فهرست
۲۳۴	مصائب و آلام وارد شده بر وجود مبارک چه تأثیری داشت .
۲۳۸	حکایت
۲۴۱	لایشغله شأن عن شأن
۲۴۵	کشکول کذایی یا کشکول گدایی
۲۵۲	زیارت سرکار آقا چه تأثیری در وجود زائرین می بخشد .
۲۵۴	ترتیب نزول آیات
۲۶۲	روزهای جمعه
۲۷۰	قسمت رابع - یکسال بعد از تجدید قلعه بندی
۲۷۴	ستاره‌ی عکا
۲۸۳	تشرف بعضی از مؤمنین غرب با کلاه فینه‌ی عثمانی
۲۸۵	مسترو مسیس وین تربرن
۲۸۸	مستر فرانک فرانک
۲۹۴	بازهم پیشرفت سریع امرالله در شرق بنای مشرق الاذکار عشق آباد
۳۰۰	پیشرفت سریع امرالله در غرب
۳۰۵	اجمالی از احوال ناقضین
۳۰۷	مشرف شدن غربیهای غیربهای
۳۱۵	شرح اقبال یک خانم امریکایی در حضور مبارک

۳۱۸	عبودیت
۳۲۴	سرگذشت تلخ و شیرین
۳۲۷	طبا بت
۳۳۲	سپردن راه بدست راهزن
	قسمت خامس - وقایع مختلفه‌ی متفرقه - ارتفاع
۳۳۸	امر دردست اوست .
۳۴۲	تاریخ انقراض قطعی دوره‌ی نقض
۳۴۳	سرنگون شدن گنبدها
۳۴۷	یکبار من بورشدم
۳۴۹	رائحه‌ی طیبه بعضی عرایض
۳۵۱	که هنوز من نبودم که تودر دلم نشستی
۳۵۵	نام اول مؤمن ژاپونی یا ما موتو بود
۳۵۷	مشی و رفتار مبارک گفتنی نیست
۳۵۹	یک حکایت برسبیل مثال
۳۶۱	حفظ الصحه‌ی مبارک
	یک حکایت دیگر برسبیل مثال - ریاضت شش
۳۶۵	ساله بهدر نرفت
۳۶۸	نیکوکاری خالی از شائبه‌ریا
۳۷۲	رخنه در امرالله
۳۷۴	معنی سخاوت
۳۸۰	نان بخورشرا ب مخور

صفحه	فهرست
۳۸۴	عکا چه جایی بود
۳۸۷	یکی از اشراقات سجن روزه سی روزه بود
۳۹۲	صحت و سقم من در دست احباء است
۳۹۷	یک مجلس با شکوه
۳۹۹	محبت
۴۰۶	قسمت سادس - با زهم کثرت مشاغل و شدت مشاغل
۴۰۸	بیانات مبارک در چنین ایامی
۴۱۰	احوال این عابد در چنین ایامی
۴۱۳	قونسول خانه ای ایران
۴۱۴	میس با رنی و کتاب مفاوضات
۴۲۰	تغییر اوضاع - وروداً مورین مغرض
۴۲۴	مسافرت این عابد با روپا
۴۲۸	ورود به ماریس
۴۲۹	ورود به پاريس
۴۳۲	مراجعت از پاريس بعکا
۴۳۷	مسافرت موقتی به بیروت
۴۳۸	تعلیمات مبارک برای حصول تأیید
۴۴۱	مسافرت قطعی به بیروت
۴۵۰	قسمت سابع
۴۵۶	مفتشین متعدد سری و علنی

صفحه	فهرست
۴۵۹	تعبیر خواب آقا میرزا نورالدین
۴۶۱	چگونگی تفتین ناقضین
	اوضاع عکا در هنگا میکه ناقضین منتظر ظهور
۴۶۶	فساد بودند
۴۶۶	ورود مأمورین سلطان عبدالحمید و خروجشان
۴۶۸	به شلیک توپ تاء ثید
۴۷۲	مکتوب جناب نورالدین زین
	مصادیق وعده‌ها و وعیده‌های مبارک اکنون
۴۸۳	ظا هر شده و میشود
۴۸۸	قسمت ثا من - ورود به بیروت
۴۹۳	بیروت چه جایی بود
۴۹۵	احوالات این عبد در بیروت
	آن نارنجک که بسینه‌ی سلطان عبدالحمید
۵۰۰	اصابت نمود بجزر ناقضین اصابت کرد.
۵۰۲	نظر دیگر بسمت بیروت
	نکبت و خذلان ناقضین با خلع سلطان -
۵۰۳	عبدالحمید توأم بود
۵۰۵	ابلیس کی گذاشت که ما بندگی کنیم
۵۰۷	جعل روء یا به نیت توهین با مرمبارک
۵۰۹	هر کلمه که فرمودید از آنها حساب میکنم
۵۱۰	خاتمه‌ی قسمت ثا من

صفحه	فهرست
	قسمت ناسع - ما احبای ثابتین هم بی تقصیر
۵۱۶	نبودیم
۵۲۱	وطن چیت وطن پرست کیست .
۵۲۴	در قرص قمر چه خبر بود
۵۲۸	والله راست گفتمی
۵۳۲	بخت چیت
۵۳۵	مراجعت به بیروت
۵۳۷	سه مرتبه طبابت
۵۴۵	اخبار ایران و عثمانی
۵۴۷	چگونگی رفع قلعه بندی عکا
۵۵۰	اسرار مگو
۵۵۴	مراجعت با ایران
۵۶۰	معذرت